محمد صادق فخرالاسلام

بخش

کلیسا و ساختهای آن

جزء اول

أنیس الأعلام فی نصرة الإسلام

تنظیم و پاورقی از :

سید عبدالرحیم خلخالی

محمد صادق فخر الاسلام

بخش

کلیسا و ساخته های آ ن

از

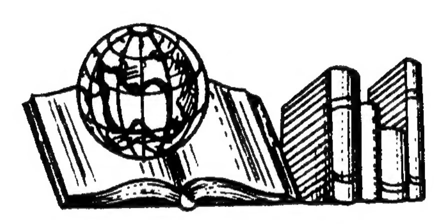
انیس الاعلام فی نصرة الاسلام

پاورقی

از

سید عبدالرحیم خلخالی

Beh



کتابفروشی مرتضوی

* اسم کتاب: انیس الاعلام
* مؤلف: فخر الاسلام
* ناشر: مرتضوی
* چاپخانه: خورشید
* فیلم وزینگ: لیتوگرافی طراوت
* صحافی: ابوذر
* نوبت چاپ: دوم
* تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
* تاریخ انتشار: زمستان ۶۴
* قیمت یک دوره ۸ جلدی ۴۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان ناصرخسرو، کوچهٔ حاج نایب، پاساژ مجیدی
طبقهٔ دوم، تلفن ۳۱۹۱۳۱

سر آغاز سخن :

نویسندهٔ کتاب دریك خانوادهٔ مسیحی ساکن کلیسا کندی رضائیه دیده بجهان گشود . . . در سلك روحانیت کلیسای نسطوریها « آسوریها » در آمد و در خدمت **رآبی یوحنای بکیر** ، **یوحنای جان** و **رآبی‌عاز** بکسب دانش پرداخت و مدرسهٔ عالی آسوریها را بپایان رساند و مردی دانشمند و قسیس عالی مقام‌گردید ، سپس به واتیکان سفر کرد تا اطلاعات مذهبی‌خود را کاملتر گرداند ! در آنجا بخدمت قسیسها و مطرانهای والامقام مانند : **رآبی تالو و کورکز** رسید . و چون در واتیکان درس خواند عقاید کاتولیکی در او اثر گذاشت .

در پیش آمدی حقیقت را از زبان قسیس‌بزرگی‌شنید و بحقانیت اسلام پی برد ! [۱] از محضرش رخصت‌گرفته به اورمی‌بازگشت و درمحضر مرحوم **حاج میرزا حسن‌مجتهد** دین حنیف اسلام راباجان و دل پذیرفت و بمذهب تشیع شرفیاب‌گردید و متون فارسی و عربی را در محضر آن دانشمند عالی قدر فرا گرفت و بنام شیخ محمّد صادق نامیده گشت . سپس بنجف اشرف مشرف شد و مدت شانزده سال از درس‌اساتید بزرگ آن حوزهٔ مقدسه کسب فیض نمود و دو باره باورمی بازگشت و در آن شهر بتبلیغ اسلامی و وعظ و خطابه همت‌گماشت و در صحن بزرگ مسجد جامع آن شهر در هوای آزاد سخنرانی می کرد و گروه زیادی از طبقات مختلف مردم آن شهر از مسلمانان واقلیّت های مذهبی از بیانات گیرا و دلنشین وی استفاده می کردند .

مرحوم شیخ محمّد صادق بشهرهای زیادی مسافرت‌کرد و درهمه جا بااستقبال‌گرم

---

(۱) جریان مسلمان شدن‌نویسندهٔ‌کتاب را در صفحه‌های ۶ تا ۲۰ مطالعه بفرمائید .

مردم روبرو شد و در سال ۱۳۰۵ قمری بزیارت مرقدشریف امام هشتم شرفیاب گردید و در صحن مقدس رضوی سخنرانیها کرد . وبهنگام مراجعت در تهران بمحضر **ناصرالدین شاه قاجار** بار یافت ، بابیان‌گرم ودلنشینی که داشت شاهنشاه را متوجه خود گردانید و از طرف ایشان بالقب فخرالاسلام مفتخر گردید و ناصرالدین شاه از او خواستند که در حقانیت اسلام و برتری آن برهمهٔ ادیان جهان کتابی بنویسد .

مرحوم‌شیخ محمّد صادق‌فخرالاسلام‌کتاب وزین **انیس‌الاعلام فی نصرة الاسلام** را برشتهٔ تحریردرآوردواین‌کتاب درزمان‌سلطنت**مظفرالدین شاه** قاجار بسال۱۳۱۵ قمری بدستور **انیس‌الدوله** در دو جلد بزیور چاپ آراسته گردید .

درمحرم سال ۱۳۹۱ حضرت آیت الله آقای حاج سید مرتضی‌علم دام ظلّه العالی نسخه‌ای ازاین‌کتاب را دراختیارم‌گذاشتند وبرای‌تجدید چاپ آن راهنمائی‌وتشویقم فرمودند .

کتاب مزبور راکه قبلاً مطالعه‌کرده بودم بدقت بررسی نمودم و در بارهٔ تجدید چاپ آن بامراجع عالی قدر تقلید جهان تشیع تماس گرفتم و راهنمائی های لازم را مبذول داشتند .

این کتاب بسبک قدیم چاپ شده بود و مطالب عالیهٔ آن برای همگان قابل ستفاده نبود و می بایست پاورقیهایی افزوده شود تا خوانندگان ارجمند بآسانی ازآن استفاده کنند !

تنظیم چنین پاورقی با نبودن کتابهای لازم بسیار مشکل بود ، توجهات علمای بزرك اسلامی و جمعی از اساتید محترم دانشگاه تهران و بودن کتابخانه‌های مجهز : کتابخانه آیت الله العظمی آقای نجفی دام ظله در قم و کتابخانه های : دانشکدهٔ الهیات ، سپهسالار ، مجلس ، ملی و ملکی در تهران این مشکل را آسان گردانید .

امتیازات این چاپ کتاب :

۱ ـ در متن کتاب وپاورقیها شاهد مطلب ازکتاب مقدس زیادآورده شده ، چون در چاپهای گوناگون کتاب مقدس هنوز هم کاف بجای گاف بکارمی رود ، ما هم نظر بحفظ امانت در جاهائی که متن کتاب مقدس را نقل کرده‌ایم گاف را بصورت کاف آورده‌ایم .

۲ ـ شخصیتهای علمی که در متن‌کتاب ازآنان مطلبی نقل شده است در پاورقی معرفی شده‌اند .

۳ ـ مطالبی که در متن کتاب بدون تعیین محل نقل شده در پاورقی محل آنها را مشخص کرده‌ایم .

۴ ـ بهر مطلبی که در متن کتاب اشاره شده در پاورقی آنرا نقل کرده و توضیحات‌لازم داده‌ایم .

ارزش کتاب :

مرحوم حاج سید محمد علی اصفهانی در شمارهٔ ۱۵ مجلّه وزین دعوة الاسلام می نویسد :

از جمله مصنفات جناب آقای فخرالاسلام متع الله المسلمین بطول بقائه کتاب مستطاب انیس الاعلام فی نصرة الاسلام است که سنواتی است در ایران بزبان فارسی طبع و منتشر است ، این کتاب دو جلد است مقصدش اثبات حقیّت اسلام و ردّ نصاری و دهریهاست ! آنچه دلیل در این کتاب برای حقیّت اسلام وردّ نصرانیت آورده تمام از کتب نصاری است . چشم روزگار چنین تألیف ندیده ! و چنان حسن تألیف بکار برده که با آنکه مطالب کتاب علمیات و مطالب عالیه است هر عامی بخواند و یا برایش بخوانند می فهمد .

الذریعه ج ۲ ـ ص ۴۵۲ :

انیس الاعلام فی نصرة الاسلام و الردّ علی النصاری فارسی ، در ایران در دو مجلد طبع شده ، تصنیف کشیش نصاری موفق بشرف اسلام و مسمّی بعد از قبول اسلامیّت بمیرزا محمّد صادق وملقب از طرف سلطان ناصرالدین شاه به فخرالاسلام ومتوفّی قبل ازسنه ۱۳۳۰ . شرح حال و کیفیت اسلام واستبصارخود رادربعض تصانیفش مثل بیان الحق و. . .ذکر فرموده است .

تألیفات مؤلف .

۱ ـ انیس الأعلام فی نصرة الاسلام : دو جلد که اکنون در ۵ جزء بطرز بسیار جالب تجدید چاپ می شود .

۲ ـ بیان الحق وصدق المطلق : ۱۰ جلدکه چهارجلدآن بهمّت علی اصغر خان اتابك اعظم چاپ شده است .

۳ ـ خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام : که باشارهٔ مرحوم آیت الله العظمی بروجردی وبهمت آیت الله زاهدی تجدید چاپ شده‌است .

۴ ـ برهان المسلمین .

۵ ـ تعجیز المسیحیین .

۶ ـ وجوب الحجاب و حرمة الشراب .

مرحوم ملاعلی خیابانی در کتاب علمای معاصر می نویسد :

حقیر در ایام تحصیل در مدرسهٔ طالبیه مفصلاً بخدمت مرحوم فخرالاسلام‌که بتبریز تشریف آورده بودند رسیدم ، و مکرر بموعظه‌اش در مسجد جامع حاضر شدم و از مؤلفاتش استفاضه و استفاده حاصل کرده‌ام ! الحق وجود ایشان مایهٔ افتخار قاطبهٔ اهل اسلام بود .

سید عبدالرحیم خلخالی

کتابهائی که در نگارش متن بیشتر از آنها استفاده شده است

قرآن مجید

ترجمهٔ فارسی عهد عتیق   چاپ ولیم واطس لندن بسال ۱۸۵۶ م

« « عهد عتیق و جدید   « ۱۸۷۸ م

« « عهد جدید   « «

« « « «   « ۱۸۸۲

« « « «   « ۱۸۹۵

ترجمهٔ عربی عهد جدید   چاپ بیروت بسال ۱۸۷۰ م

کلدانیهٔ سورت عهد جدید   « ۱۸۶۸ م بحروف امریکائی

« جدیده عهد جدید   « ۱۸۸۶ م

« عتیقه « «   « النورك بسال ۱۸۷۴م

پنج سفر توراة کلدانیة   بدون تاریخ چاپ

صحیفهٔ یوشع کلدانیة   « « «

صحیفهٔ داوریها کلدانیة   « « «

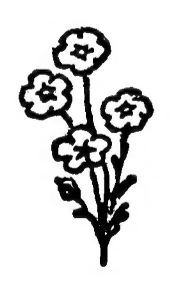
عهد عتیق کلدانیة   « « «

عهد جدید عبری و سورت   « « «

صلواتی و تخمن یأتیوتشمشتی چاپ لیبریك

نور الانوار

تفسیر عهد جدید	نوشتهٔ آدم کلارک
» » »	» هورن
» » »	» هنری واسکات
» » »	» لاردنر
» » »	» دوالی ورجرد سینت
» » »	» هارسلی
کتاب واتسن	» واتسن
نوشته های قیتقیسموس	» قیتقیسموس
کشف الآثار (قصص الانبیاء)	» دکتر کیت ترجمه مریك



کتابهائیکه در نگارش پاورقی از آنها استفاده شده است

کتابهای مذهبی : از اسلام

نام کتاب	نویسنده
قرآن	وحی آسمانی
نهج البلاغة	سید رضی (ره) ازفرمایشات علی بن ابیطالب علیه السلام
صحیفهٔ سجادیة	روایت عمید الرؤسا هبة الله دعاهای مأثوره - ازامام زین العابدین علیه السلام
احتجاج طبرسی	امین الاسلام طبرسی
اربعین	شیخ بهاء الدین عاملی
اصول کافی	کلینی
امالی الصدوق	شیخ صدوق
بحار الانوار	مجلسی
تفسیر صافی	فیض کاشانی
تفسیر مجمع البیان	طبرسی
عیون اخبار الرضا .	ابن بابویه
عین الحیوة	مجلسی
وسائل الشیعه	شیخ حرّ عاملی

از مسیحیت :

انجیل های چهارگانه :

۱ - متّی — 1-Matthew

۲ ـ مرقس	2-Mark
۳ ـ لوقا	3-Luke
۴ ـ یوحنا	4-Iohn
اعمال رسولان	Acts
رسالهٔ پولس بافسسیان	Ephesians
« پولس برومیان	Romans
« پولس بقرنتیان ۱ و ۲	Gorintnthians. II ' I
« پولس بغلاطیان	Galatians
« یعقوب حواری	James

در عهد جدید از یعقوب « Jacob » به « James » تعبیر میشود :

مکاشفات یوحنا	Revelation

کتاب :	از :
عشاء ربانی	بیشاب لینظن
نزاعی مزگانی	جمال الدین مسیحی

از یهودیت :

توراة :

۱ ـ سفر پیدایش	1- Genesis
۲ ـ سفر خروج	2-Exodus
۳ ـ سفر لاویان	3-Leviticus
۴ ـ سفر اعداد	4-Numbers
۵ ـ سفر تثنیه	5-Deuteronomy
امثال سلیمان	Proverbs
پادشاهان بنی اسرائیل ۱ و ۲	Kings. I'II

تاریخ ایام ۱ و۲	Chronicles I'II
سموئیل ۱ و ۲	Samuel.I'II
زبور داود	Psalms
صحیفهٔ اشعیا	Isaiah
« ایّوب	Job
« حزقیال	Ezekiel
« دانیال	Daniel
« زکریا	Zechariah
« عزرا	Ezra
« هوشع	Hosea

کتاب :	از :
اسلام و عقاید و آراء بشری	استاد یحیی نوری
اقرب الموارد	سعید الخوری الشرتونی
الفتح الکبیر	شیخ یوسف نبهانی
المزهر	سیوطی
المنجد	الاب لویس
المقالات والفرق	سعد بن عبدالله اشعری،
امل الامل	محمد بن حسن حر عاملی
برهان قاطع	محمد حسن برهان تبریزی
تاریخ کامل ادیان	ابو المعالی
تاریخ قدیم کلیسا	میلر
تاریخ اصلاحات کلیسا	جان الدر
تاریخ جامع ادیان	جان ناس

تحفهٔ حکیم مؤمن	محمد مؤمن حسینی
جغرافیای ایران	رزم آرا
چهار مقالهٔ عروضی	احمد نظامی عروضی سمرقندی
دائرة المعارف فرانسه	لاروس بزرگ
دائرة المعارف فارسی	غلامحسین مصاحب
راه زندگی	پاپاس فندر
ریحانة الادب	مدرس تبریزی
شاهنامه	فردوسی
فرهنگ معین	دکتر معین
فرهنگ نظام	داعی الاسلام
فیزیولوژی ومکانیسم زایمان طبیعی	دکتر میرفخزائی
قاموس مقدس	جیمز هاکس آمریکائی
قصص الانبیاء	عبدالوهاب النجّار
کشف المراد	علامهٔ حلی
لغت نامهٔ دهخدا	علی اکبر دهخدا
لب التاریخ	ولیم میور
لسان الحق	حاج میرزا یوسف تبریزی
مجمع البحرین	طریحی
معجم البلدان	یاقوت رومی
ملل و نحل	شهرستانی
میزان الحق	پاپاس فندر
نامه‌ای از سن پل	امان الله شفا

فهرست

وسیله‌های آمرزش در مسیحیت :

دیباچه :

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین :

الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولداً ولم یکن له شریك فی الملك ابداً والصلوة والسلام علی سید الاولین والاخرین محمد و علی آله الاطیب الامجد .

وبعد : چنین گوید بندهٔ شرمندهٔ علم وعمل فرومانده فعل ماضی وامرمستقبل مؤلف این کتاب مستطاب ارشده الله الی الصدق والصواب که تنبیه برامورچندی رادر این دیباچه لازم دانستم.

امر اول: در بیان اسامی کتبی که غالب مطالب این کتاب از آنها منقول گردیده !

اول : ترجمهٔ فارسیه عهد عتیق که آنرا ولیم کلن ترجمه نموده ثانی الحال بفرمان المجمع المشهور به برتش فارن بیبل سوسیتی دردارالسلطنه لندن بدارالطباعهٔ ولیم واطس مطبوع گردیده سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه .

دوم : فارسیه عهد عتیق و جدید مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۵ .

سیم : ترجمهٔ فارسیه عهد جدید فقط مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ .

چهارم : ایضاً فارسیهٔ عهدجدید مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۲ .

پنجم : ایضاً فارسیهٔ جدید مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۹۵ .

ششم : ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت در ماه تموز از سنه ۱۸۷۰ .

هفتم : عهد جدید کلدانیه سورت مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۸ بادوات امریکا .

هشتم : ایضاً کلدانیه جدیده مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۶ .

نهم : ایضا کلدانیه عتیقه مطبوعهٔ شهر النورك امریکا المطبوعه سنه ۱۸۷۴ عهد جدید بازبور در یك مجلدند .

دهم : اسفار خمسهٔ توریة .

یازدهم: کتاب یوشع وقضاة بکلدانیهٔ جدیده موافق سامریه تاریخ طبع ندارد.

دوازدهم : تمامی عهد عتیق بکلدانیه عتیق و جدید موافق عبریه و سورت .

سیزدهم : کتاب صلواتی « و تخمن یاتی و تشمشتی » که ثانی الحال در مطبع ولیم دروکولین در شهر لبسیك مملکت نمسه سنه ۱۸۹۳ مطبوع گردیده است .

چهاردهم : ظهور نورالانوار فارسی المطبوع سنه ۱۸۸۶ مسیحی .

پانزدهم : تفسیر آدم کلارك برعهد عتیق وجدید که درلندن در سنه ۱۸۵۱ مطبوع گردیده .

شانزدهم : تفسیر هورن محقق که در لندن سنه ۱۸۲۲ ثالث الحال مطبوع گردیده است .

هفدهم : تفسیر هنری واسکات مطبوع لندن .

هجدهم : تفسیر لاردنر مطبوع لندن در سنه ۱۸۲۷ در ده مجلداتست .

نوزدهم : تفسیر دوالی ورجرد سینت مطبوع لندن سنه ۱۸۴۸ .

بیستم : تفسیر هارسلی .

بیست‌ویکم : کتاب واتسن .

بیست ودوم : کتاب قتیقیسموس که ثالث الحال در شهر ارومیه سنه ۱۸۸۵ مطبوع گردیده .

بیست وسوم : رسالهٔ کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی‌که آنرا مریك نام قسیس ینکی دنیائی در بلده ارومیه‌که مسقط الرأس مؤلف حقیر است ازاصل زبان انگلیسی بزبان فارسی ترجمه نموده، مصنفش دکتر کیث قسیس اکسی میباشد بفرمان لندن رلجس ترکت سوسیتی « که در سال هزار و هفتصد و نودونه برقرار شده » در دار السلطنه

ادن بورغ المحروسه بدارالطباعه ثومس‌کنستیل مطبوع گردیده سنه ۱۸۴۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۶۲ الهجریه و غیراینها از کتب که در موضع خود اسامی آنها مذکور خواهد گردید.

وازکتابهای نسطوریها ازنواهیرو تفاسیر وتلوقید وخود راکه‌کتاب بسیار بزرگ و قدیمی است که اکثر کلماتش ضایع و اوراقش فاسدگردیده است واینقدر بزرگست که روزهای یکشنبه دو نفر اورا نقل نموده بکلیسای مارزعیا میبرند که در ارومیه در خانهٔ قشه یوری موجود است و تاکنون این کتاب بطبع نرسیده است پروتستانیها در خیال این هستند که این کتابرا طبع نمایند و نسطوریها از ترس اینکه مبادا تحریف و کم و زیاد نمایند چنانچه عادت پروتستانیهاست نمیدهند.

فائدة: بدانکه تبدیل و تحریف و تغییر و اصلاح بمنزلهٔ امرطبیعی است از برای فرقهٔ پروتستنت لهذا می‌بینی هر کتابیکه از کتابهای ایشان مطبوع میشود در مرتبهٔ ثانیه بالنسبه بطبع اوّل غالباً تغییرکثیری دراو واقع میشود یا به تبدیل مضامین و یابزیادت ویا نقصان و یاتقدیم وتأخیرمباحث ویابه تطویل و تقصیر ابواب و آیات.

پس‌زمانیکه‌مقابله میشودمنقولات‌ازکتابهای ایشان باکتب منقول‌عنهاپس‌اگرآن کتابهای مطبوعه از جنس همان کتابهائی باشند که از آنها نقل شده‌اند نقل مطابق میشود والاّ غیرمطابقست غالباً و هر کسیکه از عادت ایشان وقوف تامی نداشته باشد چنین میپندارد که ناقل خطا کرده است و حال آنکه نه چنین است بلکه پروتستانیها کتابهای خود را تغییر داده اند پس هر کسیکه خواسته باشد منقولات مارامقابله نمایدباکتابهای‌ایشان باید با همان چاپ ونسخهٔ که مانقل‌نموده‌ایم مقابله نماید و هر کسی در نقل ماشکی‌داشته باشد البته مقابله نمایدکه مطابق خواهد آمد بشرطیکه با همان نسخه که ما نقل نموده‌ایم مقابله نماید.

تنبیه: زبان کلدانی یکی از زبانهای اصلیهٔ‌کتب مقدسیه ایشانست چرا که گویند در قضیهٔ بخت نصر تمامی کتب عهد عتیق ضایع و مفقودگردیدند و عزراعلیه‌السلام بعد ازمراجعت از اسیری بابل اینکتابها را بزبان کلدانی ثانی الحال تألیف وتصنیف

نمود و اینزبان فعلاً در میان سورت معروف بسریانی است و بر دو قسم است عتیق و جدید ، عتیق را نمیدانند مگر قسیسین عظام ! و جدید مصطلح همه است لهذا غالب منقولات مابلسان جدید استکه حجة بر همه شده باشد ومتابعان جناب مسیح گویند : روح القدس زبانیرا معین نکرد از برای کاتبان عهد جدید بلکه مضامین و معانیرا بقلوب ایشان القاء نمود و آن مضامین و معانی بهر لسانیکه ادا شود کلام الهی است فعلیهذا ترجمه‌های فارسیه و ترکیه و هندیه و سریانیه و یونانیه وکلدانیه وروسیه و انکلیسیه و جرمنیه ولاطینیه و عربیه و غیرهم که خودشان ترجمه نموده و چاپ کرده‌اند تماماً کلام الهی و برایشان حجت است .

امر دوم : اینکه عادت‌اکثرعلمای پروتستنت درتحریر ونوشتن جواب‌مخالف باین نحوجاریستکه ایشان در کمال دقت تفحص مینمایند کتاب مخالفرا که دررد ایشان تحریر گردیده است ولی نه بانصاف بلکه بنظر عناد و اعتساف واگر در جمیع کتاب مخالف ایشان ده قول ضعیف مثلاً پیداشودکه بتوانند آنها را تأویل وردنمایند خوشحال شده و مغتنم میشمارند و از برای مغالطهٔ عوام کالانعام آن ده قول ضعیف را نقل و تأویل مینمایند ، پس از آن گویند که جمیع‌کتاب از این قبیل است ووقت اشرفست از تحریر جواب کتابیکه حال او بدین‌منوال باشد و حال آنکه باغایت تفحص نیافته‌اند در کتاب مخالف مگر قدرمسطور را پس ازآن همان اقوال مخالفرا گرفته و تأویل مینمایند واقوال قویه را کلاً وطراً ترك مینمایند حتی اشاره هم بآنها نمیکنند و جمیع عبارات کتاب مخالفرا در رد نقل نمینمایند تا حال کلام جانبین بر ناظر ظاهر گردد بلکه در نقل خیانت میکنند و کلام مخالفرا محرّف نقل مینمایندو غرض اصلی ایشان آنستکه ناظر ومطالعه کننده را بمغالطه بیندازند .

بلکه بعضی از ایشان یك کلمه میگویند فلان کتاب که در رد ایشان و یادر اثبات حقانیت دین اسلامست تماماً باطل و غلط است و حال آنکه یکی از اقوال صاحب کتابرا نقل نکرده و رد ننموده‌اند مثلاً قسیس فندر صاحب میزان الحق در

اواخرفصل اول ازباب سیم از رسالهٔ میزان الحق از نسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ (۱۸۶۲) چنین گوید : بعضی‌از محمدیان جهة اثبات مطلب خود سوای آن آیاتیکه مادر اینجا ذکر نموده‌ایم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خودشان ثبت و ضبط نموده‌اند از آنجمله مصنف روضة الصفا دراوایل جلد ثانی و حاجی ملامحمد رضای همدانی در رسالهٔ خود و مصنف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیاتیکه ماورای آنهاست و در کتب آنهاثبت گردیده بعضی ازآنها اصلاً در توریة و انجیل نیستند و بعضیکه هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمسیح منسوبست و برخ دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ماورای آنمعنی استکه محمدیان از راه تعصب جهة مقاصد خودشان تأویل و تفسیر کرده‌اند چنانکه هر کسیکه آن آیاترا در توریة بخواند و به تسلسل آن‌آیات متوجه گردد بآسانی‌خواهد فهمید انتهی بالفاظه .

حال ای منصف لبیب ملاحظه کن که چه قدر تعصب بخرج داده و چقدر عدم دیانت اظهار نموده ! و من متحیرم نمیدانم که کدام آیاتیستکه این علما نسبتش‌را بتوریة وانجیل داده اند و اصلا در توریة وانجیل نیستند ؟ و کدام آیاتیستکه لفظاً و تفسیراً منسوب بمسیح است ؟ و کدام آیاتیستکه معنی دیگر دارند که ماورای آن‌معانیستکه علمای اسلام بجهة اثبات مدعای خود تأویل و تفسیر کرده‌اند ؟ خیلی دوست داشتم که قسیس نبیل مشخص نماید و اقسام ثلاثه را بیان کند تاجوابهای شافی و کافی بشنود ! خلاصهٔ کلام این عادت خوب عادتی نیست و هر کسیکه واقف بر عادت ایشان باشد جزماً میداند که ایشان در کتاب مخالف نیافته‌اند مگر همان قدرمسطوررا ! پرواضح ولایحسن برفرض صحت نقل ایضاً ضعف تمامی کتاب مخالف لازم نمیآید بخصوص زمانیکه‌کتاب بزرگ باشد زیرا زمانیکه کتاب الهامی والهی نباشد عادة بعضی اقوال ضعیفه در او پیدا میشود البته فرقست مابین کلام الهامی و غیر الهامی بسیار مشکل استکه کلام بشربتمامی خالی از ضعف باشد نعم ماقیل‌بالعربیه : **لکل‌صارم نبوة و لکل‌جواد کبوة** و عصمت از سهووضعف و خطا در نزد مسلمین نصرهم الله علی القوم الکافرین مختص بکلام الهی و الهامی است و بس !

آیا نمی بینی و تأمل نمی کنی که هیچ محققی از محققین مسیحیه از زمان امام فرقه جناب لوطر تاکنون پیدا نمیشود که در کلام او خطا و یا سهو و یا نسیان و یا ضعف در موضعی از مواضع بباشد و **الافعلیکم البیان وعلینا الجواب**.

آیا جایز است در صورت مذکوره ما مسلمانان رحمناالرحمن که نقل نمائیم بعضی اقوال ضعیفه را که صادر شده است از امام ممدوح ایشان لوطر و یا از پیشوای دیگر کالوین و یا از محققی ازمحققین مشهور ایشان و گوئیم که باقی کلام او نیز تماماً باطل و هذیان و از این قبیل است علم و دقت نظر نداشت حاشا و کلا چنین نمیگوئیم بلکه اینطریقه را خلاف عدل و انصاف میدانیم و اگر اینقدرها در رد مخالف کافی و وافی باشد از برای مسلمین استراحت بزرگی حاصل میشود چرا که میتوانند نقل نمایند بعضی اقوال پیشوایان و محققان ایشانرا در مواضعی که تابعین و اهل ملت ایشان نیزمقر و معترفندکه آنهاضعیف و غلط و باطلند پس از آن‌گویند که تمامی کلام و باقی کتاب از این قبیل است و نقل تمامی اقوال او موجب تطویل است و این محقق و امام وپیشوای مسیحیین اینطور خالی از دقت نظر و علم بوده‌اند.

پس اقل احقر ازقسیسین خواهش مینماید که اگرجواب این کتاب مرابنویسند خیانت و دزدی ننمایند و تحریف در اقوال نکنند و مانند قسیس فندر یك کلمه نگویند فلان کتاب باطل است ! بلکه در رد ، تمامی‌عبارات اینحقیر را نقل نمایند بدون سرقت و تحریف و سایر اموریکه در مقدمه مذکورند ! نیز مراعات نمایند و معتذر بعدم فرصت نشوند چرا که این عذراز ایشان مسموع و مقبول نخواهد بودزیرا که چند هزار نفرازایشان از فحول علماء و وعاظ از بلاد و مملکت خود بیرون آمده و درروی زمین منتشرگردیده‌اند همت و مقصود ایشان مقصور بر نشر انجیل و ترویج دین مسیح است و کم بلدیست از بلاد بزرگ روی زمین که چند نفر از واعظین و علمای ایشان در آنجا پیدا نشوند کاری و شغلی ندارند جزاینکه ماگفتیم و هر کدام چند نفر از واعظین و معلمین نصاری معین وممد دارند پس عذر عدم فرصت مطلقا از ایشان پذیرفته نخواهد شد.

و صاحب مرشد الطالبین در صفحه (۳۱۰) از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۸ در فصل دوازدهم از جزؤ ثانی چنین رقم نموده است که هزار سیاح از پروتستنت مواظبند بر نشرانجیل و از برای ایشان صدمعاون میباشد براین امر از واعظین و معلمین و غیر ایشان ازنصرانیها . انتهی ملخصاً .

پس همه اینها ازبلاد خود بیرون آمده‌اند مقصودی ندارند مگر وعظ ودعوت بملت مسیح پس عذر عدم فرصت از این جمعیت کثیره که همه قسم اسباب از برای ایشان فراهم است یقیناً غیر مسموع خواهد گردید .

الحاصل : مقصود اصلی از آنچه مذکور گردید در امر دوم در اینکه مسؤل و مأمول از کسیکه جواب این‌کتابرا مینویسد اینکه اولاً عبارت این کتابرا نقل کند پس از آن جواب بدهد تاانیکه ناظر و مطالعه کننده بر کلام اینحقیر و کلام مجیب احاطه داشته باشد و اگر از تطویل کلام بترسد لابد باید اقتصار نماید بر جواب یکی از ابواب ثمانیهٔ این‌کتاب و یا مقدمه و مشی‌ننماید طریقه مموّهین را ازعلمای پروتستنت چرا که این طریقه بعید از انصاف و دور از حق و مفضی باعتسافست و اگر معاصرین از قسیسین متصدی تحریر این کتاب شوند مرجوّ ازایشان علاوه برامور مذکوره دردیباچه آنست‌که سی قول را که از طریق الحیوة و غیره از قسیس فندرنقل نمودیم‌توجیه نمایندتاآنکه معیارباشد ازبرای‌توجیه اقوال اینحقیر درجواب جواب .

و مظنون بظن قوی اینکه جواب این کتابرا نمینویسند انشاء الله تعالی و اگر نوشتند البته امورات مذکوره را مراعات نخواهند کرد و متعذر میشوند باعتذارات باردهٔ غیر صحیحه و جواب ایشان باین نحونخواهد بود میگیرند بعضی اقوال اینحقیر را که مجال کلام از برای ایشانست در آنها و مطلقاً باقوال قویه اشاره نمینمایند نه بردّ و نه بتسلیم و قبول بلی از برای تغلیظ عوام ادعای باطل مینمایند که باقی کلام نیز از این قبیل است و اوراق رد ایشان مقابل و مساوی اجزاء کتاب ما نخواهد بود یقیناً پس پیش میگویم و اگر چنین کردند دلیل عجز ایشان خواهد بود یقیناً !

و از برای توضیح مقال چند کلمه ذکر میشود در اینمورد از ترجمه پیشوای فرقهٔ جناب لوطروارد کاتلك در کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ در بیان حال ترجمه مذکوره که در زبان دچهه میباشد گفته است زونکلیس که از عظمای علمای فرقهٔ پروتستنت است در حال خطاب بلوطر چنین گوید : یالوطر توخراب میکنی کلام خدا را و تو مخرب بزرگی و خراب کنندهٔ کتب مقدسه میباشی و ما از تو حیا و شرم مینمائیم چرا که مارعایت تعظیم تو را معظم میدانستیم والآن ظاهر وآشکار میگردد که تو چنین هستی یعنی مخرب کلام الهی و لوطرترجمه زونکلیس .[۱] رارد نموده واورا ملقب بحمار واحمق و دجّال وخدّاع نموده است .

و قسیس ککرمن [۲] . در حق ترجمه مذکوره چنین گوید : از این ترجمه ترجمهٔ کتب عهد عتیق بخصوص کتاب ایوب و کتابهای انبیا معیوبند و عیب آنها کم نیست و ترجمه عهد جدید نیز معیوبست و عیبآنها قلیل نمیباشد بسرواوسیایندر[۳] بلوطر گوید ترجمهٔ تو غلط است ستافیلس و امسیرس [۴] در ترجمهٔ عهد جدید فقط هزار وچهار صد فساد که بدعتند پیدا کرده است ! کلام وارد تمام شد .

پس زمانیکه درترجمهٔ عهدجدیدفقط هزاروچهارصدفسادباشد غالب اینکه در جمیع ترجمه از چهار هزار فساد کمتر نخواهد بود و مع هذا نسبت جهل و عدم تحقیق به پیشوای معظم ایشان داده نمیشود ! باهمه این فسادات پس چگونه منسوب بجهل و عدم تحقیق میشود در نزد اهل انصاف کسیکه کلام او در پنج و یا شش مورد مجروح باشد آنهم در نظر مخالف نه در واقع و نفس الامر ؟!

امر سیم : اسماء علماء و کتب را در این کتاب مستطاب از زبان کلدانی

---

(1) Zonkeleys

(2) Kakaman

(3) Bosrawosyayandar

(4) Sataphelasyamseyars

و سریانی و انکلیسی و یونانی و سورت و فارسی و عربیکه از تألیفات خود علمای پروتستنت میباشد غالباً نقل نمودهایم و حال اسماء در کتابهای ایشان خراب تر از حالات دیگراست چنانچه مخفی و مستور نیست بر ناظرومطالعه‌کنندهٔ کتابهای ایشان !

پس اگر ناظر این کتاب اسماء رامخالف ببیند بامشهوددرزبانهای دیگر تقصیر بر حقیر نگیرد بلکه این خطا از خود علمای پروتستنت میباشد هر اسمی را بهرزبانی بطوری مینویسند که مخالف با زبان دیگر است ! پس در اینصورت تصحیح اسماء در غایت اشکالست چراکه هر اسمی را درزبانی تصحیح کردیم مخالف زبان دیگرخواهد بود .

توضیح : راعوت جدّه پدر داود علیه‌السلام است بحکم آیهٔ ۵ از انجیل‌متّی در ترجمه فارسیّه عهدجدید المطبوع سنه ۱۸۷۸ ترجمه براعوث شده است در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ هم در فهرست کتب و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب روث است ! و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ بشرح ایضاً و در ترجمه فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ روت است هم در فهرست و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب و در عربیّه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ راعوث‌است هم درفهرست وهم درصدراوراق وهم در متن کتاب و درکلدانیّه عتیق و حدید راعوت است .

شموئیل علیه‌السلام « یکی از انبیاست » در ترجمه‌های فارسیّه شموئیل است و در عربیّه صموئیل ! و قس علیه البواقی پس در اینصورت تصحیح اسماء چگونه امکان دارد، لهذا ما اضطراراً هر اسمی در هر زبانیکه مصطلح است بهمانطور نوشته و رقم نموده‌ایم .

امر چهارم : اینکه دیاراروپاپرشده‌است ازکسانیکه علمای پروتستنت ایشانرا موسوم بملاحده مینمایند و ایشان منکر نبوت و الهامند و استهزاء مینمایند بمذاهب خصوصاً بمذهب مسیح و سوء ادب مینمایند بالنسبه بانبیاء علیهم‌السلام لاسیّما بجناب مسیح و یوماً فیوماً جمعیّت ایشان کثرت پیدا میکنند و کتب کثیره در ردّ و ابطال ملّت مسیحیّه تألیف و تصنیف نموده‌اند وکتب ایشان مطبوع گردیده و منتشر شده است در

اطراف واکناف عالم و بعضی ازاقوال ایشان برسبیل قلّت و ندرت در این کتاب مبارك منقول خواهدگردیدکسی چنین گمان نکندکه اینحقیراقوال و افعال ایشانرا مستحسن میشمارم حاشا ثمّ حاشا چراکه منکر نبیّی ازانبیای ثابت النبوّة بخصوص منکر نبوّت مسیح علیه السلام مانند منکر نبوّت حضرت خاتم النبیّین میباشد در نزد این اقلّ احقر .

بلکه مقصود ازنقل اقوال ایشان تنبیه وتأدیب علمای پروتستنت میباشد تا اینکه بدانندآنچه ایراد مینمایند برملّت اسلامیه چیزی نیست بالنسبة بآنچه وارد میشود از اهل دیارخودشان بالنسبه بملّت مسیحیّه یعنی شبهات پروتستنت برملّت اسلام بمراتب اضعف از شبهات حکمای خودشانست برملّت مسیح علیه السلام .

مکرّر عرض نموده‌ام باز هم دردیباچه بجهت تأکیدعرض مینمایم هرچه‌دراین کتاب مبارك مخالف ضروری دین‌اسلام ومذهب اثنی عشریه است الزاماًوجدلاً ازکتب فرقهٔ پروتستنت و غیر هم منقول گردیده است و ابداً اینحقیر معتقد بحقیقت آن نیستم پس باید مطالعه کنندهٔ این کتاب حمل بسوء اعتقاد اینحقیر ننماید .

امر پنجم : اینکه مستدعی وخواهشمندم ازمطالعه‌کنندگان این‌کتاب مبارك که عموم بانیان خیر را از دعای خیر فراموش ننمایند بخصوص کسانیرا که در طبع و نشر این کتاب متحمل زحمت ومشقّت گردیده‌اند قربةً الی الله لاسیّمانواب مستطاب شمس فلك رفعت و خدارت درخشندهٔ برج عصمت و طهارت ، محتجبه بحجاب عزّت و سعادت ، بانوی حرم حضرت‌نبالت وجلالت ، صدرنشین سریرسلطنت ، مستورهٔ آفاق و مشیّدهٔ قوانین عدل و انصاف انسان ، عین آزرم و عفاف حضرت مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه حضرت قدسیّه **انیس الدولة** ادام الله شوکتها و سطوتها و توفیقهاکه از برای ترویج دین مبین وتشیید قوانین‌شرع شریف سیّدالمرسلین صلواة الله علیه وآله الطیّبین الطاهرین المعصومین و از برای بقای دولت ملك ملوك العجم و وارث تخت و تاج فریدون و جم **ناصرالدین‌پادشاه** که حفظ یزدانش پناه و توجه اهل بیتش همراه باد متحمل مصارف طبع و نشراین کتابِ مستطاب گردیدند .

بسم الله تعالی

صورت خط مبارك جناب مستطاب شرعمدار ملاذ الانام مروّج الاحکام کهف الارامل و الایتام مرجع الخاص و العام حجة الاسلام و المسلمین آیة الله في الارضین فخر المحقّقین من المتقدمین و المتأخرین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول عین العلم و الدرایة ینبوع الحکمة والرّوایة مقدام المحققین و سند المدققین المولی المؤتمن **الحاج میرزا حسن** ادام الله ایام افادته وافاضته مختصر تقریظی مرقوم فرموده‌اند عیناً ثبت میشود و آن اینست :

بسم الله الرحمن الرحیم

انصاف این استکه این کتاب بهترکتابست که درتحقیق این مبحث نوشته شده و بطبع آمده پس تحصیل آن بجهة استحکام عقاید حقّه از برای اخوان مؤمن خیلی اهمیت دارد حرّره الاحقر بلی این تقریظ از حقیراست محل مهر .

تقريظ

صورة ما افاده حضرة علامة الزمان ، والحائز قصب السّبق في ميادين العرفان ، الجامع بين المعقول و المنقول و المشيّد لاركان الفروع و الاصول ، فلذة كبد البتول ابن الرّسول المقبول ، سند المحققين ، مقدام المدققين ، سيد الفقهاء و المجتهدين ، رئيس الملّة و الدين ، حجة الاسلام و المسلمين ، فخر المتقدمين و المتأخرين ، العالم الاوّاه ، سيدنا ومولانا **السيد عبدالله** ادام الله ايام افادته وافاضته بحق اجداده الطيبين سلام الله عليهم اجمعين .

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدالله على عظيم سلطانه و نشكره على سبوغ آلائه وسطوع حجته و برهانه و جزيل احسانه حيث جعل العلماء عمدة الدين المبين و سرجاً منيرة على الحق و اليقين و اعلاماً لهداية العباد و ادلاّء على سبيل الرّشاد و نستهديه و نشهدان لااله الاّ الله وحده لاشريك له و انّ محمداً عبده و رسوله و صفيّه و خليله اختصّه بتنزيل القرآن المجيد و حباه بالفرقان الحميد فانزله عليه كتاباً معجزاً ساطعاً تبيانه و ناطقاً بنبوّته قاطعاً برهانه فجعله مفتاحاً للمنافع الدينية والدنيوية و مهيمناً و مصدقاً لما بين يديه من الكتب السماوية فافحم به من طولب بمعارضته من العرب العربآء و ابكم به من تحدّى به من مصانع الخطبآء فصلى الله عليه و آله و اهل بيته لاسيما ابن عمّه وزوج ابنته و وزيره و خليفته على امير المؤمنين ومنهاج الصادقين وقامع المشركين والملحدين و مبير الكافرين فسلام الله عليه و على اولاده و خلفائه المرضيين و شكر الله مساعى علمائنا الماضين و رضى عنهم و جزاهم عنّا وعن الاسلام خيراً حيث قاموا بنصرة الدين المبين و اقاموا اعلام شرع سيد المرسلين و انتدبوا لردّ شبهات المبطلين و قمعوا الحاد الملحدين و كشفوا عن ترهات المموهين بالبراهين الساطعة و اقامة الحجج الصادعة فكانوا بعد الائمة الهداة امنآء الله تعالى على الحلال و الحرام و انتصبوا بالحق خلفآء على الانام .

اما بعد : فغير خفى ان النّاس في هذه الازمان بعد افتجاعهم لفجيعة غيبة امام الزمان ارواحناله الفداء قد ابتلوا بانطماس اعلام الهدى فاصبحت رايات الضلال فيه قائمة وعدّت مبانى الهدايه فيها هادمة على وجه علت فيها كلمة الفساق والفجار وسقطت فيها آثار الاخيار و الابرار حيث البدع فيها مألوفة و سنن الشريعة فيها منكرة و مصروفة و مبدعات اهل الخلاف فيها مستحسنة و المصالح العقلية و المندوبات النقلية مستهجنة فكثير من الناس بين مكذّب للآيات الاسلامية و متردد و هم بين متستر تظاهر الامر ومتودد فاخذت كلمة الكفر يرتقى في المدارج العليا وكانت كلمة الاسلام كانها السلفى واشبه زماننا هذا ان يكون هو الذى اخبر به المخبر الصّادق (بدء الاسلام غريباً وسيعود غريباً) وقال ايضاً (لازلتم منصورين على اعدائكم مادمتم متمسّكين بسنتى فان خالفتم سلّط الله عليكم اعدائكم لن ينزع خوفهم من قلوبكم حتى تعودوا الى سنتى) فايم الله تعالى ان زماننا هذا قد اندرست فيه في الغاية مراسم الشريعة و اشتدّت على اهلها في النهاية الفجيعة بتعطيل النهى عن المنكر و انطماس الامر بالمعروف و ترك الجهاد بالسيوف و تعارف المعارضة بالحروف .

و لكن لعمرى انّ الله جلّ برهانه و عظم سلطانه قد اتمّ الحجة واكمل المحجة كما هو عادته و تمام ديدنه السّارى في كافة الاديان لا سيّما في شريعة الاسلام ببعثه في هذه الاوان سهماً صائباً على الكفّار و شهاباً ثاقباً على الفجّار نادرة الزمان و اعجوبة العصر والاوان الحبر المحقّق والفاضل المدقق المجاهد في سبيل الله و الذابّ عن دين الله في تشييد اركان الاسلام اعنى علم الاعلام الملقب بفخر الاسلام مدّ الله ظلّه على الانام فصنّف كتاباً سمّاه بانيس الاعلام في نصرة الاسلام فكان كلّ من المصنّف و المصنّف كمسمّاه وطابق في كلّ لفظه معناه فانّ الاسماء تنزل من السماء وكلّ شخص له نصيب من المسمّى لله درّه ما احسنه من مصنف انيس لاولى الالباب و كتاب ينطق بالحق و الصّواب .

فينبغى بل يجب على حماة الاسلام الاهتمام في طبعه ونشره لينتفع به كافة الخواص و عامة العوام و نسأل الله تبارك و تعالى توفيقه لضمّ المجلّد الثانى الذى هو في اثبات

الصّانع و ردّ شبهات الماديين بالقواعد المرضية عندهم وتطبيق المعقول بالمنقول واثبات النبوّة العامة و الخاصة و ذكر فوايدها و منافعها وجواب شبهات المنكرين والملحدين و اثبات انّ القرآن هو كلام الله و نزل من الله مع اجوبة شبهات الكافرين على الفاظه و معانيه الشريفة و جواز العمل بالاحاديث الصّحيحة خلافاً للمسيحيين والزامهم بما هو المقرّر و المقبول عندهم وكذا في الامامة والمعاد وبيان المحسنات الاسلامية الى غير ذلك من المطالب اللازمه على كلّ مؤمن و مسلم في هذا الزّمان جعل الله سعى مؤلفه و ناشره و ناصره مشكوراً وعمله مقبولاً ومبروراً وتجارته تجارة لن تبور و السلام على جميع المؤمنين و المسلمين الى يوم الدين و لاسيما الناصرين للدّين المبين و قدحرّره الداعي لاخوانه المؤمنين والخادم لشريعة سيدالمرسلين **عبدالله الموسوى البهبهاني**



بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش ودرود

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد نحمدك یامن انزل علی عبده الکتاب وجعله تبصرة وذکری لاولی الالباب وفرّق بین الحق والباطل بفصل الخطاب، فعجز عن الاتیان بسورة من مثله جمیع البلغاء من العجم والاعراب وابطل به شبهات الکافرین والملحدین فجعلها کبقیعة من السّراب ، والصّلوة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا محمّد صاحب الاصل الاصیل والفرع الجمیل الّذی بشّر بظهوره التّوریة والزّبور والانجیل واخبرت عن بعثته جمیع الکتب وانبیاء بنی اسرائیل حتّی اخنوخ[1] ویعقوب الّذی اسّس اساس بیت ئیل[2] وتحقّقت بوجوده دعوة ابیه ابراهیم الخلیل صلّی الله علیه وآله الطّیبین الطّاهرین الاوصیاء المرضیّین وخلفائه الرّاشدین لاسیّما علیّ بن ابیطالب امیر المؤمنین الّذی هو وصیّه بلافصل بشهادة الکتب المتقدّمین والقرآن المبین .

---

(۱) معرب از خنوخ عبری است و آنرا ادریس نیز خوانند و بادعوت مردم بسوی منجی (پیغمبر) موعود شهرت دارد . قاموس کتاب المقدس : خنوخ ، قصص الانبیاء نجار : ادریس .

(۲) بیت ئیل (خانه خدا) : شهری بود درقسمت شرقی راه اورشلیم به نائین . پایتخت پادشاهان کنعانی ، گویند وقتی که حضرت یعقوب بسوی الجزیره میرفت شبرا درنزدیکی شهر لوز خوابید ورؤیای عظیمی مشاهده کرد وآنجارا بیت ئیل خواند بعدشهری درهمین جا بنا گردید اقتباس ازقاموس کتاب المقدس ازجیمز هاکس ص ۱۹۶ و فرهنگ فارسی دکتر معین جلد پنجم (اعلام) : بیت ایل .

وبعد چنين گويد : بندهٔ خاطي الجاني المحتاج الى رحمة ربّه الخالق الرّازق المدعوّ بمحمد صادق والمنعوت بفخرالاسلام ارومیّة مولوداً وطهران مسكناً والغرّی مدفناً انشاءالله غفره الله مع جميع اخوانه المؤمنين بمحمد وآله خيرالانام عليه و عليهم صلواةالله الملك العلام .

واما مقدمه پس آن مشتمل برچند هدايت است .

روش مباحثه

هدايت اول : دربارهٔ مجادله و مباحثه بامخالفين دين ومنكرين سيّدالمرسلين وثواب وفضيلت آن واهل آنست ،قال‌الله عزوجل‌فی‌سورة النحل مخاطباً لنبيّه : (۱)

أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

وترجمه بفارسی چنين ميباشد بخوان ای محمّد صلی‌الله‌عليه‌وآله خلق را براه پروردگار

(۱) سورة نحل ۱۶ : آية ۱۲۶

خود که اسلام است بدلیلی‌که حق‌را ثابت گرداندوشبهه را زایل سازد به پند، نیکو و سخنان نافع جدال‌کن یعنی مباحثه نمائ بطریقی که نیکوترین طرق مجادله است بدرستیکه پروردگار تودانا‌تر است بآن‌کسیکه اوگمراه شده ازراه حق واو داناتر براه یافتگانست.

وایضاً در سورة العنکبوت میفرماید:(۱)

وَلَا تُجَادِلُوٓا أَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ

یعنی جدال مکنید و منازعه منمائید بااهل کتاب که یهود و نصاری‌اند! مگر بخصائلی‌که آن احسن و نیکوتر است مگر آنانیکه ستم کردند یعنی اثبات ولد از برای خدا کردند و قائل بتثلیث شدند و افراط و تفریط درحق مسیح نمودند و بادین اسلام در مقام عنادند (۲).

ودر احتجاج الطبرسی:

وروی عن‌النبی (ص) انه قال: نحن المجادلون فی دین الله علی لسان سبعین نبیاً (۳)

یعنی پیغمبر فرمودند مائیم مجادله ومباحثه‌کنندگان در دین خدا برزبان‌هفتاد پیغمبر! پس‌ازاین‌دو آیة وحدیث‌شریف‌وجوب‌ولااقل‌استحباب مجادله‌ومباحثه بامخالفین ومنکرین دین معلوم میشود خصوصاً در زمان ظهور بدعت وانتشار شبهات «چنانچه دراین‌جزء زمان».

واز ابو محمدالحسن بن‌علی العسکری علیه‌السلام منقولست وآنجناب ازآباء واجداد

---

(۱) سورة عنکبوت ۲۹ آیة ۴۵.

(۲) امام باقر علیه‌السلام فرمود: ستم‌برسه‌گونه است ... دو: ستمی‌که خدا نمی‌آمرزد وآن شرك است. اصول کافی باب ظلم حدیث یك.

(۳) احتجاج مرحوم طبرسی ج ۱: ص ۲ چاپ مرتضویة نجف.

خود از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده است :

قال: انه قال اشد من یتم الیتیم الذی انقطع عن امه و ابیه یتم یتیم انقطع عن امامه ولا یقدر علی الوصول الیه ولا یدری کیف حکمه فیما یبتلی به من شرایع دینه الا فمن کان من شیعتنا عالماً بعلومنا وهذاالجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم فی حجره الا فمن هداه و ارشده و علمه شریعتنا کان معنا فی الرفیع الاعلی (۱) .

حاصل مفاد بفارسي چنین میباشد : پیغمبر فرمودند شدیدتر از یتیمي یتیمی که از مادر و پدر منقطع شده باشد یتیمی است که از امام خود منقطع شده باشد و قادر بر وصول بخدمت امام نباشد و نداند حکم امام چه چیز است در آنچیزی که مبتلا میشود از شرایع دینش ، آگاه باشید هرکسی از شیعیان ما عالم باشدبعلوم ما ، جاهل باشد بشریعت ما و منقطع از مشاهده ورؤیت ما یتیمیست درحجر خود . وهرکسی این جاهل را هدایت و ارشاد نماید و شریعت مارا تعلیمش کند در رفیع اعلی بامامحشور خواهد شد .

وغیر ذلك از احادیث صحیحه که در اوایل احتجاج احمد بن ابیطالب طبرسی رحمة الله علیه و همچنین مجلد چهارم بحاروسایر کتب تفاسیر شیعه وسنّی است هرکسی خواسته باشد رجوع کند .

سرگذشت پرآشوب :

هدایت دوم : مؤلف این کتاب اباً عن جدٍّ ازعظمای قسّیسین نصاری بودوولادتش درکلیسای[2] ارومیّه واقع گردیده است ودرنزد عظمای قسّیسین وعلما ومعلّمین نصاری درایّام جاهلیّت تحصیل نموده ازآنجمله رآبی یوحنّای بکیر وقسّیس یوحنّای جان و رآبّی عاز وغیرایشان ازمعلّمین ومعلّمات فرقهٔ پروتستنت وازمعلّمین فرقهٔ کاتلك رآبّی تالو

(۱) احتجاج مرحوم طبرسی ج ۱ : ص ۲ چاپ مرتضویه نجف .

(۲) نام قریه‌ایست در آذربایجان غربی وتفصیل آنرا درسرآغاز کتاب مطالعه فرمایید .

وقسّیس کورکز وغیر ایشان ازمعلّمین ومعلّمات و تارکات الدنیا که در سن ّدوازده‌سالگی از تحصیل علم توراة و انجیل و سایر علوم نصرانیّت فارغ التّحصیل و علماً بمرتبهٔ قسّیسیّت رسیده و دراواخر ایّام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفهٔ نصاری را تحصیل نموده باشم بعد از تجسّس بسیار وزحمات فوق‌العاده وضرب در بلدان (زیر پا گذاشتن ورد ّشدن) خدمت یکی از قسّیسین عظام بلکه مطران والاّ مقام از فرقهٔ کاتلك رسیده‌که بسیار صاحب قدر ومنزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتهار تمام در مراتب علم وزهد وتقوی در میان اهل ملّت خود داشت و فرقهٔ کاتلك ازدور و نزدیك ازملوك وسلاطین واعیان و اشراف و رعیّت سؤالات دینیّه خود را از قسّیس مزبور مینمودند و بمصاحبت سؤالات هدایای نفیسهٔ بسیار از نقد وجنس از برای قسّیس مذکور ارسال میداشتند ، میل‌ورغبت‌مینمودند در تبر ّك از اووقبولی اوهدایای‌ایشانرا وازاین‌جهت‌تشر ّف مینمودند ومن‌اصول وعقاید ملل ومذاهب‌مختلفهٔ نصرانیّت و احکام فروع‌ایشانرا از محضر اواستفاده مینمودم و غیر ازحقیر تلامذهٔ‌کثیرهٔ دیگر نیز داشت ، هرروز مجلس درس او قریب بچهارصد ویا پانصد نفر حضور بهم میرسانیدند واز بنات (دختران) کلیساکه تارکات الدنیا بودند ونذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف (گوشه نشین برای عبادت) بودند جمعیّت کثیری درمجلس درس ازدحام می‌نمودند واینهارا باصطلاح نصاری « ربّانتا » میگویند .

ولیکن از میان جمیع تلامذه با این حقیر الفت و محبّت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن وخزاین مأکل ومشرب خود را بحقیر سپرده بودند و استثناء نکرده بود مگر یك مفتاح خانهٔ کوچکی را که بمنزلهٔ صندوق خانه بود و حقیر خیال مینمودم که آنجاخزانهٔ اموال‌قسّیس است و از این‌جهت باخود میگفتم قسّیس از اهل‌دنیاست و پیش خود میگفتم **ترك الدنیا للدنیا** [1]واظهار زهدش بجهة تحصیل زخاریف

(۱) بخاطر دنیا چشم از دنیا پوشیده است

(زینتهای ظاهری) دنیاست پس‌مدّتی درملازمت قسّیس بنحو مذکور مشغول‌تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا اینکه سنّ حقیر به‌هفده و هجده رسید .

در این بین روزی قسّیس را عارضه‌ای رو داد و مریض شده و از مجلس درس تخلّف نمود بحقیر گفت ای فرزند روحانی‌تلامذه را بگوی که من امروزحالت‌تدریس ندارم .

فارقلیطا :

حقیر از نزد قسّیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکرهٔ مسائل علوم‌مینمایند بالمآل صحبت ایشان منتهی شد بمعنی لفظ **فارقلیطا** که یوحنّا صاحب انجیل چهارم آمدن او را در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از جناب عیسی علیه‌السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند : بعد از من‌فارقلیطا خواهد آمد (۱)(۲) .

پس گفتگوی ایشان در این باب بزرگ و جدال ایشان بطول انجامید صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی‌علیحدّه داشت و بدون تحصیل فایده‌ازاین مسئله منصرف گردیده ومتفرّق گشتند ، پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم قسّیس گفت ای فرزند روحانی امروز درغیبت‌من چه مباحثه و گفتگو میداشتند‌حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ فارقلیطا از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هریك از تلامذه را دراین باب شرح دادم‌از من‌پرسید که قول شما در این باب چه بود؟حقیر گفتم مختارفلان‌مفسّروقاضی را اختیارکردم‌قسّیس‌گفت‌تقصیر نکرده‌ای‌لیکن حقّ‌واقع خلاف همه این اقوالست ، زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان بنحو حقیقت نمیدانند مگر راسخان درعلم از آنها نیز اندك ! پس حقیر خود رابقدم های شیخ مدرّس انداخته و گفتم ای پدر روحانی تو از همه کس بهتر میدانی که اینحقیر ازبدایت عمر تاکنون در تحصیل علم‌کمال‌انقطاع (امید) وسعی را دارم وکمال

---

(۱) انجیل یوحنا

(۲) تفسیر پارقلیطا درقسمت بشارتها (جلد پنجم) بطور تفصیل ومستدل خواهد آمد انشاء الله

تعصّب و تدیّن را در نصرانیّت دارم بجز در اوقات صلوة و وعظ تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم پس چه میشود اگر شما احسانی نمائید و معنی این اسم‌شریف‌را بیان فرمائید ؟! شیخ مدّرس بشدّت‌گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی و الله تواعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف‌فائده بزرگیست‌ولیکن‌بمجرد انتشار معنی‌این‌اسم متابعان‌مسیح‌من و توراخواهند کشت مگر اینکه عهد نمائی در حال حیات وممات من اینمعنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیرا که موجب صدمهٔ کلّی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب وتابعان من ودور نیست که اگر بدانندا ینمعنی از من بروزکرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند پس این‌حقیرقسم یادنمودم که والله‌العلیّ العظیم بخدای قاهر ، غالب ، مهلك ، مدرك ، منتقم ، وبحق‌انجیل‌وعیسی‌ومریم و بحق تمامی انبیاء و صلحا وبحق جمیع کتابهای منزّله از جانب خدا و بحق قدّیسین و قدّیسات من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد نه در حال حیات و نه بعداز ممات پس از اطمینان گفت : ایفرزند روحانی این اسم از اسماء مبارکهٔ پیغمبر مسلمین میباشدیعنی بمعنی احمد و محمّد است[1] پس مفتاح آن‌خانهٔ کوچك‌سابق الذکر را بمن داد وگفت در

---

(۱) بشارتهای زیادی از ظهور پیغمبر اسلام در کتا های عهدین بوده است و بتصریح قرآن مجید حضرت موسی وعیسی‌درتورات وانجیل ازآمدن او خبر داده‌اند حتی باسم اوهم تصریح شده است «عیسی پسر مریم‌گفت : ای‌بنی اسرائیل من فرستاده خدا بسوی شما هستم به توراتی‌که پیش از من‌آمده گواهی میدهم واز آمدن پیغمبری که بعد از من‌خواهد آمد بشارت میدهم واسم او احمد است (سوره صف ۵۱ آیة ۶) » .

«وآنانکه از فرستادهٔ ما پیغمبر امی پیروی می‌کنند واورا در توراة و انجیل نوشته می‌بینند . . (اعراف ۷ آیة ۱۵۷) » .

ایمان آوردن یهودیان ونصرانیان بی‌شمار درزمان خود پیغمبر اسلام وبعدازرحلتش دلیل روشنی‌است که درصدر اسلام از این بشارتها درکتابهای عهدین زیادبوده استوگرنه←

فلان صند وقرا بازکن فلان و فلان‌کتابرا نزد من بیاور حقیر چنین کردم و کتابهارا نزد ایشان آوردم این دو کتاب بخط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت باقلم بر پوست نوشته شده بود و درکتابین مذکورین الفاظ فریقلیطوس و فریقلیطا بمعنی احمد و محمد ذکر شده بود ا بعد گفت ای فرزند روحانی بدانکه بعد از ظهور آن جناب قسیسین و مترجمین تمامی تفاسیر و کتب لغة و ترجمه‌ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویّة وعناد وحسد و سایر اغراض نفسانیّه تحریف‌وخراب نمودندومعنی‌دیگر از برای این‌اسم شریف اختراع نمودندکه آن‌معنی‌اصلاً وقطعاً مقصودصاحب انجیل‌نبوده و نیست! ازسبك وترتیب آیاتیکه دراین انجیل موجوده حالیّه‌است اینمعنی درکمال سهولت وآسانی معلوم میگردد که وکالت وشفاعت وتعزّی وتسلّی منظورصاحب انجیل شریف‌نبوده وروح نازل‌دریوم‌الدار[1] نیز منظور نبوده زیرا که جناب عیسی آمدن فارقلیطا را مشروط و مقیّد مینماید برفتن خود ومیفرماید : تامن‌نروم فارقلیطا نخواهد آمد[2] زیرا که اجتماع دو نبیّ مستقلّ

← کافی بود که یهود و نصاری به پیغمبر اسلام بگویند تو می‌گوئی موسی وعیسی بآمدن من بشارت داده‌اند وحال‌آنکه چنین‌مطلبی در تورات وانجیل بچشم نمی‌خورد ! درعوض‌اعتراف کرده دسته دسته اسلام آوردند . وبعدها آنرا تغییر داده‌اند وکتابهای‌آسمانی عهدین‌رادست خورده وتحریف یافته‌کرده‌و«سخنان‌را ازموقعیت خود تغییر می‌دهند» . (سوره مائده ۵ آیة ۱۶) .

(۱) مقصودازآن:روز پنطیکاست معروفست که بعقیده مسیحیان درآنروز روح‌القدس بشدت هرچه تمامتر بمانند وزش بادی بحواریون نازل شده و فارقلیطای موعودرا هم بهمان روز تفسیر کرده‌اند اعمال رسولان باب ۲ : ۱ ـ ۱۲ .

(۲) انجیل یوحنا باب ۱۶ : ۷ .

صاحب شریعت عامّه در زمان واحد جایز نیست ! بخلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی وحوارّیون از برای آنجناب وحواریّون نازل شده بود .

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اوّل[۳] رادر باب سوّم از انجیل خود که

(۱)مقصود از انجیل اول همان انجیل متی است که در باب سوم داستان تعمید دادن یحیی تمام یهودیهٔ وفریسیان وصدوقیان را نقل می کند ودر آخر (آیهٔ ۱۶) تعمید عیسی را بیان می کند ودر آیهٔ ۱۷ گوید : اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد وروح خدارا دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی می آید .

اما خود تعمید : یکی از آئین های هفتگانهٔ مقدس کلیساست وازجمله فرایض بزرگ مسیحیت بشمار می آید وآن دونوع غسل است :

۱ ــ تعمید اموات .

۲ ــ تعمید مقدس : که باتشریفات مخصوص از طرف کلیسا باحضور کشیش بزرگ و خواندن ادعیهٔ خاص با آبیکه باسم تثلیث الوحده مقدس شده دربارهٔ کسی که میخواهد وارد جامعه کلیسا ومسیحیت بشود انجام می گیرد تاشخص تعمید یافته از نجاست وناپاکی طهارت یابد و در خاتمه مراسم کلیسای پروتستانت می گوید : خداوند گناهان ترا ببخشد :

ولی کلیسای کاتولیك گوید : گناهان ترا بخشیدم !

تعمید درعهدجدید بمانند ختنه درعهد عتیق نسبت شخص را باکلیسای مسیح معین می کند. بسیاری از مسیحیان معتقدند که تعمید اطفال مؤمنین واجب است وکاتولیك ها گویند : اگر طفلی قبل از تعمید بمیرد از سعادت اخروی محروم خواهد بود (تاریخ اصلاحات کلیسا ص ۶۰) واین عقیده باتصریح انجیل متی درباره بچه های تعمیدنیافته تضاد دارد : «بچه های کوچك را بگذارید واز آمدن نزدمن (عیسی) ایشانرا منع نکنید ، زیرا ملکوت آسمان ازمثل اینهاست» (متی ۱۹ : ۱۴) .

نزاعي مزگانی در صفحه ۴۷ گوید : برای ورود بکلیسای حقیقی غسل تعمید کافی←

میگوید همانکه عیسی علیه‌السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون آمد روح القدس درصورت کبوتر برآنجناب نازلشد متی باب سوم: ۱۶ وهمچنین با بودن خودجناب عیسی روح از برای دوازده شاگرد[۱] نازل‌شده بود چنانچه صاحب انجیل اوّل در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است : جناب عیسی در هنگامیکه دوازده شاگرد را ببلاد اسرائیلیه میفرستاد ایشانرا براخراج ارواح پلیده وشفا دادن هرمرضی ورنجی قوت داد[۲] مقصود ازاین قوّه ، قوّهٔ روحانیست نه قوّهٔ جسمانی زیرا که از قوّهٔ جسمانی اینکارها صورت نمی‌بندد ! و قوّهٔ روحانی عبارت از تأیید روح القدس است . و در آیة ۲۰ از باب مذکور جناب عیسی خطاب بدوازده شاگرد می‌فرماید : زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گویاست و مقصود از روح پدر شما همان روح القدس است و همچنین صاحب انجیل سیم[۳] تصریح مینماید در باب

← نیست بلکه غسل روح‌القدس لازم است

نصرانیها برای تعمید درآب رود اردن ارزش بیشتری قائلند چون متی گوید : یحیی تعمید دهنده مسیح‌را درآنجا تعمید داد (متی ۳ : ۱۵)

علامه‌نوری گوید : محققان عقیده دارند که مسیحیان این‌سنت‌را ازآئین هند گرفته‌اند (اسلام وعقاید وآراء بشری ص۴۶۴)

(۱) شاگردان دوازده گانهٔ حضرت عیسی علیه‌السلام بعقیدهٔ مسیحیان‌عبارتند از : ۱ـ شمعون معروف به پطرس ۲ ـ اندریاس برادرشمعون ۳ ـ یعقوب پسرزبدی ۴ ـ یوحنا برادریعقوب ۵ ـ فیلپس ۶ ـ برتولما ۷ ـ توما ۸ ـ متی معروف به باجگیر ۹ ـ یعقوب پسر حلفی ۱۰ ـ لبئی معروف به تدی ۱۱ ـ شمعون قانوی ۱۲ ـ یهودای اسخریوطی .

(۲) آیة اول باب دهم انجیل متی .

(۳) انجیل لوقا باب ۹ : یك .

نهم از انجیل خود : پس دوازده شاگرد خود را طلبیده بایشان قدرت واقتدار برجمیع دیوها وشفا دادن امراض عطافرمود ! و همچنین درباب دهم‌صاحب انجیل سوّم گوید : «در باره آن هفتاد شاگردیکه جناب عیسی آنها را جفت جفت فرستاد » ایشان مؤیّد بروح القدس بودند ودر آیه ۱۷ میفرماید : آن هفتاد نفر باخرّمی برگشتند وگفتند : ایخداوند ،دیوها هم باسم‌تو اطاعت ما میکنند ! پس نزول روح مشروط برفتن مسیح نبود اگر منظور و مقصود از فارقلیطا روح القدس بود اینکلام از جناب مسیح غلطو فضول ولغو خواهد بودشأن مرد حکیم نیست که بکلام لغوو فضول تکلّم نماید تاچه رسد بنبیّ صاحب الشأن و رفیع المنزله مانند جناب عیسی ،پس منظور و مقصودی از لفظ مذکور نیست مگر احمد و محمّد(۱)

حقیر گفتم:شمادرباب دین نصاری‌چه میگوئید؟گفت‌ای‌فرزند روحانی‌دین‌نصاری منسوخست بسبب ظهور شرع شریف حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و این لفظراسه مرتبه تکرار نمود من گفتم در این‌زمان طریقهٔ نجات وصراط مستقیم مؤدّی الی الله کدامست گفت طریقهٔ نجات وصراط مستقیم مؤدّی الي الله منحصر است در متابعت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم !گفتم آیا متابعین آن‌جناب از اهل نجاتند ؟ گفت : ای والله ای والله ای والله !!

چرا اسلام نمی‌پذیرید ؟

پس گفتم مانع شما ازدخول در دین اسلام و متابعت سید الانام چه چیزاست؟ و حال آنکه شما فضیلت دین اسلام را میدانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت راطریقه النجاة وصراط مستقیم المؤدی الی الله میخوانید

گفت ایفرزند روحانی من برحقیقت دین‌اسلام‌و فضیلت آن برخوردار نگردیدم مگر بعد ازکبر سن و اواخر عمر و درباطن من مسلمانم ولیکن بحسب ظاهر نمیتوانم این ریاست و بزرگی‌را ترك نمایم عزّت واقتدار مرا در میان نصاری می‌بینی اگر فی الجمله میلی‌ازمن‌بدین اسلام بفهمند مراخواهندکشت و برفرض اینکه از دست‌ایشان فراراً نجات یافتم سلاطین مسیحیّة مرا ازسلاطین اسلام خواهند خواست بعنوان‌اینکه

(۱) تفسیر پارقلیطا درقسمت بشارتها (جلد پنجم) بطور تفصیل ومستدل خواهد آمد انشاء الله

خزاین کلیسا در دست منست خیانتی درآنها کرده‌ام ویا چیزی از آنها برده‌ام وخورده‌ام و بخشیده‌ام مشکل میدانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعداز همه اینها فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم خواهند گفت خوشا بحالت جان خودرا از آتش جهنم نجات داده ای برمامنت مگذار زیرا که بدخول دردین حق ومذهب هدی خود را ازعذاب خدا خلاص نموده‌ای ! ایفرزند روحانی (خوشا بحالت) از برای من نان وآب نخواهدبود ! پس این پیرمرد درمیان مسلمانان که عالم بلغت ایشان نیز نیست در کمال فقر وپریشانی ومسکنت وفلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد ودر خرابه‌ها و ویرانه‌ها رخت ازدنیا خواهم برد! خیلی کسانیرا بچشم خود دیده‌ام که رفته‌اند داخل دین اسلام گردیده اند واهل اسلام ازایشان نگاه داری نکرده مرتدّ گشته و از دین اسلام دو باره بدین خود مراجعت کرده‌اند و خسر الدنیا و الآخرة شده‌اند ! منهم از همین میترسم که طاقت شداید ومصائب دنیا را نداشته باشم آنوقت نه‌دنیا دارم و نه آخرت ! و من بحمد الله در باطن از متابعان محمّد صلی الله علیه و آله وسلّم میباشم .

پس شیخ مدرس گریه کردند و حقیر هم گریستم بعد از گریهٔ بسیار گفتم ای پدر روحانی آیا مرا امرمیکنی که داخل دین اسلام بشوم ؟گفت اگر آخرت و نجات میخواهی البته بایددین حق راقبول نمائی وچون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیویّه را هم از برای توفراهم آورد وازگرسنگی نمیری ومن همیشه تورا دعا میکنم در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیرالانام و اغلب قسّیسین در باطن حالت مرا دارند مانند من بدبخت نمیتوانند ظاهراً دست از ریاست دنیویّه بردارند والّا هیچ شك و شبهه نیست در اینکه امروز در روی زمین دین اسلام دین خدا است .

چون این حقیر دوکتاب سابق الّذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرس

شنیدم نور هدایت و محبّت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بطوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفهٔ مردار گردید ، محبّت ریاست پنج روزهٔ دنیا و اقارب ووطن پاپیچم نشد از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرّس را وداع کرده بالتماس شیخ مدرّس مبلغی بعنوان هدیه بمن بخشیدندکه مخارج سفر من باشد مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم .

پذیرش اسلام :

چیزی همراه نیاوردم مگردوسه جلد کتاب هرچه داشتم از کتابخانه وغیره همه را ترك نموده بعد از زحمات بسیار نیمه‌شبی وارد بلدهٔ ارومیّه(۱) شدم در همان شب رفتم درب خانهٔ حسن‌آقای مجتهد مرحوم مغفور بعد از اینکه مستحضر شدند که مسلمان آمده‌ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و ازحضور ایشان خواهش نمودم که‌کلمهٔ طیّبه و ضروریّات دین اسلام را بمن‌القاء وتعلیم نمایند وهمه را بحقیر القاء وتعلیم نمودند وبخطّ سریانی نوشتم که فراموشم نشود وهم مستدعی‌شدم که‌اسلام مرا بکسی اظهار ننمایندکه مبادااقارب و مسیحیّین بشنوند ومرا اذیّت‌کنند ویا اینکه وسواس نمایند ! بعد شبانه بحمّام رفته غسل توبه از شرك وکفر نمودم‌بعد از بیرون آمدن از حمّام مجدّداً کلمهٔ اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم .

الحمد لله الذی هدانا لهذا لو لا أن هدینا الله ماکنا لنهتدی (۲) .

---

(۱) شهریست در شمال غربی ایران : مرکز استان آذربایجان غربی است و اکنون آنرا رضائیه خوانند ، در حدود ۱۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داردکه ۹۳٪ آن شیعه و ۵٪ سنی و بقیه آن مسیحی وفرق دیگر هستند : اقتباس از جغرافیای ایران .

(۲) سپاس وستایش خدایرا سزاست که مارا براه راست هدایت فرمود و اگر نبود راهنمائی او ما راه راست پیدا نمی‌کردیم .

خدا را بصد هزار زبان تشکّر مینمایم که در کفر نمردم ومشرك ومثلّث [۲] از دنیا نرفتم و بعد از شفا از مرض ختان (ختنه کردن) مشغول قرآن خواندن وتحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد بقصد تکمیل علوم وزیارت عازم عتبات عالیات گردیدم پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرام مدّتی عمر خودرا در تحصیل وزیارت گذرانیدم وخدا را بعبادت حق درآن امکنهٔ شریفه عبادت نمودم .

---

(۱) درقرن چهارم میلادی‌پس‌ازآنکه «کنستانتین‌اول» امپراطورروم به‌آیین‌مسیحیت گروید ، آنرا مذهب رسمی امپراطوری گردانید وبه ترویجش همت گماشت ، در سال۳۲۶ میلادی شورای مذهبی بزرگ ازاسقفهای مسیحی درنیسه (Nicee) تشکیل داد تااختلافات موجود وتفرقهٔ عقاید مسیحیان (باتبادل نظر) به اتفاق در عقاید معینی مبدل شود ، درهمین مجلس عیسی‌را بنحو قاطع باالوهیت و خدائی ارتقاء دادند ! ! واصول عقاید مسیحی را در هشت ماده تصویب‌کردند که ماده دوم چنین است :

از ازل ، الوهیت ازسه شخص تشکیل یافته‌است‌که عبارتنداز : پدر وپسر وروح‌القدس واین سه یکی هستند واین عقیده‌را تثلیث «Trimity» نامند .

بیان اختلافاتی‌که درباب تثلیث بین دربار واتیکان ونسطوریها ویعقوبیها و ملکائیها و دیگر فرق مسیحی است ازامکان پاورقی بیرون است فقط‌آنچه‌را که اکنون لازم است بطور اختصاراز کتاب لسان‌الحق نقل می‌کنم :

تمام فرق بیست وهشتگانه مسیحیت روح‌را حیات خدا دانسته ومیگویند : این‌روح با ملکی از ملائکه وعلم خدا باجسم عیسی یکی گردید اولی‌را روح‌القدس ودیگری‌را پسر و اصل مبدء‌را پدر نامیدند که هرسه باهم یکی وازهم جدا هستند بدین طریق تثلیث‌الوحده بوجود آمد .

موضوع تثلیث مسیحیت بااندك تفاوتی در میان مصریان وهندوان ورومیان وبودائیان وجود داشته است از جمله فیلون یهودی که پیش از میلاد مسیح متولد شده ودر ۵۴ میلادی کتابی‌را عرضه داده ودرآن فلسفهٔ افلاطون‌را بامباحث تورات آمیخته است و در آن کتاب←

سوانحیکه درایّام توقّف در کربلای معلاّ و نجف اشرف و کاظمین وسرّ من‌ـ رآی از برای این حقیر اتّفاق افتاد گفتنی و نوشتنی نیست ازآن جمله روز غدیر خم در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عالم ارواح و برزخ وآخرت در روز روشن ازبرای این حقیرمنکشف شد ! ارواح مقدّسین و صلحاء از برای حقیر مجسّم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرّر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمّهٔ طاهرین را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدّسه ایشان استفاده‌و استفاضه نمودم ! ازآنجمله بیست و شش مسئله در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده بود و علماء در این‌مسائل بیاناتی نمیفرمودندکه قلب حقیر ساکت شودواز اضطراب بیرون بیاید کشف‌آنهارا از خدا خواستم و متوسّل بباطن‌حضرت‌خاتم‌الانبیاء گردیدم‌تااینکه‌شبی‌ازشبها حضرت‌رسول‌با حضرت‌صادق علیه السلام بخواب‌من‌آمدند وکشف آن مسائل را از حضرت‌رسول صلی الله علیه و آله استدعا نمودم حضرت رسول بحضرت صادق علیه السلام فرمودند:ای فرزند شما جواب بگوئید .

پس‌آن جناب مسائل‌را از برای حقیرکشف فرمودندوحقیقت مذهب اثناعشریّه از برای این حقیر ثابت ومحقّق گردید و دلایل حقیقت این مذهب انشاء الله درباب هشتم از همین کتاب مذکور ومسطور خواهد شد .

← نوعی تثلیث‌را معتقد شده ومی‌نویسد : خدا واحد ومجرداست‌واول صادر ازخداوند،کلمه، است . . . وروح صادر ازکلمه روح عالم است ، وسپس فلوطین این عقیده‌را تکمیل‌کرده و با اقانیم سه‌گانه جمع میان قول افلاطون وارسطو ورواقیان کرده است ومصدر اولی را که افلاطون عنوان کرده خیر مطلق می‌نامد وعقل‌را که ارسطو مبدء کل وجود می‌داند فلوطین صادر اول ومصدر دوم شمرده ونفس‌راکه رواقیان پروردگار عالم می‌دانستند فلوطین اقنوم سوم قرار داده است ومسلماً این عقاید در مسیحیان تأثیرکرده و ظاهراً قسمتی از تثلیث را مسیحیان از تثلیث فیلون وفلوطین گرفته‌اند .

یقین است که این مذهب شریف اتّصال داردبحضرت خاتم الانبیاء وذکرمسائل منکشفه‌را بتوسط حضرت صادق علیه السلام دراینجا لازم ندانستم زیرا که خارج ازعنوان این کتابست .

مجملاً « تشبیه » در لمعهٔ سابعه ازجلوهٔ سادسهٔ کتاب ظهور نور الأنوار دربیان احوال پولس مقدّس النصاری چنین عیان و بیان گشته است بعد از ورود او باورشلیم پولس (۱) بمجلس یعقوب درآمده وتمامی کشیشان حاضرشدند ، ایشانر ازآنچه‌بتوفیق

(۱) بعقیده مسیحیان پولس‌شاؤل‌درآغاز یهودی متعصب ودشمن تلخ مسیح بود وهمیشه پیروان اورا آزار می‌داد وخانه بخانه گشته مردان و زنان‌را برکشیده بزندان می‌افکند اعمال رسولان (باب هشتم : ۳) . . .

روزی‌نزد رئیس‌کهنه آمد وازاونامه‌هائی بسوی‌کنایسی‌که دردمشق بودخواست تااگر کسی‌را از اهل طریقت خواه مرد وخواه زن بیابد ایشانرا بند برنهاده باورشلیم بیاورد در اثنای راه چون‌به نزدیك دمشق رسید ناگاه نوری ازآسمان دور او درخشید وبزمین افتاده آوازی شنید که بدوگفت ای شاؤل شاؤل برای چه برمن جفا می‌کنی (باب ۹ : ۴) ...

پس پولس از زمین برخاسته‌چون چشمان خودرا گشود هیچ‌کس‌را ندید و دستش را گرفته اورا بدمشق‌بردند وسه‌روز نابینا بوده وچیزی نخورد ونیاشامید (باب ۹ : ۹) ... بدینطریق هدایت یافت ودر سال ۳۷۰ پیرو دین مسیح گردید واین سد بزرگ ازسر راه پیشرفت مسیحیت برداشته شد ، او در شهر طرسوس (قلیقیه) متولد گشت و همواره در راه علم ودانش ترقی نمود ودر موقع مناسب پدرش اورا باورشلیم فرستاد تا در خدمت غمالائیل یا غمالائیل‌که از مشاهیر علمای‌آن زمان بود تحصیلات خودرا کامل‌نماید ، بنا بنوشته‌کتاب اعمال رسولان (باب ۱۸: ۳ وباب ۲۰ : ۳۴) ورساله دوم تسالونیکیان (باب ۳ : ۸) تا سی‌سال از عمرش بگذشت واز محضر غمالائیل فواید بسیاریافت، به اذعان جامعه نصرانیت ارکان دین نصرانیت حاضررا پولس استوار ساخت واساس تعلیمات او بر اساس ایمان‌است وگوید : ایمان بمسیح بدون هیچگونه عملی‌برای نجات‌کافیست وبسیاری از محرمات توراة ازجمله گوشت خوك ومیته‌را حلال‌کرد وختنه‌را ازپیروان کلیسا برداشت .

الهی در میان امّتها بجا آورده بود باز گفت همه خدارا تعظیم و تکبیر کردندو گفتند ای برادر تو میدانی که چند هزار یهود نیز مؤمن شده همگی ایشان غیرت شریعت موسی هم دارند و دراینجا چنان شهرت یافته است که تو یهودیانرا از شریعت موسی منحرف میسازی همانا بمجرّد شنیدن مژدهٔ آمدن تو جمع خواهند شد ،اکنون صواب آنستکه این چهار تن را که نذرکرده اند برداری و ایشانرا بهیکل [۱] برده خویشتن را ظاهر سازید تا بر مردم معلوم شود که تو حفظ شریعت موسی را نیکو مینمائی .

پولس سخن ایشانرا قبول کرد امّا چون باتّفاق آن چهار تن به هیکل اندر شددر ساعت یهودیان بروی تاخت کردند وگرفتار ساخته گفتند ای مردمان یهودیّه اینست آن شخصیکه در تخریب تورية میکوشد ! وتمام شهر بجنبش درآمد . خواستند پولس را بقتل رسانند چون مین باشی لشکر رومانی که در اورشلیم مقیم بود از حال آگاهی یافت با فوجی آمده پولس را از دستهای ایشان بعنف (بزور) رهانید و اورا بدوزنجیر بسته بقلعه میبرد چون بدر قلعه رسیدند از مین باشی اذن سخن گفتن با جماعت خواست چون اذن داد برپلّه ایستاده بانگ برآورد : که ای برادران و پدران!من نیز یهودی هستم متولّد شده در ترسس [۲] وتربیت یافته بخدمت آقای غملائیل [۳] درهمین شهر وهمواره

---

(۱) هیکل : ذبحگاهی است در کنیسه که برای تقرب درآنجاسرمی تراشند وقربانی کنند ومقصود از هیکل در بیشتر جاهای کتب مقدس وکتابهای دیگر هیکل اورشلیم است که بر کوه موریا بنا شده بود .

(۲) نام شهریست در ترکیه معروف به «قیلیقیه» و ازپایتختهای قدیمی است که در زمان خلافت هارون الرشید بدست لشکر اسلام فتح گردید .

(۳) غملائیل یا غمالائیل نبیرهٔ هلیل از حاخامهای معروف اورشلیم بود که مدت ۳۲ سال ریاست مجلس را بعهده داشت و پولس پیش اودرس خوانده است : قاموس کتاب المقدس نوشته جیمز هاکس صفحه ۶۳۸ .

در طریق الهی غیور میزیستم چنانکه امروز شما میزئید و عقوبت کردن اتباع عیسی ناصری‌را [۱] صواب میدانستم تاروزیکه برای همین کار بدمشق میرفتم ناگاه درراه نور عیسی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هاتفی صدا درداد که چرا بمن عقوبت مینمائی پس لاجرم روشنائی‌یافتم واز فرمان برداران مسیح شدم [۲] انتهی بالفاظه .

بدانکه این احوال پولس در باب ۲۱ و ۲۲ از کتاب اعمال رسولان مرقوم‌شده است .

تابش نور اسلام

خطاب پولس به یهودیها بود من در خطاب به نصرانیها میگویم :

ای برادران و پدران و دوستان و آشنایان من نیز نصرانی بودم متولّد شده در کلیسای ارومیّه و تربیت یافته بخدمت قسّیسین عظام در همین شهر و غیره و همواره درطریق تثلیث غیور میزیستم چنانکه امروز شما میزئید و عقوبت کردن اتباع احمد مکّی مدنی را ثواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار در راه پروردگار میرفتم ناگهان در راه نور احمدی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر برمن درخشید و هاتف غیبی لاریبی مرا صدا در داد که چرا بمن بجهت قول به‌تثلیث‌وانکار من وشریعت‌من عقوبت مینمائی ! پس‌لاجرم روشنائی‌یافتم و بحمد الله ازفر مانبرداران

(۱) مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح در شهر ناصرهٔ فلسطین زندگی کرده است واورا ناصری می‌خوانند انجیل مرقس باب دهم : ۴۷ ، اعمال رسولان باب دوم : ۲۲ ، باب بیست وشش۹۰ ، وباب بیست ودو : ۸ . عیسی‌را ناصری میدانند ، یوحنا بابنهم : ۱۹ گوید : وپیلاطس تقصیر نامه نوشته بر صلیب گذارد و نوشته این بود : عیسی ناصری پادشاه یهود !

(۲) تلخیص از اعمال رسولان باب بیست ویك : ۱۷ تا باب بیست و دو : ۱۰ .

احمد محمود گردیدم .

شما نیز ای برادران طریق حق و صدق را قبول نمائید ! وإلا مانند یهود خواهید بود که منکر مسیح اند ، وبدانید من هیچ غرضی در تحریر این کتاب مستطاب و تحمل این مشقت ندارم مگر اظهار حق و هدایت یافتن شما ها و مقصود من نه اینست که بی دلیل و برهان طریقهٔ حالیهٔ مسیحیه را باطل نمایم و شماها را بی سبب و جهة بغضب وخشم بیاورم بلکه این حقیر خودرا درحضور خدای عادل مقدس مدیون میدانم که حق را ظاهر وروشن نمایم بهمانطوری که از برای من ظاهر و روشن گردیده است پس شما نیز طرفداری وغیرت را بکنار نهاده تعصب و تقلید آباء و اجداد وحب وطن ودنیا داری ،ریاست پنج روزه مانع شما نشود و باقلب صاف بخدای قادر مطلق مناجات نمائید و مستدعی شوید که نور هدایت را بشماها نیز عنایت فرماید آنگاه در حالت تخلیهٔ (ذهن از تعصب) این کتاب مبارك را مطالعه نمائید تا تجلیه (روشنی دل) از برای شماها حاصل شود .

مطالب وتعلیمات قرآن مجید را با این تواریخ مفقود السند که مشتمل برسی هزار غلط بلکه یکصدوپنجاه هزار غلط « بنا بر قول بعضی از آباء » که مسمی بتوراة وانجیلند بایکدیگر مطابقه و مقابله نمائید ودرآنحال از رحمت واسعهٔ خدای متعال بشماها واضح و آشکار خواهد گشت هر چیزی، که در این کتاب نوشته شده است دربارهٔ حقانیت قرآن و حضرت محمد رسول الملك المنان و بطلان احکام توراة وانجیل ومنسوخیت و تحریف آنها ذکر نموده ایم بالکلیه راست و حقست و مقصودی و منظور نداریم مگر ظهور حق .

مجملا برویم بر سرمطلب : بعد از تکمیل و فراغت ازتحصیل و اجازه ازعلمای اعلام وفقهای کرام باورمیه مراجعت نموده مشغول امامت جماعت و تدریس و وعظ و تعلیم مسائل حقه گردیدم و مجالس متعددی میان این حقیر و علماء و کشیشان و متابعان مسیح منعقد گردید . بحمدالله همه را مجاب (جواب گفته شده) وملزم (مغلوب)

نمودم و اشخاص بسیاری بسبب هدایت من داخل دین اسلام شدند که اگر تفصیل آنها برشتهٔ تحریر آید کتاب بزرگ علیحده میشود ، پس از آن بقصد زیارت حضرت ثامن الأئمّه عازم ارض اقدس گردیدم (۵) .

هدایت سوم : اگر کلام در این کتاب مطلق باشد از کتابهای علمای پروتستنت منقول گردیده است و بطریق الزام وجدل نقل شده است ، پس اگر ناظر این کتاب بدین اسلام و مذهب اثناعشریّه مخالفتی ببیند شکّ نکند ! وزمانیکه از کتب اهل اسلام نقل میکنیم غالباً مینمائیم که از کجا نقل شده است وسند را بیان می‌کنم مگر اینکه مشهور باشد میان مسلمین ومستغنی از ذکر باشد .



(۵) نویسنده محترم کتاب بقصد زیارت آستان قدس رضوی بمشهد مقدس مشرف شده است ودرسر راه ازشهرهای سلماس ، خوی ، ایروان وتفلیس دیدن کرده ودر مراجعت درشهر تهران مقیم شده است ، و در این قسمت از کتاب فقط سفرنامهٔ خود را بیان می‌کند ، چون مطلب علمی مربوط بموضوع کتاب در این قسمت عنوان نشده بود بجهت اختصار (در این چاپ) ازآن قسمت صرف‌نظر شد ، هرکس بخواهد ازاین سفرنامه اطلاعی بدست‌آورد باصل نسخه وچاپهای قبلی رجوع کند .

احترام کتاب آسمانی و پیغمبر خدا

هدایت چهارم : اینکه اگر در موضعی از مواضع این کتاب لفظی از قلم صادر شود که موهم سوء ادب باشد بالنّسبه بکتابی‌از کتابهای مسلّم و مقبول‌در نزداهل‌کتاب ویابالنّسبه به پیغمبری از پیغمبران علیهم السلام پس ناظر کتاب نباید حمل بسوء اعتقاد حقیر نمایدبالنسبه بکتاب الهیّه وانبیآء علیهم السلام زیراکه اسائه ادب بالنّسبه بکتابی ازکتابهای خدا ویابالنّسبه به پیغمبری‌ازپیغمبران علیهم‌سلام‌الله‌الملك المنّان از اقبح‌محذورات است در نزد این‌اقلّ احقر! بلکه در نزد جمیع علمای اهل اسلام!

لیکن چون در نزد این احقر ثابت نشده است نسبت این کتابهای مسلّم مقبول در نزد اهل‌کتاب بانبیاء علیهم السلام والهامی بودنشان هم ثابت ومحقق نگردیده است بلکه عکس آن در نزد این اقلّ ثابت و محقق و معلوم و مشخص است واینکه انکار بعض مضامین این کتب برهرمسلمانی‌واجب‌ولازم است .

و ایضاً ثابت و محقق است که اختلافات و اغلاط و تناقضات و تحریفات (۱) یقیناً در این کتابها واقع گردیده است پس در اینصورت البته این اقلّ احقر معذور خواهم بود در اینکه بگویم این کتابها الهامی نمیباشند .

وایضاً معذورم دراینکه باشد انکارمنکر شوم بعضی‌قصّه‌هائیراکه در این‌کتابها واقع گردیده است واین‌قصّه‌ها را منزلة من السّماء ندانم یقیناً :

مانند اینکه جناب لوط علیه السلام شرب خمر نموده بادختران خود زنا کرد و از زنا باپدر حامله شدندوهرکدام پسری زاییدند ونسب بعضی ازانبیاء بنی اسرائیل بآنها

---

(۱) : تغییر دادن کلام از وضع اصلی خود .

منتهی میشود مانند جناب داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام کیف لا [۱] وحال آنکه اگر این قصّه صحیح وازجانب خدا باشد لازم می‌آید که انبیاء ثلثه از اهل نجات نباشند بحکم توریة موجود فعلاً ازیراکه موئبی وعمانی‌از اهل نجات نیست یقیناً شواهدمدعا در مواقع خود مذکور خواهد گردید انشاء الله .

واینکه‌داود علیه السلام بازن اوریا زناکرد واز زنا بااوحامله شدواشاره فرمود بامیر لشگر تدبیری که اوریا کشته شود پس او را بحیله کشت ودر زن اوتصرف نمود [۲] و

(۱) دختر بزرك بکوچك کفت پدرما پیرشده ومردی بر روی زمین نیست که‌برحسب عادت کل جهان بما درآید بیا تا پدر خودرا شراب بنوشانیم وبا او هم‌بستر شویم تانسلی‌از پدر خود نکاهداریم پس درهمان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرك آمده با پدر خویش‌هم‌خواب شد واو از خوابیدن و برخاستن وی‌آکاه نشد و واقع شد که روز دیکر بزرك بکوچك کفت اینك دوش باپدرم هم خواب شدم امشب نیز اورا شراب بنوشانیم و تو بیا وباوی هم‌خواب‌شو تانسلی ازپدر خودنکاهداریم ، آنشب نیزپدر خودرا شراب‌نوشاندند ودختر کوچك هم‌خواب وی شد واو از خوابیدن وازبرخاستن وی‌آکاه نشد ، پس هردو دختر لوط ازپدر خود حامله شدند و آن بزرك پسری زائیده اورا موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است وکوچك نیز پسری بزاد واورا ابن‌عمی نام نهاد وی تابحال پدر بنی‌عمونست . آیة ۳۱ تا۳۸ باب ۱۹ سفر پیدایش .

(۲) کتاب‌دوم سموئیل‌باب یازدهم آیة ۲ : ووواقع‌شد در وقت عصر که‌داور ازبسترش برخاسته برپشت بام خانهٔ پادشاه کردش‌کرد واز پشت بام زنی‌را دید که خویشتن‌راشستشو می‌کند وآن زن بسیار نیکو منظر بود ۳ پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود واورا کفتند که آیا این بتشبع دختر الیعام زن اوریای حتی نیست ۴ و داود قاصدان فرستاده اورا کرفت واو نزد وی‌آمده داود با او همبستر شد واو از نجاست خود طاهر شده بخانهٔ خود برکشت ۵ وآن زن حامله شد وفرستاده داود را مخبر ساخت وکفت‌که من حامله‌هستم ۶ ... وبامدادان داودمکتوبی برای یوآب نوشته بدست اوریا فرستاد ۱۵ ودرمکتوب باین مضمون نوشت که اوریارا در مقدمهٔ جنك سخت بکذارید و از عقبش بروید تازده شده بمیرد←

جناب سلیمان علیه‌السلام از این زن متولد شد[1] بنابر تحریر متّی در باب اوّل از انجیل خود.
واینکه هرون علیه‌السلام گوساله ساخت و مذبحی از برای او بنا نمودند پس هرون با بنی اسرائیل گوساله پرست شدند وسجده از برای او نمودند و قربانیهای تقرب برای او ذبح فرمودند[2].

واینکه سلیمان علیه‌السلام در آخر عمر باغوای زوجات خود مرتد و بت پرست شدو

←۱۶ وچون یوآب شهررا محاصره کرد اوریارا در مکانیکه می‌دانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند گذاشت ۱۷ ومردان شهر بیرون آمده با یوآب جنك کردند وبعضی ازقوم بندگان داود افتادند و اوریای حتی نیز بمرد ۱۸ ... و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است برای شوهر خود ماتم گرفت ۲۷ وچون ایام ماتم گذشت داود فرستاده اورا بخانه خود آورد واو زن وی شد وبرایش پسری زائید اما کاریکه داود کرده بود در نظر خداوند ناپسندآمد .

(۱) انجیل متی باب اول آیة ۶ ویسا داود پادشاه‌را آورد و داود پادشاه سلیمان را از زن اوریا آورد ، کتاب دوم سموئیل باب ۱۲ وداود زن خود بتشبع‌را تسلی داد و نزد وی درآمده با او خوابید واوپسری زائیده اورا سلیمان نام نهاد .

(۲) سفر خروج باب ۳۲ آیة یك تا ۹ : وچون قوم دیدند که موسی در فرودآمدن از کوه تأخیر نمود قوم نزد هارون جمع شده ویرا گفتند برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا این مرد موسی که مارا از زمین مصر بیرون آورد نمیدانیم اورا چه شده است . هارون بدیشان گفت گوشوارهای طلارا که در گوش زنان وپسران و دختران شما است بیرون کرده نزد من بیاورید .

پس تمامی قوم گوشوارهای زرین‌را که درگوشهای‌ایشان بود بیرون‌کرده نزد هارون آوردند وآنهارا از دست ایشان گرفته آنرا باقلم نقش کرد وازآن گوسالهٔ ریخته شده‌ساخت وایشان گفتند ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشندکه ترا اززمین مصر بیرون آوردند چون هارون این‌را بدید مذبحی پیش‌آن بنا کرد وهارون ندا درداده گفت فردا عید یهوه میباشد وبامدادان برخاسته وقربانیهای سوختنی گذرانیدند وهدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن ونوشیدن نشستند وبجهت لعب برپا شدند وخداوند بموسی گفت روانه‌شده بزیربرو←

بتهارا ستایش نمود و معبدها در مقابل اورشلیم از برای آنها بنا فرمود و از کتب مقدسهٔ اهل کتاب توبه آن جناب معلوم نمیشود بلکه از ظاهر کتابهای مقدّسه ایشان معلوم ومشخّص میشود که مرتدّ و مشرك وبت پرست از دنیا رفت[1] نعوذ بالله .

قال الله عزوجل ردا علیهم :

وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا :(۲)

← زیراکه این‌قوم‌توکه اززمین‌مصر بیرون‌آوردهٔ فاسد شده‌اند وبزودی ازآن طریقیکه بدیشان امر فرموده‌ام انحراف ورزیده کوسالهٔ ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند ونزدآن سجده کرده وقربانی گذرانیده ومی‌گویندکه ای اسرائیل این خدایان تو میباشد .

(۱) کتاب اول پادشاهان‌باب‌یازدهم‌ازآیهٔ یك تا ۱۱ :

وسلیمان پادشاه سوای دختر فرعون زنان غریب بسیاریرا از موآبیان و عمونیان و رومیان وصیدونیان وحتیان دوست‌می‌داشت ۲ ازامتهائیکه خداوند درباره ایشان بنی‌اسرائیل را فرموده‌بودکه شما بایشان درنیائید وایشان بشما درنیایند مبادا دل‌شمارا به‌پیروی‌خدایان خود مایل گردانند .

وسلیمان با اینها بمحبت ملصق شد ۳ واورا هفتصد زن بانو وسیصد متعه بود و زنانش دل اورا برگردانیدند ۴ ودر وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل اورا به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود ۵ پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صیدونیان ودر عقب ملکوم‌رجس عمونیان رفت ۶ وسلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خداوندرا پیروی کامل ننمود ۷ آنگاه سلیمان در کوهیکه روبروی اورشلیم است مکانی بلند بجهت کموش که رجس موآبیان‌است وبجهت مولك‌رجس بنی عمون بناکرد ۸ همچنین بجهت همهٔ زنان غریب خود که بـرای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند وقربانیها می‌گذرانیدند عمل نمود ۹ پس خشم خداوند برسلیمان افروخته شد ازآنجهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف‌گشت‌که دومرتبه بر او ظاهر شد ۱۰ اورا در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند باو امر فرموده بود بجا نیاورد .

(۲) خداوند بزرگ دررد آنان فرماید : سلیمان کافرنشد بلکه شیاطین کفر ورزیدند سوره بقره : ۱۰۲ .

واینکه نوح علیه‌السلام شرب خمر نمود واز شدت مستی منکشف العورة گردید .[۱]

واینکه اشعیا علیه‌السلام سه سال و نیم بامر خداوند در میان مردها و زنها باعورت منکشفهٔ غلیظه راه میرفت مانند دراویش و مجانین [۲].

و اینکه حزقیال پیغمبر علیه‌السلام سیصد و نود روز باید نان را به مدفوعات و قازورات انسانی واگر نه بمدفوعات حیوانی بخورد[۳].

---

(۱) سفر پیدایش باب ۱۹ : ۲۰ تا ۳۲ : ونوح بفلاحت زمین شروع کرد تاکستانی غرس نمود وشراب نوشید مست شد ودر خیمه خود عریان گردید وحام پدر کنعان برهنگی پدر خودرا دید ودوبرادر خودرا بیرون خبرداد . . . وپس پس رفته و برهنگی پدر خودرا پوشانیدند .

(۲) درآنوقت خداوند بواسطهٔ اشعیا ابن‌آموص تکلم نموده گفت برو وپلاس‌را ازکمر خود بگشا ونعلین‌را از پای خود بیرون کن واو چنین کرده عریان و پا برهنه راه میرفت وخداوند گفت چنانکه بندهٔ من اشعیا سه سال عریان وپابرهنه راه رفته‌است تاآیتی وعلامتی در باره مصر و کوش‌باشد بهمان‌طور پادشاه اشور اسیران مصر وجلاء وطنان کوشرا ازجوانان وپیران عریان وپابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوائی مصر باشد کتاب اشعیا باب ۲ : ۱ ـ ۵ .

(۳) کتاب حزقیال نبی باب ۴ : ۹ . . یعنی سیصد ونود روز آنرا خواهی خورد . . .
۱۲ و قرصهای نان جو که میخوری آنهارا برسرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت ۱۳ ـ وخداوند فرمود بهمین منوال بنی اسرائیل نان نجس درمیان امتهائیکه من ایشان‌را بمیان آنها پراکنده می‌سازم خواهند خورد ۱۴ پس گفتم آه‌ای خداوند یهوه اینك جان من نجس نشده وازطفولیت خود تابحال میته یا دریده شده‌را نخورده‌ام وخوراك نجس بدهانم نرفته است ۱۵ آنگاه بمن گفت بدانکه سرگین گاورا بعوض سرگین انسان بتودادم .

چنانکه می بینید در این‌آیات امربه خوردن سرگین انسان وگرنه‌سرگین گاوندده بلکه دستور می‌دهدکه نان جورا بآن بپز اما از اعتراض حزقیال باینکه جانم نجس نشده و از اینکه بنی‌اسرائیل هم باید نان‌نجس بخورند التصاق‌نان بهسرگین فهمیده می‌شود چون نان با پخته شدن بحرارت سرگین نجس در شریعت عهدین نجس نمی‌شود .

واینکه هوشع نبی عليه‌السلام بایدبزن زانیة عاشق شود واو راتزویج نمایدواولادی از برای اواز آن زن زانیة متولّد بشود .[۱]

و اینکه معجزهٔ اوّل جناب عیسی عليه‌السلام این بوده که در عروسی قانای جلیل آب‌رامبدّل بشراب نمود .[۲]

---

(۱) کتاب هوشع نبی باب اول : ۲ تا ۴ : خداوند به هوشع کفت برو وزنی زانیه واولاد زناکاربرای خودبکیر زیرا که این زمین ازخداوند برکشته سخت زناکار شده‌اند ۳ پس رفت وجومر دختر دبلایم را کرفت واو حامله شد وپسری برایش زائید .

وآیة یك ازبـاب سوم همان کتاب : وخداوند مرا کفت بار دیکر برو وزنیرا که محبوبه شوهر خود وزانیه میباشد دوست بدار .

(۲) انجیل یوحنا باب دوم آیة ۱ تا ۱۳ : ودر روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی درآنجا بود ۲ و عیسی و شاکردانش را نیز بعروسی دعوت کردند ۳ و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو کفت شراب ندارند ۴ عیسی بوی کفت ای زن‌مرا باتو چه کار است ، ساعت من هنوز نرسیده است .

۵ مادرش بنوکران کفت‌هرچه‌بشماکوید بکنید ۶ ودرآنجا شش قدح‌سنکی‌برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هریك کنجایش دو یا سه کیل داشت ۷ عیسی بدیشان کفت قدحهارا ازآب پرکنید وآنهارا لبریز کردند ۸ پس بدیشان‌کفت الان بردارید و نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند ۹ وچون رئیس مجلس آن‌آب‌را که شراب کردیده بود بچشید وندانست که از کجا است لیکن نوکرانیکه‌آبراکشیده بودند می‌دانستند ، رئیس مجلس دامادرامخاطب قرار داده بدوکفت ۱۰ هرکسی شراب خوب‌رااول می‌آورد وچون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تاحال نکاه داشتی ۱۱ و این ابتدای معجزاتیست که از عیسی در قانای جلیل صادر کشت وجلال‌خودرا ظاهرکرد وشاکردانش باو ایمان آوردند .

و اینکه جناب عیسی علیه‌السلام شارب الخمر و باده پرست بود[1] وحال آنکه حرمت شراب و سایر مسکرات نیز بنا بر شهادت کتابهای مقدّسه ایشان مسلّم است [2] وشواهد این مدّعا در فصل دوّم از باب پنجم همین کتاب مذکور خواهد گردید «انشاء الله» و دور نیست در همین مقدّمه نیز اشاره باین مطلب بشود .

و در صافی از جناب امام محمد باقر علیه‌السلام :

---

(۱) انجیل متی باب یازدهم : ۱۸ و ۱۹ ، زیرا یحیی آمد نه میخورد و نه میآشامید میگویند دیو دارد ۱۹ پسر انسان (عیسی) آمد که میخورد ومینوشد میگویند اینك مردی پرخور ومیگسار ودوست باجگیران وگناهکاران است .

وآیة ۲۹ باب بیست وشش همان انجیل : هرآینه بشما میگویم که بعداز این‌ازمیوهٔ مو دیگر نخواهم نوشید .

انجیل مرقس باب چهارده : ۲۵ : هر آینه بشما میگویم بعد از این عصیر انگور نخورم .

انجیل لوقا باب هفتم :۳۳ ، ۳۴ : زیراکه یحیی تعمید دهنده‌آمد که نه نان‌میخورد ونه شراب میآشامد میگوئید دیو است ۳۴ پسر انسان (عیسی) آمدکه میخورد ومیآشامد میگوئید اینك مردیست‌پرخوروباده پرست ودوست باجگیران وگناهکاران .

(۲) کتاب امثال سلیمان نبی باب بیستم آیة ۱ : شراب استهزاء می‌کند ومسکرات عربده می‌آورد و هر که بآن فریفته شود حکیم نیست .

آیة ۲۹ تا ۳۵ باب بیست وسه امثال سلیمان نبی : وای ازآن کیست وشقاوت‌ازآن که ونزاعها ازآن کدام ، وزاری از آن کیست وجراحتهای بی‌سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام ۳۰ آنانی‌را است که شرب مدام می‌نمایند ، وبرای چشیدن شراب ممزوج داخل می‌شوند ۳۱ بشراب نگاه مکن وقتی‌که سرخ فام است ، حینی‌که حباب‌های خودرا درجام ظاهر می‌سازد ، و بملایمت فرو می‌رود ۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید ، ومانند افعی نیش خواهد زد ۳۳ چشمان تو چیزهای غریب‌را خواهد دید ، ودل تو به‌چیزهای کج تنطق خواهد نمود ۳۴ ومثل‌کسیکه درمیان دریا می‌خوابد خواهد شد ، ←

مابعث الله نبیاً الا وفی علم الله تعالی انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمرولم یزل الخمر حراماً الحدیث (۱) .

واینکه جناب عیسی عليه‌السلام بازنهای زانیة رفیق بود وایشانرا دوست میداشت و محبّت می‌نمود وایشان نیز اورا سفراً وحضراً خدمت می‌نمودند ! مانند مریم و سوسن وغیر هماکه مشهور بفجور وزنا بوده‌اند بنا برشهادت انجیل(۲) .

و اینکه کودکان امرد و بچّه‌های بی ریش را دوست می‌داشت و در بغل او می‌خوابیدند (۳) مانند یوحنّای مرید و غیره .

← یامانند کسیکه برسر دکل کشتی می‌خسپد ۳۵ وخواهی‌کفت مرا زدند لیکن‌دردرا احساس نکردم ، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم ، پس‌کی بیدار خواهم شد .

کتاب اشعیا نبی باب پنجم آیة ۱۱ تا ۲۳ : وای برآنانیکه صبح زود بر می‌خیزند تا درپی مسکرات بروند ، وشب دیرمی‌نشینند تاشراب ایشانراکرم نماید ۲۲ ودر بزم‌های ایشان عودوبربط ودف ونای وشراب می‌باشد ... وای برآنانی‌که برای‌نوشیدن شراب‌زور آورند و بجهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند

(۱) خدای بزرگ هیچ پیغمبری را بەرسالت برنگزید مگر در علم خدائی‌هست‌که : دین او کامل نمی شود مگر درآن حرمت شراب باشد وپیوسته شراب حرام بوده است .
تفسیر صافی ذیل آیة ۲۲۶ : سورة بقرة .

(۲) انجیل لوقا هشتم : ۲ ، وزنان‌چندکه‌ازارواح پلید ومرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیة‌که ازاو هفت‌دیو بیرون رفته بودند ویونا زوجهٔ حوزا ناظر هیرودیس وسوسن وبسیاری از زنان دیکر که از اموال خود اورا خدمت می‌کردند . . .

(۳) انجیل یوحنا باب ۱۹ : ۲۶ ، باب ۲۰ : ۲ ، باب ۲۱ : ۷ و ۲۰ و ۲۴ : یوحنا همان شاگردی بوده‌که مسیح‌اورا دوست می‌داشت . آیة ۲۳ تا ۲۶ باب سیزدهم‌همان انجیل گوید : ویکی از شاگردان او بود که بسینهٔ عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود ۲۴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد دربارهٔ که اینراکفت ۲۵ پس او در←

واینکه آن‌جناب عوض خلق ملعون شد[۱] نعوذبالله واینکه حواریین آن جناب را دردست یهود گذاشته فرار نمودند.[۲]

واینکه شمعون پطرس رئیس‌الحواریین وصی بلافصل، راتق وفاتق امور آسمانی وزمینی، مالك مقالید سموات والارض بنابر شهادت این انجیل سه‌مرتبه جناب عیسی را پیش از بانك خروس انکار نمود واز آن‌جناب تبری کرد ولعنتش نمود.[۳]

← آغوش عیسی افتاده بدو گفت کدامست. ودر باب بیست ویکم آیهٔ ۲۰ گوید: پطرس ملتفت شده آنشاکردیکه عیسی اورا محبت می‌نمود دیدکه ازعقب می‌آید وهمان بودکه برسینهٔ وی وقت عشاء تکیه می‌زد.

(۱) رسالهٔ غلطیان باب سوم: ۱۳ مسیح مارا ازلعنت شریعت فداکرد چونکه درراه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است‌ملعونست هرکه بردارآویخته شود.

(۲) انجیل متی باب ۲۶ خلاصه از آیهٔ ۳۸ تا ۴۷: حضرت عیسی در آنشب خیلی ناراحت وغمکین بود وبحواریون فرمود: نفس من از غایت الم مشرف بموت شده است در اینجا مانده بامن بیدارباشید.

پس حضرت عیسی رفت ومشغول نماز شد ودعاکرد بعد برکشت حواریون‌را درخواب دید وگفت:

آیا همچنین نمی‌توانستید یکساعت بامن بیدار باشید ودعاکنید تا در معرض آزمایش قرار نکیرید... تا دفعه سوم فرمود: مابقی‌را بخوابید و استراحت کنید الحال ساعت رسیده است که پسر انسان بدست‌کناهکاران تسلیم شود.

(۳) انجیل متی باب ۲۶: ۶۹. اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناکاه کنیزکی نزد وی آمده کفت تو هم با عیسی جلیلی بودی ۷۰ او روبروی همه انکار نموده کفت نمی‌دانم چه میکوئی ۷۱ و چون بدهلیز بیرون رفت کنیزی دیکر اورا دیده بحاضرین کفت این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است ۷۲ باز قسم خورده انکار نمود که این مردرا نمی‌شناسم ۷۳ بعد از چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش‌آمده پطرس‌را کفتند البته ←

وحال آنکه جناب عیسی فرمود: هرکس در نزد انسان مرا انکار نماید من منکر او خواهم بود در نزد خدا! وامثال ذلك ازقبایح.

وهمه این امور که مضامین کتب مقدسهٔ اهل کتابست در جای خود مذکور و مسطور خواهد گردید بعون الله وتوفیقه و تأییده سبحانه و تعالی! پس بر هر مسلمانی بخصوص شیعهٔ اثناعشری واجب ولازمست حتماً که امثال این قصّه‌ها را که در کتب عهد عتیق وجدید واقع گردیده است انکار نماید و برما نیز واجب و لازم است که بگوئیم این اموروامثال اینها غیر صحیح وباطل است یقیناً وباعتقاد راسخ وثابت وجازم اعتقاد نمائیم که ساحت نبوّت بریّ ازامثال این امور قبیحه است بدون شبهه! چگونه عقل عاقل تجویز می‌نماید که خداوند جلّت عظمته شخصی‌را ازاهل عالم منتخب نماید واو را محلّ وحی خود قرار بدهد و منصب رسالت و سفارت باوعطا فرماید و او را واسطهٔ فیوضات میان خود وخلق خود قرار بدهد واو را امرنماید که بندگان مرااز امثال این امور قبیحه نهی بفرمای و ایشانرا بسوی حیوة جاودانی دعوت کن معرفت و محبّت مرا درقلب ایشان جای ده! وخودآن شخص بیاید بامثال این امور واعمال قبیحه مرتکب شود که امثال آنها از هیچ ارذلی ازاراذل (فرومایگان) دنیاشنیده نشده است قال الله عزّوجلّ في كتابه المبين:[1]

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

← توهم از اینها هستی زیرا که لهجهٔ تو برتو دلالت می‌نماید ۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم ودر ساعت خروس بانك زد ۷۵ آنگاه پطرس سخن عیسی‌را بیاد آورد که گفته بود قبل از بانك زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.

ودرآیهٔ ۲۳ ازباب شانزده: اما او برگشت پطرس‌را گفت دور شو ازمن ای شیطان که باعث لغزش من میباشی.

(۱) مردم را بسوی نیکی می‌خوانید و خودتان را فراموش می‌کنید و شما کتاب را می‌خوانید ودرباره‌اش نمی‌اندیشید. سوره بقره: ۴۴.

بلکه میخواهم عرض کنم از روی تجربهٔ صادقهٔ صحیحه معلوم ومحقّق گردیده که هرعالم ومجتهد و واعظ وکشیش وقسّیسی اگر خودش مرتکب اعمال قبیحه باشد کلمات اودر قلوب مؤثّر نخواهد شد یقیناً !

پس باعدم اشتراط عصمت درانبیآء ورسل ثمرهٔ بعثت منتفی وارسال رسل وانزال کتب لغوو بی‌فایده خواهد بود و نسبت فعل لغو بخدا در منتهای درجهٔ قباحت است ! پس قول بعصمت انبیاء متعیّن است .

و همچنین در علماء و واعظین اگر عدالت نباشد و مرتکب بعض امور قبیحه بشوند وعظ ایشان‌هبآء منثوراً خواهدبود ، تکمیل‌نفس‌درقوّهٔ علمیّهٔ مقدّم برتکمیل غیر است یقیناً ! چه قدر خوب فرموده‌اند جناب مسیح : اگرکوری عصاکش کور دگر شود هر دو بچاه می‌افتند ! بدیهی است : خفته راخفته کی کند بیدار .

این مسئله مرکوز جمیع اذهان سلیمه میباشد و محتاج باقامهٔ برهان نخواهدبود و اگر براهین می‌خواهی بزودی در وقت فرصت براهین مسئله را ذکر خواهیم نمود .

و همچنین معذورم که غلط را غلط بگویم ! پس مناسب حال علمای پروتستنت نیست که ازاین‌حقیر شکوه و شکایت نمایند چنانچه‌در مجلس مناظره شکایت‌مینمودند که چرا غلط را غلط میگوئی آیا خودشان نمی‌بینند و ملاحظه احوال خود نمیکنند که چگونه از حدّ خود تجاوز نموده لیلاً و نهاراً ، تحریراً و تقریراً ، سفراً و حضراً مشغول طعن و جرح بر دین اسلام هستند و پیغمبر والا مقام و ائمّهٔ هدی علیهم السّلام و قرآن و احادیث و همچنین بر علمای اعلام ازاهل اسلام ! چنانچه مخفی نیست بر کسانیکه رسایل ایشان را تتبّع نموده باشند چگونه الفاظ ناملایم از قلم و دهان ایشان صادر میشود ! لیکن انسان عیب خود را نمی‌بیند اگر چه بزرگ باشد و عیب دیگران را می‌بیند اگر چه کوچك باشد مگر کسیکه خدا چشم بصیرت او را گشوده باشد اچه خوب فرمود جناب‌مسیح علیه‌السلام بنا بروایت متّی درباب هفتم ازانجیل خود :

وَ قَمُودِی بِخْزَبُوتْ کِلّهْ بِعَایِنْدِ اَخُونُوخْ وَ قَارِیتَ بِعَایِنُوخْ لِوِیتْ بَاَخُورِی الخ .

معنی بفارسی چنین میباشد :

و چونست که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و شه تیریکه در دیده خود داری نمی یابی * و چونست که برادر خود را میگوئی که مرا رخصتی ده تا خس‌را از چشم تو بیرون کنم و حال آنکه دردیدهٔ تو شه تیر است * ای ریاکار مزّور اوّل شه تیر را از چشم خود بیرون کن آنگاه بکمال بینائی آن خسیکه در چشم برادر تست توانی بیرون آورد انتهی .

چه‌کنم و چگونه سخن بگویم :

هدایت پنجم : بساهست کلمه‌ای از شخص صادر میشود که بر مخالف سنگینی مینماید آیا نمی‌بینی که جناب مسیح علیه‌السلام چگونه فریسیان و کاتبان [1] را که از اشراف و اعیان یهودند باین الفاظ خطاب مینماید .

* وای بر شما ای کاتبان وفریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را برروی‌مردم می‌بندیدزیرا خود داخل‌آن نمیشوید وداخل‌شوندگان‌را

(۱)فریسیان (عزلت‌نشینان) گروهی ازیهودیان هستند تازمان حضرت مسیح بوده‌اند واز اصل وریشه آنان اطلاع‌کافی دردست نیست بجز اینکه‌گویند : فریسیان خلفاوجانشینان فرقهٔ خسیدیهٔ (مقدسین) ازمکاتبان بوده‌اند ودر رأس قومی ازیهود مدتی باهیرودیس رومانی جنگیدند وعاقبت‌شکست خوردند وبعدازظهور مسیح‌ریاست فرقهٔ صدروما نیان‌را بعهده گرفتند وپیشوای دینی‌نیز بحساب می‌آمدند وباموور ظاهری بیش‌از معنویات اهمیت می‌دادندازاینستکه مورد لعن مسیح قرار گرفتند .

کاتبان : دارای منصب عالی دربارگاه داود وسلیمان رهبران یهودی بوده‌اند علاوه برمقام وقایع نگاری مشیر رهبران نیز بوده‌اند ودر تغییرات هیکل نیز مداخله می‌کردند اقتباس از قاموس المقدس : فریسی وکاتب .

از دخول مانع میشوید * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که خانهٔ بیوه زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طول میکنید از آن‌رو عذاب شدیدتر خواهید یافت * وای برشما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که برّ و بحر (خشکی و دریا) را میگردید تا مریدی پیدا کنید * وای برشما ای ره نمایان کور ای جهّال و کوران * وای برشما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبدوزیره را عشر میدهید [1] و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت ورحمت وایمانرا ترك کرده‌اید * ای راه‌نمایان کور که پشه را صاف می کنید و شتر را فرو می‌برید * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زانرو که بیرون پیاله و بشقابرا پاك می‌نمائید * ای فریسی کور وای بر شما ای کاتبان که‌چون قبور سفید شده میباشید* فریسیان ریاکارکه ای ماران‌وافعی زادکان چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد [2].

وقبایح ایشان‌را حضرت عیسی علیه‌السلام اینقدر ظاهر کرد علی‌رؤس‌الاشهاد تااینکه بعضی از ایشان شکایت کرده و گفتند که تو ما را فحش میدهی چنانچه در باب ۲۳ از

---

(۱) نعناع گیاهی است از دولپه‌ئیهای پیوسته وجزء سبزیهای خوراکی است وبرای خوشبو کردن خوراك نیز بکارمیرود ودارای خاصیت داروئی است .

شبد یا ثبت : گیاهی است از تیره پروانه داران وجزو گیاهان مرغوب مرتع میباشد درحدود ۱۵۰ نوع از آن شناخته شده .

زیره : گیاهی است از تیره چتریان در مصر وسواحل نیل می‌روید . در مذهب یهود ۱۰ ٪ آنرا بمانند زکوة اسلامی می‌پردازند .

(۲) خلاصه‌ای ازآیة ۱۳ تا۳۴ باب ۲۳ انجیل متی .

انجیل متّی و باب ۱۱ از انجیل لوقا مرقوم ومسطور گشته است .

و اهل کنعان[۱] چون کافر بودند لفظ سگان را برایشان اطلاق فرمود چنانچه در باب ۱۵ از انجیل متّی رقم شده است وجناب یحیی[۲] که اعظم انبیای بنی‌اسرائیل است .

بنا برشهادت خودجناب مسیح علیه‌السلام فریسیان وصدوقیان[۳] را باین نحو خطاب مینماید :

ای افعی زادگان که شما را اعلام کرد که از قضای آینده بگریزید ؟ چنانچه در باب سوّم از انجیل متّی مسطور گشته است .

پس در صورتیکه از جناب یحیی و عیسی علیهما‌السلام در مقام مناظره و مشاجره و منازعه و امر بمعروف و نهی از منکر امثال این کلمات صادر شده باشد از علمای ظاهرّیه بطریق اولی در مقام مجادله و مشاجره و مناظره امثال این کلمات بلکه مافوق اینها بمقتضای بشریّت صادر و ظاهر خواهد گشت آیا نمی‌بینی که مقتدای فرقهٔ پروتستنت و رئیس المصلحین جناب لوطر[٤] درحقّ مقتدای مسیحیّین عهد خودجناب پاپ[۵] که معاصر لوطر بود وهکذا در حق سلطان اعظم هنری‌هشتم‌پادشاه لندن بعضی از اقوال او بطریق ترجمه ازصفحه ۲۷۷ ازمجلّد ۹ ازکاتلك هرلدنقل می‌شود وصاحب

---

(۱) اهل کنعان اولاد حام چهلمین‌فرزند یعقوب هستند که‌درشرق دریای متوسط‌مسکن گزیدند قاموس مقدس صفحه ۷۴۰ .

(۲) یحیی پسر زکریا بنام ایلیای موعود شش‌ماه قبل از مسیح متولد شده است اوست که‌بعقیده مسیحیان تمام قوم یهود وخودحضرت عیسی‌را تعمید داد قاموس مقدس صفحه ۹۴۵

(۳) صدوقیان طایفه‌ای از یهودند که در عهد جدید مذمت شده‌اند و شاید به صادوق رئیس‌کهنه منتسب هستند و جز اسفار خمسه چیزهای دیگررا قبول ندارند قاموس مقدس صفحه ۵۵۲ .

(۴) لوطر مؤسس فرقه پروتستانت است بص ۴۹ رجوع شود .

(۵) لئون دهم .

کتاب مدعی‌است که این اقوال را از مجلد دوم وهفتم از مجلات‌هفتگانه کتاب‌رئیس المصلحین نقل نموده است ! پس جناب رئیس ممدوح در صفحه ۲۷۴ از مجلد هفتم المطبوع سنه ۱۵۵۸در حق پاپ‌اعظم باین‌نحو رقم نموده است :

من اول کسی هستم که خدا او را طلب نموده و خواسته است از برای اظهار اشیائیکه موعظه میشود بآنها در میان شماها و من میدانم که کلام الله المقدس در میان شماها بمشی سست مشی‌مینماید ! ای‌پولس کوچك من (مؤلف گویداضافه‌پولس بسوی ضمیر متکلم از برای استهزاست) خود را حفظ کن از افتادن یا حماری ! خود را حفظ کن ای خر من پاپ ! پیش نیا ای خر کوچك من شاید بیفتی و پایت بشکنند! زیرا که هوا در امسال بسیار بد است و برف نیز دسومت داردکه قدمها در او لغزش میکند پس‌اگر افتادی مردم‌بتو استهزآء مینمایند ! واز من دور شوید ای اشرار لاابالی ،احمقها ذلیلها خرها شما خیال میکنید و خودتان را افضل ازخرمیدانید تو ای پاپ خری ! بلکه ای خراحمق همیشه درخریت خواهی ماند انتهی.

بعد در صفحه ۴۷۴ از مجلد مسطورباین نحو رقم نموده است: هرگاه من‌حاکم باشم هر آینه حکم خواهم کرد که‌اشرار پاپ ومتعلقین او را کتف به بندند پس‌ازآن در استیا [1] که‌در سه میل‌از روم‌واقع گردیده است‌غرق نمایند ودر آنجا یك‌گودال بزرگی (یعنی‌دریا)است زیرا که حمام خوبیست از برای پاپ وجمیع متعلقین اوازجمیع امراض و ضعف ، و من قول میدهم بلکه مسیح را کفیل میدهم بر اینکه هر گاه من ایشان را غرق نمایم با ملایمت و نرمی تا نیم ساعت از جمیع امراض شفا یابند انتهی .

و بعد در صفحه ۴۵۱ از مجلد مذکور گفته‌است بدرستی که پاپ و معتقدین‌او زمرهٔ اشرار و مفسدین و خداعین (حیله گران) و کاذبین (دروغگویان) و کنیف

(۱)استیا : بروزن افترا کوهی است از کوههای بین هرات وغزنه فرهنگ فارسی دکتر معین جلد پنجم : استیا

(نهان‌خانهٔ) اشرارند که پر از اعظم شیاطین جهنّم‌است وخود پاپ‌هم مملّو است بحیثی که از آب دهن او نیز شیاطین بیرون میآیند انتهی .

و در صفحه ۱۰۹ از مجلّد دوّم المطبوع‌سنه ۱۵۶۲ گفته است : اوّلاً گفته ام که بعض مسائل جانهس (۱) مسائل انجیلیّه‌است والآن ازاین قول برمیگردم و گویم بعضی مسائل اوانجیلیّه نیست‌بلکه همه مسائل‌اوانجیلیّه هستندا که دجّال وحواریّین او در مجلس کونستس آنها را ردّ نموده‌اند وای نایب مقدّس‌ازبرای خدا مشافهة بتو میگویم :که جمیع مسائل جانهس که مردود شده‌اند واجب التّسلیمند و هر مسئله از مسائل تو شیطانیّه و کفریّة است ! فلذلك مسائل مردودهٔ جانهس را تسلیم و قبول مینمائیم واستعدّ بتأییدها بفضل الله .

مؤلّف کتاب‌گوید : ازجمله مسائل جانهس این بودکه سلطان ویاقسّیس‌زمانی‌که مرتکب کبیره‌ای از کبایر بشوند از سلطنت وقسّیسیّت معزولند وپس ازآن سلطان و کشیش نیستند و چون جمیع مسائل جانهس مسلّم و مقبولند در نزد جناب رئیس این مسئله‌نیز مسلّم و مقبول خواهد بودبالضّروره ازیرا که جناب رئیس‌استثناء نکردبلکه گفت جمیع مسائل او مقبول وموافق انجیلند ! فعلیهذا هیچکس از تابعین این رئیس اهلیّت از برای سلطنت وقسّیسیّت‌ندارد ! پس پروتستنها نباید سلطان وقسّیس داشته

---

(۱) جان هوس John Hus .

استاد فلسفه دانشگاه پراك بود وتحت تأثیر عقاید ویکلیف (Wyckliffe) باعقاید کاتولیك مخالفت‌نمود پاپ اورا طرد وتکفیر کرد باتقاضای هوس شورای کلیسا در شهر کنستانس سویس تشکیل شد واو درمیان استقبال بی‌نظیر واردآن شهرشد ولکن شورا فرصت نداد که وی توضیحی بدهد بدون محاکمه اورا زندانی‌کرد وپس‌از یکسال دستور دادنخست کتابهای اووسپس‌خود اورا درملاء عام سوزاندند وخاکسترش رادر روی رودخانهٔ « راین » پاشیدند .(تاریخ‌اصلاحات‌کلیسا ص۸۵ ببعد) واو عقاید خاصی مرکب ازگفته‌های ویکلیف ودستورات‌کلیسای کاتولیك دارد و قسمتی از عقاید پروتستانت ازاو گرفته شده است .

باشند زیرا که در میان آنها کسی نیست که کبیره‌ای از کبایر از اوصادر نشود .

و العجب کل العجب که عصمت شرط نبوّت نیست و انبیاء معصوم نیستند در نزد این رئیس ! امّا عصمت را شرط مینماید از برای سلطان وقسّیس لعلّ منصب نبوّت در نزد این رئیس کمتر از منصب قسّیسیّت و سلطنت ظاهریّه است .

و امّا الفاظ رئیس مذکوردرحقّ سلطان اعظم هنری هشتم اینهاست که در صفحه ۲۷۷ از مجلّد هفتم المطبوع سنه ۱۵۵۸ گفته است :

اوّل : هیچ شکّی نیست در اینکه لوطر میترسد از زمانی که بذل نمود سلطان اینقدر ازریق خود را درکذب ولغو .

دوّم: من تکلّم می‌کنم با دیّوث (بی غیرت) دروغگو و چون بجهت حمقیکه دارد مراعات ننمود منصب سلطنت خود را پس من چرا کذب او را در حلقوم او ردّ نکنم .

سوّم : ای‌حوض خشبی جاهل ! تو دروغ می‌گوئی سلطان احمق وسارق (دزد) کفن هستی .

چهارم : این سلطان احمق‌مصرّ (پا فشاری‌کننده) لغومی‌نماید .

این‌بود بعضی‌از الفاظ این‌رئیس در حقّ فرقهٔ کاتلك [1] ازپاپ ومعتقدین او .

بنیان راستی ودرستی :

حال بعض الفاظ کاتلکیها را درحقّ سایر ارباب‌مذاهب‌ازمتابعان جناب مسیح

(۱) درسال ۱۶۰ میلادی که چندکلیسا درنقاطی ازروم ویونان واماکن دیگرتأسیس شد به‌نخستین‌کلیسای روم که‌زیر ریاست‌عالیه قرارداشت عنوان کاتولیك (ازاصل کاتولیکوس «Katholikos» یونانی بمعنای عمومی مشتق است) داده شد تاکلیساهای تازه تأسیس مسیحیان شعبهٔ آن‌گردد ، ولی رؤسای کلیساهای تازه‌که خود نیز ازرهبران‌مذهبی وصاحب نظر واهل‌تحقیق بودند باقسمتی ازعقاید وآراء رهبر کلیسای‌کاتولیك مخالفت کردند تاتفرقهٔ←

عليه‌السلام ازرئیس ومرؤس نقل می کنیم: «درکتاب صلوة کاتلکیها المطبوع سنه ۱۸۹۳ که ثانی الحال درمطبع ولیم رؤکولین درشهر لبسك[1] ازممالك نمسه بطبع رسیده‌است» بعدازاینکه شرایطی از برای مذهب صحیح قرارمیدهد ازصفحه ۵۱۲ تا ۵۱۷ کتاب مزبور چنین گوید: والآن این چهار علامت را که علائم جماعت وکلیسای صادقیهٔ مسیحیه است مطابقه و مقابله کنیم از روی حقیقت و حقانیت بدون طرف و جانب داری با مذاهبی که در میان امّت مسیح پیدا و یافت می‌شوند در نزد اهل هر مذهبی پیدا شوند این چهار علامت[2] اهل آن‌مذهب اهل و جماعت خدای حیّ و ستون و بنیان صداقتند و بس

→مذاهب ایجاد شد وکاتولیك خودنیز فرقهٔ خاصی در مقابل فرقه‌های دیگر گردید که‌امروزه درحدود ۴۰۰ میلیون نفر ازآن پیروی می کنند!

روحانیون فرقهٔ کاتولیك معتقدند که مؤسس اصلی کلیسای آنان حضرت مسیح بوده وبعدها هم پطرس‌جانشین‌آن شده واکنون‌هم پاپ‌را نمایندهٔ خاص مسیح ورهبر تمام‌مسیحیان جهان می‌دانند.

واساس کلیسای کاتولیك از سال ۴۳۴ ببعد عبارتست از: عمومیت و قدمت و الفت و اتحاد، پاپهاکه نخست بمقام نمایندگی مسیح قانع بودند کم‌کم برجاه طلبی خود افزودند وبمقامات آسمانی ومافوق بشری ارتقاء یافتند بدینطریق راه بشر پرستی و التجاء بدرگاه اولیای مسیحی درکلیسا رواج یافت وکلیساها ازتصاویر ومجسمه‌های گوناگون انباشته شد وبرای نیایش بدرگاه هریك مناسك خاص ترتیب دادند.

در مقام بلندپروازی رهبران کلیسا آئین مقدس هفتگانه (۱ ـ تعمید، ۲ ـ تأیید، ۳ـعشاءربانی، ۴ ـاعتراف گناه‌به‌کشش ۵ـآخرین‌تدهین(تشریفات‌محتضر)، ۶ـدستگذاری «ورود بکلیسا» ۷ ـ ازدواج) چنان ترتیب داده شدکه اصل اعتراف وبخشش‌گناه وفروش مغفرت‌نامه ازآن دیگری‌ها مهمتر بحساب‌آمد. اقتباس ازاسلام‌وآراء بشری، قاموس‌مقدس والمنجد وتاریخ اصلاحات کلیسا.

(۱) لیپزیك «Leipzig» از شهرهای اطریش.

(۲)اتصال بحواریون (قدمت) کاتلکیت (عمومیت) رئیس‌مطاع (الفت) واتحادکلیسا.

وخواهش میکنیم از جمیع ملّتهائیکه مذهب کاتلك را ندارند خاطر ایشان ازماگرفته نشود زیرا که مقصود و منظور ما ایراد عیب و خجالت دادن ایشان نیست بلکه‌منظور و مقصود ظهور حقّ و جلال خداست ونجات دادن جانهای خود ماست که عزیز ترین اشیاء است درنزد ما .

اول نسطوریها :

حال ملاحظه کنیم مذهب نسطوری‌ها را [۱] که برادر های ما هستند این‌چهار علامت را که «علامت‌مذهب صحیحند» دارند یانه ؟! پر واضح است‌انکارش ا ازجملهٔ ممتنعاتست (که این نشانه ها در نسطوری ها باشد) چون مذهب نسطوری‌ها نه اتّصال بحوارّیین دارد و نه مشارکت بامقدّسین که از علائم مقبولیّت است .

و امّا اتّصال بحوارّیین ندارد زیرا که نسطور که امام و پیشوای این مذهبست چهار صد سال‌بعد ازمسیح وحوارّیین برخاست واین مذهب را اختراع کرد و دویست نفرخلیفه و مطراپولیت و پاطریرك[۲] باوکلای حضرت پاپ مارقیلسطینوس درسنه۴۳۱ مسیحی خود نسطور و تعلیم او را تکفیر نموده شخص او و تعلیم او را خارجی دانسته و او را از منصب خود معزول و مرتدّش شمردند . پس چهار صد سال قبل از آمدن نسطور کلیسای مسیح بود و نسطور در روی زمین نبود . نسطوریها کاتلکیّت ندارند

---

(۱) نسطوریها : پیروان نسطوریوس « Nestorius » هستند و امروز به‌آشوریها معروفند : مسیح‌را مرکب از دوجنبهٔ لاهوتی وناسوتی می‌دانند واین دوجنبه‌را ازهم جدا و دارای‌ارادهٔ‌مستقل می‌دانند ودربارهٔ تثلیث‌که‌آیا عیسی‌بشری‌بود وخداشدیاخدائی بودبصورت بشر جلوه‌گری کرد بحث مفصلی دارند که از فرصت پاورقی بیرون است و این عقیده بسال ۴۳۱ میلادی درشورای افسس ازطرف اسقفهای نمایندهٔ پاپ رد وکفر شناخته شده . اقتباس ازتاریخ‌کلیسای قدیم نوشته میلر چاپ لیپسیك آلمان صفحه ۲۹۸ .

(۲) مطراپولیت «Metropoliat » و پاطریرك «Pateriarch » از مقامات روحانی وکلیسائی است که ریاست منطقه‌ای‌را بعهده می‌گیرد .

«یعنی مشارکت مقدسان وعمومیت» بجز در میان سوریه درهیچ جاودرمیان هیچ ملت یکنفر نسطوری پیدا نمی‌شود [۱] و حال آنکه یکهزار و پانصد ملیون نفوس در دنیا داریم تمامی نسطوری‌ها پنجاه هزار و یا هفتاد هزار نفوس اند و چون این دو علامت عمده در میان این مذهب پیدا نمی‌شود اهل این مذهب ازاهل ضلالت وکفرو خارجی هستند! بنا بر فرمایش خود مسیح که فرمود : اگر (برادر تو) کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باج گیر باشد (متی باب ۱۸ : ۱۷) .

دوم ارامنه و یعقوبیه :

مذهب ارامنهو یعقوبیه [۲] اتصال وکاتلکیت ندارند . اما اتصال بحواریون زیرا که چون او تکی و دیوسوقروس که امام وپیشوای ملت هستند چهار صد سال بعد از حواریون بر خاستند و تأسیس مذهب نمودند بدعت و ضلالات آوردند و بحکم ششصد و سی خلیفه ومطراپولیت وپاطریرك باوکالای مارلئون اول پاپ روم درسنهدوس کلقیدونه (قدیکوی) در سنه ۴۵۱ مسیحی کافر شدند و از ملت خارج گشتند پس

---

(۱) میلر (درصفحه ۲۹۸ تاریخ قدیم کلیسای ایران وروم) گوید :کلیسای ایران نسطوری بود !

(۲) یعقوبیة پیروان ژاکوب باراديوس (Jacob) که بیشتر درشام پیدا می‌شوند و بالوهیت‌عیسی بن مریم معتقدند ومیگویند کلمه بگوشت‌وخون مبدل شده‌وبصورت عیسی نمایان گشته است‌وه‌مسیح‌را خدا میدانند بعضی گویند لاهوت بناسوت ظاهر شده همچنانکه ملك بصورت انسان ظاهر می‌شود اقتباس ازاسلام وعقاید بشری وملل و نحل شهرستانی .

بقیهٔ فرقه‌هائی که اسم‌برده‌شده مذهب مستقلی نیستند وفرق روشنی بافرقه‌های معروف ندارند بلکه قبیله‌ای هستند که بصورت شعبهٔ مذهبی جلوه گری می‌کنند .

چهار صد و بیست سال پیش از ایشان کلیسای مسیح بود اوتکی و دیوسو قروس اسمشان در روی زمین نبود . و مذهب ارامنه و یعقوبیّه کاتلکیّت نیز ندارند : مذهب ارامنه در میان ارمنی‌ها پیدا می‌شود وبس و یك ملّت بسیار کوچکی هستند ومذهب یعقوبیّه در میان سریانی‌ها پیدا می‌شود که ازجمیع ملّتهای دنیا کوچکتر و کمترند و قبطلیها « که از شاگرد های دیوسوقروسند » نیز در مصر و حبشه‌اند در جاهای دیگر از دنیا پیدا نمی‌شوند .

سوم کرك ها

مذهب خور و منائی‌هاکه الآن کرك گفته می‌شوند اتّصال و کاتلکیّت ندارند امّا اتّصال بحواریّین زیرا که پتیوس که خور و منائی ها را از جماعت رومی‌ها سوا کرد و تفرقه در میان ایشان انداخت و شقّ عصا نمود هشتصد سال بعد از مسیح و حواریّون بر خاسته واین پیشوا پتیوس مرد خواجه بود در خانهٔ سلطان عصر خودمن غیر حقّ ما را غانطیوس پاطریرك اسلامبول را اخراج نمود و کرسی او را ضبط نمود و بحکم سیصد و هشتاد و سه خلیفه و مطراپولیت و پاطریرك با وکلای مارنقلیؤس اوّل پاپ روم در سهندس عامّه چهارم اسلامبول در سنه ۸۶۹ تکفیر شده و از منصب خود معزول گشته و خارجی خوانده شد هشتصد سال پیش از او کلیسای مسیح بود و اسم پتیوس در روی زمین نبود پس مذهب پتیوس نه اتّحاد کلیسا دارد و نه تقدّس ، نه اتّصال بشاگردهای مسیح ونه کاتلکیّت .

امّا اتّحاد کلیسا ندارد زیرا که در میان‌خور و منائی ها به تنهائی سه یا چهار پاطریرك پیدا می‌شود و این سه چهار نفرحکومت برهمدیگر ندارند و یکنفر رئیس مطاع در میان ایشان پیدا نمی‌شود که در دین و مذهب مرجع کلّ باشد .

و همچنین اتّحاد کلیسا نیز در میان ایشان یافت نمی شود ، زیرا همهٔ آن ملّتهائی که پتیوس آن ها را از رومی ها سوا کرد از خورومنائی ها سوا هستند و کلیسای خورو منائی ها هیچ حکمی و ریاستی بر ایشان ندارد ، مثلاً بولغاریها و

خرویّت‌ها و مول‌دعاوی‌ها و روسی‌ها و غیرهم که ازخوروم‌نائی‌ها منشعب گردیده اند و هر کدام از این ملّتها یك کلیسای علیحدّه گشته و از همدیگر جدا شدند اعتقاد علیحدّه تأسیس نمودند برضدّ همدیگر ، و یکرئیس بر خود و از خود ندارند پس واضح و آشکار گردید مذهب پتیوس‌خواجه اتّحاد ندارد بلکه پر از اختلافست .

تقدّس هم ندارد زیرا مذهبی که رئیس و مؤسّس اویکمرد ظالمی باشد و بقوّهٔ جبریّه پاطریرك ذی حقّ را اخراج نموده باشد و کرسي او را بحرمت ضبط کرده باشد رائحهٔ (بوی) حقّانیّت وتقدّس از او نخواهدآمد .

اتّصال بشاگردهای مسیح نیز ندارد زیرا که هشتصد سال بعد از تلامذهٔ مسیح ظهور کرده است .

و کاتلکیّت نیز ندارند ، زیرا که هر کدام از ملل مذکوره کلیسای علیحدّه دارند .

چهارم ـ پروتستانت :

مذهب پروتستانی‌ها [1] دارای هیچکدام از این چهار علامت نیست و آن

(۱) پروتستانت : نام‌فرقه‌ای‌ازمسیحیت‌است که امروز بسیارفراوان و بشعب گوناگون تقسیم شده‌اندپروتستانت نه‌پاپ را برسمیت می‌شناسد ونه‌تعالیم وساخته‌های کلیساهای‌کاتولیك‌هارا وبسیاری از مسائل‌را مسکوت عنه‌وغیرقابل طرح معرفی کرده‌که از آنجمله : بحث تثلیث ونجات وغفران است ومسئله بهشت فروشی وبخشش گناه و رهبانیت و میانجیگری اولیای مسیحی‌ومسائل مشابه‌را منکرند ، با وجود این‌ازتحجر ساختگی مسیحیت آزاد نیستند! از ریشه‌واصل پروتستانشن (Protestation) «بمعنای اعتراض» مبدء وعلت‌پیدایش‌این‌فرقه معلوم می‌شود که بخاطر اعتراض بر روش خاص پاپها وتوجه خاص روحانیت مسیحی به زر وسیم ـ فروش مغفرت‌نامه ـ ایجادمزاحمتها ومحدودیتها برای‌دانشمندان ازجانب کلیسا بوجود آمده است .

بنیان‌گذار این فرقه «مارتین لوطر» (Marten Luther) (۱۴۸۸ - ۱۵۴۸) ←

کلیسای راست مسیح را ندارند و اتّحاد نیز ندارند تقدّس هم ندارند اتّصال بشاگرد-های مسیح هم ندارند دارای کاتلکیّت هم نمی باشند .

اتّحاد ندارند زیرا که هیچ رئیس قبول نمیکنند و هیچ تربیت دهنده ندارند نه از برای تعلیم شرع مسیح و نه از برای چرانیدن مرعای مسیح بلکه هر یکی از اینها موافق عقل خود و موافق ایمان خود حرکت مینمایند از این جهت چندهزار مذهب در میان ایشان پدید آمده است .

← از جمله راهبان فرقهٔ «اگوستینیان» بود که بمقام کشیشی نایل آمد و در «ویتنبرک» (Witenberg) بتعلیمات مذهبی پرداخت بعد در رم مأموریت پیدا کرد بامشاهده دستگاه پاپ و کارهای روحانیت مسیحی بنای مخالفت گذاشت و بآلمان برگشت . ..

پاپ لئوی دهم (Pepeleo X) در ۱۶ ژوئن ۱۵۲۰ رسماً اورا تکفیر کرد لوتر تکفیر نامه‌را در میان مردم آتش زد و دادگاه ورمس (Worms) حکم ارتداد اورا صادر کرد ولی بیشتر مردم آلمان حکم دادگاه‌را ناحق دانسته از لوتر پشتیبانی کردند و شهامت او باعث شهرت ومحبوبیت او گردید .

مارتین کتاب مقدس عهد جدیدرا به‌آلمانی ترجمه کرد بعد از او جمع دیگری نیز باکلیسا مخالفت کردند بالاخره فرقهٔ پروتستانت بوجود آمد .

لوتر ۹۵ اعتراض بردستگاه وعقاید کلیسا دارد که ازآن‌جمله :

۳۲ ـ کسانیکه باورمی کنند که بوسیلهٔ نامه‌های برائت وبخشایش به نجات خودشان مطمئن میگردند تا ابد بامعلمین‌شان محکوم خواهند بود .

۸۹ ـ ازآنجاکه منظور پاپ ازدادن نامه‌های برائت بدست‌مردم‌نجات دادن ارواح است نه تحصیل پول . پس چرا نامه‌هائی‌راکه مدتی پیش صادرکرده بدست مردم داده‌است از درجهٔ اعتبار ساقط نموده ؟ در صورتیکه نامه‌های مزبور همه ازحیث اثر وخاصیت باید یکسان باشد صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ تاریخ‌اصلاحات‌کلیسا تألیف‌جان‌الدر چاپ بروخیم بسال ۱۹۴۷ میلادی . پیروان این آئین در اروپا ، آلمان شرقی ، دانمارك ، سوئد ، نروژ ، انگلستان ، هلند وآمریکا زندگی می کنند .

دارای تقدّس نیز نمی‌باشند یعنی عمل بشرع مسیح نمیکنند زیرا که لوطر که پدیدآورندهٔ مذهب پروتستانی هاست ورئیس و پیشوای این مذهب است یکمرد کاهنی بود و ربّان «یعنی تارك دنیا و صاحب نذر بود که زن نبرد» و هیچ حکومتی در کلیسای خدا نداشت از راه خود در رفت وبضدّ کلیسا ایستاد و نذر خود را شکست ویکی از زنها را که تارك دنیا بود از راه در کرده و او را از برای خود تزویج نمود و حال آن که آن ضعیفه هم نذر داشت که شوهر نکند و در توریة گفته شده است هنگامی که نذری بخداوند خدایت مینمائی در ادا نمودنش تأخیر منما زیرا که خداوند خدایت البتّه آن را از تو مطالبه خواهد نمود و باعث گناه تو خواهد شد: توریة مثنّی باب ۲۳ آیة ۲۱ .

مارلئون ده وپاپ دیگر ازپاپهای روم تکفیرش کرده و از ملّت اخراجش نمودند « درسنه ۱۵۲۰ از میلاد » وپس از آن سنهدوس عامّه دوّم خود او وتعلیم او راتکفیر و اخراج نمودند و کسی که نذر و مسکنت خود را بشکند (نذر عدم تزویج و نذر گوش دادن) و بضدّ کلیساي خدا بایستد و کلیسای خدا را گوش نکند و بفرمایشات خود مسیح کمرکجی نماید خارج از دینست! وتقدّس از چنین شخص بسیار دور است. اتّصال بحوارّیین هم ندارد زیرا که پانزده قرن بعد از حواریّین بیرون آمده است و هزار و پانصدسال پیش از لوطرکلیسای مسیح بود اسم اوطر در روی زمین نبود ! اگر یك فرزندی یك سال بعد از پدر متولّد شود در شریعت ولد حلال خوانده نمی‌شود ! پس چگونه قبول می‌شود « مانند مذهب متّصل » مذهبی که هزار و پانصدسال بعد از مسیح و حواریّین ظهور و بروز کرده باشد ، در شرع و دیوان هرکسی قبالهٔ کهنه در دست دارد ملك بنحو حلّیّت مختّص باو خواهد بود .

کاتلکیّت هم ندارد زیرا که همه پروتستانیها هر کدام مذهب علیحدّه و جدا از طایفهٔ دیگر از برای یك مملکت و یا یك ملّت دارند .

بعد صاحب‌کتاب گفته‌است : سزاوار است در اینجاکه کلماتي را که مارافرایم در حقّ اراتکهٔ [1] زمان خود نقل کرده است نقل نمائیم . . . بعد کلمات افرایم را بضدّ لوطر نقل کرده است .

مؤلف حقیر گوید : نقل‌کلمات اورا دراین موضع لازم ندانستم ، بعد در صفحهٔ ۵۱۷ صاحب کتاب گفته است : هیچکدام از ارباب این مذاهب علایم کلیسای راست مسیح را ندارند و هیچکدام از این مذاهب مذکوره از حواریّون نرسیده بلکه همه اینها بعد از قرنهای زیاد بعد از شاگردهای مسیح بدنیا آمده‌اند و بضدّ کلیسای خدا برخاسته اند و کلیسای خدا ایشان را بحقّانیّت تکفیر نموده واخراج از ملّت فرموده .

از این جهت برای مالازمست که رئیس ومرؤس این مذهب را مانند باج گیرو خارجی محسوب نمائیم انتهی . « از سوریّت یعنی زبان‌کلدانی ترجمه شد . »

از کلمات مرقومه چنین مستفاد ومعلوم‌میشود: که اطلاق امثال این الفاظ‌برخصم جایز باشد در نزد کاتلك وپروتستنت مگراینکه گویند: این الفاظ بمقتضای بشریّت از این پیشوایان ورئیسان و معلّمان در حقّ همدیگرصادر گردیده است و این حقیر انشاء الله تعالی لفظی‌را درحق‌علمای مسیحیّه‌که موازن باشد بالفاظ این پیشوایان در حقّ همدیگر عمداً ذکر نخواهم‌کرد .

لیکن هرگاه سهواً لفظی از قلم صادر گردد که مناسب شأن کشیشها نباشد « في زعمهم » مستدعی و خواهشمندم که عفو و اغماض نموده و مرا ازدعای خیرحیّاً ومیّتاً فراموش‌نکنند زیراکه از روی غرض نفسانی برتحریر این‌کتاب مبارك اقدام ننموده‌ام بلکه این‌حقیر خودرا درحضورخدای عادل مقدّس‌جلّت عظمته مدیون میداندکه‌حقّ را بطوریکه از برای این بندهٔ شرمنده منکشف گردیده ازبرای دیگران نیز ظاهر و

(۱) جمع ارتکی معرب اورتودوکس « Orthodox »

روشن نماید بلکه انشاء الله سبب هدایت ابنای جنس این حقیر شود .

علاوه براین متّی در آیة ۴۴ ازباب ۵ انجیل‌خود از قول جناب مسیح علیه‌السلام چنین نقل نموده است :

امّا من بشما میگویم‌که دشمنان خود را محبّت‌کنید و برای لعن‌کنندکان خود برکت بطلبید وآنانیکه از شما نفرت کنندداحسان‌کنید وبهرکس که بشما فحش دهد وزحمت رساند دعای خیر کنید ☆ تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران برعادلان و ظالمان میباراند ☆ زیرا هرکاه محبّت کنید آنانی‌را که بشما محبّت مینمایند چه اجردارید آیا باج گیران چنین نمیکنند ☆ و هر کاه برادر خود را فقط سلام کوئید چه فضیلت دارید آیاباج‌گیران چنین نمیکنند ☆ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمانست انتهی .

فعلیهذا این حقیر خوب باشم یابد علمای مسیحیّة باید ازدعای خیر فراموشم نکنند والاّ مخالف جناب مسیح خواهند بود بحکم آیات مذکوره .

عشاء ربانی :

چون کاتلیکها مذاهب مشهورهٔ مسیحیّین را بنا برزعم خود باطل کردند و در حقیقت هم باطلند ! اکنون برما لازم شد بنظر انصاف ببعض قواعد مذهب ایشان نظر کنیم ویك راز عمده از رازهای کاتلك که آنرا قورنهٔ مقدّس میگویند بیان نمائیم و تومابقی را قیاس براین نمازکن و نقل همهٔ قواعد ورازهای ایشان موجب تطویل‌کلام و تکدّر خاطر ناظر است و صورت آن بنحو اجمال اینست که نانی در کلیسا درست میکنند و دعا میخوانند واعتقاد ایشان‌اینست که این نان مستحیل (تبدیل)به مسیح میشود .

در صفحه ۴۷ از کتاب الصلوة سابق الذکر در بیان این عقیده چنین گوید : در نان مقدّس ربّ ما یسوع مسیح خودش است «خدا وانسان یعنی بلاهوت وناسوتش» ویك اقنوم از اقانیم ثلثه است! یعنی بعد از تقدیس نان مستحیل میشود به مسیح کامل بلاهوت وناسوت ویك اقنوم از اقانیم ثلثه که او (یعنی مسیح) فرزند خدای حیّ است که از ابد باپدر خود بود واز آسمان نازل شد ومجسّم گردید وانسان شد ودرمیان ماها منزل گرفت وهمان ربّ ما مسیح است که ازمریم بتول(پارسا وپاکدامن) متولّد شد ، الخ .

بعد درصفحه ۱۶۳ گوید : مقرّر (بیان‌کننده) این‌راز کیست بجز حضرت مسیح این رازها از آسمان آمده‌اند زیرا که جمیع مصالح از آسمانند بدرستی این مرحله یك عجیبهٔ بزرگ الهیّه‌است که خدا منّ(۱) را ازآسمان ازبرای جماعت بنی‌اسرائیل

(۱)وقتی که حضرت موسی ﷺ به بنی‌اسرائیل گفت : برویددربیت‌المقدس باعمالقه، جهاد کنید ، گفتند تو باخدایت بروشما جنگ کنید و برگردید ، ما همین جا هستیم و نمی‌خواهیم بجنگیم .

خدای عالمیان برآنان غضب کرد وشهررا تاچهل سال بآنان حرام نمود واین‌مدت‌را در بیابان تیه سرگردان شدند هرگاه صبح براه می‌افتادند وتاشب راه‌پیمائی می‌کردند که آن بیابان‌را ترك کنند شامگاهان خودرا درهمان جای اولی می‌دیدند ، و از گرمای هوا وتابش آفتاب سوزان بیابان بانداشتن مسکن وخیمه خیلی ناراحت شدند بتضرع و التماس از موسی ﷺ خواستند که از خدا بخواهد برای‌آنان سایه‌ای کرامت فرماید دعای‌موسی بدرجهٔ اجابت رسید وپروردگار منان ابر سفیدی دربالای سر آنان قرار داد که از تابش آفتاب ناراحت نشوند ونسیم خنکی وزیدن گرفت چون در زیر سایهٔ ابر استراحت یافتند بیادگرسنگی افتاده وگفتند: ای موسی ما خوراك نداریم که بآن‌رفع گرسنگی کنیم! خدای منان از همان ابر برای‌آنان بجای باران من وسلوی نازل فرمود ، ودر معنای من‌وسلوی عقایدی است .

من‌را به : ترنجبین معنی کرده‌اند که هرشب برای هرکس بـاندازهٔ یك صاع ــ

فرستاد وجماعت کار نمیکردند و میخوردند لعل تو بگوئی این نان تقدیس همان نان عادیست بلی ! قبل از خواندن کلمات مقدسه همان نان عادیست ولی بعد از تقدیس مستحیل بجسد مسیح میشود این مسئله را مضبوط نمائیم که چطور راست می‌آید که نان مستحیل ببدن مسیح شود بسبب تقدیس ! وتقدیس بچه کلماتی و بچه حکمی میشود ؟ بکلمات مسیح ! زیرا که چیزهای دیگر که گفته میشود از قبیل شکر الهی و نماز از قبل (جانب) جماعت و سلاطین و مردمان دیگر ولی چون براز مقدس کامل میرسد آن‌وقت دیگر کاهن[1] حرف نمیزند جزاینکه کلمات مسیح را استعمال مینماید پس کلمات مسیح رازرا تقدیس مینمایند ! کدام کلمات مسیح یعنی آن کلماتیکه بسبب آنها جمیع اشیاء موجود شدند .

«صفحه ۱۶۴» فرمود خدای مامسیح آسمان موجودشد اوفرمود زمین موجود شد!

ـــ نازل می‌شد بعضی‌ها آنرا انگبین و بعضی دیگر انجیر می‌دانند .

سلوی : مرغ خوش‌الحانی استکه برشاخهٔ گیاه می‌نشیند وآواز می‌خواند خداوند متعال بریان شدهٔ آنرا درآن مدت برای بنی اسرائیل نازل فرمود . در روایت هست که غذای (من) هرروز بامدادان قبل از طلوع آفتاب و(سلوی) بوقت شامگاهان نازل می‌شد و هرکس دراین موقع بخواب بود آنروز غذا نداشت وچون روزهای شنبه این غذا نمی‌آمد در روزهای جمعه غذای دو روز آنان نازل می‌گشت .

یهود ونصاری (من)را غذای مخفی می‌دانند که از سوی خدا به بنی‌اسرائیل نازل شده وگاهاً آنرا به‌غذائی مانند تخم گشنیز وسفیدرنگ بطعم قرصهای‌روغنی معرفی کرده‌اند وسلوی‌را مرغی می‌دانند که ازطرف دریا بسوی آنان می‌آمد .

اما هرسه‌فرقه‌مزبور معتقدند که بنی اسرائیل از سوی خدا دستور داشتند غـذائی برای روز بعد ذخیره‌نکنند ولی‌بتصریح تورات سلوی‌هارا خشک‌کرده ونگهداشتند خداوند هم‌آن غذای آسمانی‌را ازآنان گرفت .

(۱) کاهن : روحانی مصریان باستان وبابلیان ویهودیان بود فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۳ صفحه ۲۸۷۹ .

فرمود دریاها موجود شد ! و فرمود جمیع اشیاء موجود شدند ! پس می بینی که کلمات مسیحیّه چه قدر صاحب مرتبه و قدرتند ! پس کلمات مسیحیّه در صورتیکه چنین اثری داشته باشند که معدوم راموجود کنند . در تبدیل جسم‌موجود بجسم‌دیگر بطریق اولی مؤثّر خواهند شد و آسمان نبود ، دریا نبود ، زمین نبود ، مسیح فرمود اینها موجود شدند « نعوذ بالله من هذا الکفریّات ».

حال جواب تورا می گویم : این‌نان‌قبل‌از‌تقدیس‌جسد مسیح‌نبود و بعد از تقدیس جسد مسیح میشود ! بی شبهه خود مسیح‌فرمود تااین نان تقدیس شد ! این مطالب از کتاب مارامبرو سیوس که در بیان راز نوشته است نقل شد .

بعددر صفحهٔ ۱۶۵ در زیارت دوّم‌گوید :کلمه‌گوشت شد در میان‌ماساکن‌گردید « یوحنّا باب اوّل آیهٔ ۱۴ » فرزند خدای حیّ گوشت شد تامأکول باشد از برای ماها بجهت اینکه اورا بخوریم وباو زنده بمانیم این‌دل‌مارا اینقدرباوسعت آفریده بوداگر جمیع دنیارا دراو میگذاشتند پر نمیشد وهیچ چیزی خدا پیدا نکرد « صفحه۱۶۶ » که‌بتواند این‌دل مارا سیر کند جز اینکه خودش‌داخل شکم مابشود .

تورا شکر میکنم ای ربّ‌من‌او‌خدای من! تورا شکرمیکنم بجهة این‌کرامت! چون‌کتب مقدّسه‌را ملاحظه‌میکنیم‌کلمات‌تواز‌آفتاب نصف‌النّهارروشن‌ترند . بوضوح تمام میفرمائی :که نان‌تقدیس جسد و خون تو است درزندگانی ! خود فرمودی : منم نان حیوة «نه‌نان مرده وخشك» که ازآسمان آمدم !آن نانی‌که من‌میدهم ! این‌جسد منست‌که‌آنرا بجهة زندگانی‌دنیاداده‌ام ، جسدتوبدرستی خوردنیست وخون تو بدرستی آشامیدنیست یعنی حقیقةً نه مجازاً درهنگام برکت قول خودت‌را کامل کردی نانرا برداشتی ودعای برکت براو خواندی وفرمودی اینست جسد من که از قبل شما داده میشود وکاسهٔ شراب‌را برداشتی وفرمودی‌اینست خون من‌که ازقبل‌شما ریخته‌میشود[1]

(۱) انجیل متی ۲۶ : ۲۶ و ۲۷ .

این قربانئی است که خودت کردی‌واین حکم‌را بکاهنان سپردی وفرمودی اینکاررا بکنید ازبرای تذکرهٔ من ! ببینم روح‌القدس چه میگوید دردهن پولس بجهةآن قربانئی که کاهن آنرا تقدیس می‌نماید ! آگاه‌باش که از ابتدای ظهور مسیحیّت آن کاسهٔ تشکّر که او را تقدیس می‌نمائیم شریك خون‌مسیح نیست !

وآن‌نانیکه اورا پاره میکنیم شریك جسد مسیح‌نیست ! یعنی‌هست!آنکه‌ازنان خدا میخورد وازکاسهٔ اومی‌آشامدولیاقت این‌مرحله‌را نداشته باشدمدیون خون وجسد مسیح است وشخص گنه‌کار میخورد ومی‌آشامد ازبرای خود ! وفرق نمیگذارد مابین جسد مسیح ونان‌عادی ! و اینك نوزده قرنست جمیع قواعد قدیمه و تمامی معلّمان متفّق الکلمه آن‌تعلیم تورا وعظ می‌نمایند تمامی‌مؤمنین‌که درچهارگوشهٔ زمین‌هستند همیشه زانو بزمین زده نان تقدیس‌را سجده مینمایند .

(صفحه۱۷۰) توئی‌مسیح‌پسرخدای حیّ ! «متّی‌باب‌شانزدهم‌آیة ۱۶»آن‌شهادت شمعون پطرس که‌آنرا در حقّ مسیح درحضور جمیع حواریّین ادا نمود و گفت توئی مسیح پسر خدای حیّ[1] همیشه درجمیع‌قرنها تا امروز جمیع فرزندان آن عیتا[2] که بر قبر مار پطرس بنا شده است همیشه شهادت داده ومیدهند حتی خون‌خودشانرا نیز میریزند در راه این یك‌کلمه‌که عیسی پسر خدای حیّ است !

بعد صاحب‌کتاب‌گوید: بلی ای عیسای عزیز توئی مسیح پسر خدای حیّ ! بتو اظهار میکنم و ازبرای توسجده مینمائیم ! وبدرستي میدانم تورا در میان نان تقدیس مسیح پسر خدای حیّ !ای‌ربّ من!وخدای من!چون‌خواستی‌متکلم شوی با بنی‌اسرائیل در بیابان برطور سینا نزول‌نمودی ، یکذرّه از جلال‌خود بایشان‌نمودی رعب‌برایشان

(۱) شمعون پطرس درجواب گفت : که توئی مسیح‌پسر خدای زنده .

(۲) (خانهٔغم) رهبران‌کاتولیك‌ساکن‌کلیسا« Saint-Pierre » هستند فرهنگ مصاحب : پطرس

غالب شد ونتوانستند بتو نزدیك شوند ، ازبنی انسان نیست کسیکه تورا ببیند وزنده بماند از اینجهت نور الوهیّت خود را پوشانیدی بآن جسدیکه از ماگرفتی و آمدی « صفحه ۱۷۱ » باین دنیای دنّی درزیِّ یك نوکر تا اینکه هیچکس از تونترسد ، گنه‌کاران وباج‌گیران نیز بتو نزدیك شوند بچّه‌های صغیر خودشانرا ببغل توبیندازند از توبرکت وبوسه بگیرند ، یایسوع! البتّه اگرازبرای ما ظاهرمیشدی بآن‌نورانیّتی که درآسمان داشتی هیچ زنده نمیتوانست باتو روبرو شود ، اگر جسد صرف بودی بی‌الوهیّت مانند سایر آدمیان ،هیچکس‌نمیتوانست‌تورا بخورد ازاینجهت هم‌الوهیّت وهم‌آدمیّت خودرا پنهان کردی زیر صورت یك لقمه نان تابتوانند همه تورا بخورند، بدرستی در حضور دیوان‌بنی اسرائیل بوضوح تمام‌گفتی اینست جسد من ! این‌انجیل در جمیع ازمنه و السنه شهادت میدهد در حقّ نان‌تقدیس که بدرستی بدن تواست‌آری ماها ایمان می‌آوریم باو یعنی‌بنان تقدیس بتمامی قلب که بدن‌تست ! خیلی‌رضاهستیم که مارا باتودر خصوص این عقیده گنه کار بدانند ! آری مادامیکه یك نفس در من باقی مانده است همیشه می‌گویم : توئی مسیح پسر خدای حیّ ! ودر قبر استخوانهای من نیز شهادت می‌دهند که توئی مسیح پسر خدای حیّ در میان نان تقدیس اچونکه امید وارم بآن بدن توکه امروز در زندگانی خود اورا میخورم وهمان بدن توکه اورا خورده‌ام در روز قیامت مرا از میان مرده‌ها زنده خواهد کرد انتهی‌ملخصاً «از صفحهٔ ۱۷۲ نقل شد» .

بعد در صفحه ۱۷۳ گوید : در این‌جا توخودت در میان مامنزل کرده‌ای ربّ و خدای قادر ! چه قدر عزیزند این کنایس [۱] ماکه در میان‌اینها نشسته‌ای! وچه قدر

(۱) کنیسه (Kanisa) معرب‌است‌ازاصل‌آرامی‌کنشت، معبدیهودونصاری‌را گویند و امروزه معبد یهودرا کنیس ونصاری‌را کنیسه وبت‌پرستان‌را هیکل ومسلمانان‌را جامع یا مسجد نامند . فرهنگ فارسی دکتر معین جلد سوم صفحهٔ ۲۰۱۳ ، اقرب الموارد لغت کنیسه .

مقدّسند این مذبح‌های ماکه‌درآنها منزل‌کرده‌ای ! به درستی آن وقتی که درحضورآن نان مقدّس ایستاده‌ام تورا سجده میکنم‌حقیقةً ای سلطان السلاطین باتومتکلم میشوم‌و وتورا در میان نان می‌بینم ای خدای من ! زیاده براین دیگر چه میخواهم در روی زمین! توئی‌زینت‌آسمان و توئی که‌آسمان را زینت داده‌ای وسبب‌خوشحالی آسمان‌توئی! اینك کلیسای مارا فردوس کرده‌ای از برای ما بحضور مبارك خود در کلیسا و درمیان نان ! توسهم ملائکه بودی و قسمت ما شده تو را می خورم ، اگر ممکن بود نسبت بُخل بساکنان ملاّء اعلی کرّوبیان [1] نیز حسد میبردند به بنی نوع انسان از جهة نان تقدیس چنانچه در «نهارها» یعنی تفاسیر وکتب شریعت گفته شده است خوشا بحال آنانیکه هر روز بخانهٔ تو می آید تا ابد تورا شکر مینمایند دیگر لازم نیست که بآسمان برروم‌خودآسمان‌بکلیسا نزول کرده است ، درهای خانهٔ تو همیشه باز است ، خوش حالی‌تمام در دنیاهمین است که هرروز آمده تورا عبادت کنم انتهی ملخصاً .

بعد در صفحه ۱۷۵ گوید:ای ربّ‌چه عهد شده است ؟ و چه میدهد بآنهائیکه قبول کنند و مسیح‌را بلاهوت وناسوت [2] بخورند‌آنهائیکه‌قبول کرده‌اند حکم وحقّ‌را ومزدبایشان داده شده است‌که‌پسران خدا باشند! آه خوشابحالت ای‌کرسطیانه[3] چون

---

(۱) کروبی «Karubi» از اصل کروب‌عبری گرفته‌شده است : درتورات‌بفرشتگانی اطلاق شده که از سوی خدا فرستاده شده‌اند ویا در پیشگاه حضرتش هستند . . . ودراسلام آنرا مهمترین فرشتگان یا ملائکه مقرب‌دانند چهار مقاله‌عروضی،فرهنگ فارسی جلد۳ صفحه ۲۹۵۸ .

(۲) عرفای مسیحیت جهان‌هستی‌را از فروغ بی‌پایان تاعالم خاکی بچهار دسته قسمت کرده‌اند آن مقام برتر و عالی ربانی را لاهوت (مصدر جعلی از اله) و پست‌ترین مقام خاکی‌را ناسوت (مصدر جعلی ازناس) می‌نامند ومعتقدند حضرت‌عیسی ؈ دارای دو جنبه لاهوتی وناسوتی است که اولی‌را از پدرآسمانی خود خدا و دومی را ازمادرش‌مریم گرفته است از این جهت او را گاهاً پسر خدا وگاهاً پسر انسان می‌نامند .

(۳) کریست (ckrist) کلمه‌ایست‌فرانسوی‌بمعنای مسیح کرسطیانه یك‌فردمسیحی‌را گویند .

قبول میکنی خدای خود رادردل‌خود آن وقت‌که او را میخوری باخون خود ! «صفحه ۱۷۶» : فرمان از برای تو مینویسد که پسر خدا شدی در میان جمیع موجودات یك اتّحادواختلاط و امتزاج پیدا نمیشودکه مانند نان تقدیس‌باشد ،سبب امتزاج واتّحاد ما با مسیح جسدش باجسد ما بسبب خوردن نان تقدیس متّحد میشود! وخونش درمیان رکهای ماجوش می خورد روح او در ما منزل میکند وسهمی‌وقسمتی از الوهیّت خود بما میدهد .

مؤلف‌حقیر گوید:این‌کلمات صریحنددراینکه‌هر کس‌نان تقدیس‌را خوردحقیقة عیسی‌و خدامیشود .

فعلیهذا تثلیث‌چه‌معنی‌دارد؟!چرانگوئیم‌تمام‌کسانیکه‌نان تقدیس‌را خوردندخدا هستند؟ این‌حقیر نیزدرایّام‌جاهلیّت‌خیلی‌ازاین نان‌تقدیس‌خورده‌ام پس‌این حقیر باید یك خدائی از خدایان مسیحیان باشم ! پس‌من‌که خدای ایشانم (بنابر زعم خودشان) میگویم ای بندگان من‌کافر شده‌اید ! دین‌ومذهب شما باطل است شما مشرك وبت‌پرست هستید . واگر طریق نجات میخواهید باید دین اسلام را قبول کنید . الاّ اینکه چون در خدائی خود خیلی شریك دارم شرکاء نمی‌گذارند حقّ ظاهر شود . در میان‌آلهه نزاع واقع شده است در تعیین حقّ‌جنگ خدا یانست وخالی از تماشا نیست پناه‌میبرم بخدا از کوری دل اللهم لك الحمد علی ماهدیتنی . مجملاً برویم برسر سخن ! در چنین وقت کامل میشودآن‌کلام بزرگ‌که خدای پدر در ابتدای خلقت دنیا فرمود که انسان‌را بصورت خود موافق‌مشابهت‌خود بسازیم «تکوین باب‌اول آیهٔ ۲۶ . »

مؤلف‌گوید : مقصود اینکه چون نان تقدیس‌را خوردند آکلین خدا شدندوآن سخنی که فرموده‌بود که انسانرا بصورت خودموافق‌مشابهت‌بسازیم‌کامل‌شد ! بعدگوید: آنانیکه قبول کردند اجر بایشان داده شد که پسران خدا شدند همیشه مجدّد نمائیم آن صورت خدا را در خودمان بااینکه نان تقدیس خیلی بخوریم‌آن فرمان او نوشته

بشود دردل وپیشانی ماوهرگز نگذاریم خون اوکه مخلوط بخون ماست مبدّل بآب بشود یعنی مکرّر باید نان تقدیس را خورد که از الوهیّت معزول نشوند انتهی ملخصاً .

بعد در صفحه ۱۷۷ چنین گوید : منم نان حیاة «یوحنّا باب ششم آیهٔ ۲۵» آن روزیکه آدم گنه‌کار شد واز مقام قرب الهی ساقط شد نه اینکه خدا همین او را از فردوس بیرون کرد بلکه ملکی را دم در قراول گذاشت و آن ملك شمشیر آتشین در دست داشت که دیگر حضرت آدم نتواند دوباره بسوی فردوس برگردد وازآن درخت میوه بخوردکه تاابد زنده بماند[1] ! (چنانچه درتوراة تکوین باب سوّم آیهٔ ۲۲)گوید:

(۱) سفر پیدایش تورات در باب دوم وسوم داستان خلقت بهشت و جایگزین شدن آدم‌را درآن نقل‌کرده ومیگوید : خداوند خدا هردرخت خوشنما وخوش خوراك‌را اززمین رویانید ودرخت حیات ودرخت معرفت نیك وبدرا دروسط باغ قرارداد . . . وخداوندخدا آدم‌را امر فرموده کفت از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیك‌وبد زنهار نخوری زیرا روزی‌که ازآن خوردی هرآینه خواهی مرد . . . ومار ازهمه‌حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود وبزن کفت . . . روزیکه ازآن بخورید چشمان شما باز شود ومانند خدا عارف نیك وبد خواهید بود .

زن از میوه‌اش کرفته بخورد وبشوهر خود نیز داد واو خوردآنکاه چشمهای‌هردوی ایشان باز شد فهمیدند عریانند .

پس برکهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند وآواز خداوند خدارا شنیدند که هنکام وزیدن نسیم بهار در باغ می‌خرامید وآدم وزنش خویشتن‌را از خداوند خدا در میان درختان نهان‌کرد . . . خداوند خداکفت که تراآکاهانید آیا ازآن درخت خوردید . . .

خداوند خداکفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیك و بد کردید اینك مبادا دست خودرا درازکند واز درخت حیات نیز کرفته بخورد و تاابد زنده ماند پس خداوند خدا اورا از باغ عدن بیرون کرد . . . پس‌آدم‌را بیرون‌کرد . . . و شمشیر آتشباریرا که بهرسو کردش میکرد تا طریق دردرخت حیات‌را محافظت‌کند .

امّا الآن نه این‌است که عیسی‌قدغن را شکست وبس بلکه عقب مامیفرستد وما را تکلیف مینماید بلکه مجبور مینماید که داخل خانه او بشویم ونان او را بخوریم و حیاة ابدیرا پیدا کنیم از برای این جسم ناتوان آن نان کدامست ؟! خدای ما یسوع مسیح خودش است که در راز نان مقدّس است نه‌اینکه این نان تقدیس شباهت و یا تذکره باشد ونه‌اینکه نان خشکیده‌و مرده باشد بلکه‌نان زنده وپراززندگانیست زیرا که بعد ازتقدیس نان نیست بلکه خود مسیح است‌که ازآسمان نازل‌شد وزندگانی‌دنیا از اوست ! بلکه بدن مسیحست !آن بدنیکه بدار کشیده شد از برای نجات‌کلّ دنیا منم نان حیوة !

مؤلف گوید : از این تقریراتِ چنین معلوم میشود که در نزد مسیحیّین صفات خدا نیز تغییرمی یابندزیرا که اوّل رحمن‌ورحیم نبود از این‌جهة رضا نشد که‌حضرت آدم از میوهٔ حیاة‌بخورد وهمیشه زنده بماند، بعد رحمن ورحیم شد و خودش آمدبدنیا ومجسّم‌شد که مردم‌او را بخورند وزنده‌بمانند[1] بعدصاحب کتاب‌گوید:آری بدرستی ۱ ـ نان حیاتست مسیح از برای سفرآخرت ما ودر این دنیا ۲ـ وزیادتی زندگانیست در وقت مردن ۳ ـ تخم زندگانیست در میان استخوانهای ما ! بنی اسرائیل سال‌ها در بیابان بودند .

«صفحه ۱۷۸» منّ را می‌خوردندکه‌هر بامداد ازآسمان ازبرای ایشان می بارید واز آن سنگ‌آب‌می‌آشامیدند وآن‌سنگ‌را باخودمی بردند[2] وآن سنگ‌شبیه خدای ما یسوع مسیح بودالآن‌مامتابعان‌مسیح در این دنیای خراب میخوریم از آن‌نان‌زنده‌که از آسمان آمده است واز پهلوی خدای مامسیح می آشامیم وچنین‌زنده میمانیم! بنی‌آدم به‌اکل (خوردن) عمرخودرا نگاه میدارد وبسبب اکل بزرگ میشود همچنین روح نیز

(۱) اقتباس از انجیل یوحنا باب ۶ : ۴۵ تا ۵۴

(۲) اقتباس از سفر خروج باب ۱۶ : ۲۰ تا ۳۴

بسبب نان تقدیس آن زندگانی روحانی را نگاه میدارد پیش میرود بمیان تقدّس آن خوراك را میخورد و او مستحیل میشود بخون و گوشت خودمان باو زنده میمانیم. قربانی مقدّس آن جسد مسیح است بدرستی خوردنی‌است این جسد! فرق مابین نان تقدیس و نانهای‌دیگر این‌است آنچه راکه‌ما اکل‌می‌نمائیم‌مبدّل بگوشت وخون ‌مامیشود امّا نان تقدیس مارا مستحیل ومبدّل بخود مینماید ومارا مانند خود میکند خدای‌ما مسیح گفته است: من زنده هستم از جهة پدر امّا آنکه مرا می‌خورد بسبب من زنده میماند [۱] یعنی زندگانی خدا در پسر خداست و آنکه نان تقدیس را میخورد زندگی پدر وپسر در اوست وبسبب او زنده می‌ماند. از این جهة مارپولس‌گفت: من بخود زنده نیستم بلکه‌زندگانی من با مسیح است.

بعد در صفحه ۱۷۹ گوید: خوشا بحال آن‌جائیکه توقسمت اوباشی ای خدای ما مسیح در تنگنائی (در فشار سختی) خوشا بحال آنکه یك نان تقدیس خوبی قبل از موت بخورد! سرش را برزانوی مسیح میگذارد ودر بغل مسیح جان میدهد.

بعد در صفحه ۱۸۰ چنین مینویسد: آن‌وقتی که یوسف برادر های خود را دید که در حضور او ایستاده‌اند هر چند که از راه حسد خواسته بودند که او را بکشند و مانند اسیر او را فروخته بودند او همه این بدیها را فراموش کرد! «خون مبدّل بآب نمی‌شود» آنوقتی‌که با ایشان روبرو شد صورت یعقوب پدررا در ایشان دید خونش بر ایشان جوشید و گریه گلو گیرش نمود جز خوبی هیچ نتوانست‌در حقّ آنها نماید[۲] و هکذا آنکه نان تقدیس را خورده است روز قیامت خدا در او نگاه میکند صورت پسر خود را در او می بیند و خون فرزند یگانهٔ‌خود را در رگهای اومشاهده می‌نماید خواهد فرمود: این است‌فرزند پسر عزیز من باو خوشنودم داخل شو بخوش بختی و

(۱) انجیل یوحنا باب شش: ۵۷

(۲) سفر پیدایش باب چهل‌وسه: ۲۳ ـ ۳۴

خوشوقتی صاحبت ! و آکل نان تقدیس‌را به پای حساب نمی‌آورند و در موقف حساب نگاه نمی‌دارند بلکه‌ازموت بزندگانی‌می‌رودواگر بدن خورندهٔ نان تقدیس‌در این دنیا بماند ایضاً نان تقدیس اورا زنده‌می‌نماید و با جلال او را بر می‌خزاند ! حال بخواب ای آکل این نان ! مؤمن بمسیح ! امیدخود را با خودبرده‌ای وهیچکس نمیتواند اورا از دست تو بگیرد نان تقدیس‌تخم زندگانیست از برای روز قیامت .

بعد در صفحه ۱۸۱ چنین گوید: پس همیشه بدن مسیح متّحد است با جسد ما و خون او دوران می‌نماید دررگهای ما ، جوش می‌خورد درجگر ما ، و روح‌اوحلول کرده است در ما ، اسم اونوشته شده است در دل و پیشانی ما بخوریم همیشه با محبّت بزرگ در زندگانی خودمان تاقسمت ما باشد در وقت مردن .

بعد در صفحه ۱۸۲ چنین گوید : مسیح از سینهٔ پدر خود بسینهٔ مادرش مریم نازل شد از آسمان بزمین ؛از الوهیّت بانسانیّت ، از شکم مادر باکره خود بآخور نزول کرد پادشاه پادشاهان در طویله متولّد شد و پشت سر حیوانات و در آخور او را خوابانیدند و ازآخور بدار تشریف برد از داربقبررفت ازقبر بآسمان[1] پس ازاین کلمات معلوم میشود که خدا مرد .

بعد در صفحه ۱۸۴ چنین رقم یافته است : هنگامی که عیسی در دل تو منزل کرده است جان خود را بتو داده است دیگر هیچ چیزی را از تو مضایقه نخواهدکرد انتهی ملخصاً بطریق ترجمه .

مؤلف گوید : از کلمات مسطوره چند امر مستفاد میشود :

اوّل : نان‌تقدیس قبل ازتقدیس نانست و بعد از تقدیس مستحیل میشودبمسیح کامل بلاهوت و ناسوت حقیقة نه مجازاً .[2]

---

(۱) انجیل لوقاباب یك : ۲۶-۵۶ ، باب دو : ۱ – ۷ ، متی باب‌یك : ۱۷ – ۲۵.

(۲) بصفحه‌های ۵۸ ، ۶۲ مراجعه کنید .

دوّم : خورنده آن نان حقیقتاً مسیح را خورده است بلاهوت و ناسوت.[۱]

سوّم : خورنده نان مزبور سهمی از الوهیّت باو داده میشود و با مسیح متّحد میگردد گوشت او گوشت مسیح و خون او خون مسیحست .[۲]

چهارم : نانهای معتاد مبدّل بگوشت‌میشوندولی این نان شخص آکل رامبدّل بمسیح مینماید و این مرحله ازخواصّ لازمهٔ این نانست .[۳]

پنجم : شراب معهود مبدّل بخون میشود بعد از تقدیس حقیقةً .[٤]

ششم : این نان و شراب را باید سجده کرد سجدهٔ حقیقی زیرا که مسیح هستند .[۵]

هفتم : کاهن در حین‌تقدیس مسیح را درنان می‌بینند حقیقةً .[٦]

هشتم : خورنده این نان و شارب این شراب بی تردّد و شك و شبهه بهشت می‌رود و هیچ سؤالی از او نمی‌شود زیرا که خود آکل این نان و شارب این شراب خداست .[۷]

نهم : اقنوم ابن ملتحم (بصورت گوشتی در آمد) و مجسم شد از برای اینکه مأکول بشود .[۸]

---

(۱) بصفحه‌های ۵۹ و ۶۰ رجوع‌شود .

(۲) صفحه‌های ۶۰ و۶۳ را مطالعه فرمایید .

(۳) این مطلب را درصفحه ۶۳ مطالعه فرمایید .

(۴) این مطلب در صفحه ۵۶ ملاحظه شود .

(۵) بصفحه‌های ۵۷ و۵۹ مراجعه‌کنید .

(۶) این مطلب را مؤلف محترم در صفحه ۵۹ همین کتاب آورده‌است .

(۷) این مطالب را درصفحه ۶۴ بخوانید .

(۸) این مطلب ازصفحه ۱۶۵ کتاب صلوة کاتولیك‌ها استفاده می‌شودو مؤلف‌کتاب آنرا در صفحه ۵۶آورده است.

دهم : حقیقةً خدا مسیحست و خالق زمین و آسمانهاست .[۱]

معلومست کسی که معتقد کلمات مزبوره باشد در بارهٔ گناه در خوف و تشویش نخواهد بود و ازآن دوری نخواهد جست بلکه بیمحابا (با بی‌احتیاطی) مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت بعد از ارتکاب جمیع معاصی از قبیل سرقت و زنا و لواط و خوردن مال غیر و امثال ذلك سالی یکمرتبه یا درمدّت عمر یکمرتبه بلکه در حین سکرات موت از نان وشراب مزبور خواهم خورد و نوشید وجمیع گناهان من بدینواسطه آمرزیدهٔ پسر خدای حیّ ، و مستحیل بمسیح خواهد شد وچون روز قیامت میشود خدا صورت پسر خود را درمن خواهد دید ! و بدینواسطه میل باقسام معاصی خواهد نمود و بدین سبب ازانسانیّت خارج شده شیطان و شیطان زاده خواهد بود نه‌خدا وفرزندخدا ! پس‌نان تقدیس سبب خوبی‌انسان نخواهدگردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بلجّهٔ (دریای‌لجن) گناه مستغرق خواهد شد ! پس معلوم است‌که تعلیمات‌مزبور ومانند اینها موافق ارادهٔ الهی نبوده و حقّ نیستند زیرا که امکان ندارد که خدای عادل مقدّس از یك طرف نهی از گناه و معصیت نماید و ازطرف دیگر اعانت‌بر معصیت نماید .

مؤلف گوید : اگر چه بطلان کلمات و عقاید مسطوره حسّی است و محتاج باقامهٔ براهین نمی‌باشد لیکن از باب توضیح چند وجهی در بطلان عقاید و تعلیمات مذکوره ذکر و بیان می‌نمائیم .

جسم و خون مسیح

وجه اوّل : کلیسای روم (در بار واتیکان) اعتقاد دارد که نان تنها مستحیل بجسد مسیح میشود و شراب بخون او .

پس باید عوارض جسمانی انسان ازمو و پوست ،گوشت واستخوان وخون وغیر

---

(۱) بصفحه های ۵۸ و ۵۹ مراجعه کنید

اینها را در نان تقدیس مشاهده کنیم لیکن هیچکدام از اینها در آن نان دیده نمیشود و محسوس نیست بلکه تمام عوارض نان هم چنانکه پیش از تقدیس بود اکنون بعداز تقدیس هم باقی است .

و چون این نان را بعد از تقدیس دست می‌زنیم و می‌چشیم و می‌خوریم و نگاه می‌کنیم و بلع می‌نمائیم (فرو می‌بریم) چیزی غیر از نان محسوس ما نمی‌شود ! و چون این نان را نگاه می‌داریم فسادیکه بر نان عارض میشود باو هم عارض می‌شود نه فسادیکه برجسم انسانی عارض و طاری (ناگهان روی آور) می‌شود ! پس اگر استحاله ثابت شود خوبست که بگوئیم مسیح مستحیل بنان شد ! نه اینکه نان مستحیل بمسیح گردید ! پس اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان میشود بعد از تقدیس بعد (دوری) و رکاکت (سستی) قدری کمتر بود اگر چه بالبداهه و الضّرورة این هم باطل است .

وجه دوّم : آنکه حضور مسیح بلاهوت در امکنهٔ متعدّده در آن واحد ممکن است «در زعم متابعانش» لیکن باعتبار ناسوت حضور جسم واحد درآن واحددرامکنه متعدّده امکان ندارد زیرا که مسیح عليه‌السلام باعتبار ناسوت مثل ما و سایر اجسام بود حتّی گرسنه می‌شد و می‌خورد و می‌آشامید و می‌خوابید و از یهود می‌ترسید و از ایشان فرار می‌کرد فربه و لاغر ، مریض و صحیح میگردید ، هلّم جرّاً . پس چگونه تعدّد او امکان دارد باین اعتبار که در امکنهٔ غیر محصوره در آن واحد حقیقی حاضر شود **و العجب کل العجب** که قبل از عروج (بالا رفتن) بآسمان باین اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلاً از امکنهٔ غیرمتناهیه و کذا بعد از عروج پس چگونه پیدا میشود درامکنهٔ غیرمحصوره بعد از قرون و بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبار مذکور و این محال است بالضّرورة .

وجه سوّم : هرگاه فرض شود که چند ملیون از کهنه و قسّیسین در عالم درآن

واحد تقدیس نمایند و نان فطیرهٔ هر کدام از آنها مستحیل شود بمسیحی که از مریم متولّد شده خالی از این نیست که مسیح های حادث عین همدیگرند و یاغیرهمدیگر: دوّم باطل است بنا برزعم خودشان ! و اوّل هم باطل است در واقع و نفس الامر زیرا که موادّ ایشان غیرهمدیگرند بالبداهة .

وجه چهارم : زمانیکه نان در دست قسّیس و کاهن بمسیح کامل مستحیل شود پس هر گاه این قسّیس و کاهن این نان‌را بشکنند بقسمتهای زیاد و اجزاء کوچك ، خالی از این نیست یا مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پاره‌های نان و اجزاء آن و یا اینکه هر یکی‌از پاره‌ها و اجزاء نان خرد شده ! مسیح کامل جداگانه خواهد بودپس بنا براوّل خورندهٔ آن پاره های نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزء صغیری از اجزاء آن‌جناب را خورده است.

و بنا بر ثانی همه این مسیح ها از کجا آمده و از کجا پیدا شدند زیرا که در نان فطیره نبود مگر مسیح واحد و چگونه در این اجزاء کوچك که بزرگش بقدر نخود و کوچکش بقدر عدس است مثلاً مسیح کامل بلاهوت و ناسوت جا میگیرد ! و ایضاً لازم می‌آید که مسیحها عددشان بچند کرور برسد و همه آنها خدا خواهند بود زیرا که‌عین‌همدیگرند بنابراعتقاد خودشان! پس تثلیث چه‌معنی دارد؟! وچرا نگوئیم آنهائی که این نانرا خوردند هر کدام یك خدای کامل در شکم دارند؟! پس هر کسی که این نان‌را خوردلابدباید خداباشدچنانچه خودشان نیزهمینطور اعتقاد مینمایند[1] بلکه بسا هست که یکنفر در مدّت عمرهزار بار بلکه زیادتر از این نان میخوردپس خالی از این نیست که این‌خدایان در شکم او میمانند ! یا از او خارج میشوند !

و در صورت ثانی قاذورات و مدفوعات انسانی باید کمال احترام را داشته‌باشند و مدفوعاترا باید سجده نمود بخصوص‌مدفوعات قسّیس که باید روزی یکمرتبه‌ازنان تقدیس بخورد **نعوذ بالله من الضلالة و الحماقة**[2] آه ! شیطان‌انسانرا تاچه‌اندازه

(۱) بصفحهٔ ۶۰ و ۶۳ همین کتاب مراجعه کنید .

(۲) ترجمه : ازگمراهی ونادانی ونفهمی بخدا پناه می‌برم

گمراه نموده و مسخّر خود ساخته ۰

بدیهی است مذهبی که دارای این قبایح باشد در آخرین درجهٔ قباحت و رکاکت و خباثت و فضاحت است و قبحش فوق تصوّر انسانیست ! و لیکن معتقد ایشان این است مسیحی که در نان تقدیس خورده می‌شودتحلیل نمی‌رود فعلیهذا خورندهٔ نان تقدیس باید هزار خدا و مسیح بل ازید در شکم داشته باشد پس این شکم نیست بلکه میدان مشق‌طهرانست ! علاوه بر این با اکل نان تقدیس باید عبادت از او ساقط شود زیرا که خداست و خدا نباید عبادت کند ، و باید کار های خدائی از او ظاهر و صادر بشود ! و حال آنکه‌بعد از اکل نان تقدیس مانند قبل از اکل کار های شیطانی از او ظاهر و صادر میگردد !

حال از تو مسیحی عاقل استفسارمینمایم واگر باجان‌خود دشمنی نداری راست بگو آیا می‌شود گفت این‌امور از جانب خداست و مقرّر این راز خداست ؟ چنانچه صاحب‌کتاب مدّعی‌گردید؟! معلوم است شخص‌عاقل بامثال‌این کلمات تفوّه‌نمی‌نماید .

وجه پنجم : هر گاه عشآء ربّانی [1] که باندك‌زمانی قبل از صلب مسیح بوداگر

---

(۱) عشاء ربانی بانامهای گوناگون «شراکت دربدن‌وخون مسیح ، شراکت مقدس ، شراکت ما با پدر و پسرش عیسای مسیح ، شام خداوند و عهد تازه در خون عیسی » نامیده می‌شود .

پیمان عشای ربانی‌ازمقدس‌ترین‌کارهای‌کلیسا بشمار می‌رود که آنرا بالاتراز هرعبادت می‌دانند‌کشیش بزرگ نانی‌را دردست‌گرفته اذکارواوراد مخصوصی بآن می‌خواند وسپس‌آنرا بصورت دانه‌های بسیار ریز (باندازه عدس) قسمت می‌کندودردهان هریك ازمسیحیان قرار میدهد ومعتقدند که نان تقدیس شده جسم مسیح است وافراد نباید دندان روی‌آن بزنند و کشیش خطاب بافراد می‌گوید بگیرید وبخورید واز «او» تغذیه نمائید .

بیشاپ لینطن در تعلیمات عشاء ربانی خود «ص۱۶» گوید : مقصود از او مسیح است نه نان اگر مقصودکشیش نان بود می‌گفت واز آن تغذیه نمائید ، و این مراسم را یادآور ←

نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب مسیح حاصل شد لازم میآید که کافی باشد از برای نجات عالم دیگر محتاج نبود که مسیح به دست یهود مصلوب شود زیرا که بعالم نیامد «بنا بر اعتقاد تابعینش» مگر برای اینکه مردم را (با یکبار مصلوب شدن خود) نجات بدهد و نیامد که دائماً متألم شود و عبارت آخر باب نهم از رسالهٔ پولس بعبرانیان صریح درمدّعای ما است.[1]

←آخرین شام عیسی می‌دانند که بتصریح برخی اناجیل آخرین هدیه‌ای که عیسی مسیح خداوند پیش از مصلوب شدنش بحواریون خود داد بدن وخون گرانبهایش بود که نان‌را گرفته وبرکت داد وپاره‌کرد وگفت بخورید این بدن من است وپیاله شراب‌را گرفته‌شکر نمود وبایشان داد وگفت بنوشید زیراکه این خون من است.

کلیسای اولیه معتقد بودکه نان یادآور جسم وشراب یاد آور خون عیسی است ولی از قرن نهم میلادی بعضی از مربیان معتقد شدند که نان حقیقتاً مبدل به مادهٔ حقیقی جسم مسیح می‌گردد ودر سال ۱۲۱۵ میلادی جزو ایمان و دیانت مسیحیت واقع شد. «صفحه۵۹ تاریخ اصلاحات کلیسا نوشته‌جان‌الدر چاپ بروخیم بسال ۱۹۴۷»

ومسیحیان نان وشراب تقدیس‌را که معتقدند بجسم وخون عیسی مبدل شده می‌خورند تا باخدا متحد شوند بیشاپ لینطن در صفحه ۲۶ از تعلیمات عشاء ربانی گوید: بعد از خوردن نان تقدیس: من‌دیگریك مؤمن منفرد نیستم ومن عضو بدن مسیح هستم.

عشاء ربانی جهانی مسیحیت همه‌ساله در روز پنجشنبه سه روز قبل ازعید پاك (قیام) در تمام کلیساها برگزار می‌شود.

علامه نوری گوید: عشاء ربانی همان شرکت جستن و سهیم شدن افراد در گوشت ویا خون‌شیء مقدس همان آئین توتمی است که قبل از شیوع مسیحیت در اروپا، میان بت پرستان و مشرکین اروپائی رواج کامل داشت «اسلام و عقاید بشری صفحه ۴۵۱ چاپ فراهانی ۱۳۴۶»

(۱) وچنانکه مردم‌را یك‌بار مردن وبعد ازآن جزا یافتن مقرر است همچنین مسیح نیز، چون یکبار قربانی شد تا کناهان بسیاریرا رفع نماید بار دیکر بدون کناه برای کسانیکه منتظر او میباشند ظاهرخواهد شد بجهت نجاة

وجه ششم : هر گاه صحیح باشد ادّعای مسیحیّین لازم میآید که متابعان مسیح از کاهن و قسّیس اخبث و اشقی از جَماعت یهود باشند که مسیح را کشتند « علی قولهم » زیراکه جماعت یهود یك مرتبه مسیح را کشتند و دست از او برداشتند دیگر کوشتش را نخوردند و خونش را نیاشامیدند و این جماعت روزی چند مرتبه آن جناب‌را میکشند وگوشتش‌را می‌خورند وخونش‌را می‌آشامند «در امکنهٔ غیرمحصوره» بخود مینازند و خدارا شکر میکنند که کنایس ایشان بجهت نان تقدیس فردوس و آسمان میشودوحال‌آنکه‌کنایس‌ایشان بنا برقول‌خودشان مذبح ومسلخ مسیحست چرا آنکه یکمرتبه مسیح‌را کشت کافر وملعونست وامّا اینکه روزی چند مرتبه درامکنهٔ غیر محصوره آن جناب‌را میکشد و وگوشتش‌را میخورد و خونش‌را می‌آشامد کافر و ملعون و مطرود نباشد آشکار است که دوّمی‌ملعون‌تر از اوّلی خواهد بود !

پناه میبرم بخدا ازکسانیکه‌گوشت خدای خودرامیخورند و خونش‌رامیآشامند حقیقةً نه مجازاً ! پس‌زمانیکه خدای مسکین، ضعیف و بیچاره خودش ازدست ایشان نجات نیابد کیست که از دست ایشان نجات یابد خدایا مارا از دست این‌ظالمین خدا خور نجات بده !

اللهم باعد بیننا و بینهم کماباعدت بین المشرق و المغرب (۱) .

پس معلوم شدکه دوستی اینها باجناب مسیح دوستي خرس است .

وجه هفتم : درباب بیست ودوّم ازانجیل لوقا قول مسیح در عشآء ربّانی باین نحو واقع گردیده است :

۱۹ ونان‌را گرفته شکر نمود وپاره کرد بایشان داد گفت اینست جسد من که برای شما داده میشوداین‌را بیاد من بجا آورید انتهی .

---

(۱) ترجمه خدایا مارا بمیزان دوری خاور از باختر ازآنان جدا کن

پس اگرعشاء ربّانی نفس وخود ذبیحه بود تذکره صحیح نخواهد بود زیراکه یادآوردن چیزی بوسیلۀ خودش محالست پس خردمندانیکه عقل سالم دارندبامثال این حسیّات درعالم خیال حکم می‌کنند هرگاه در ذات خدا وعقلیات حکم بمحال نمایند «که قول بتثلیث است» از ایشان مستبعد نخواهد بود وجای تعجب هم نیست.

وازجمله افعال ایشاندرکنایس تصویر اب ازلي وابن وروح القدس وچوب صلیب است و اینهارا بسجده حقیقی عبادی سجده می‌نمایند.

واما صورت‌قدّیسین وقدّیسات‌را بجهت‌تعظیم‌وتکریم سجده مینمایند واین‌اقلّ احقر متحیّر ومبهوتم که اشیاء اولّی ازچه جهة مستحقّ سجده حقیقی عبادی‌گردیده زیراکه تعظیم وتکریم و سجدۀ ایشان از برای‌چوب صلیب خالی ازاین نیست یاازجهة آنست‌که‌چوبیکه مثل این چوب بود درچوبیّت جسد مسیح عليه السلام را مسّ کرد وعیسی را بالای خشب صلیب ! بلندکردند «بنا براعتقاد ایشان» ویاازجهت‌آنستکه این چوب واسطۀ فدا شدن عیسی شد ویا از جهةآنست‌که خون عیسی برآن‌جاری شد !

اگر مقصود اولّی باشد لازم میآید که نوع خر معبود بزرگ ایشان باشد حتّی از صلیب! چون جناب عیسی عليه السلام خر را باکرّه‌اش سوار شد وجسد آن جناب بجسد اومسّ کرد واین دوحمار محلّ استراحت عیسی وورود او باورشلیم بحشمت و شکوه وجلال گردید(۱) وحمارمشارکست با انسان در جنس‌قریب وآن حیوانیّت‌است

فهو جسم نامی حساس متحرك بالارادة.

دراین اوصاف شریك انسانست یعنی در حسّ و حرکت با اراده بخلاف چوب که حسّ وحرکت بااراده ندارد.

---

(۱) صحیفه زکریاباب ۹ : ۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختراورشلیم آواز شادمانی بده ، اینك پادشاه تو نزد تو می آید ، او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است ..

وایضاً لازم‌می‌آیدکه نوع انسان بطریق اولی معبود مسیحیین‌باشد زیراکه جسد انسانی باجسدمسیح بکثرت مس ّ نمود یقیناً ! وهم نباتات ازقبیل حبوبات مانند زمین وهرآنچه ازاو بروید زیراکه همه اینها باجسد مسیح مس ّکردند بدون شبهه .

واگرمقصود دو ّم باشد یهودای اسخریوطی[1] که‌جناب عیسی‌راتسلیم نمود اولی واحق ّ بتعظیم‌وعبادتست زیراکه واسطهٔ او ّل‌وسبب‌کبری‌ازبرای‌فدا اوست چنانکه اگر او نبود گرفتن یهود جناب عیسی‌را وبدار کشیدن او ممکن نبود [2] وجسد او با جسد مسیح ملاقات نمود ودرشب گرفتاری جناب مسیح ، دست عیسی عليه‌السلام را بوسید [3] و شبیه عیسی‌است‌درانسانیّت وصورت انسان‌هم صورت خداست « بنابرتصریح توراية[4] واعتقاد خود مسیحیّین» واین بیچاره بنا برشهادت انجیل مملو ّ از روح‌القدس وصاحب معجزات وکرامات ودارای منصب نبو ّت بود منتهی دزد هم بود بنابرشهادت یوحنّای انجیلی ! بسیار جای تعجّب وحیرتست‌که این واسطهٔ او ّل درنزد ایشان ملعون ودو ّم مبارك ومعظّم ومستحق سجده‌است حقیقة ً .

وامّا اگرمقصود سو ّم باشد «یعنی‌سیلان وجریان خون مسیح برآن» تاجی‌که از خار بافته برسر مسیح‌گذاشتند باین‌منصب بزرگ فایزشد یعنی خون مسیح براوجاری شد نمیدانم این‌خار چرا باید در آتش بسوزد . وامّا چوب صلیب باید عبادت کرده شود ؟ ! مگر اینکه گویند این سر ّیست‌مانند سر ّتثلیث وامرمحال خارج ازادراك

---

(۱) پسر شمعون ویکی از حواریون حضرت مسیح و تسلیم کننده او بوده است . که برای سی‌پاره نقره حضرت‌عیسی‌را تسلیم دشمن‌نمود سپس‌پشیمان‌گشت وخودرا خلق‌آویز نمود طباب بریده شد بروی در افتاد امعایش فرو ریخت : قاموس مقدس صفحه ۹۸۸ کلمه یهودا (۵)

(۲) انجیل متی باب ۲۶ : ۲۵

(۳) انجیل متی باب ۲۶ : ۴۸

(۴) سفر پیدایش باب ۱ : ۲۶

عقولست ! مجملاً عقاید این فرقه اوهن از بیت عنکبوتست و نقل آنها درفصل دوّم از باب ششم و مقدمات باب سوّم همین کتاب خواهد آمد انشاءالله .

معلوم میشود که مذهب کاتلیکها و سایرین که معتقدین این امور و امثال اینها هستند کاملاً باطل است وچون این هدایت خیلی طول کشید بهمین قدرها اکتفا شد .

آنجاکه کاه کوه میشود .

هدایت ششم : عادت علمای مسیحیّه عموماً وعلمای پروتستنت خصوصاً، لاسیّما کشیش فندر[1] اینستکه کلمه‌ای که ازقلم مخالف ایشان بمقتضای بشریّت صادرمیشود در حقّ یکی از ایشان ویا در حقّ اهل مذهب ایشان که مناسب منصب و شأن ایشان نباشد «علی زعمهم» آن کلمه‌را میگیرند وخردل[2] را جبل مینمایند پس بنای شکایت وگله میگذارند چنانچه از برای این‌حقیر درمجلس مناظره اتّفاق افتاد مثلاً این‌حقیر میگفتم: فلان قانون ازقوانین شما باطل، فلان قسیس وفلان مفسّرشما نفهمیده درخطا واقع شده است !گله می‌نمودند بآنچه صادر میشود ازقلم ایشان‌در حقّ مخالف وابداً ملتفت نمیشوند ! واین‌حقیر متحیّرم و نمیدانم سبب این امر چه چیز است آیا چنین خیال میکنند هرکلمه از لسان وقلم ایشان صادر شد خواه حسنه باشد ویاقبیحه خوبست ودر محلّ خود واقع گردیده وامّا زمانیکه مثل آن کلمه از مخالف درحقّ ایشان و یا مذهب ایشان صادرشود قبیح و در غیر محل واقع شده است .

و اکنون بعضی از اقوال قسیس فندر را درحقّ قرآن مجید و احادیث حضرت

---

(۱) شرح حال قسیس فندر را در آغاز سخن مطالعه بفرمائید .

(۲) خردل Xardal گیاهی است از تیرهٔ چلیپاییان که دو نوع سفید وسیاه دارد دانه‌هایش‌ریز وقهوه‌یی وطعم تند دارد ، ووزن یك هشتم جورا نیز خردل‌خوانند . فرهنگ فارسی‌دکتر معین جلد ۱ صفحه ۱۴۰۸ . ودر کوچکی اشیاء بآن تشبیه می‌شود .

رسولخدا وائمهٔ هدی علیهم السلام و عموم علمای اسلام بخصوص علمای اثنی عشریّه لاسیّما علاّمهٔ مجلسی «رحمة الله علیه» نقل‌مینمائیم (لطفاً پاورقی مربوطه‌را مطالعه نمائید)(۱)

از طریق الحیات از نسخه‌ای‌که نوبت رابع مطبوع گردیده است «درشهر لندن در سال ۱۸۶۱ مسیحی» با اشاره بفصل وصفحه! اگرچه دراین‌اقوال قسیس‌فندر خارج از اندازه اسائه ادب نموده و از حدّ خود تجاوز کرده است معهذا این اسائه ادب بالنسبه با سائه ادب او در میزان الحق وحلّ الاشکال و مفتاح‌الاسرارکمتر است لهذا نقل این اقوال را ترجیح میدهیم بر نقل اقوال او از کتب مزبوره در این‌موضع اگر چه جمیع اقوال او از کتب مسطوره نیز باقتضای ضرورت باید در ضمن مطالب این کتاب مبارك منقول و مردود شوند لیکن بطریقیکه نزدیك بادب باشد ! حال‌گوئیم :

قول اوّل : « درفصل اوّل‌ازصفحهٔ دهم از نسخهٔ مسطوره چنین رقم یافته است» مضمون‌کلمات مذکوره دلالت‌برآن میکندکه‌گویاخدا انسانرا بمرور و مشقّت‌چنانچه از قرآن و احادیث استفاده میگرددخلق‌کرده باشد .

قول دوّم : در صفحهٔ ۲۱ گفته است : وبوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنابر سایر آیات توریة و آیات باهرات انجیل یسوع مسیح است توبهٔ آدم مقبول درگاه‌الله گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمان استصواب حاصل نمود نه بگریه وزاری و

---

(۱) مؤلف محترم در این قسمت ازکتاب اشکالات قسیس فندررا پشت‌سرهم نقل‌کرده و در هدایت بعدی دوباره اشکالات را نقل می کند و در مقام تجزیه و تحلیل و جواب آن برمی‌آید و این قسمت را از باب حفظ امانت وعدم تصرف در متن‌کتاب نقل کردیم ولی خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که هیچکدام از این اشکالات بدون جواب‌نیست ودر صفحات بعدی از همین کتاب آنهارا دو باره مطالعه خواهید فرمود .

ضمناً عبارتهای متن ترجمه ایست که خود مؤلف از متن عربی برگردانده است وما بهریك از این اشکالات « بهنگام جواب گفتن » به ترجمه فارسی آن کتاب که توسط مقامات کلیسائی ترجمه شده وبسال ۱۹۳۱ با تجدید نظر بچاپ رسیده نیزاشاره می‌کنیم .

طواف کعبه چنانچه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است .

قول سیّم : «در صفحه۲۳»: وقت در میان خلقت آدم واخراج اواز باغ عدن نه اینکه چند ساعت و یا نیمروز بوده چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل میکنند .

قول چهارم : « در صفحه ۲۷ » چنین نوشت : و علمای شیعیان نیز بنا براحادیث خودشان مقرّ ندکه تقیّه «یعنی دروغ گفتن درحالت تنگی وضرورت جایز وحلالست» ضدّ ونقیض کلام الهی است! مخفی نمایدکه تقیّه درهر حال محض از راه بی‌ایمانی و کم اعتقادی نسبت بخدا صادر میگردد زیرا کسیکه بآن درجه ایمان رسیده و آن اعتقاد داشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که هیچ چیزی بجهت او رو نمی‌دهد مگر باذن خدا بدیهی است که آنکس رجوع بتقیّه و دروغ نخواهد کردکه بدین وسیله خود یا دیگری را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون بر او یقین وآشکارخواهد بود که اگر خدا رهائی او را خواسته باشد هرآینه خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیّه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند از این تقیه هم نمیگرددو متوجه می‌شود که همان تنگی و زحمت وضرر « بنابر مصلحت الهی » باو رو داده باعث حصول خیر اوست وبدین سبب راضی ومتحمّل آن میگردد .

قول پنجم : «صفحه ۳۱ » هیچ کس بی‌گناه نیست حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس آن‌خیال و قیاسی که اکثر علمای محمدیّه کرده اند که گویا پیغمبران ازگناه معصومند باطل و محض از این جهت صدور یافته‌که بکیفیّت باطنی گناه متوجّه نگشته وآنرا درك ننموده گناه را فقط عمل ظاهری میدانند الخ .

قول ششم : «در صفحه۳۳ » و نظر باین‌محالست که گناه کبیره و صغیره هریکی باعمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمدیّه ظنّ برده و گناه کبیره و صغیره را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جملهٔ کبایر و فلان ازصغایر

است چنین گمان را از بی‌خبری کیفیّت باطنی گناه صدور یافته و بالکلّی خلافست .

قول هفتم : « صفحه ۴۴ و ۴۵ » نهایت غرض از آتش جهنّم بنا برمضامین آیات مزبوره و سایرین نه آنستکه گویا آتش آن مجازی و مانند آتش این جهانی بوده جهنّم نیز تنور و کورهٔ مانند تنور و کورهٔ دنیوی باشد محض بدین تفاوت که نسبت باینها بغایت بزرگتر وگرم تر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمّدی پنداشته‌اند وکیفیّت جهنّم در احادیث ایشای بهمان طریق نقل شده است :

ازآن جمله ملاّ محمد باقر مجلسی دراوراق ۱۲۴ الی ۱۲۷ کتاب عین‌الحیات کیفیّت جهنّم را بدین عبارت بیان ساخته‌که هزار سال برآتش جهنّم دمیدند تاسفید شد و هزار سال دیگر دمیدند سرخ شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد الخ .

بعد در آخر صفحه مزبوره یعنی صفحه ۴۵ کشیش فندر گوید : بنا بر ظنّ و احادیث محمّدی عذاب وزحمات تماماً مجازی و جسمانی‌است .

قول هشتم : «صفحه ۵۰» معصیت شیطان قبل از خلقت‌آدم اتّفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملّت محمّدی فهمیده میشود زیرا در آنها مذکور گشته‌که گویا فرشتگان از خلقت‌آدم رنجیده در خصوص‌آن امر در مقام بحث‌ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنان‌کسی‌را آفریده وخواهی‌گذاشت‌که در آن تباهی و خونریزی نماید و حال آنکه ما تورا بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس‌می‌نمائیم و خدا در جواب ایشان گفت‌که آنچه من میدانم شما نمیدانید وبعد ازآن‌آنهارا امر بسجدهٔ آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود شیطان شد چنانکه همین گزارشات غیر مناسب و بی‌وقوع در اوایل‌سورة البقره وسورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اوّل کتاب‌حیاةالقلوب مفصّلاً نقل‌گشته است :

قول نهم : «در صفحه ۷۱» در فصل‌دوّم بعد از نقل طهارت مجوس چنین‌گوید:

حال در حین مطالعهٔ غسل و طهارت مزبور بیادهرکس خواهد آمد که این‌عمل ایشان بوضوی محمّدیان بسیار شباهت دارد وهمچنین‌گزارش پل‌مذکور پل صراط اعتقادیّهٔ محمدیّه را متذکّر خاطر ساخته سؤال میشود که آیا این مشابهت و مطابقت از کجا بهم‌رسیده جواب اینستکه چون دین زرتشت بادین صابئین «یعنی دین‌مجوس» موافقت کلّی دارد چنانکه این اصل و بنیادآنست و دین صابئین[1] قبل از محمد در عربستان بسیار اشتهار داشته لهذا گمان اغلب است که‌گزارش پل‌صراط «صفحه ۲۷» و کیفیّت طهارت و غسل را محمّد از همین مذهب و از عادت یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبّع و اخذ نموده است‌محض بدین‌تفاوت‌که اندکی تغییر و تبدیل داده است.

قول دهم : « صفحه ۱۱۰ » بعد از نقل وسائل اهل اسلام در صفحهٔ سابق‌براین صفحه گوید :که اینها نیستند مگروسائلی‌که بت‌پرستان نیز امید نجات خودرا به‌آنها بسته اند انتهی .

می بینی که تسویه و برابر قرار میدهد مابین وسائل اهل اسلام و بت پرستان را و حال آنکه خود کشیش فندر وسائل اهل اسلام را منقسم بدو قسم نموده است قسم اوّل ثواب و حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن یابعض سورآن و قسم دوّم برحمت الهی‌امیدوارگشتن وتوبه و ایمان و شفاعت‌حضرت رسول ! مع هذا تسویه قرار میدهد مابین اینها وآنها ، غایت و منتهای بی‌دینی است

---

(۱) صابئین(تعمید کنندگان) : جمع عربی صابی مشتق ازریشه عبری (ص ـ ب ـ ع) بمعنای‌فرو رفتن درآب ، بهنگام‌تعریب عین‌آن‌ساقط شده است . هم‌اکنون حدود ۵۰۰۰ نفر پیروان این آئین در جنوب ایران و ۸۰۰۰ نفر در شمال شرقی عراق بسر می‌برند و آیین خودرا به یحیی‌بن زکریا(که مسیحیان اورا تعمید دهنده می‌خوانند) منسوب می‌دانند ، صابئیها بعلل تاریخی ازسرزمین فلسطین به بین النهرین اراضی بابلی رانده شدند و از ترس یهودکه آنان را می‌کشتند به بابل گریختند ،وبراثر توقف طولانی دراین‌سامان‌قسمتی‌از عقاید ستاره پرستی و ثنویت ایرانیان در آئین آنان رسوخ نمود . ←

به خواست و یاری خدا در هدایت آتیه جواب خواهدآمد .

قول یازدهم : «صفحه۱۱۲» واینکه محمدیان گمان‌دارندکه‌عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی است‌که مانند بت‌پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده وآنرا نفهمیده سهلش میانگارند و آنرا محض ظاهر میشمارند الخ .
ایضاً در سطرآخرازهمین‌صفحه‌گوید: این‌مرحله برامت محمد پوشیده «صفحه ۱۱۳» و مخفی مانده بمرتبه ای که خواهش دنیت و فکر بد را هیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه در ورق ۱۷۷ جلد ثانی حیوة القلوب بدین نحو مکتوب گشته‌که خدا محمد را ندا کرد که هرکه از امتان تو گناهیرا قصدکند و بجا نیاورد براو نمی‌نویسم واگر بجا آورد یك گناه براو مینویسم و همچنین در صفحه ۲ و ورق ۸۰کتاب عین الحیوة از امام جعفر منقول است‌که محمد گفته‌که چون بنده‌ای ارادهٔ حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیت خیر خدا یك‌حسنه در نامهٔ عمل او مینویسد و اگر بجا آورد ده حسنه درنامهٔ عمالش می‌نویسد وچون ارادهٔ‌گناهی می‌کنداگر بجا نیاورده براو چیزی نمی‌نویسند واگربجا آوردتا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملك دست راست که کاتب حسناتست بملك دست چپ که‌کاتب سیئاتست میگوید: تعجیل مکن و

← صابئین دین خودرا دین قبیله‌ای می‌دانند و عقاید خودرا بکسی اظهار نمی‌کنند ازتحقیقات اخیر خاورشناسان معروف مانند : پرفسور خولسون ونلدکه آلمانی ودروور انگلیسی و ... چنین بدست می‌آیدکه بسیاری از عقایدآنان «ازخلقت جهان‌آفرینش ومعاد وبهشت و دوزخ ومسائل مهم تاریخی» با اعتقادات یهود یکسان بوده‌که عقاید بابلی وایرانی رنگهای آنرا عوض‌نموده‌اند ؛ وقرآن آنان‌را اهل‌کتاب معرفی‌می‌کندکه مانندپیروان سایرادیان کتابهای خودراتحریف کرده‌اند .

در سفریکه هارون الرشید از خوزستان می‌گذشت کلدانیهای ستاره پرست خود را صابئین معرفی کردنداز این‌رو صابئین به ستاره پرستی معروف گشته‌اند . اقتباس ازقرآن ، لغت‌نامه دهخدا ، اسلام‌وعقاید بشری .

زود منویس شایدکه حسنه بکنداین گناه را محو کند زیراکه خدا میفرماید بدرستیکه حسنات سیّئاترا برطرف میکند (۱) یا شاید استغفاری کند که گناهش آمرزیده شود.

و ازهمین بی‌خبری که ازکیفیّت گناه و واجبات ایشانرا حاصل است این صادر گشته که در آیات قرآن ذکر یافته که بعلّت حسنه وصدقه ونماز گناه عفو وآمرزیده میشود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل ترقیم گردیده که نماز و روزه وتلاوت سوره قرآن و سایر ثواب عظیم داشته باستصواب آنها تمامی گناهان عفو و آدمی بی‌شك و تردّد ببهشت خواهد رفت.

بعد ازصفحهٔ مذکور تاآخرصفحهٔ ۱۱۵ بعضی اخبار درفضیلت و ثواب عبادت شب و نمازجعفر طیّار «رضی‌الله عنه» وتسبیح حضرت زهرا «سلام‌الله علیها» وخواندن سورهٔ قل‌هو الله و حم و سایر سور قرآنیّه ودعاو استغفار از حیوة القلوب وعین‌الحیوة نقل‌می نماید پس از آن «در صفحه۱۱۵» گوید: از مضامین همین احادیث تماماً واضح میگردد که راویان و قائلان احادیث مذکوره از کیفیّت گناه چقدر بی‌خبر بوده و آن‌را محض چیزظاهری دانسته سهل می‌شمارند.

بعد گوید: معتقد احادیث مزبوره میل بمعصیت مینماید محض اطمینان بخواندن قل‌هوالله و استغفار و امثال ذلك از تعلیمات.

قول دوازدهم: «صفحه۱۱۶» لهذا واضحست که احادیث مزبوره و سایر که مانند اینهایند موافق اراده الهی نبوده و حقّ نیستند.

قول سیزدهم: «ایضاً در صفحهٔ مسطوره» عفو گناه بنابر تعلیم مذهب محمدی بپاك گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد.

قول چهاردهم: «در صفحه۱۱۷» لیکن نظر بآنکه تابعان محمّد بنابر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته الخ.

---

(۱) ان‌الحسنات یذهبن السیئات سورة هود : ۱۱۶

قول پانزدهم : «صفحهٔ۱۱۹» و خود محمد هم مصدرچنین امر وعملی نگشته که در حضورخداوندکار مقدس کفاره ذنوب و باعث عفو ورفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امرخلاف و باطل است .

قول شانزدهم : «صفحه۱۲۰» گوید که محمدگناه کار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناه کاران باشد و در همین صفحه بعضی از آیات قرآن مجید را برای اثبات مدعای خود شاهد ذکر میکند .

قول هفدهم « ایضاً در صفحهٔ مذکوره باین نحو مزبوره نموده است » : بعض علماء و مفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناهی بوقوع نه پیوسته از راه تعصب می‌گویند ...

قول هیجدهم : «درهمین صفحه و صفحه ۱۲۱ » بعضی اخبار از حیوة القلوب و وحق الیقین وکتاب مسلم ذکرمینماید که حاصل مضمون آنها اینست که خود آن جناب اقرار واعتراف مینماید کانّه گناهکاراست زیرا که استغفار و مناجات می‌نمود .

قول نوزدهم : «درصفحه ۱۲۲» اگر بالفرض درهیچ موقعی سخن گفته نمی‌بود که محمد گناهکار است باز درباب این مطلب هیچ شکی و تردّدی روی نمی‌داد زیراکه محمد بشر بوده مانند سایر مردم تولد یافته‌است .

قول بیستم : «ایضاً درهمین صفحه»گوید محمدآن مرتبه و منزلت ابداً ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت انتهی ملخصاً .

قول بیست و یکم : «ایضاً در صفحه مرقومه » اگرچه محمد بالفرض پیغمبرحق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است محالست که شفیع گناه‌کاری یاباعث عفو ورفع یك گناه شخصی گردد انتهی ملخصاً .

قول بیست و دوّیم : «صفحه ۱۲۳» ثابت گشت که محمد را آن مرتبه نیست که شفیع آدمی گردد لهذا واضح‌است که امامان‌راآن مرتبه وشأن میسّر نخواهد بود ، بهآنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلافست انتهی ملخصاً .

قول بیست و سیّم : «ایضاً درهمین صفحه» غیرممکن استکه محمد پیغمبرحق بوده باشد .

قول بیست و چهارم :«صفحه ۱۲۴» آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه انتهی بهتر و اعلا است و همچنین وسیلهٔ نجاتیکه در آن بیان و عیان گشته بر وسایل سایر ادیان تفوّق کلی دارد انتهی ملخصاً .

قول بیست و پنجم : « صفحه۱۲۶ » نهایت این ایمان مانند ایمان دین محمدیّه نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات قرآن است و بمحبّت خدا و پاکی درونی رجوع ندارد .

قول بیست و ششم :«صفحه ۱۴۰» آنچه از مضمون قرآن مفهوم میگردد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده .

قول بیست و هفتم : « صفحه ۱۴۱» بعد از ذکر آیات و احادیث چندی گوید : پس واضح و مبرهن است که آیات واحادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشند .

قول بیست وهشتم : بعداز نقل اوصاف بهشت از قرآن و احادیث کلینی و مجلسی « اعلی الله مقامهما » (درصفحه۱۸۲) : لهذاواضح ولا یحستکه چنین بهشت مجازی را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمّد بنابر احادیثی که از یهودیان شنیده و نظر بمظنه و گمان خود صورت کمّ و کیف آنرا درضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت ببازار روزگار انداختهاست .

قول بیست و نهم : «صفحه۱۷۳» همچنین بهشت بیان ساخته قرآن برای از خدا نبودن دلیلی است واضح و مبرهن .

قول سی ام : «صفحهٔ مزبوره» کیفیّت بهشت ازقراریکه درقرآن واحادیث اظهار و بیان گشته نقص و عیب کلّی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و به جنّت حقانی و روح انسانی موافقتی ندارد انتهی بالفاظه .

اینها بودند اقوال این قسّیس در حق رسول خدا وائمه هدی و قرآن مجید و احادیث وعموم علمای اسلام وتو می بینی که همه این اقوال حیله و حواله ومغالطه و تدلیس است وسایر اقوال اوودیگران درمقام مناسب ازاین کتاب منقول ومردود خواهندگردید بحول وقوّة الهیّه وامّا اقوال قسیس مزبور درحق معاصرین خودازعلمای اسلام ازآن جمله در حق مصنّف کشف الاستار [1] درصفحه اوّل ازحلّ الاشکال چنین گفت که صادقست در حقّ این مصنّف قول پولس پس از آن قول پولس را نقل کرده است و در آن قول این جمله نیز واقع گردیده است خدای این دهر انهان کافرین را کور کرده است ! [2] پس لفظ کافر را براو اطلاق نموده است .

ودرصفحه دوّم : مصنف بجهة تعصّب قصداً چشم انصاف را پوشیده است ودرصفحه سیّم : مقصود و مطلب از نزاع بحث و تعصب صرف بوده و در صفحه چهارم : تمامی کتاب مملوّ از اعتراضات باطله و دعاوی مهمله و مطاعن غیر مناسبه است بعد در صفحه مسطوره گفته است : کتاب مذکور مملوّ از خلاف و باطل است ودرصفحه ۱۹ : مصنف بجهة تکبر گمان کرده است «ودر صفحه ۲۴» این تکبّر محض و

---

(۱) میرزا حسین بن تقی نوری طبرسی از اکابر علمای شیعه است که در سال ۱۲۵۴ متولد و در ۲۸ جمادی اخری ۱۳۲۰ هجری در نجف اشرف وفات یافته و در صحن مقدس علوی مدفون است . در حدود ۲۳ جلد کتاب نوشته که از جمله همان کشف الاستار عن وجه الامام الغایب عن الابصار (عج) است که در رد قصیده ۲۲ بیتی که در عدم امکان وجود امام غایب بقریحهٔ یکی از علمای اهل سنت بغداد سروده شده بود نوشته است ریحانة الادب جلد ۳ .

(۲) رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان باب ۴ : ۴ از سیاق عبارتها چنین فهمیده میشود که ، گمراه کننده خدائی است بغیر ازخدای پدربمانند اهریمن زرتشتیان مردم را به پلیدیها وادار می‌سازد و بتصریح مقامات کلیسائی مراد شیطان است .

کفراست خدای رحمن ورحیم رحمش کند و ازشبکهٔ غوایت فهم(کودنی) اخراجش کند و در صفحه ۲۵ این دلیل فقط قلّت علم و جهلش نیست بلکه دلیل سوء فهم وتعصّبش نیز هست پس از آن درهمان صفحه نوشت ظاهر اینکه تکبّر وتعصّب مصنف را مسلوب الفهم گردانیده و چشم عقل و عدل او را پوشانیده «ودرصفحه ۳۸» : و با قطع نظر از مقالات باطله دیگر این را نیز گفت « ودرصفحه۴۲ » : بمنزلهٔ خران نازل میشود بعد در همان صفحه گفته است : وتمامی این قول باطل وعاطل و بیهوده « درصفحه ۵۰ » : وعین تکبّر وکفر است پس از آن در همان صفحه گفت : قلب مصنف ازتکبر وعجب چنین پرشده است .

پس از آن درهمین صفحه نوشت :این عین جهل و انتهای تکبّراست « ودرصفحه ۵۵ » : این دلالت دارد بر عدم اطلاع اورأساً وتعصّبش «ودر صفحه ۵۶» : بیانش ساقط از اعتبار و باطل محض و عاطلست بعد در همان صفحه گفت این انتهای تعصب وکفراست و در صفحه ۸۷ امریکه عقل را حاکم قرار داده است غیر معقول محض حیله وحواله است .

واما الفاظ او درحق صاحب استفسار از آن جمله درص ۱۱۷ درحلّ الاشکال نوشت : اودر فهم کمتر از بت پرست پیشوای ملّت است درکفر زیادتر از یهودو درصفحه ۱۱۸ : پس الآن جناب فاضل مینویسد ...

درصفحه ۵۹۲ : ازغایت کفروعدم مبالات ودرصفحه ۱۲۰ : انصاف وایمان هردو غایب اند از قلب جناب فاضل و در آخر مکاتیب خود در حقّ فاضل مسطور لفظ فرار را نوشته است و در ص ۸۹ از حلّ الاشکال در حق جمیع اهل اسلام چنین نوشت که محمدیان معتقد بوسوسهٔ عظیم و اقوال باطله کثیره هستند .

امااقوال او در میزان الحق و غیر آن از مصنفات خود اگر چه کفر نیست لیکن قلب و قلم بنقل آنها در این مقام رضا نمیشود مگر ازباب اضطرار ! در مقام مناسب از

این کتاب منقول و مردود گردند چنانچه در پیش گفتیم و نقل اقوال صاحب تحقیق الدین الحق ودافع البهتان و دلایل‌اثبات رسالة المسیح ورد اللغو وغیر اینها ازکتب و رسایل آنهاکه در رد دین اسلام نوشته‌اند بنابرزعم خود بزبان مختلفه ترجمه‌نموده و بطبع رسانیده در اطراف و اکناف عالم منتشر کرده اند چون موجب تطویل کلام بود لهذا از نقل آنها اعراض نموده بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزیدیم .

وچون این‌را دانستی‌پس‌گوئیم :علمای‌اسلام‌اعتقاد می‌نمایند درحق این‌قسیس و امثال اینها زیادتر از آنکه آنها در حق علمای اسلام اعتقاد نموده اند پس هرگاه موافق اقوال قسیسین از عالمی از علمای اسلام اقوالی صادرگردد نباید شکوه وشکایت نمایند .

و اگرگوئیم قول پولس‌صادقست درحق قسیسین‌که خدای این‌جهان قلوب‌کافرین را کور کرده و عمداً عین انصاف‌را می‌پوشند و مطلبی ندارند مگر نزاع بحث و تعصب صرف و همچنین امثال این اقوال نباید شکایت نمایند و همچنین در حق تقریرات صاحب طریق الحیوة در مقابل تقریرات و تحریرات او در حق پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن و احادیث .

اگر گوئیم این اقوال‌تکبّر محض و کفرند و این‌دلیل قلّت فهم و جهل او فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصب او نیز می‌باشند و همه اینها باطل و عاطل و عین تکبّر و کفر و عین جهلند و امثال ذلك پس تفوّه بامثال این اقوال جایز است از برای عالم اسلام یا نه ؟ در صورت جواز شکایت غیر مناسب و در صورت عدم جواز چرا ایشان تفوّه بر امثال این اقوال مینمایند فالعجب کل العجب از بی‌انصافی علمای مسیحیه که ایشان معذور باشند در تحریر و تقریر این کلمات و امثال اینها و و عالم اسلامی معذور نباشد عجب اینکه با همه‌اینها خودشانرا از اهل انصاف و وقار می‌شمارند .

مجملاً خواهش دارم از مسیحیین که اگر الفاظ نامناسب از قلم این حقیر

صادر شود نظر باقوال علمای خودشان نموده عفو و اغماض نمایند و بدانند مقصود این‌حقیر ایذای اهل ملّت ایشان نیست بلکه مقصود بیان حق و اظهار صدق ونجات دادن آنهاست از کفر و شرك و نعم ما قیل کل یحصد مازرع ویجری بما صنع. مجملاً برویم سر مطلب وگوئیم من الله التوفیق و علیه التکلان و هوالحافظ من الخطأ والسهو و النسیان(۱).



(۱) چون این اشکالات فقط بخاطر اثبات اینستکه قسیسان ورهبران مذهبی مسیحی نسبت باسلام اسائه ادب کرده‌اند با این حال نویسنده بحواب تك‌تك آنها پرداخته است ما از استدلال و دفع شبهه بیش از آنچه درمتن‌آورده شده خودداری کردیم .

هدایت هفتم : در رفع شبهات و مغالطات قسیس که در هدایت سابقه از طریق الحیوة‌از نسخهٔ مطبوعه ۱۸۶۱ بنحو اجمال منقول گردید.

آفرینش انسان

الشبهة الاولی : درصفحهٔ ۱۰ گفته‌است مضمون‌کلمات مذکوره (یعنی منقول از توریة) دلالت برآن نمیکنند که گویا خدا انسانرا بمرور و مشقّت چنانچه از قرآن واحادیث استفاده میگردد خلق کرده باشدانتهی بالفاظه .[1]

الجواب : این شبهه باطل است بوجوهی :

وجه اول : مخالفت قرآن و احادیث باکتب‌عهد عتیق و جدید ضرر نداردزیرا که کتابهای عهد عتیق و جدید سند صحیح متّصل بمصنفین ندارند اولاً ومشتملند بر اغلاط و اختلافات معنویّهٔ کثیرة ثانیاً ! وبوجوه ثلثه تحریف محرفند .[2] ثالثاً ! و تمامی مضمون آنها الهامی نمیباشد یقیناً رابعاً ! بلکه عکس این مطالب مذکوره در نزد ما ثابت و محقّق‌است چنانچه بتوضیح تمام اثبات مطالب مزبوره در باب اوّل ودوّم این‌کتاب خواهد آمد انشاءالله ودراین‌صورت مخالفت قرآن واحادیث بااین کتابها هیچ ضرری وعیبی ندارد وتمامی شبهات مستند بهمین توریة و انجیل‌اند ودرحقیقت این وجه در جواب تمامی شبهات قسّیس کافیست .

---

(۱) وراه زندگی صفحه ۱۰

(۲) اقسام‌تحریف : دانشمندان فن تحریف‌را دارای اقسامی می‌دانندکه شش‌قسم‌آن معروف است اما مهمترین تحریف که عقل وشرع از آن منع می کند سه قسم‌است .

یك : تغییر لفظ و تحویل آن‌بمعنای غیر مقصود .

دو : افزودن یك‌یا چندکلمه که معنارا تغییردهد .

سه : کم کردن‌کلمه هائی که معنارا دگرگون سازد .

وجه دوم : از تورية طول خلقت آدم ابوالبشر وفوری بودن آن برنمی‌آید ودر تورية جز این نیست که خدا آدم‌را خلق‌کرد ودر اوحیات دمید واین‌مطلب‌را بنهایت اجمال دارد واخبار مسلمین که تفصیل خلقت‌را بیان‌کرده است منافات با اجمال تورية ندارد [1] .

وجه سیّم: این تهمت صرفست برقرآن‌مجید! درمواضع متعدّده ازقرآن بالتّفصیل

---

(۱) تورات در سفر پیدایش گوید : خداوند آدم‌را بصورت خود آفرید (۱ : ۲۶) وخواب گران بر او مستولی گرداند ویکی از دنده‌های اورا گرفت وزنی از آن بنا کرد (۲ : ۲۲) وآدم‌را مثل سایرحیوانات از موادخاکی آفرید وجاندارگردانید (۶:۷و۷:۲۲) وبآن قدرت دستور دادن بحیوانات دیگر عطا کرد (۱:۲۶ - ۲۸) خداوند خود اورا در باغ عدن گذاشت تاکارآنرا بکند وآنرا محافظت کند (۲:۱۶ و۱۷) سپس بواسطه‌خطاکاری ونزدیك شدن بدرخت معرفت ازباغ عدن رانده شد (۳:۲ - ۱۲) .

ازقرآن مجیدوروایات‌اسلامی‌چنین‌فهمیده‌می‌شود: خداآدم‌را ازخاك‌آفرید وباو جان داد در سرزمینی‌که اکنون نجف‌یاکوفه‌اش می‌خوانند قرارداد وبفرشتگان گفت‌آدم‌را سجده کنید تا بفهمدکه مقامی والاتر از مقام فرشتگان دارد وآنرا بارزانی از دست ندهد ، همه سجده‌کردند بجز ابلیس ... واز باقی‌مانده گل‌آدم همسر او حوارا آفرید ودر روزجمعه اول محرم آنان‌را واردبهشت نمود و تمام نعمت‌هارا برای آنان حلال کرد جز یك درخت (انگور) و گفت : بآن درخت نزدیك نشوید و از میوهٔ آن نخورید که از بهشت رانده می‌شوید . . .

شیطان آنان‌را فریب‌داد واز میوهٔ آن خوردند درحال لباسهای‌آنان ریخت وبدنشان عریان‌گشت برای اینکه بدن خودرا از دیده فرشتگان پوشیده دارند از برگ انجیر و موز استفاده‌کردند . . از بهشت رانده شده درسرزمین مکه فرودآمدند . . آدم گریه‌هاکرد خداوند مهربان وحیش نمود که کعبه‌را بناکن ودرآن عبادت نمائید آدم هم اطاعت کرد و براهنمائی جبرئیل کعبه‌را ساخت وبطواف آن وعبادت خدا پرداخت و توبه‌اش قبول شد ، قرآن سورة بقرة واعراف واسراء وکهف وطه ، بحارالانوار جلد۱۱ : ص ۴ . ۱تا ۲۲۲ .

والاجمال خلقت آدم عليه السلام بیان شده است وابداً درقرآن نداریم که خدا آدمرا بمرور ومشقّت آفرید بلکه در قرآنستکه :

اِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ(۱).

یعنی مثل عیسی نزد خدا مثل آدم استکه خدا اورا ازخاك خلق کرد وباوگفت بشو پس شد. کدام مشقّتی ازاین بالاتر که باوگفت **کن** پس موجود شد وفهمیدن مشقّت از نقصان اطّلاع قسّیس است بر کتاب وسنّت مسلمین ! وایضاً در بیان خلقت عموم اشیاء میفرماید :

اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۲)

یعنی امر خدا در خلقت چیزی هرگاه ارادهٔ آن کند چنانستکه میگوید ! بشو پس می باشد یك لفظ **کن** گفتن از برای خدای قادر مطلق چه مرور میخواهد و چه مشقّت دارد ؟ !

بلی هرگاه خدا عاجز ومسکین باشد مانند خدای دوّم نصاری که بالای دار فریاد میزند از ترس یهودکه ارذل واضعف طوایف دنیاهستند **اِیلِی اِیلِی لِمَ شَبَقْتَنِی** یعنی خدایا خدایاچرا مرا ترك کردی[۳] **کن** گفتن از برای چنین خدا مرور میخواهد و مشقّت دارد ؟! نه ازبرای خدای مسلمین که قادر بر جمیع مقدورات وعالم بر جمیع معلوماتست بقدرت وعلمیکه عین ذات او هستند بلکه خدای قادرمطلق در ایجاداشیاء محتاج بلفظ **کن** هم نیست و این کنایه از سرعت نفاذ و نفوذ یافتن قدرتست در ایجاد اشیاء .

امّا احادیث : اوّلاً حدیثی که مضمونش مخالف مضمون قرآن باشد در نزد

(۱) سوره آل عمران ۳ : ۵۲ (۲) سورة یس ۳۶ : ۸۲ .

(۳) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶ .

مسلمین مردود است یقیناً ومیزان صحیح از برای معرفت وشناختن احادیث صحیحه همین‌است :

الخبر اذا خالف‌القرآن فاضربوه علی‌الجدار (۱)

ثانیاً این تهمت صرفست براحادیث در هیچ حدیثی از احادیث مسلمین وارد نشده است‌که خدا آدم‌را بمشقّت‌آفرید واگر مرور در اخبار وارد شده باشد حکمت ومصلحت دراین بوده است‌که بمرور جناب‌آدم خلق‌بشود چنانچه در باب اوّل ازتوریة واردشده‌است‌که‌خداوند عالم‌را درشش روزآفرید[2] واین نه‌ازبابت آن‌بودکه‌خداوند عالم نمی‌توانست درآن واحد ویك لحظه هزار هزار عالم‌را خلق کند بلکه حکمت و مصلحت در این بوده است که در مدّت شش روز عالم خلق‌بشود همچنین درخلقت‌عالم اصغر که آدم باشد «چنانچه در خلقت سایر بنی‌آدم» اوّل نطفه خلق میکند بعدعلقه، بعد مضغه ، بعد عظام ، بعد اکتساء لحم است برعظام ، بعد ایلاج روحست [3] وپس‌از

---

(۱) وسائل‌الشیعه کتاب‌القضا والشهاده باب ۹ ، تفسیر صافی مقدمة خامسة .

(۲) سفر پیدایش باب اول آفرینش جهان‌را در شش روز می‌داند روز اول نور و روشنائی‌را آفرید . . . وروزششم‌آدم‌را خلق‌کرد . بعد درباب دوم گوید : آسمانها وزمین وهمهٔ لشکرآنها تمام شد ودر روز هفتم خدا از همهٔ کار خود که ساخته بود فارغ شد .

(۳) تعداد زیادی اسپرم مرد (نطفه) تخمك‌زن‌را احاطه می‌کنند ویکی ازآنها داخل تخمك می‌شود وعمل لقاح صورت می‌گیرد بلافاصله سطح ویتلوس در اطراف تخمك ایجاد پرده‌ای می‌کند واز دخول سایر اسپرم‌ها مانع می‌شود ، بعد دو هسته (نر وماده) بهم‌نزدیك می‌گردند و کروموزم‌یاژنهای ناقص‌آنها باهم‌آمیخته‌شده سلول اولیه جنین‌راتشکیل‌میدهند مرحله آبستنی آغاز می‌گردد . . آخر هفتهٔ دوم‌جنین باندازه دومیلیمتر (علقه) وآخر هفته چهارم به‌اندازه یك‌سانتیمتر است ودرآخر ماه دوم تقریباً شکل انسان بخودمی‌گیرد(مضغه) ودرآخرسومین ماه نقاط استخوانی ظاهر می‌گردد (عظام) و در آخر چهارمین ماه تمام دستگاههای جنین تشکیل شده وبدن باپوست خیلی‌نازك پوشیده شده است (اکتساءلحم)آخر←

همه این مراتب عقل را در انسان خلق میکند و این مرور نه دال بر عجز خداست بلکه حکمت و مصلحت در اینست که چنین باشد چنانچه عادت خدا در خلقت جمیع اشیاء که می بینیم همینطور جاری شده است و هیچ خداشناس نمیتواند بگوید خدا عاجز است ویکی از حکمتهای مرور خلقت اینست که خدا بجهت اظهار قدرت خواست عیسی را در آن واحد خلق کند طایفهٔ یهود اورا ولدالزنا وجماعت نصاری اورا خدا خواندند .

واین بود حال قسیس در طعن اول برقرآن واحادیث که از اعظم مطاعن است در نزد او و آیهٔ اول ودوم ازباب دوم سفرتکوین ازتوریهٔ باین نحو رقم یافته است .

وَتُومِلِي اَلَه بِيُوم دَشَا وَعَا پلخَنُوه دَعوْدلِي وَنخلِي بِيُوم دَشَا وَعَامِنْ كُلِّه پلخَنُوه دعودلي دبُورخلي اله لِيُوم دَشَا وعاوقود شلهسبب دبيوه نخلِي مِن كُلّه پلخَنُوه دبْريلِي اله لعود .

وکلمات مسطوره در عربیه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۷۰ باین نحو ترجمه شده است که مترجمین خود مسیحیین میباشند :

وفرغ الله في اليوم السابع من عمله الذى عمل فاستراح في اليوم السابع من جميع عمله و بارك الله اليوم السابع وقدسه لانه فيه استراح من جميع عمله الذى عمل الله خالقا .

یعنی ودر روز هفتم خدا عملیکه کرد باتمام رسانیده بود بلکه در روز هفتم از تمامی کاریکه کرد استراحت نمود پس خدا روز هفتم را متبرك ساخته آنرا تقدیس نمود زیراکه در آنروز از تمامی کاریکه خدا آفرید وترتیب داد استراحت گرفت انتهی .

پس کلمات مسطوره صریحند در اثبات مشقت از برای خدا زیراکه کلمهٔ «نخلی» که در آیه دوم وسیم وارد شده است فعل ماضی و بمعنی راحت شدنست و استراحت هم نمیشود مگر

← پنجمین ماه : حرکات بچه کامل می گردد (و آنرا ایلاج روح گویند) .

بالاخره درآخر نهمین ماه بچه کامل ورسیده است : اقتباس از فیزیولوژی و مکانیسم زایمان طبیعی دکتر میر فخرائی جلد اول صفحه ۴۶ و ۵۶ ــ ۵۸

بعدازمشقت وخستگی العجب کل العجب ازانصاف وعدم تدین این قسیس که چیزیرا منتسب بقرآن واحادیث مینمایدکه درکتاب اوست .

الشبهة الثانیة :«درصفحه ۲۱» وبوسیلهٔ ایمان بمیانجی موعودکه بنابرسایرآیات توریة وآیات باهرات انجیل یسوع مسیحست توبهٔ آدم مقبول درگاه اله گشت وعفوگناه ونجات خودرا بهمان وسیله حاصل نمود نه بگریه وزاری وطواف کعبه چنانچه درکتب احادیث محمدیان نقل شده است [1].

الجواب : قسیس نبیل این حرف را مقدمه قرار داده است ازبرای ابطال شرایع واحکام ا ومردم را بحد تعطیل مانند خودشان داشتن که هیچ عمل را برخود قرار ندادهاند ودراین مقدمه اقتدا بدوامام خودنمود «یعنی پولس ولوطر» وپولس درآیهٔ ده باب سیم از رسالهٔ خودبغلاطیان درباب اسقاط تکالیف چنین رقم نموده است :

زیرا جمیع آنانیکه ازاعمال شریعت هستندتحت لعنت میباشند زیرا مکتوبست: ملعونست هرکه ثابت نماند در تمام نوشتهٔهای شریعت تا آنهارا بجا آرد * امّا واضحست که درحضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل بایمان زیست میکند * امّا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه بآنهاعمل میکند درآنهازیست مینماید * مسیح مارا ازلعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما مورد لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هرکه بردارآویخته شود .

می بینی که کلمات مسطوره صریحند دراسقاط تکالیف ومملوند ازاطمینان . امّا اقوال لوطر کاتالك هرلد اقوال لوطر را در « صفحه ۲۷۷ » چنین نقل کرده‌است :

قول اوّل آنکه طبع انسان مثل اسب می‌ماندکه اگر راکب او خداباشد موافق ارادهٔ خدا راه میرود واگر شیطان راکبش باشد مثل شیطان راه میرود و طبع از خود

(۱) وراه زندگی صفحه ۱۸ .

راکب اختیار نمیکند بلکه اجتهاد مینماید در تحصیل راکب وهرکس سوارش شد بر او مسلّط خواهد بود .

قول دوّم : زمانیکه امر یافت بشود درکتب مقدّسه که این امررا بجا بیاورید پس شما بدانید که آن کتب شمارا امر مینماید بعدم فعل آن امر حسن زیرا که تو قادر برفعل آن امر نیستی انتهی .

مؤلف گوید : این دو قول صریح در جبرند علاوه براسقاط تکالیف ا و قسّیس طامس انگلیسی کاتلك «درصفحه ۳۳» ازکتاب خـود المسمّی بمرآت الصدق المطبوع سنه۱۸۵۱مسیحی درحالت طعن برفرقهٔ پروتستنت چنین نوشت : وعّاظ قدمای ایشان این اقوال مکروهه را بایشان تعلیم دادند :

اول آنکه خدا موجد عصیانست .

دوّم آنکه انسان مختار نیست بر اجتناب ازمعصیت .

سوّم آنکه عمل براشیاء عشره[1] (یعنی احکام عشره) غیرممکنست .

---

(۱)سفر خروج باب بیستم تورات احکام عشره را از جانب خدا چنین بیان می کند : ۲ من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانهٔ غلامی بیرون آوردم ۳ ترا خدایان دیگر غیرازمن نباشد ۴ درصورتی تراشیده وهیچ تمثالی ازآنچه بالا درآسمانست وازآنچه پائین در زمین است وازآنچه در آب زیر زمینست برای خود مساز ۵ نزد آنها سجده مکن . . . ۷ نام یهوه خدای خودرا بباطل مبر زیرا خداوندکسیرا که اسم اورا بباطل برد بی گناه نخواهد شد ۸ روز سبت را یادکن تاآنرا تقدیس نمائی ۹ شش روز مشغول باش وهمهٔ کارهای خودرا بجاآور ۱۰ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است درآن هیچ کار مکن تو وپسرت ودخترت وغلامت وکنیزت وبهیمه‌ات ومهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد ۱۱ زیرا که در شش روز خداوند آسمان وزمین ودریا وآنچه‌را که درآنها است بساخت ودر روزهفتم آرام فرمود از این سبب خداوند روز هفتم‌را مبارك خوانده آنراتقدیس نمود ۱۲ پدر ومادرخودرا احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت بتومی بخشد←

چهارم آنکه گناهان کبیره اگرچه بسیار بزرگ هم باشند موجب نقصان انسان در نظر حقّ نمیشوند .

پنجم آنکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیراکه مامخاطب بایمان گردیده‌ایم فقط واین تعلیم بسیار نافع ومملوّ از اطمینانست ،

ششم آنکه اب اصلاح الدّین (یعنی لوطر) گفت ایمان بیاورید وبس و از روی یقین بدانید که از برای شما نجات حاصل خواهد شد بلامشقّت صوم وبدون معونت ویاری تقوی وپرهیزکاری وبلامشقّت اعتراف و بدون مشقّت امور حسنه و از برای شما نجات خواهد داد اگرچه روزی هزار مرتبه مبتلا بزنا وقتل بشوید وایمان بیاورید وبس! من بشما میگویم که ایمان شما را نجات خواهد داد انتهی .

پس این اقوال صریحند در اسقاط تکالیف و جبر ! این قسّیس بجهة متابعت این دوامام و رئیس این مطلب را مقدّمهٔ تعطیل شرایع قرار داده میخواهد اثبات کند بزعم خود که گریه وزاری وطواف وامثال ذلك از اعمال بی‌مصرفند و فائده ندارند و و همان امر قلبی ومحبّت باطنی بکار میآید چنانکه خودشان ترك شرایع کردند که مامحبّت باطنی داریم وصوفیهٔ اسلام هم ازایشان مذهب تعطیل واباحه را یادگرفته‌اند و بهمان ذکر وفکر قلبی ومعرفت مرشد اکتفا کرده‌اند چنانکه خواهی دانست! نفوس عاصیه وگنهکار و قلوب قاسیه وتیره که بندگی و عبودیّت از برای ایشان مشکل است این راه راخوش می‌پسندند وازروی رغبت میروند ونیکومیشمارند واین راه خلاف دین جمیع پیغمبران وآئین ایشانست وخلاف دین عیسی نیزهست وهرگز آن جناب امر بترك نوامیس (احکام) نفرمودند وتهمت براو می‌بندد .

پس گوئیم باللّه التوفیق که عبادت ظاهره خالی‌ازاین نیستکه یا مطلقا نفعی بعالم مردم ندارد وبهیچوجه بکار نمیآید ویا اینکه نفعی‌دارد وثمری براو مترتّب است اگر

← دراز شود ۱۳ قتل منما ۱۴ زنا مکن ۱۵ دزدی مکن ۱۶ برهمسایهٔ خود شهادت‌دروغ مده ۱۷ بخانهٔ همسایهٔ خود طمع مورز .

هیچ نفعی ندارد وهیچ ثمری بر آن مترتّب نیست پس از چه جهة جناب موسی این توریة را باین بزرگی آورده است واین همه شرایع واحکام حلال وحرام وحدود در آن بیان فرموده است ؟ ونمیتوانند بگویند که جناب موسی کار لغو کرده است وهیچ ثمری ندارد چون جناب موسی پیغمبر خداست وقول اوقول خداست وتوریة در نزدشما کتاب خداست وخدا کار لغو نمیکند پس نمیشود گفت که شرایع واحکام مطلقا بی فائده هستند پس ثمر وفائده دارد وثمرات وفواید شرایع خالی از این نیست که یا نفع بخدا رسانند یا بخلق که غیر از خدا وخلق کسی دیگر نیست امّا خدا که بالبداهة غنّی از خلق واز اعمال خلق است ودر این مسئله شکّی وشبهه ای نیست ! چون که اوقدیمست او بود وخلقی نبود وخلق را از راه جود وکرم آفرید پس ثمرهٔ اعمال بکار خداوند متعال نخواهد خورد ونفعی باو نخواهد داشت البته غنّی از نفع وضرر است :

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَاِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا (۱) .

پس باید نفع بخلق داشته باشد وخلق ازعمل بمقتضای آن بهره ور شوند وهمان انتفاع ثوابست ، و نفع غذای صالح خوردن عافیت است و ضرر غذای مسموم خوردن مرض ودرد ورنج ومردن است ، واین مطلب بدیهی است که درست کرداری نفعش راحتی است وبدکرداری ضررش رنجست واین مطلب محسوس است که ثمرهٔ محبّت همسایه و سایرین محبّت دیدن از او وایشانست و ثمرهٔ عداوت ، عداوت دیدن از خلق خدای حیّ است که درحرکت کردن بطورعدل وانصاف امنیّت بلادوراحت عباد است و درظلم و بی انصافی فساد بلاد ورنج عباداست :

بالعدل قامت السموات والارض ـ اِنَّ اللهَ يَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسانِ الاية(۲).

انکار ثمرهٔ اعمال انکار بدیهیّات و محسوسات است اعمال ثمر دارند

(۱) ترجمه : اگر نیکی کردید برای خود بوده واگر بدی انجام دادید نتیجه اش را خواهید دید : سورهٔ بنی اسرائیل ۱۷ : ۷ .

(۲) ترجمه : (با دادگری زمین و آسمان پا برجاست) خداوند بسوی دادگری و نیکوکاری می خواند : سورهٔ نحل ۱۶ : ۹۲ .

لامحاله و نوامیس[1] پیغمبران که درخصوص اعمال ظاهر است نیست مگر بیان صلاح وفساد خلق دردنیا وعقبی وبعضی مصلحتها محسوس است و نفعش بچشم دیده میشود و بعضی بگوش شنیده میشودو بحواس ظاهره فهمیده میشود و بعضی نفعش معقولست و بحواس ظاهره فهمیده نمیشود لیکن عقول میفهمند مثلاً ثمرهٔ رضا بقضای الهیه راحت جانست ورفع اضطراب قلبی امریستکه بحواس ظاهره فهمیده نمیشود ولیکن بعقل فهم و درک میشود وهمچنین بعضی ثمرها ازبرای اعمالست که دخلی باوضاع ظاهر ندارد مثلاً زنا باعث حدوث طاعون[2] میشود ویاظلم باعث کوتاهی عمرمیشود وآن ثمرهائیکه خدا در توریة بیان کرده‌است ازبرای اعمال وتهدید و وعید وترساندن بنی اسرائیل فرموده است‌از نزول بلاها ثمراتی است که بحواس ظاهره سنجیده نمیشود ولیکن ثمرهٔ اعمالست و همچنین نفعها برای اعمالست از این قبیل که در توریة ثبت است واگر اعمال بی‌ثمرمیبودمی بایستکه‌این ثمرها درآنها نباشدوانکارثمرهٔ اعمال انکارکل توریة وشرایع انبیاست .

پس‌معلوم شدعمل ثمرهادارد وازعمل باوامرخدا بلاهارفع‌میشودوعافیتهاوصحتها در خلق پیدا میشودا ونسل‌زیاد میشود عزت ودولت زیاد میشود ا وازمعاصی‌وارتکاب بمناهی خوفها وقحطها وبلاهاوذلتها ازبرای خلق‌پیدامیشودچنانچه هرعاقلی اینها را

---

(۱) ناموس : معانی مختلف دارد : صاحب سر ، وحی ، استاد . . . وشریعت . اینجا معنای آخر مراد است .

(۲) طاعون Ta,un مرضی است عفونی وهمه‌گیر که میکروب آن در سال ۱۸۹۴ میلادی وسیلهٔ یرس کشف‌شد وبنام باسیل‌یرس معروف گردید .

طاعون به اقسام ریوی وخیارك وسیاه تقسیم می‌شود و با اخلاط و آب دهن مریض بدیگران منتقل می شود وموش صحرائی در انتقال این مرض بسیار مؤثر است . این مرض در حدود پنج روز نهفته سپس ناراحتی عمومی وحالت تهوع ولرز وسر درد شدید و تورم یکی از غده‌های متفاوی ظاهر می گردد فرهنگ فارسی جلد دوم کلمه طاعون

دیده می‌دانند. پس ثابت ومحقّق گردید که از برای اعمال تأثیرات می باشد واین‌هم از بدیهیّاتست که عاملین اعمال ارواح مردم است نه ابدان بی‌حس ّوشعور! نمی بینی شخصی که مرد دیگر بدنش حس ّوشعور وفعلی ندارد پس بدن بی‌حس ّوشعور عامل عملی نیست وعامل عمل روحست حال روح که عاملست اگر مؤمن شد وازخدا خائف و ترسان و بخدا امیدوار شدو صاحب محبّت شدوخدارا دوست داشت عمل بمقتضای امر و نهی خدا میکند وچون کافر شد و نترسید امیدوار نشد وعدو گشت وخدارا دوست نداشت مخالفت میکند.

پس اعمال ظاهره دلایل حقایق باطنه است ویقین هرکس ونیّت هرکس ازعمل اوظاهر میشود پس از روح کردنست واز بدن مظهر آن عمل شدن وحرکات بدن دلیل حرکات روحست پس معلوم شدکه روح مطیع وعاصی است وبدن تابع اوست ومعلوم شد که روح تا متوجّه خدا نشود مطیع نیست وتا معرض و روگردان از خدا نشود عاصی نیست ومعلوم است که توجّه بخداعمل بشرایع شد واعراض ازخدا نتیجهٔ ادبارازشرایع واعراض واقبال روح اعمال شد چنانچه روح روح این جسد است و این جسد بدون روح زنده نیست ومیّت ومتعفّن است عمل هم بی‌روح خود زنده نخواهد بود چنانکه جسد بی‌روح را اثر نیست عمل بیروح راهم اثر نیست پس عمل زنده صاحب اثراست نه عمل مرده وروح بی‌تن بکار نمی‌آید وعامل عمل نخواهد بودچنانکه اشخاصی که بدنیا نیامده‌اند ایمان وکفری ندارند وعمل هم ندارند ومستحّق ثواب وعقاب نمی‌باشد.

پس روح بی‌تن بکار نمی‌آید وهمچنین تن بیروح هم بکار نمی‌خورد مرده است و ثمری ندارد وآنکه گمان کرده است که اعمال خاصیّتی ندارد اگر اعمال بی‌ایمان و بی‌اخلاص‌راگفته است‌که بی‌روح‌است هیچکس این‌حرف‌را نزده است ومسلمین هرگز همچو دینی نداشته ونداارند واگر اعمال با روح‌را میگویدعین‌کفر وخطاست وتکذیب انبیاء ورسل که این ثوابها را از برای اعمال بیان‌کرده‌اند.

نهایت امم سالفه را چندان شعوری نبود ذکر ثواب اخروی برای آنها یا هیچ

نشد ویاکم ومجمل شد وامم آخر را چون شعور و روحانیّت داشتند ثوابها ومنفعتهای اخروی‌که درآن اعمالست ازبرای آنها ذکر وبیان‌شده است وبیان بعضی‌شواهد مدّعا در اینجا بجاست :

شاهد اول : آیهٔ ۱۶ازباب پنجم‌از توریهٔ مثّنی باین نحورقم یافته است :

پدر ومادرخودرا محترم دارچنانیکه خداوند خدایت تورا امر فرموده‌است تااینکه روزهایت‌طویل‌شده درزمینی‌که خداوند خدایت بتو میدهدتورا نیکو باشد انتهی .

بدانکه این‌مضمون ویا قریب بدین درعهد عتیق و جدید مکرّر واقع گردیده است از آنجمله در آیهٔ ۴۰ از باب چهارم(۱) وآیهٔ ۱۶ ازباب بیست و هفتم از توریهٔ مثّنی(۲) وآیهٔ ۱۲ ازباب بیستم ازسفر خروج(۳) وآیهٔ ۳ ازباب نوزدهم ازسفر لویان(٤) وآیهٔ ۲ و۳ ازباب ششم از رسالهٔ پولس بافیسیان (۵) وغیرذلك و تو می‌بینی که ثمرهٔ احترام پدر ومادر را طول عمر قرار داده .

شاهد دوم :آیهٔ ۱۸ازباب ششم از توریهٔ مثّنی‌ایضاً باین نحومسطور کرده‌است :

---

(۱) فرایض واوامر اورا که من امروز بتو امر می‌فرمایم نگاهدار تاترا وبعد از تو فرزندان ترا نیکو باشد تاروزهای خودرا در زمینی که یهوه خدایت داده است تا باید طویل نمائی :

(۲) ملعون بادکسیکه باپدر ومادر خود بخفت رفتار نماید .

(۳) پدر ومادر خودرا احترام نما تاروزهای تو در زمینی که یهوه خدایت بتوبخشد دراز شود .

(۴) هریکی از شما مادر وپدر خودرا احترام نماید .

(۵) پدر ومادر خودرا احترام نما که این حکم اول باوعده است تاترا عافیت باشد وعمر دراز برزمین‌کنی .

وآنچه‌که در نظر خداوند راست ونیکوست معمول دار تا باخوشی باشد وبزمین خوبی که خداوند با پدرانت سوکند یاد نموده بود داخل شده بتصرف آوری * تاکه تمامی دشمنانت را ازحضورت اخراج نماید چنانکه خداوند فرموده بود .

شاهدسیم آیهٔ ۱۲ ازباب هفتم ایضاً ازتوریة مثنی باین نحومسطورگشته است:

پس واقع میشود اکر این احکام را استماع نموده و مرعی داشته بجا آوریدکه خداوند خدای تو برایت این عهد ورحمتی که با پدرانت سوکند نموده نکاه خواهد داشت * وتورا دوست داشته برکت خواهدداد و زیاده خواهد نمود وهم ثمرهٔ رحم وثمرهٔ زمین تو را یعنی غلّه و شراب تو وروغن زیت ونتایج کاوها وکلّه‌های کوسفندان تودرزمینی‌که بپدران توسوکند یاد نموده بود که بتوبدهد برکت خواهد بخشید * ازهمهٔ اقوام زیاده مبارك خواهی شد درمیان شما وهم در میان بهایم شما نـه عاقر(نر بی نطفه) ونه عاقره (ماده نازا) خواهد بود * و خداوند از تو هر نوع امراض را دور خواهد کرد و از تمامی امراض هولناك مصرکه میدانـی هیچ‌یك را برتونازل نخواهد کرد بـلکه برتمامی دشمنان شما آنها را عارض خواهد کردانید انتهی .

و از این قبیل بسیار است واینها ثمرهٔ اعمال نیکست که ذکر شده است وچون یهود جسمانی بودند ذکر آخرت برای آنها نشده و وعدهٔ جنّت و وعید جهنّم برای آنها نشد وحرفهای اخروی برای ایشان مذکور نکردید حتی‌دریك‌موضع ازاین‌اسفار خمسهٔ [1] توریة نیزوعدهٔآخرت نشده‌است چون نمی‌فهمیدند وبرای مسیحیّین درعهد

(۱) ۱ ـ پیدایش ۲ ـ خروج ۳ ـ لاویان ۴ ـ اعداد ۵ ـ تثنیه .

جدید چند کلمهٔ مجمل از آخرت مذکور گردید [۱] زیرا فهم ایشان اندك روحانی شده‌ا وغالب وعدو وعید قرآن ذکرو بیان آخرتست بجهة اینکه مردم فهم روحانی پیدا کرده بودند وملکوت آسمان بایشان نزدیکتر شده بود آثار ملکوت برایشان بسیار ذکر شده [۲] بخلاف امتهای سلف که ایشان از اهل طبیعت بودند ، وقابلیت فهم ملکوت را نداشتند .

شاهد چهارم : از آیهٔ ۱۴ از باب بیست و هفتم از تورية مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است .

ولاویان [۳] متکلم شده بتمامی مردمان اسرائیل بآواز بلند بگویند * که لعنت برکسیکه صورت تراشیده و یاریخته شده ازصنعت استادان که مکروه خداوند است ساخته آنهارا درمکانی پنهان بگذارد وتمامی قوم درجواب بگویند آمین * لعنت برکسیکه پدر و مادر خود را خوار داشته باشد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت برکسیکه نشان سرحد همسایهٔ خود را حرکت دهد وتمامی قوم بگویند آمین * لعنت برکسیکه نابینا را گمراه نماید وتمامی قوم بگویند آمین * لعنت برکسیکه درحکم نمودن غریبان ویتیمان و بیوه زنان حیف نماید وتمامی قوم بگویند آمین * لعنت برکسیکه بازن پدرخود بخوابد چونکه دامن پدر خود راکشف نموده است وتمامی قوم بگویند آمین * لعنت برکسیکه باهرقسم چهارپائی نزدیکی نماید و

(۱) انجیل متی بابهای ۵ ، ۱۱ ، ۲۳ - لوقا باب ۱۱

(۲) قرآن مجید در ۸۵۱ آیهٔ قیامت واجر اخروی را بیان می‌کند و روایات وارده از پیغمبر اسلام وائمه اطهار برای هرعمل نیك یا بد گذشته از اثردنیوی پاداش اخروی نیز بیان کرده است بلکه اثر مادی در مقابل آثار معنوی بسیار اندك وناچیز است .

(۳) کاهنان اسرائیلی بودند ازاولاد لاوی فرزند یعقوب .

تمامی قوم بکویندآمین*لعنت برکسیکه با خواهرخودچه دختر پدر وچه دختر مادرش بخوابد وتمامی قوم بکویندآمین * لعنت برکسیکه با مادر زن خود بخوابد وتمامی‌قوم بکویندآمین * لعنت برکسیکه همسایهٔ خود را به پنهانی بزند و تمامی قوم بکویند آمین * لعنت برکسیکه بریختن خون بیکناهی رشوه بکیرد وتمامی قوم بکویند آمین * لعنت برکسیکه این کلمات شریف را برای بجاآوردنش اثبات ننماید وتمامی قوم بکویند آمین انتهی .

پس تمامی این لعنتها از نتایج وثمرهٔ اعمالست که برشخص وارد میشود موافق آیهٔ اخیره لعنت برکسیکه ثمره ونتایج اعمال را انکار نماید وتمامی قوم بکویندآمین

شاهد پنجم : درباب بیست‌و هشتم از توریهٔ مزبوره باین نحو رقم یـافته است اگرچه این شاهد طولانیست ودر حقیقت شصت وهشت شاهد است لیکن چون موافق مذاق اهل این‌زمان نیز هست بتمامه نقل میشود و از مطالعه کنندگان معذرت می‌خواهم :

اکر بقول خداوند خدایت بدقّت کوش داده بعمل نمودن تمامی اوامر اوکه امروز بتو امر میفرمایم متوجّه شوی که خداوندخدایت‌تورا برتمامی قبایل زمین رفیع خواهد کردانید * وتمامی این برکتها بتورو نموده بتوخواهد رسید مشروط برآنکه قول خداوند خدایت را بشنوی * درشهر متبرك ودر صحرا متبرك خواهی شد * میوهٔ جسم تو و میوهٔ زمین تو ومیوهٔ بهایم توبچّکان کاو و کلّه‌های کوسفند تو متبرك شوند *ز نبیل و طبق تو متبرك خواهد شد * وقت درآمدنت متبرك و وقت بیرون رفتنت متبرك خواهی شد * خداونددشمنانیکه برتو مقاومت می‌نماید در حضور تومغلوب‌خواهد ساخت ازیك‌راه برتوبرآیند وازهفت راه از پیش

تو بکریزند* خداوند درانبارهای تو وبه هر چیزیکه دستت رادراز می نمائی
ازبرای توبرکت مأمور خواهد داشت بلکه درزمینی که خداوند خدایت
بتو میدهد تورا متبرك خواهد ساخت * خداوند تورا ازبرای خود بنهجی
که بتو سوکند یاد نموده است قوم مقدّس نصیب خواهد نمود اکر اوامر
خداوند خدای خود را مرعی داشته در راههایش رفتار نمائی * و تمامی
اقوام زمین خواهند دید که اسم خداوند برتو خوانده شده است و از تو
خواهند ترسید* وخداوند تورادرنیکوئیها درمیوهٔ جسم تو ودرمیوهٔ بهایم
توودر محصول زمین تو درزمینی که خداوند باباى تو سوکند یاد نموده
بود که بتو بدهد خواهد افزود * خداوند برای تو مخزنهای نیك خود
یعنی آسمان‌را خواهد کشاد تا بزمین تو باران دروقتش بباراند و تمامی
اعمال دستت را متبرّك سازد که توبطوایف بسیاری قرض‌خواهی داد وتو
قرض نخواهی کرفت * وخداوند تورا سرخواهد کردانیدنه دنباله وفقط
بلند خواهی بودوپست نخواهی‌شد مشروط براینکه اوامر خداوند خدایت
راکه امروز بتو میفرمایم استماع نموده بعمل نمودن آن متوجه شوی * و
ازتمامی کلماتیکه‌امروزتورا امرمیفرمایم‌بقصد پیروی خدایان غیروعبادت
نمودن‌آنها براست وچپ‌انحراف نورزی* امّا اکربقول خداوند خدایت
کوش‌ندهی وبعمل‌نمودن تمامی‌اوامروقوانینش‌که امروزتورا امرمی‌فرمایم
متوجّه نشوی پس تمامی‌لعنتها بتورونموده خواهند رسید* درشهرملعون
و درصحرا ملعون خواهی بود * زنبیل وطبق تو ملعون باشد* میوهٔ جسم
تو ومیوهٔ زمین تو وبچّه‌کان کاو وکله های کوسفندان تو ملعون باشند *
وقت درآمدنت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعونی * برهرکاریکه بعمل
آوردنش دست خودرا دراز می‌نمائی خداوند لعن‌ومحنت وعتاب را برتو

خواهد فرستاد تا آنکه بزودی هلاك و معدوم شوی بسبب شرارت اعمال توکه بآنها مرا ترك کردی * خداوند بتو طاعون را ملحق خواهد ساخت تا تورا از زمینی که جهة تصرّف آوردنش بآن داخل میشوی بالکلّ نابودگرداند * خداوندتورا بهسلّ و تب محرقه و تب لرزه و خناق و بشمشیر و باد مسموم و یرقان خواهد زدکه اینها تورا تاهلاك شدنت تعاقب خواهند نمود * وآسمانی که بالای سر تواست از برنج وزمینی که درزیر تست ازآهن خواهند گردید * وخداوندباران زینت را بگرد وغبار مبدّل خواهد کرد بلکه ازآسمان برتو نازل خواهد گردید تا بمعدوم شدنت * و خداوند تورادر حضور دشمنانت مغلوب خواهد ساخت ازیك راه برایشان خروج خواهی نمود واز هفت راه از حضور ایشان فرار خواهی کرد و تودر همه ممالك زمین زحمت کش خواهی شد * ونعش توخوراك کلّ پرندگان هوا وسباع زمین خواهد گردید که آنها را هیچکس نخواهد راند * و خداوند تورا بدمل مصرّو بواسیر وجرب وخارشیکه ازآن شفانتوانی یافت مبتلاخواهد ساخت * وخداوند تورا بدیوانگي و نابینائي وآشفتگی دل مبتلا خواهد کرد و بوقت ظهر مثل نابینائیکه درتاریکی لمس نماید لمس خواهی کرد و در راهت کامیاب نخواهی شد وفقط درتمامی ایّام مظلوم وغارت زده‌شده از برایت رهاننده‌نخواهد بود * زنی‌را نامزد خواهی‌کرد ودیگری با او خواهدخوابید وخانه رابناخواهی‌کرد ودرآن‌ساکن‌نخواهی‌شد وتاکستانی را غرس خواهی کرد وازآن نخواهی چید * کاوتو درنظرت کشته میشود وازآن‌نخواهی‌خوردوحمار تودرحضورت‌غارت‌میشود وباز آورده نخواهد شد گوسفند توبدشمنانت داده میشود واز برایت رهاننده نخواهد بود * پسران ودختران توبقوم دیگر تسلیم‌شده چشمهای توخواهند دید وتمامی

روزجۀ ایشان حسرت کشیده در دست قوّت نخواهد ماند ※ میوۀ زمین
تورا بهر چه مشقّت کشیدی قومیکه نمیدانی خواهند خورد در تمامی روز
مظلوم فقط ومقهور خواهی شد ※ ازچیزهائی که چشمت می بیند دیوانه
خواهی شد ※ خداوند تورا برزانوها وساقها ازکف پا تا فرق سرت بدمل
بدی که علاج پذیر نیست خواهد زد ※ خداوند تو را وملکی را که برخود
نصب می نمائی بطایفۀ که نه تو ونه آبای تو دانستید خواهد رسانید ودر آنجا
خدایان غیر را ازچوب وسنگ عبادت خواهی کرد ※ ودر میان تمامی
اقوامیکه خداوند تورا بآنجا میرساند سبب عبرت وضرب المثل وریشخند
خواهی شد ※ تخم بسیار بمزرعه بیرون خواهی برد و اندك برخواهی
چید چونکه آنرا ملخ خواهد خورد ※ تاکستانی را غرس کرده تربیت
خواهی داد امّا شراب نخواهی خورد وانکور نخواهی چید زیرا که کرم
آنرا خواهد خورد ※ تورا درتمامی حدودت درخت زیتون خواهد بود و
روغن برخود نخواهی مالید زیراکه دانهایش ریخته خواهد شد ※ پسران
ودختران را تولید می نمائی وتورا نخواهند بود زیراکه با سیری خواهند
رفت ※ تمامی درختانت ومیوۀ زمینت را ملخ خواهد خورد ※ غریبی که
در میان شماست ازتو باوج بلندی خواهد برآمد وتو بحضیض پستی خواهی
افتاد ※ او بتو قرض خواهد داد و وی راتو قرض نخواهی داد واو به منزلۀ
سرخواهد بود وتو بمنزلۀ دنباله ※ وتمامی این لعنتها بتورو نموده وتعاقب
نموده بتو خواهد رسید تا هلاك شدنت زیراکه بقول خداوند خدایت کوش
ندادی تا آنکه اوامر و قوانینی که تورا امرفرموده بود مرعی داری ※
برای تو وبرای اولاد تو ابداً بجای آیت و معجزه خواهد بود ※ بسزای
اینکه درخدمت خداوند خدایت باشادمانیو خوش‌دلی بسبب کثرت این

چیزها اطاعت نکردی * لهذا دشمنان خود راکه خداوند بر تو میفرستد درگرسنگی و تشنگی و برهنگی واحتیاج کلی خدمت خواهی کرد وطوق آهنین برگردنت خواهند گذاشت تا تورا هلاك سازد * وخداوند از دور از کنار زمین قومی را چون عقاب تیز پرواز بر تو حمله‌ور خواهد گردانید قومیکه زبان ایشان را نخواهی فهمید* قوم ترش روی که آبروی پیران را نگاه ندارد و بر جوانان رحم نکند * و نتایج بهایم و میوهٔ زمین تورا خواهند خورد تا هلاك شدنت واز برایت غلّه وشیره و روغن زیت و بچه‌گان گاو و گلهای گوسفندت را باقی نخواهند گذاشت تا تورا هلاك نموده باشند* و تورا در تمامی دروازه‌هایت محاصره خواهند کرد تا آنکه دیوارهای بلند ومحصونیکه بر آنها مطمئنّی در تمامی مملکت توسرنگون شوند بلکه در تمامی دروازه‌هایت درهمگی زمینی که خداوند خدایت بتومیدهد تورا محاصره خـواهند کرد * ومیوهٔ بدنت یعنی گوشت پسران و دختران خود را که خداوند خدایت بتو میدهد بسبب محاصره و تنگائی که دشمنانت تورا میرسانند خواهی خورد * درمیان شما مردیکه متلذّذ و بسیار متنعّم است چشمش بر برادر خود وزن هم‌آغوش خود و برفرزندانش که باقی‌مانده‌اند بدنگاه خواهد کرد * بحدّیکه بهریك از ایشان از گوشت فرزندان خود که میخورد نخواهد داد زیراکه بسبب محاصره و تنگائی که دشمن تو را در تمامی دروازه‌هایت میرساند چیزی از برایش باقی نخواهد ماند * و در میان شما زنی که‌متلذّذه ومتنعمه باشد بحدّیکه بسبب تنعّم وتلذّذ کف پای خودرا برزمین یارا نداشت که بگذارد او نیز چشمش برشوهر هم‌آغوش خود و بر پسران ودختران خود بدنگاه خواهد کرد * همچنین بمشیمهٔ که از میان پایهای خود بیرون می‌آورد و براولادیکه میزاید زیراکه آنها را

بسبب احتیاج کلّی و بعلت محاصره و تنگائی‌که دشمنت تورا در اندرون دروازه‌هایت میرساند بینائی خواهد خورد * اگر بعمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که دراین کتاب مرقوم است متوجه نشوی تاآنکه از اسم ذوالجلال ومهیب بترسی یعنی از خداوند خدایت * آنگاه خداوند صدمهای تووصدمه‌های اولاد تورا عجیب خواهدگردانید یعنی صدمه‌های عظیم و مزمن و امراض ردّیه و مزمن * بلکه تمامی امراض مصر را که‌از آنها می‌ترسیدی برتو مستولی خواهد گردانید وبتو ملصّق خواهند بود * وهمچنین تمامی امراض وهمگی صدمه‌هائیکه دراین کتاب توریة مکتوب نیستند آنهارا خداوند برتومستولی‌خواهدگردانیدتاهلاك شدنت * وچون ستارکان‌آسمان‌کثیر بودید برعکس قلیل‌العدد خواهید ماندبسبب آنکه بقول خداوند خدای خود گوش ندادی * و واقع میشود چنانیکه خداوندازشما خوشنود بوده شما رانیکوئی کرده بسیارگردانید هم چنین خداوند از معدوم و نابود کردن شما خوشنود خواهد بود و از زمینی که جهة تصّرف آوردنش بآن میروی‌مستأصل خواهید شد * وخداوند تورا درمیان همگی قبایل ازکران زمین تا بکران دیگرش پراکنده خواهد ساخت ودر آنجا خدایان غیریکه نه توونه‌آبای تو میدانستند ازچوب و سنك عبادت خواهیدکرد * ودرمیان از طوایف استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی‌نخواهد بود ودرآنجا خداوند تورا دل لرزان و چشمان‌خیره وجان درالم‌خواهدداد*وحیاتت روبروی توآویزان خواهد بودکه روز وشب خوفناك خواهی بود وبزندکیت اطمینان نخواهی داشت درصبحدم‌خواهی‌کفت ایکاشکی‌شام می‌بود ودرشام خواهی‌کفت ایکاشکی صبح بود از ترس دلت که بآن‌کرفتاری‌وازچیزهائیکه چشمت بنظرمی‌آورد

*وخداوند تورا درکشتیها براهی‌که بتو گفته بودم که آنرا بار دیگری نخواهی دید بمصر بازخواهد رسانید ودرآنجا بدشمنان خود جهة غلامی وکنیزی فروخته خواهید شد وخریداری نخواهد بود انتهی(۱).

وهمه‌آنچه بامّتهای سلف ازرحمت و عذاب رسید از این قبیل‌است ذکر بهشت وجهنّم نیست بجهة اینکه آسمانی نبوده‌اند و فهم آسمانی‌نداشته‌اند مگرامّت جناب مسیح که فی‌الجمله رایحهٔ آسمانی‌را شنیده بودند قدر قلیلی یعنی چند کلمه بایشان وعدهٔ آخرت شد وآنها را انشاءالله درموضع مناسب ذکر خواهیم نمود .

خلاصهٔ‌کلام : دلالت‌شواهد مذکوره بر ثمرهٔ اعمال‌مخفی نیست وشواهد این‌مدعا ازحدّ و حصر بیرونست لیکن طلباً للاختصار بهمین‌قدرها اکتفا واختصار شد وقسّیس نمی‌تواند مدّعی نسخ شود (بگوید مسیحیت‌احکام تورات را ازبین برده‌است) زیراکه خودش درمیزان‌الحق منکر نسخ است وجناب‌مسیح نیز بنابروایت متّی درباب پنجم از انجیل خود چنین میفرماید :

کمان مبرید که‌آمده‌ام توریة یا صحف انبیاء را باطل سازم از بهر ابطال نی‌بلکه بجهة‌تکمیل آمده‌ام *که هرآینه بشما میگویم تا آسمان وزمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توریة هرگز زایـل نگردد تـا همه واقع نشود * پس هرکه یکی ازاین احکام کوچکتر را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد درملکوت آسمان کمترین شمرده شود امّا هرکاه بعمل آورد وتعلیم نماید اودرملکوت آسمان بزرك خوانده خواهد شد * که بشما میگویم تاعدالت شما برعدالت‌کاتبان وفریسیان افزون‌نشود بملکوت آسمان هرکز داخل نشوید انتهی .

---

(۱) این باب در چاپ جدید مانند سایر قسمتهای «کتاب المقدس» تغییر عبارتی فراوان دارد اما تفاوت معنی چندان مهمی پیدا نکرده است وتکرار آن خستگی‌آور است ، از این جهت به موارد تغییر یافته اشاره نکردیم .

پس اگر اعمال ثمرات ونتایج ندارند از چیست جناب عیسی علیه السلام بر کاتبان وفریسیان بجهة ترك اعمال این قدر تشدید می نماید چنانچه در باب بیست وسیم از انجیل متّی وباب یازدهم از انجیل لوقا که نقل آن دو باب در اینجا موجب تطویل کلام است مرقوم شده (۱)

پس ثابت و محقّق گردید که انکار ثمرات و نتایج اعمال مستلزم انکار توریة وانجیل وجمیع شرایعست ! اگر قسّیس میگوید که اعمال بی روح فائده ندارد شبهه‌ای در آن نیست کسی ادعا نکرد و نگفت که فائده دارد قرآن واخبار مسلمین مشحو نست از همین مطلب که اعمال بی قصد قربت واخلاص ثمر ندارد ! واگر اعمال با روح را میگوید فائده ندارد انکار توریة وانجیل راکرده است وبحکم اینها کافر شده است .

پس چرا گریهٔ حضرت آدم وطواف اوسبب رضای خدا نبود مگر حضرت آدم از روی بی شعوری میگریست وطواف میکرد ونیّت دراعمال نداشت و بجهة تقرّب بخدا این کار را نمیکرد والبته نیّت داشت واحوالات جسدی او تابع احوالات روحانی او بود وتا دلش برحال خود نمی سوخت ، آتش خوف خدا درکانون سینه‌اش مشتعل نشده بود ونیران محبتش زبانه نمیکشید کی این حرکات ازاوصادرمیگردید ؟ پس گریه‌وزاری و طواف وغیرها همه ثمردارد وهمه سبب خوشنودی خدا خواهد بود البته.

چنانچه صریح کتب انبیاست که این اعمال ثمر دارد شکّی و شبهه در این نیست ومسلمین که از برای اعمال ثواب وعقاب روایت میکنند واعمال را وسیله نجات خود قرار داده‌اند آن اعمال‌را خواسته‌اند که‌قصد قربت وخلوص در آنها باشد وآن‌اعمال از جهة توجّه قلبی ناشی شده باشد نه‌نفس عمل از حیثیّتی که عمل است زیرا که عمل

(۱) در این دو باب حضرت عیسی (ع) فریسیان و کاتبان را سرزنش می‌کند که شما در کنیسه صدر نشین هستید و کارهای هیکل‌را بعهده گرفته‌اید وخودتان‌را رهبر وپیشوای مردم می‌دانید اما بوظایف خود عمل نمی‌کنید بدانید که بعذاب دردناك گرفتار خواهید شد

بی‌نیّت را مسلمین باطل میدانند و نیّت بی‌قربت وقربت بی‌خلوص‌را نیز باطل میدانند وضو وغسل رامیگویند ثواب دارد نه ازجهة آنستکه آب را بردست وپا می‌ریزد بلکه از جهة آنستکه مکلّف قصد امتثال امرخدا را دارد و اگر بدون قصد امتثال ده سال مثلاً درمیان آب بماند ثوابی از برای او نیست ! جمیع اعمال ظاهریّه درنزد مسلمین از همین قبیل است .

واین قسیّس گویا چنین فهمیده استکه مسلمین نفس اعمال را میانجی میدانند واز این‌جهت مسلمین و بت پرستان را درخصوص اعتقاد نجات‌باعمال بیك سیاق فهمیده است و بدیهی است که آنها عمل را از روی محبّت بخدا نمیکنند اعمال ایشان میّت ونجس است و موجب بعد ایشان ازخدا خواهد بود زیراکه قصد قربت ندارند و اگر برفرض قصد قربت داشته باشندقصدقربت باشرك جمع نمیشود وبعدازاین انشاءالله فصل مشبعی‌درخصوص ثمرهٔ اعمال ذکر خواهد شد .

پس معلوم ومحقّق گردید که حضرت آدم بواسطهٔ گریه وزاری و طواف که ناشی از ندامت او بود واز رجوع باطن اوبسوی خدا واعراض اواز طبع وشهوات وغیر خدا نجات یافت‌ومرضّی‌خداشدواگر کسی گوید لعلّ‌منظورومرادقسّیس‌این‌باشدکه‌این‌مرحله از برای او ثابت نشده است .

در جواب گوئیم قبل از اقرار بنبوّت حضرت خاتم‌النبیّین هیچکدام از معالم اسلام ازبرای اوثابت نشده است زیراکه‌شرع تابع‌نبی‌است بعدازاینکه نبوّت نبی‌ثابت شد کلیّات وجزئیات شرع او نیز ثابت میشود پس باید قسّیس درنبوّت حرف بزند نه در جزئیات شرع تا اینکه مابحول وقوّهٔ الهی‌نبوّت حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم راازکتابهای اوثابت کنیم .

وقول اوکه بوسیلهٔ ایمان بمیانجی موعود که بنابر سایر آیـات باهرات انجیل یسوع مسیح است توبهٔ آدم مقبول الخ [(۱۶)]

(۱۶) رساله پولس برومیان باب ۵ : ۱۲ ـ ۲۱ ، رسالهٔ قرنتیان ۱ باب ۱۵ : ۲۰

این نیز غلط است زیراکه درهیچ آیه‌ازآیات توریة اسم وصفات خاصّة جناب مسیح مذکور نگردیده است آیاتیکه قسّیس بآنها استشهاد مینماید بعضی ازآنها ابداً ربطی بمسیح ندارد بلکه معنی دیگر دارند وبرخی دیگر از آنها لفظاً و معناً راجع بحضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند چنانچه برمتتبّع منصف مخفی نیست ومانیز انشاءالله در وقت فرصت در مقام مناسب ازاین کتاب این مرحله راعیان وبیان خواهیم نمود .

الشبهة الثالثة :«درصفحه‌بیست وسیّم» وقت‌درمیان‌خلقت‌آدم واخراج او ازباغ عدن نه‌اینکه چند ساعت ویانیم‌روز بود چنانکه علمای محمدی واحادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنابرمضامین‌آیات مزبورهٔ توریة وضوح یابدکه مدّتی‌کشید امّا صراحة نمی‌توان گفت که آن‌مدّت چه قدر بوده‌است انتهی بالفاظه[۱] .

الجواب: درپیش‌گفتم‌که مخالفت قرآن مجید واحادیث شریفه‌با این‌توریة ضرر ندارد زیراکه این توریة موسی نیست یقیناً ومحرّفست بدون شبهه و ایضاً لازم نیست که‌کتاب نبیّ لاحق باکتاب‌نبیّ سابق موافق باشد واگر این شرط باشد جماعت یهود در انکار حضرت مسیح ذی‌حقّ خواهند بود زیراکه میتوانند بگویند در اسفارخمسهٔ توریة ذکر جنّت ونارنشده است ودرانجیل ذکر جنّت ونارشده است وایضاً پارهٔ اشیاء دیگر نیز درعهد جدید مذکورند ودرعهد عتیق ابداً اسمی از آنها برده نشده است و شواهد این‌مدّعا را در باب ششم وفصل دوم در جواب از شبهة الثانیه ذکر و بیان خواهیم نمود .

علاوه نسخ ثلثه (توراة) با همدیگر موافقت ندارند یعنی عبرانیّه وسامریّه و یونانیّه[۲] وهم‌اسفارخمسهٔ‌توریةعبرانیه‌که فعلاً‌معمول‌فرقه‌پروتستنت‌میباشندباهمدیگر

---

(۱) این قسمت در تجدید نظر کتاب مزبور حذف گردیده است .

(۲) عبرانیة «Ebran – iyya» منسوب بعبر یکی از اجداد حضرت ابراهیم

موافقت ندارند وکتب ورسایل انبیاء باتوریة مخالفت دارند وکتب عهدعتیق با عهدجدید مخالفت کلی دارد بلکه اناجیل اربعه مخالف همدیگر هستند ثبوت همهٔ این مسائل درباب اوّل ودوّم وپنجم وششم ازاین کتاب خواهد آمد .

پس اگر این‌قدرها در ابطال کتب لاحق کافی باشند انجیل و تمامی کتب عهد جدید باطلند یقیناً پس معلوم شدکه این مطلب را هم از روی عداوت و نادانی گفته است چرا :

است ، اولین قوم یهودرا که در اسارت بابلیان بودند عبرانیان خوانند و زبان وخط آنان‌را عبری‌می‌گویند ، خط عبری که ، کتاب مقدس‌را هنوزهم بآن می‌نویسند خطی است منشعب‌از فنیقی که بعدها از روی الفبای آرامی حروف عبری مربع متداول گردید واین خط دارای بیست ودو حرف بی‌صدا ست وحرف باصدا ندارد و از راست بچپ نوشته می‌شود ، اعلام فرهنگ فارسی جلد پنجم : عبرانی وعبری .

وسامریه «Samer - iyya» زبانی است مخصوص قوم سامری (منسوب به شهر فلسطینی سامر) که خودرا از سبط یوسف می‌دانند وکاهنان آنان خودرا از فرزندان لاوی معرفی می‌کنند ، گویند پنج سفر حضرت موسی بخط سامری پیش آنان موجود است و این ترجمه بجهت قدمت دارای اهمیت است و در قرنهای ۱۶ ، ۱۷ مسئله تورات سامریان در میان علمای مغرب مورد بحث بود . اعلام فرهنگ فارسی جلد پنجم : سامریان وسامری .

ویونانیه «Yonan-iyya» خطی‌است منسوب بمردم یونان وگویند اصل سه انجیل از انجیل‌های چهارگانه بآن زبان نوشته شده بود ، و یونان یکی از ممالك شبه جزیره بالکان است که از مغرب بدریای ایونی واز شمال ببلغارستان ، یوگوسلاوی وآلبانی‌محدود است ودر حدود ۱۲۸۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد وساکنان آن تقریباً ۷ میلیون نفر هستند واکثرحکماء ازآن سرزمین بوده‌اند وسکندرآب‌درآن‌انداخت معجم البلدان وبرهان قاطع : یونان .

«لیس لمن لا یعلم حجة علی من یعلم» «یعنی نادان حجتّی بردانا ندارد»
خود قسّیس در تعیین وقت متحیّر است نه چنین استکه هرچه در توریة نیست
وازاین توریة معلوم نمیشود مجهول مطلق است و کسی را نمی رسدکه درآن سخن بگوید
واگر خدا پیغمبری بعد ازجناب موسی بفرستد واو بیاید احوال قیامت را بیان کند یهود
را نمیرسد که اورا تکذیب کنند چون احوال قیامت در اسفار خمسهٔ توریة مذکور
نیست والاّ چنانچه در پیش گفتم حقّ با یهود خواهد بود در تکذیب جناب مسیح و
همچنین اگر پیغمبری بعد از جناب مسیح مبعوث شود وتفصیل احوال آدم را بیان کند
نه بایست اورا تکذیب نمودکه این تفصیل درتوریة ویا درانجیل نیستکه همان خدای
توریة وانجیل باو تعلیم کرده!

پس اگر پیغمبری بعد از موسی مطلبی گفت قدحش با این نیست که این سخن
درتوریة نیست بلکه اگر کسی را سخنی است باید درنبوّت او بگوید اگر نبوّت او ثابت
شد جمیع اقوالش و اخبارش صحیح والاّ اخبارش محتمل صدق و کذبند مگر اینکه
برضدّ اخبار پیغمبران سابق خبری بدهدکه از تصدیق اوتکذیب پیغمبران سابق لازم
آیدآنگاه میتوان اورا انکارکرد وتکذیب نمود امّا اگرمنافات ندارد وتکذیب پیغمبران
سابق درآن نیست ردّ ویا انکار اواز عقل نیست بلکه بایست اورامحتمل صدق وکذب
دانست تا مأخذش معلوم شود وحال درتوریة نیستکه آدم چه‌قدر مکث کرد در بهشت
وچه مدتی درآنجا بود پیغمبر آخرالزمان علیه صلوات الله الملك المنان خبردادند که
خداوند درتن آدم روح دمید بعد از زوال شمس روز جمعه بعد زوجهٔ او را از اسفل
اضلاع اوخلق کرد وملائکه خود را بسجدهٔ او واداشت واورا ساکن جنّت کرد درهمان
روز ونماند دربهشت مگر شش ساعت ترك اولائی از او صادرگردید.

پس خدا او را وزوجهٔ او را ازجنّت بیرون کرد و شب را درآنجا نخوابید در

بیرون جنّت بسر برد .

و از مجلس سی‌وپنجم از کتاب الامالی مشهور بالمجالس الصّدوق (ره) معلوم و مفهوم میشود که این شش ساعت از ساعتهای آخرت بوده است فعلیهذا زیاد تر از سیصد سال از سالهای دنیا خواهد بود [1] و این معنی اولاً مخالفت باتوریة ندارد و ثانیاً برفرض مخالفت نیز ضرر ندارد زیرا که این توریة محرّف وخرابست یقیناً .

پس انکار این خبر کار خردمندان نیست مجملاً در صورتیکه ما در باب پنجم همین کتاب از کتب مستعمل اهل کتاب نبوّت آن‌جناب را ثابت کرده‌ایم اخبار واقوالش تماماً صحیح‌است وقبل‌ازثبوت نبوّت نیز نباید شخص‌عاقل‌اخبارراانکار نماید زیرا که احتمال صدق در او می‌رود در صورت عدم مخالفت با اقوال پیغمبران سابق وانکار صدق موجب‌کفر است نهایت شخص دیندار باید سکوت‌کند تاماٌخذ معلوم‌شود امّا این قسّیس چون از خدا نمی‌ترسد هرچه دلش میخواهد میگوید .

تقیه :

الشبهة الرابعه : درصفحه ۲۷ نوشت وعلمای شیعیان‌نیز بنا براحادیث‌خودشان مقرّندکه‌تقیّه یعنی‌دروغ‌گفتن‌درحالت تنگی‌وضرورت جایز و حلال‌است ضدّو نقیض کلام‌الهی‌است مخفی نماندکه تقیّه‌درهرحال محض‌از راه بی‌ایمانی‌وکم اعتقادی نسبت بخدا صادر میگردد زیرا کسی بآن درجهٔ ایمان رسیده وآن‌اعتقاد داشته باشد که‌خدا چنین متوجّه و حافظ اوست که هیچ چیزی او را رو نمیدهد مگر باذن الله بدیهی است‌که آن‌کس رجوع بتقیّه ودروغ نخواهد کردکه بدین وسیله خود یا دیگری را

(۱) مرد یهودی دربارهٔ وقت نماز از پیغمبر اسلام (ص) پرسشهائی می‌کنند وحضرت هم میفرماید .. وقت عصرهنگامی است که‌آدم‌بشجرهٔ منهیه نزدیك‌شد . . . ونماز مغرب در در ساعتی است که توبه‌اش پذیرفته گردید وفاصله بین آن دو سیصدسال‌از سالهای دنیابود . امالی‌الصدوق صفحه ۱۱۴ چاپ حکمت قم .

از تنگی وضرر وزحمت برهاند چون براو یقین وآشکار خواهد بودکه اگرخدا رهائی اورا خواسته باشد هرآینه خود خدا چاره خواهدکرد وبتقیّه و دروغ آدمی محتاج نیست وهرگاه نکند پس‌ازاین تقیّه(هم دچار) می‌گردد و همان تنگی و زحمت وضرر بنا بر مصلحت الهی باو رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی ومتحمّل میگردد انتهی بالفاظه [۱].

الجواب : بدین واسطه قسّیس خواسته است در مذهب شیعه نقصی‌وارد آورد و ایشان را متزلزل کند وحال آنکه این از اعظم مسائل شیعه است و بآن حفظ ناموس آل‌محمد صلی الله علیه وآله وسلم شده است واینکه این قسّیس ازمطالب اهل اسلام خبر ندارد سهل‌است از احکام انجیل وتوریة نیز خبر ندارد ودر عقل کمتر از پیشوای بت‌پرستان ودر کفر زیادتر از یهود است .

و اینکه میگوید تقیّه ضدّ و نقیض کلام الهی است مقصود او از کلام الهی توریة و انجیل است اوّلاً این توریة و انجیل کلام الهی نیستند بدون شبهه و ثانیاً تقیّه موافق این توریة و این انجیل است وطریقهٔ انبیاء واولیاء و رسولان سابق نیز می‌باشد وشواهد این مدّعا از حدّ وحصر بیرونست لیکن طلباً للاختصار بذکر و بیان پانزده شاهد اکتفا مینمائیم .

شاهد اول : تقیه کردن حضرت ابراهیم علیه السلام

در بیان حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام [۲] در باب دوازدهم از سفر تکوین باین نحوعیان و بیان‌گشته است :

---

(۱) وصفحه ۲۱ و۲۲ راه زندگی .

(۲) شرح‌زندگانی حضرت ابراهیم‌خلیل الرحمن علیه السلام را در جواب از شبههٔ‌یازدهم مطالعه کنید .

وواقع شد در هنگامیکه نزدیك شد که بمصر داخل شود بزن خود ساری گفت که اینك البتّه میدانم که توزن خوش منظری * واحتمال دارد که مصریان هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست ومرا خواهند کشت و تورا زنده نگاه خواهند داشت * تمنّا اینکه بگوئی تو : که خواهرمنی تا اینکه بسبب تو بمن نیکی بشود وجانم بسبب تو زنده ماند انتهی .

پس از آیات مسطوره معلوم میشود که تقیّه از برای دفع ضرر وجلب منفعت هردو جایز است زیرا که فرمود بسبب تو بمن نیکی بشود وجانم بسبب تو زنده ماند بلکه جلب منفعت را مقدّم فرموده است بردفع ضرر .

شاهد دوم : باب بیستم سفر تکوین :

وابراهیم درحق زن خود ساراه گفت که خواهر منست. . . * «از قول ابی ملك درخطاب بخدا» آیا بمن نگفتی که خواهر منست وآن زن نیز نگفت برادر منست و بقلم سلیم خود وپاك دست خود این کار را کردم . انتهی .

آیا حضرت ابراهیم خلیل خدارا نشناخته بودکه بزن خودگفت خواهر منست! یا تقیّه درشرع اوجایز بود معلوم است خدا شناس نمیتواند بگوید که خلیل خداخدارا نشناخته بود . واگرگویند حضرت خلیل تقیّه نکرد دروغ هم نگفت زیرا که حقیقتاً خواهراو بوده است[1] در جواب گوئیم : اوّلاً آیهٔ ۱۳ که درشاهد سابق مذکور گردید

(۱) درآیهٔ ۱۲ همان باب از قول حضرت ابراهیم گوید : وفی الواقع نیز او خواهر من است ، دختر پدرم اما نه از مادرم و زوجهٔ من است (در صورتیکه بحکم تورات ازدواج با دختر پدر حرام است) کدام شیعه وبدستور کدام آیهٔ و حدیث زن خودرا از راه تقیه در اختیار بیگانه قرار داده تاچه رسد به‌پیغمبر اولوا العزمی چون ابراهیم خلیل الرحمن علیه آلاف التحیه والثناء و کدام شیعه تاکنون باخواهر پدری خود ازدواج کرده است ؟!

صریحست در اینکه حضرت خلیل تقیّه نمودند .

وثانیاً اگر حقیقتاً ساراه خواهر او باشد امر افحش و اقبح خواهد بود زیرا که تزویج خواهر بحکم این تورية حرام است مطلقا ناکح زانی وملعونست چنانچه درآیهٔ ۲۲ از باب بیست وهفتم از تورية مثنّی تصریح باین مطلب شده است [۱].

پس لازم می‌آید که خلیل خدا از اوّل تزویج ساراه تا آخر با ساراه زنا کرده باشد وجناب اسحق نیز نعوذبالله ولدالزّنا خواهد بود وهمچنین سایر انبیای بنی‌اسرائیل از یعقوب تاجناب مسیح ! بخصوص بنا براصول فاسدهٔ نصاری که قول بعدم وقوع نسخ در شرایع است .

شاهد سیم : تقیه کردن حضرت اسحق علیه‌السلام

در باب بیست و ششم از سفر تکوین در بیان حال اسحق علیه‌السلام [۲] باین نحو عیان وبیان گشته است :

واسحق درماند*ومردمان آن مکان در خصوص زنش سؤال نمودند اوکفت خواهر منست زیرا بکفتن اینکه زن منست ترسید مبادا که مردمان این مکان اورا بواسطهٔ ربقاه بکشند چونکه خوش منظراست*وواقع شد که درآنجا ایّام ماندنش بطول انجامید وابی‌ملك‌ملك فلسطیان از منظره ملاحظه

(۱) ملعون بادکسیکه با خواهر خویش چه دختر پدر خود وچه دختر مادر خویش بخوابد وتمامی قوم بکویند آمین .

(۲) دومین پسر حضرت ابراهیم است که پروردگار احدیت در نود سالگی از زن یائسه‌اش (ساری) او را عنایت کرد ، داستان حضرت اسحق در قرآن وتوراة با تفاوتهائی آمده است : یهودیان و مسیحیان اورا قربانی ابراهیم می‌دانند در صورتیکه قرآن تصریح می‌کندکه ذبیح ابراهیم پسرش اسماعیل متولد شده از هاجر است . قصص الانبیاء نجار ص۹۸ ، قاموس مقدس ص۵۲

نموده نگریست واینك اسحق بازن خود بقاه بازی میکند* وابی ملك اسحق رااحضار نموده گفت که اینك بتحقیق زن تست پس چرا گفتی که خواهر منست واسحق وی را گفت باین سبب گمان کردم مبادا که بواسطهٔ او بمیرم.

پس آیات مرقومات صریحند در مشروعیّت تقیّه از این جهت بود که جناب اسحق بزن خود گفت که خواهر منست وبدین واسطه ضرر را ازخود دفع نمود.

شاهد چهارم: تقیه کردن حضرت داود علیه السلام

در باب بیست ویکم از کتاب اوّل شموئیل در بیان حال جناب داود عليه‌السلام [1] در هنگام فرار او از شاؤل باین نحو رقم شده است:

وداود باملك کاهن گفت که ملك مرا بکاری امر فرموده وبمن گفت که بکاری که تورا میفرستم تورا امرفرمودم کسی مطلقا نداند وجوانان را بفلان وفلانجا تعیین نمودم.

پس جناب داود در اینجا تقیّه کرد وفرار خودرا مخفی نمود و از کاهن نان تقدمه [2] گرفت وخورد وحال آنکه خوردن نان تقدمه بجهة او حرام بود وشمشیری نیزگرفت وبواسطه تقیّه نجات یافت اگرچه بدین سبب هشتاد وپنج نفر کاهن کشته شدند وتمامی اهل نوبه [3] که شهر کاهنان است ازرجال و نساء واطفال شیرخواره وهمچنین حیوانات

(۱) جوان ترین فرزند یسا از اولاد ابراهیم از سبط یهوداست که بمقام شامخ رسالت برگزیده شد واو را کتاب آسمانی است بنام زبور که هم اکنون کتابی بنام زبور داود با ۱۵۰ مزمور جزء کتاب مقدس عهد عتیق است و قرآن مجید ۱۶ بار از حضرت داود نام برده است. قرآن مجید، قصص الانبیاء نجار: داود، قاموس مقدس: داود.

(۲) نانیکه برسم صدقه داده شود.

(۳) ولایتی است در جنوب مصر ومردم آن نصاری هستند وبعداز اسوان اولین شهر نصرانیهاست معجم البلدان: نوبه.

ازگاو وحمار وگوسفند بدم‌شمشیر کشته‌شدند لیکن جناب‌داود خودش سالم ماند بواسطهٔ تقیّه ودین خدارا بعداز شاؤل [۱] ترویج نمود آیا میشود گفت‌که جناب داود پیغمبر خدا «بلکه پسر خداست بنا برقول ایشان» که خدارا نشناخته بود ؟ ! پس‌معلوم ومحقق گردید که تقیّه در دین پیغمبران سابق مشروع بوده‌است .

شاهد پنجم : تقیه کردن میکایاه علیه السلام

در بیان حال میکایاه [۲] نبیّ در باب بیست و دوّم از کتاب اوّل ملوك مرقوم است‌که او نیز باآن چهارصد نفر پیغمبر موافقت نمود تقیّةً پس ازاینکه اورا مطمئن نمودند و قسمش دادند مطمئن شدو بپادشاه یهود وپادشاه‌اسرائیل گفت شما مغلوب خواهید شد !

پس این نبیّ در اوّل تقیّه نمود بسبب جواز آن واگر میخواهی درست این احوال‌را بدانی باب مذکوررا مطالعه‌کن چون طولانی بود نقل نشد .

شاهد ششم : تقیه کردن حضرت مسیح علیه السلام

در باب نهم از انجیل متّی بعد از اینکه جناب مسیح عليه السلام آن دوکور را شفا داد درآیهٔ ۳۰ باین نحو عیان وبیان گشته است :

درحال‌چشمانشان بازشد عیسی‌ایشان‌را بتأکیدفرمودکه زنهارکسی اطلاع نیابد !

---

(۱) اولین پادشاه اسرائیل از اولاد بن یامین است‌که شخصی خوش منظر ونیکواندام بود وشاؤل‌بن قیس نام داشت قاموس مقدس : شاؤل .

(۲) میکایا پسر یملہ از پیغمبران بنی اسرائیل است وقتی که آخاب پادشاه وقت با چهارصد نفر پیغمبر دربارهٔ جنگ باراموت جلعاد مشورت‌کرد همه گفتند پیروزی باتوست میکایا هم گفت چنین است ولی بعدازآنکه قسمش دادند گفت اگرجنگ‌کنی مغلوب‌می‌شوی کتاب اول پادشاهان باب ۲۲ : ۱۵ ــ ۱۸ .

پس جناب عیسی امر بکتمان معجزه مینماید از ترس یهود تقیّة .

شاهد هفتم : در باب شانزدهم از انجیل متّی باین نحو رقم شده است :

وهنگامیکه عیسی بنواحی قیصریّه فیلپس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مراکه پسر انسانم چه‌شخص میگویند* گفتند بعضی یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضي ارمیا یا یکی از انبیاء * ایشان‌را گفت شما مرا که میدانید * شمعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده * عیسی در جواب وی گفت مبارك هستی تو ای شمعون ابن یونا که جسم و خون این‌را برتو کشف نکرده بلکه پدرمن که در آسمانست * ومن نیز تورا میگویم که توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خودرا بنا میکنم وابواب جهنّم بر آن استیلا نخواهد یافت* وکلیدهای ملکوت آسمان‌را بتو می‌سپارم و آنچه برزمین بندی در آسمان بسته گردد و آنچه برزمین گشائی در آسمان گشاده شود *آنگاه شاگردان خودرا قدغن فرمود که بهیچ کس نگویند که او مسیحست انتهی .

پس مسیح عليه السلام در اینجا شاگردهای خودرا امر بتقیّه می‌فرماید حتّی اگراز حواریّین میپرسیدند که این مسیح است یا نه موافق این تعلیم باید انکار نمایند و بگویند مسیح نیست ! آیا جناب عیسی خدارا نشناخته بود که شاگردهای خودرا امر بتقیّه و دروغ گفتن می‌نمود و حال آنکه ابن‌الله بلکه الله بود بنا برقول ایشان یا اینکه مسیح نبود ویا اینکه اطلاق این لفظرا برخود دوست نمی‌داشت .

خدا گواه است همین یك‌شاهد از برای اثبات مشروعیّت تقیّه کافیست .

شاهد هشتم : در باب اوّل از انجیل مرقس بعد از شفا دادن آن مبروص[1] ازقول

(۱) بیمار مبتلا به پیسی « Pis – i » ناخوشیی جلدی است که پوست نقاط مختلف بدن بیمار در اثر بهم خوردن متابولسیم عمومی بدن لکهای کم و بیش وسیع سفیدی پیدا می‌شود و باضدعفونیهای سطحی معالجه می‌گردد . فرهنگ فارسی : پیسی

جناب مسیح چنین رقم شده است :

واورا قدغن کرد وفوراً مرخص فرموده * گفت زنهار کسی‌را خبر مده بلکه رفته خودرا بکاهن بنما وآنچه موسی فرموده بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود * لیکن بیرون رفته آغاز کرد بموعظه نمودن وشهرت دادن این امر بقسمی‌که بعد از آن او «یعنی عیسی» نتوانست آشکارا بشهر درآید بلکه درویرانهای بیرون بسرمیبرد ومردم از همه اطراف نزد وی میآمدند انتهی .

پس از این آیات نیز معلوم میشود که عیسی بجهة تقیّه امر بکتمان معجزهٔ خود نموده وآن مرد اطاعت ننموده بدین سبب صدمهٔ کلی برجناب عیسی وارد شد که دیگر نتوانست آشکارا بآن شهر بیاید .

معلوم میشود که تقیّه در دین مسیح خیلی سخت بوده است تا باندازه‌ای که امر بکتمان معجزه‌ای که از برای هدایت خلق است می‌نماید ، خلق هدایت نیابند ، مسیح محفوظ بماند وحال آنکه مجسّم نشده بود مگر از برای اینکه کشته بشود «بنا برقول متابعانش» لیکن چون تقیّه دین پیغمبران سابق بوده خواست آنرا نیز تکمیل کرده باشد .

شاهد نهم : در باب پنجم از انجیل مرقس «بعد از شفا دادن دختر رئیس و یازنده نمودن او» درآیهٔ ۴۳ باین نحو رقم شده است : پس ایشان‌را بتأکید بسیار فرمود کسی از این امر مطلع نشود.

شاهد دهم : درباب هفتم از انجیل مرقس «بعداز شفا دادن آن لال وکر» درآیهٔ ۳۶ مسطور است پس ایشان‌را قدغن فرمود که هیچ کس‌را خبر ندهند الخ .

شاهد یازدهم : درباب هشتم ایضاً از انجیل مرقس «بعد از شفا دادن شخص کوری در بیت صیدا» درآیهٔ ۲۶ باین نحو عیان وبیان گشته است پس اورا بخانه‌اش فرستاده وگفت داخل ده مشو وهیچکس‌را درآنجا خبر مده .

شاهددوازدهم : درباب نهم از انجیل مرقس آیة ۳۰ :

و از آنجا روانه شده در جلیل میکشتند و نمی‌خواست‌کسی او را بشناسد *زیراکه شاکردان خودرا اعلام فرموده ومیکفت پسر انسان بدست مردم تسلیم میشود الخ .

شاهد سیزدهم : درباب‌پنجم انجیل لوقا (بعد ازشفا دادن مبروص) درآیهٔ ۱۴ اورا قدغن فرمود هیچ‌کس‌را خبر مده .

شاهد چهاردهم : درباب نهم ازانجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده است :

و هنکامیکه او تنها بعبادت مشغول بود و شاکردانش همراه او بودند از ایشان پرسیده کفت مردم مرا که میدانند* در جواب کفتند یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیکران میکویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته‌است* بدیشان کفت شما مراکه میدانید پطرس در جواب کفت مسیح خدا* پس از آن ایشان‌را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس‌را از این اطلاع مدهید انتهی .

دلالت این اقوال بروجوب تقیّه مخفی نیست بی‌جهت نبود جناب عیسی امر بکتمان معجزات می‌نمود و اینکه اورا مسیح نکویند و الّا انتشار معجزات و ملقّب داشتن‌خودرا بلقب مسیح خیلی دوست می‌داشت نمی‌بینی درباب پنجم از انجیل مرقس دیوانه‌را امر می‌فرماید که برود معجزه اورا انتشار بدهد [1] و همچنین در باب هفتم از انجیل لوقا مرقومست‌که جناب عیسی شاگردان جناب یحیی علیه‌السلام را امر بانتشار معجزات می‌نماید .

(۱) انجیل مرقس در باب پنجم بعداز نقل داستان شفا یافتن لجئون دیوانهٔ زنجیری بدست حضرت عیسی درآیهٔ ۲۹ گوید : عیسی .. بدوگفت بخانه نزد خویشان خود برو وایشان‌را خبر ده ازآنچه خداوند باتوکرده است وچگونه بتو رحم نموده است .

ایضاً در باب هشتم از انجیل لوقا مرقومست که بآن دیوانه فرمود : برو حکایت کن معجزات مرا .

شاهد پانزدهم : تقیه کردن پطرس .

در باب بیست و ششم از انجیل متّی در تقیّه کردن پطرس[۱] باین نحو مرقوم شده است :

امّا پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت توهم با عیسای جلیل بودی * او روبروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی * چون بدهلیز بیرون رفت کنیزك دیگر اورا دیده بحاضرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسای ناصریست * باز قسم خورده انکار نمود که این مردرا نمی‌شناسم * بعد چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس‌را گفتند البتّه توهم از آنها هستی که لهجهٔ تو بر تو دلالت می‌نماید * پس آغاز لعن کردن وقسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم که در ساعت خروس بانك زد انتهی .

مخفی نماناد که این شاهد باعتبار اناجیل اربعه چهار شاهد است زیراکه مرقس در باب چهاردهم از انجیل خود ولوقا در باب بیست‌ودوم ویوحنّا در باب هیجدهم این احوال‌را با اندك اختلافی ذکر نموده‌اند بهمان قدرها از ذکر شواهد اکتفا می‌نمائیم

---

(۱) شمعون پسر یونس یا یوحنای ماهیگیر ازجمله شاگردان ممتاز حضرت عیسی علیه السلام است بنا بگفته انجیل یوحنا بتوسط برادرش اندریاس باعیسی ملاقات نمود و حضرت عیسی او را بمتابعت خود دعوت فرمود ، شمعون از ماهیگیری دست برداشت و پیروی عیسی نمود، بعداز مدتی از جمله شاگردان ممتاز حضرت مسیح بشمار آمد و به کیفاس یا پطرس نامیده شد بگفته انجیلهای چهارگانه درشب دستگیری حضرت عیسی سه بار پیش ازبانگ خروس عیسی را تکذیب نمود وازوی تبری جست قصص الانبیاء نجار چاپ بیروت ص ۴۰۵، قاموس مقدس چاپ بیروت و تهران ص ۲۲۰

دیگر تقیه نمودن مسیح‌را در حضور رئیس الکهنه و درحضور پنطیوس پیلاطس [۱] از خوف تطویل ترك می‌نمائیم‌که هرچه از او سؤال می‌کردند تقیّةً جواب نمی‌داد و همین قدرها از برای لبیب منصف کافی است :مگر نه اینست که در عهدعتیق و جدید هرقضیه بشهادت دو و یاسه شاهدفیصل داده میشود چنانچه :درآیهٔ ۳۰ از باب سی‌وپنجم از سفر اعداد [۲] وآیهٔ ۶ ازباب هفدهم [۳] وآیهٔ ۱۵ ازباب نوزدهم ازتوریة مثنّی [٤] وآیهٔ ۱۶ از باب هیجدهم از انجیل متّی [۵] و آیهٔ ۱۷ از باب هشتم از انجیل یوحنّا [٦] و آیهٔ ۱ از باب سیزدهم از رسالهٔ دوّم پولس بقرناتیان [۷] و آیهٔ ۱۹ از باب پنجم ازرسالهٔ اوّل پولس بتیموتاوس [۸] و آیهٔ ۲۸ از باب دهم از رسالهٔ پولس بعبرانیان مسطور گشته است [۹] .

واگرگویند ما انبیا را معصوم نمی‌دانیم و این دروغ گفتن انبیاء از بابت تقیّه

(۱) او از طرف رومانیان والی یهودیة بود ، مقارن زمان حضرت عیسی در قیصریة حکومت می‌کرد چون ستمگر وسخت‌دل بود نزدقوم احترام چندانی نداشت (قاموس‌مقدس: ص۲۳۵) یوحنا گوید : پیلاطس‌باورشلیم آمد ودردادگاه بداوری نشست (باب ۱۸ : ۲۸) باوجود اینکه عیسی‌را بی‌گناه می‌دانست بواسطهٔ نداهای وحشیانهٔ کاهنان که می‌گفتند : بدارش آویزید خونش بگردن ما وبگردن فرزندان ما باد ! اورا تسلیم یهودیان نمود .

(۲) هرکه شخصی‌را بکشد، پس‌قاتل بکواهی شاهدان کشته شود .

(۳) ازکواهی دویاسه شاهدآن شخصیکه مستوجب مرك است‌کشته شود .

(۴) بکواهی دوشاهد یابکواهی سه‌شاهد هرامری ثابت شود .

(۵) از زبان دویاسه‌شاهد هرسخنی ثابت شود .

(۶) نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دوکس حق است .

(۷) بکواهی دویا سه‌شاهد هرسخن ثابت خواهد شد .

(۸) ادعا بریکی ازکشیشان را جز بزبان دو یا سه شاهد مپذیر .

(۹) هرکه شریعت موسی‌را خوار شمرد بدون رحم بدویا سه شاهدکشته شود .

نبوده است بلکه از راه عصیان بوده درجواب گوئیم :اولاً ظاهر کلمات دلالت دارند براینکه مقام مقام تقیّه بوده است وثانیاً اگر همه انبیاءرا معصوم نمیدانید مسیح‌را که معصوم میدانید او چرا خلاف واقع‌را تعلیم فرمودند آیا مسیح نبوده است که قدغن نمود : مرا مسیح نگوئید واین امررا منتشر منمائید ؟ .

ثالثاً اگر تقیّه مشروع نباشد لازم می‌آید پطرس که راتق وفاتق امور آسمانی و مالك مقالید بهشت وجهنّم ومبنای کلیسای مسیح وراعی‌وچوپان‌گلّه‌های او بوداززمرهٔ هالکین باشد ! زیراکه مسیح‌را انکار نمود وخود مسیح فرمود هرکسی مرا در حضور خلق انکار نماید من‌هم درحضور پدر خودکه در آسمانست اورا انکار خواهم نمود چنانچه درآیهٔ ۳۳ ازباب یازدهم ازانجیل متّی رقم یافته است معلوم است هرکسی‌که جناب مسیح‌را انکار نماید از اهل نجات نخواهد بود یقیناً ! واگر گویند پطرس پس از انکار توبه کرد گوئیم انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است زیراکه مسیح در نزد شما باروح القدس متحّد است باتحّاد حقیقی ومنکر روح القدس اگر توبه کند نیز توبهٔ او مقبول درگاه الله نخواهد بود .

آیهٔ ۳۱ از باب دوازدهم از انجیل متّی باین نحو تحریر گشته است : از آن روی شما را میگویم هر نوعی گناه و کفر از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد ! خلاصهٔ کلام دلالت شواهد مسطوره برجواز بلکه وجوب تقیّه مخفی نیست .

حال از قسّیس استفسار می‌نمائیم‌جناب خلیل وجناب اسحق وجناب یعقوب که او نیز تقیّه نمود از برای جلب منفعت وپدر خودرا گول زد چنانچه در توریة است و همچنین‌جناب داود ومیکایاه وجناب مسیح وپطرس‌ایمان نداشتند وخدارا نمی‌شناختند واگر اینها بی‌ایمان وخدا نشناس باشند پس صاحب ایمان و خدا شناس در نزد قسیس که خواهد بود ؟ !

حاشا ثم حاشا بلکه چون صلاح وقت و حفظ جان‌را در آن دیدند بامر خدا بجهت مصلحت تقیّه نمودند!

قطع نظر ازهمهٔ اینها گوئیم این سخنی است غیر معقول چون این مسئله تابع شرع است و شرع تابع نبیّ چون نبوّت نبیّ ثابت شد شرع او هم مطاع است هرگاه چندی مصلحت رعیّت خودرا در اخفاء امری‌دانست بررعیّت واجبست که‌اخفا کنند وچون مصلحت در اعلان دانست واجب است که اعلان کنند.

واین تقیّه حکمی است مصلحتی نه حکم واقعی که اصل ارسال رسل و انزال کتب ازبرای اظهار دین خداست و تقیّه خلاف اظهار است چنانکه چراغ از برای روشنائی وبینائیست آنرا زیر طشت نبایدگذاشت بلکه بر شمعدان باید نهاد و همین مثل‌را حضرت عیسی آوردند وحقّ فرمودند ولی چون بادشدید وزد وبخواهد چراغ‌را خاموش کند می‌توان لحظه‌ای دست‌پیش‌چراغ‌گرفت‌تابادساکن‌شودآنگاه دست‌برداشت وتا صبح بسوزد و اگر دست نگیرند همان لحظه خاموش خواهد شد وتا صبح تاریک خواهد بود! وامورعالم برحسب مقتضای عالم است از این‌جهت انبیاء واولیاء بمعجزه منع قتل از خود نکردند.

حال بهتر آن بود که جناب مسیح چندی معجزات خود را منتشر نفرماید! ونفرماید من مسیحم بلکه امر وقدغن‌بلیغ بکتمان هردو امر نماید تابدین‌واسطه‌زنده بماند ودین خدارا تکمیل نماید! وهمچنین از برای پطرس بهتر آن بود که‌درآن‌شب تقیّه‌کند وبعد ازمسیح سالها زنده بماند ودین‌آن جناب را نشرنماید نه اینکه درآن شب بروز بدهد وکشته بشود.

الحاصل تقیّه عقلاً که امتناع ندارد وقبیح نیست تابگوئیم هرکسی تقیّه قرار میدهد قبیحی قرار داده ونبیّ نیست پس عقلاً چنانکه دیدی وفهمیدی قبحی‌ندارد واز انبیاء واولیاء در احوال چندی تقیّه دیدیم که واقع شد. حال اگر در شرع ما تقیّه

هست بحثی بر تقیّه نباید کرد که مسلمین در جواب خواهند گفت در کتاب و سنّت ما تقیّه مشروع گردیده است ، پس بحث شما منتقل میشود بشارع مقدّس بعد از آنکه ما بحول وقوّة الهی صدق شارع را از کتب مستعمل و امروزی جماعت یهود و نصاری ثابت ومحقق نمودیم بطوریکه مفرّی از برای ایشان باقی نماند این قسم نزاعها و گفتگوها کلیةً مرتفع خواهد شد .

لیکن عجب دارم از حال این قسّیس که ابداً از مطالب توریة وانجیل اطلاع ندارد با این جهل خیلی مزه دارد که واقع شده است ما بین دولت وملت بزرگ ومیگوید هر کس تقیّه کرد ایمان ندارد ! بنا بر قول او لازم می آید که خدای دوّم او ایمان نداشته باشد چون دیدی وفهمیدی که تقیّه کرد ! خود قسّیس در کتاب خود المسمّی بمفتاح ـ الاسرار نوشت اگر کسی گوید چرا مسیح الوهیّت خودرا بیان نفرمود به بیانیکه واضح تر باشد از آنچه ذکر شد ... تا آخر سؤال ؟ چند جواب از این سؤال گفته است ودرآخر گفته است که از ترس یهود جناب عیسی این مطلب را بیان نفرمود .

پس از کلام قسّیس معلوم میشود که حضرت عیسی حق را کتمان می نمود اند تقیّةً وحق را اظهار نمی فرمودند لاجل التقیّة [۱] **الحمد لله علی ظهور الحق .**

همهٔ مردم گنهکارند

الشبهة الخامسة : « در صفحه سی و یکم » نوشت : که هیچ کس بیگناه نیست حتّی پیغمبران ورسولان نیز معصوم نیستند پس آن خیال و قیاسی که اکثر علمای محمّدیّه کرده اند که گویا پیغمبران از گناه معصومند باطل و محض از این صدور یافته که بکیفیّت باطنی گناه متوجّه نگشته و آنرا درك ننموده و گناه را فقط عمل ظاهری می دانند انتهی بالفاظه [۲]

---

(۱) ترجمه : از راه تقیه (حق را اظهار نکرد) شکر خدارا که حق را روشن نمود .

(۲) ودرصفحه ۱۶ تا ۱۹ راه زندگی .

الجواب : مخفی نماندکه علمای پروتستنت در اثبات گناه از برای جمیع خلق خدا غلوّ عجیبی دارند خردل‌را جبل می نمایند وکلیّهٔ مقصود ایشان اینستکه هیچ کس بیگناه نیست و بشفاعت هیچ کس نمیشود اعتماد کرد الاّ بجناب مسیح که او معصوم بوده و بس تا بدین واسطه مردم را بدین مسیح دعوت نماید تا اینکه تمامی خلق خدا مثلّث (سه‌گانه پرست) و مشرك شوند لعلّ بدین تسویلات (آراستن چیزی برای فریب دادن مردم) و وساوس و دودلی‌ها کلّ روی زمین را تصرّف نموده ملّت و دولت منحصر باشد بملّت‌ودولت ایشان ! غافل ازاینکه‌دین اسلام‌حافظ دارد یکمرتبه‌می بینی یکی‌را از خودشان هدایت می‌فرماید مانند این اقلّ احقر که جوابهای ایشان را از کتاب‌های‌خودشان میدهد وملزم ومجابشان می نماید اخلاصه‌کلام برویم سرمطلب و گوئیم‌لابدّیم در این‌مقام از تحریر سه مسئله وبالله‌التوفیق .

المسئلة‌الاولی: بدانکه مردم اختلاف دارنددر عصمت انبیاء عليهم السلام وضبط قول‌در این‌موضع آنستکه گوئیم اختلاف دراین‌باب راجع میشود باقسام اربعه . اول : آنکه در باب اعتقاد واقع میشود . دوّم : در باب تبلیغ . سیّم : در باب احکام و فتاوی . چهارم : درباب افعال وسیرت انبیاء عليهم السلام .

یك : اعتقاد انبیاء

اعتقاد نمودن انبیاء کفر وضلالت‌را غیر جایز است در نزداکثر امّت‌حضرت‌خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله وسلم بلی‌فضیلیّة ازخوارج[1] گویند گناه از انبیاء صادر می‌گردد و هر گناه هم‌در نزدایشان‌کفروشرکست پس‌باین اعتبار وقوع‌کفر ازانبیاءواولیاءرا قائلند بحمدالله این‌فرقه‌منقرض‌است‌فعلاً وجماعت یهودونصاری نظر بمضمون‌کتب مقدسهٔ خودشان کفر وارتدادرا ازبرای‌انبیاءجایز بلکه‌واقع‌میدانندزیراگویندکه جناب‌سلیمان‌درآخرعمر

---

(۱) فضیلیه یا فضلیه : پیروان فضل بن عبد الله یکی از پانزده فرقهٔ خوارج هستند تاریخ کامل ادیان صفحه ۴۸ نوشته ابوالمعالی .

باغوای زوجات خود کافر و بت‌پرست شد ودر مقابل بیت‌المقدّس معبدها از برای بت بنا کرد[۱] وهمچنین جناب هرون گوساله ساخت واورا سجده نمود وبنی‌اسرائیل‌را نیزامر بسجدهٔ او نمود واز برای او مذبحی بناکرد[۲] نعوذبالله ازامثال این کفریات

دو : تبلیغ انبیاء

امّت مرحومه اجماع دارد براینکه انبیاء معصومند ازکذب وتحریف در تبلیغ وادای رسالت والاّ وثوق از اقوال ایشان مرتفع میشود و نیز امّت اتفاق دارد چنانچه وقوع این‌امر عمداً ازانبیاء جایز نیست سهواً نیزجایز نمی‌باشد وبعضی ازمردم بیدین سهواً این امررا جایز میدانند وعلمای پروتستنت بحسب ظاهر دراین باب با ماموافقت دارند الاّ اینکه این تغلیط و تزویر خلاف مدلول کتب مقدسهٔ ایشانست چنانکه عنقریب خواهی دانست .

سه : دستور انبیاء

امّت اجماع دارد برعدم جواز صدور خطا از انبیاء در فتوی برسبیل عمد و بعضی بی‌دینان این امررا جایز میدانند .

چهار : کردار انبیاء

امّت در این باب پنج قول دارند :

قول اول : بعضی تجویز می‌نمایند صدور کبیره را از انبیاء عمداً و این قول حشویّه [۳] است .

---

(۱) کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ : ۱ ــ ۱۱ .

(۲) سفر خروج باب ۳۲ : ۱ ــ ۹

(۳) حشویه : گویند سخن گفتن بدون سامع عبث است وقتی که انبیاء نبودند کلام خدائی هم موجود نبود و خطابات خدا برانبیاست و آنها هم بشرند و جایز الخطا احادیث زیادی به پیغمبر نسبت‌داده‌اند از این‌رو حشویه خوانده شدند المقالات والفرق ص ۱۳۶ .

قول دوم : بعضی صدور کبیره‌را از انبیاء جایز نمیدانند ولیکن صدور صغیره‌را جایز میدانند عمداً مگر اینکه‌موجب نفرت خلق باشد مانند کذب و تطفیف واین‌قول اکثر معتزله [1] است .

قول سیم : اتیان بصغیره وکبیره از جهت عمد ازبرای انبیاء جایز نیست بلی از جهة تأویل جایز است واین‌قول جبائیست [2] ازمعتزله .

قول چهارم : اینکه گناه از انبیاء صادر نمیشود مگر از جهة سهو وخطا لیکن مسئولند ازاین‌جهة ! اگرچه‌این‌امرموضوع [3] است ازامت ایشان! زیراکه معرفت آنان اقوی و دلایل ایشان اکثراست چون ایشان قادرند برتحفظ و امت قادر نیست .

قول پنجم : اینکه‌گناه مطلقا ازانبیاء صادر نمیشود نه‌کبیره ونه‌صغیره نه‌عمداً نه سهواً ونه برسبیل تأویل وخطا واین‌مذهب اثنی‌عشریه [4] است بارك‌الله فیهم .

---

(۱) معتزله : خیر را بتقدیر خدا می‌دانند واما شر را بتقدیر او نمی‌دانند و گویند اگرشرهم بتقدیرخداباشد بشر بر گناه وثواب مجبورمیشود وعقاب درمقابل‌چنین‌مخالفت ظلم است‌وپنج‌اصل‌را معتقدند : توحید ، عدل ، وعید ، منزلت میان‌منزلتین (فسق‌میان‌کفروایمان مقام مستقلی است) وامر بمعروف ونهی ازمنکر ملل ونحل شهرستانی : معتزله .

(۲) جبائیة یا هیسمیة : پیروان ابی علی محمدبن عبد الوهاب جبائی از معتزله بصری هستندودرچند مسئله دربارهٔ‌کلام‌خدا بایاران هم مذهب خود اختلاف دارند وانبیاء را جایزالخطا دانسته ازگناه عمدی منزه می‌دانند ملل ونحل شهرستانی :جبائیه .

(۳) وضع در احکام : برداشتن آثار تکلیفی حکمی‌را در اصطلاح اصولیین وضع ویا رفع خوانند واین قاعده‌را ازحدیث رفع استفاده‌کرده‌اندکه پیغمبراکرم (ص) فرمود : رفع عن‌امتی تسعه . . . السهووالنسیان ، پس حکم کارهائی که‌از روی سهو ونسیان از انسان‌سر میزند از افراد امت برداشته شده اما نسبت بخود انبیاء معلوم نیست چون آنانیکه بمقام ولایت رسیده‌اند می‌توانند خودرا ازسهوونسیان باز دارند .

(۴) اثنی‌عشریه : علی و اولاد او را جانشین پیغمبر اسلام می‌دانند و معتقدند خلافت جز از راه ستم از ایشان گرفته‌نشده است ، وامامت‌را قضیه‌مصلحتی نمیدانند که باختیارعامه←

عصمت انبیاء

ودر وقت عصمت انبیاء نیز امّت سه قول دارند :

قول اوّل : ایشان معصومند از اوّل عمر تا آخر عمر واین قول اثنی‌عشریّه است .

قول دوّم : اینکه وقت عصمت قبل از بلوغ است وتجویز نمی‌کنند ارتکاب کفر وکبیره‌را قبل از نبوّت واین‌قول اکثر معتزله است .

قول‌سیّم : آنکه صدور کفر وکبیره جایز نیست از انبیاء در وقت نبوّت وبعثت وامّا قبل از نبوّت صدور کفر وکبیره از ایشان جایز است و این قول اکثر اشاعره [۱] وقول ابی هذیل وابی علی [۲] ازمعتزله است .

پس از اطلاع بمراتب مسطوره گوئیم که مذهب اثنی‌عشریّه آنست که انبیاء و اوصیاء ازاوّل ولادت تاآخر وفات معصومند مطلقا. پس‌معلوم‌ومحقّق گردیدکه مقصود ومنظور قسّیس از اکثرعلمای محمدیّه علمای اثنی عشریّه کثّرالله امثالهم میباشند

← باشد بلکه معتقدندکه بنص‌جلی وخفی (مانندپیغمبران) ازجانب خداتعیین‌شده‌اند ، المقالات والفرق ص ۱۳۹ نوشتهٔ سعدبن عبدالله اشعری .

(۱) اشاعره : پیروان علی بن اسماعیل اشعری از فرزندان ابو موسی اشعری هستند که از معتزله جدا شده‌اند و عقایدی کاملا متفاوت ومخالف بامعتزله دارند و فقط تصدیق به قلب را درایمان نجات دهنده‌کافی می‌دانند . تاریخ کامل ادیان صفحه ۴۹۹ نوشته ابوالمعالی .

(۲) ابوهذیل و ابو علی از علماء معتزله بودند اما هیچ یك علی ؑ وطلحه وزبیر را مشرك ومنافق نمی‌دانستندومی‌گفتند مامی‌دانیم یکی ازاینها مصیب ودیگری اشتباه‌کاراست و هر کدام از اینهارا بتنهائی دوست می‌داریم اما ابوهذیل جانب علی‌را بیشترمی گرفت . المقالات‌والفرق ص۱۲و۱۵۱ .

اگر از روی فهم وشعور گفته باشد !

فائدة : قسّیس فندر در فصل سوّم از باب اوّل درصفحه ۵۱ از میزان‌الحق در نسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۶۲ گفته‌است : درباب نبیّ وحواری اگرچه درسایر امورات‌قابل سهو ونسیان باشند لیکن در تبلیغ وتحریر پیغام معصومند انتهی .

واین ادّعا نیز ازقسّیس غلط است‌چنانچه درفصل سیّم از باب‌اوّل همین‌کتاب مفصّلاً ومدلّلاً مرقوم افتاد ودرباب سیزده ازکتاب اوّل ملوك دربیان حال پیغمبریکه بامر خدا ازیهود ابیور بعام(۱) آمد پس‌ازآن‌بیهودا برگشت بعدازآنکه خبردادمذبحی که یوربعام‌اورا بناکرده است‌یوشیا(۲) نام سلطان‌ازاولاد داود اورا خراب‌خواهدکرداین نحوعیان وبیان گشته است :

ویك پیغمبر سالخورده در بیت ئیل ساکن بود و پسرانش آمده هرکاریکه مرد خدا آن‌روز در بیت ئیل معمول داشته بود ازبرایش بیان نمودند وهمچنین کلماتیکه بپادشاه‌گفته بود بپدر خویش بیان‌کردند ✻ و پدرایشان‌بایشان‌کفت‌که بکدام رادرفته است وحال‌آنکه پسرانش‌راهیکه مرد خدای که از یهوداه آمده بود میرفت دیده بودند ✻ پس بپسرانش کفت‌که حمار مرا زین‌کنید وایشان حمارش‌را زین کرده او برآن سوار

(۱) شهر یهودا : در نوع نسخه‌های قدیمی‌کتب مقدس شهر داود نوشته شده و آن محلی است درکوه صیهون و یا کوهستان یهودیة . قاموس‌مقدس صفحه ۹۷۸ .

یوربعام، پسرناباط است‌که بعدازوفات حضرت سلیمان ریاست‌اسباط عشرةاسرائیلی‌را بدست آورد وشکیم‌را پایتخت خود قرار داد ومردم‌را بپرستش بت وادار نمود و ۲۲ سال حکومت توأم باجنگ وستیز نمود ودر سال ۹۰۹ قبل‌از میلاد کشته شد . قاموس مقدس صفحه ۹۴۷

(۲) یوشیا : پسرآمون از فرزندان داوداست‌که بگفته جیمزهاکس در۸سالگی بتخت نشست و۳۱ سال حکومت نمود وبتکده‌هارا ویران ساخت ومجسمه‌هارا ازبین برد ودرجنگ با فرعون نکوه کشته شد ودراورشلیم بخاك سپرده‌گشت . قاموس‌مقدس صفحه ۹۷۲

شد * ودرپی مرد خدا رفت واورا یافت‌که درزیر درخت بلوط می‌نشست
وویرا کفت‌که‌آیا مرد خدای‌که ازیهوداه‌آمده بود توئی کفت که منم * و
ویرا کفت‌که بهمراه من بخانه بیا ونان بخور * اوکفت که با تو برنتوانم
کشت وباتو نخواهم رفت وباتو نان دراین‌مقام نخواهم خور وآب نخواهم
نوشید * زیراکه بفرمان‌خداوند بمن‌کفته‌شدکه درآنجا نان مخورد وآب
منوش وبقصد رفتن براهی‌که‌آمده بازپس مکرد * او ویراکفت‌که من‌نیز
مثل تو پیغمبر هستم وفرشته بفرمان خداوند بامن متکلّم شده‌کفت‌که‌اورا
بخانهٔ خود بهمراهت بیاور تااینکه نان بخورد وآب بنوشد امّا وی‌دروغ
کفت * پس بهمراهش برکشته ودر خانه‌اش نان خورد و آب نوشید *
وواقع‌شد هنکامیکه‌ایشان بسفره نشستند کلام خداوند بآن‌پیغمبری‌که‌اورا
پس‌آورد رسید * وبمرد خدائیکه ازیهوداه آمده بود آوازکرده کفت که
خداوند چنین می‌فرماید چونکه برکلام خداوند خلاف کردی وفرمانی‌که
خداوند خدایت تورا امر فرموده بود نکاه نداشتی * و برکشتی و نان
خوردی وآب آشامیدی در مقامی‌که بتوکفته شده بود که نان مخور وآب
منوش لهذا جسدتو بقبرپدرانت نخواهدآمد * وواقع‌شدکه بعدازخوردن
نان وبعد از آشامیدنش که‌حمار پیغمبریراکه بازپس‌آورده بود ازبرایش
زین‌کرد * وروانه شده واورا شیری درراه یافت وکشت و جسدش در راه
افتاده شد وحمار در پهلویش ایستاد و همچنین شیر پهلوی جسد ایستاد *
واینك مردمان عبورکننده آن جسدرا دیده که در راه افتاده شد ودرنزد
جسد شیری ایستاده دیدند پس‌آمدند ودر شهریکه آن پیغمبر سالخورده
درآن ساکن بود خبر دادند * وآن پیغمبریکه اورا از راه پس‌آورده‌بود
شنیده‌کفت‌که او مرد خدایست که ازامر خداوند عاصی کردیده بآن‌سبب
خداوند اورا بشیر داده‌که اورا پاره پاره‌کرده موافق کلام خداوند که باو

امرفرموده بودکشت * پس بپسرانش متکلم‌شده گفت که حماررا ازبرایم زین کنید وزین کردند * ورفت وجسدش‌را در راه یافت که افتاده شده و حماروشیر بپهلوی جسدایستاده بودند وشیر آن‌جسدرا نخورده بود وحماررا پاره نکرده بود * وآن پیغمبر جسد مرد خدارا برداشته آنرا برحمار گذاشت وباز پس‌آورد وآن پیغمبر سالخورده بقصد تعزیت و دفن کردنش بشهر آمد انتهی .

پس در این عبارات در هشت موضع (۱) لفظ پیغمبر براین پیغمبر سالخورده اطلاق شده است ودرآیهٔ ۱۸ خود حضرت اقدسش نیز ادعای رسالت کرد و درآیهٔ ۲۰ تصدیق رسالتش شد واین پیغمبر سالخوردهٔ صادق‌النبوّه برخدا افترا بست و در تبلیغ دروغ گفت مرد خدای مسکین‌را گول زد ومستوجب غضب خدایش‌کرد واین‌مرد خدارا بکشتن داد .

پس از این تحریرات معلوم ومحقّق‌گردید که انبیاء درنزد اهل‌کتاب در تبلیغ وادای رسالت نیز معصوم نیستند وادعای عصمت از علمای پروتستنت تدلیس و مغالطه است فعلیهذا وثوق‌ازکتب عهد عتیق وجدیدکلیّةً مرتفع میشود زیرا که قائلین وکاتبین آنها دروغگو وکاذب هستند و در ادای احکام خدا خائن‌اند و اگر کسی‌گوید: انبیای بنی اسرائیل افترا می‌بندند برخدا ودروغ میگویند در تبلیغ و اداي رسالت عمداً نه سهواً ونسیاناً وکلام قسّیس نبیل در صورت سهو و نسیانست در جواب از این سؤال گوئیم : اگرچه این توجیه مناسب عبارت قسّیس است لیکن شناعتش اقوی و رکاکتش زیادتر ازسهو ونسیانست ومعذلك غلط نیز میباشد ! تماشا دارد بااین فهم وفضل حکم هم واقع شده است ما بین دوملت بزرك المعجب کلّ العجب از علمای مسیحیّه که این کتاب‌را بطبع رسانیده ومنتشر نموده‌اند و ابداً شرم وحیا نمی‌کنند .

المسئلة الثانیه: دراثبات عصمت ازعهد جدید .

(۱) درآیه‌های ۱۱ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ و ۲۹ .

عصمت پیغمبران درعهدجدید:

شاهد اول : در باب پنجم از (آیهٔ ۱۳ ببعد) انجیل متّی ازقول مسیح در خطاب بتلامذه باین نحو عیان و بیان گشته‌است :

شما نمك جهانید هرگاه نمك فاسد گردد بکدام چیز باز نمکین شود دیگر مصرفی ندارد جز اینکه بیرون افکنده پایمال مردم شود * شما نور عالمید شهریکه برکوه بناشود نتوان پنهان کرد * وچراغ را نمی‌افروزند تاآنرا زیر پیمانه نهند بلکه تا برچراغدان گذارند * آنگاه بهمه کسانیکه درخانه باشند روشنائی می‌بخشد * همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شمارا دیده پدر شمارا که در آسمانست تمجید نمایند انتهی .

ای والله انبیاء واولیاء نمك جهان و نورعالم وچراغ جهانند ! باید بسبب معصیت فاسد ومبدّل بظلمت وتاریکی نشوند تامردم در اعمال حسنه بایشان اقتداء نمایند واز نور ایشان اقتباس نمایند .

شاهد دوم : درباب هفتم از(آیهٔ ۱۵ ببعد) انجیل متّی باین نحورقم یافته‌است .

* امّا از انبیای کذبه احتراز کنید که بلباس میشها در نزد شما می‌آیند ولی درباطن گرگان درنده میباشند * ایشانرا ازمیوه‌های ایشان خواهید شناخت زیراکه انگوررا از خار وانجیررا ازخس نمی‌چینند * همچنین هر درخت نیکو میوهٔ نیکو می‌آورد ودرخت بد میوهٔ بد می‌آورد * نمیتواند درخت خوب میوهٔ بد آورد ونه درخت بد میوهٔ نیکو آورد * هردرختی که میوهٔ نیکو نیاورد بریده ودر آتش افکنده شود * لذا از میوه‌های ایشان ایشانرا خواهید شناخت انتهی .

همین کلمات مرقومه دراثبات ادّعای ماکافیست . کیف لاوحال آنکه جناب مسیح

علامتی قرار دادکه بآن علامت نبیّ صادق از کاذب شناخته شود وآن عصمتست پس معصوم نبیّ صادقست وغیر معصوم کاذب باید بآتش افکنده شود ا مابقی فقرات محتاج بشرح و بیان نیست زیراکه جناب مسیح بطور مثل مطلب‌را چنین توضیح فرمودند که هرعوامی بفهمد وباهمه این توضیح علمای پروتستنت نمی‌فهمند خیلی عجب است .

شاهد سیم : درباب ششم از(آیهٔ۳۹ببعد) انجیل لوقا باین نحو رقم شده‌است :

* پس برای ایشان مثلی زدکه‌آیا میتواندکور کوری را رهنمائی کند آیا هردو بکودالی نمی افتند * شاکر از معلّم خویش افضل نیست لیکن هرکاه‌کامل‌شده باشد مثل‌استاد خودبود * وچرا خسی‌راکه دردیدهٔ برادر تست می‌بینی‌وچوبی‌راکه در چشم خودداری نمی‌یابی * وچکونه بتوانی برادر خودراکوئی ای برادر اجازه ده تاخس‌را ازدیدهٔ توبرآورم وچوبی‌راکه درچشم‌خود داری نمی‌بینی ای ریاکار اوّل چوب‌رااز دیدهٔ خود بیرون‌کن آنکاه نیکو خواهی دید تا خس‌را از چشم برادر خود برآوری * زیرا هیچ درخت نیکو میوهٔ بد بار نمی‌آورد ونه درخت بد میوهٔ‌نیکو آورد *که هردرخت ازمیوه‌اش شناخته میشود واز خار انجیر را نمی‌یابند واز بوته انکوررا نمی‌چینند * آدم‌نیکو ازخزانهٔ خوب دل خود چیزی‌نیکو برمی‌آورد وشخص شریرازخزانهٔ بددل خویش چیزبدرا بیرون می‌آورد زیراکه از زیادتی دل زبان سخن میکویدانتهی .

کور عصاکش .

مؤلف کوید : تورا بخدا در این‌سخنان حکمت آمیز نظر وتأمّل‌کن و عبرت کیر چکونه می‌شود که پیغمبران و اوصیای ایشان‌که خدا ایشان‌را هادی کوران و خطاکاران قرار داده است خود کور وخطاکار باشند وخدا کوررا عصاکش کور کرده باشد آیا اهل‌دنیاکوری‌را بدست کور دیکر می‌سپارندکه اورا بمقصود ومطلب برساند

وچگونه می‌شودکه پیغمبران مرائی و ریاکار باشند عصیان وخطارا ازخود دورنکرده بیایند ورفع عصیان خلق عاصی‌را نمایند وچگونه می‌شودکه پیغمبران و اوصیاء که حامل روح خدایندشریر وعاصی باشند وباوجود این میوهٔ علم وهدایت صالح ازایشان بروز کند ودرخت بدمیوهٔ خوب دهد . خلاصه هرفقره از این آیات شاهدیست قوی براینکه خطا کار نتواند هادی خطاکاران شود پس اگر دراین فقرات تأمّل کردی بادنی تأمّلی ازبرای توواضع ولایح گردیدکه انبیاء بایست معصوم ومطّهر باشند واین قسیّس درمنتهای درجهٔ عصبیّت‌ونادانی وجهالت می‌باشدحتّی درکتابهای خود نیز تتبع نکرده واّلاابداًاینطورجسارت برپیغمبران نمی‌کرد واین جسارت‌ازقتل‌ایشان عظیم‌تر است واز فعل یهود که انبیای بنی‌اسرائیل‌راکشتند بزرگتر است چون‌کسی‌اندك شعور داشته باشد میفهمدکه آنهارا بظلم بقتل رسانیده‌اند وامّا این طور تخطئه پیغمبران موجب اغوای جهّال واضلال‌ایشانست .

شاهد چهارم : یوحنّا درباب هشتم از (آیهٔ ۳۲ ببعد)انجیل خود در مناظرهٔ مسیح باجماعت یهودباین‌نحو رقم نموده‌است :

* وحق‌را خواهید شناخت وحق شمارا آزاد خواهد کرد * بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم میباشیم و هرکز هیچ‌کس‌را غلام نبوده‌ایم پس چکونه تو میکوئی‌که آزاد خواهید شد * عیسی در جواب ایشان کفت هرآینه بشما میکویم هرکه کناه میکند غلام کناهست * و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند امّا پسر همیشه میماند * پس اکر پسر شمارا آزادکند در حقیقت آزاد خواهید شد * میدانم‌که اولاد ابراهیم هستید لیکن میخواهید مرابکشید ازآن روکه کلام من در شما جای ندارد * من آنچه‌را نزد پدر خود دیده ام میکویم و شما آنچه‌را نزد پدر خود دیده‌اید میکنید * در جواب او کفتند که پدر ما ابراهیم است عیسی

بدیشان گفت اگر اولاد ابراهیم می بودید اعمال ابراهیم را بجا می آوردید* ولیکن الآن میخواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که باشما براستی که از خدا شنیده ام تکلم میکنم ابراهیم چنین نکرد * شما اعمال پدرخود را بجا می آورید بدو گفتند که ما از زنا زائیده نشده ایم یك پدر داریم که خدا باشد * عیسی بایشان گفت اگر خدا پدر شما بود مرا دوست میداشتید که من ازجانب خدا صادر شده ام و آمده ام زیرا که من ازپیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده * برای چه مرا ادراك نمیکنید از این جهة که استطاعة شنیدن کلام مرا ندارید * شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدرخودرا میخواهید بعمل آورید که اوّل قاتل بود ودرراستی قائم نمی باشد ازاین جهة که دراوراستی نیست هرگاه بدروغ سخن میگوید ازذات خودمیگوید زیرا که دروغگو وپدر دروغگویانست انتهی.

مقام گنهکاران .

مؤلف گوید : ازکلمات مرقومه چند امر مفهوم است .

اوّل آنکه گنهکار غلام و بندهٔ گناه هست .

دوّم :اگر از اولاد ابراهیم هم باشد از اولاد او حساب نیست زیرا که اولاد ابراهیم باید اعمال ابراهیم را بجا بیاورند .

سیّم :آنکه معصیت کار پسر شیطان وشیطان پدراوست فعلیهذا اگرانبیآء معصوم نباشند لازم می آیدکه بندهٔ گناه باشند نه بندهٔ خدا ونیزدر صورت عدم اشتراط عصمت لازم می آید که ازاولاد ابراهیم نباشند و این مستلزم تکذیب کتب عهد عتیق و جدید است زیرا که کتب عهد عتیق و جدید شهادت میدهند که انبیای بنی اسرائیل ازاولاد ابراهیمند :

و باز اگر انبیاء معصوم نباشند و صدور خطا را از ایشان تجویز نمائیم لازم

می آیدکه پسر شیطان وشیطان پدر آنها باشد آیامسیحی عاقل تجویز می نمایدکه مثلاً جناب سلیمان که پسر داود است بگوئیم پسر شیطانست ؟ و همچنین میشود جناب یعقوب و اسحق را پسران شیطان وشیطان گفت ؟ و حال آنکه بنا بر شهادت کتب عهدین جناب یعقوب و داود و سلیمان عليهم السلام پسران خدایند بنابر زعم اهل کتاب وایضاً لازم می آید که کتب عهد عتیق و جدید بالکلیّه خلاف باشند زیرا که قائلین وکاتبین آنهاشیاطین واولاد شیاطین بوده‌اند یا این تورایة توراة جناب موسی است یاتورایة پسر شیطانست و همچنین قائل این زبور جناب داود عليه السلام بوده‌است؟ یاشیطان پسر شیطان؟! آیا خداوند جلّت عظمته شیاطین را پیشوای خلق قرار داد یا انبیاء را ؟ ! این کتابها را بتوسط شیاطین فرستاد یا بتوسط انبیاء ؟ ! اگر جرأت داری بگو .

حقیقةً ما اثنی عشریّه خدائی نداریم که پیغمبران او شیاطین باشند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة (۱) .

شاهد پنجم : در باب نهم از انجیل یوحنّا بعداز آنکه حضرت عیسی آن کور مادرزاد را شفا داد درآیهٔ ۱۶ باین نحو عیان و بیان گشته است :

بعضی از فریسیان گفتند آن شخص از جانب خدا نیست زیراکه سبت (۲) را نگاه نمیدارد و دیگران گفتند چگونه شخص گناه کار میتواندمثل این

(۱) ترجمه : از گمراهی ونادانی بخدا پناه می‌برم .

(۲) سبت «استراحت» کلمه‌ایست معرب از اصل عبری ، اسم روزی است که قوم یهود ازتمامی کارهای خود دست کشیده استراحت می کنند وکار کردن دراین روزرا گناهی بزرگ می‌شمارند وهیچ گناهی را بجز بت‌پرستی با آن برابر نمی‌دانند ومیگویند ، خداوند جهان‌را در شش روز آفرید وروز هفتم بیاسود و آنروز را تقدیس نمود بشرهم باید بیاد او بعداز شش‌روزکار روز هفتم‌را استراحت کرده مشغول عبادت شود وآنروزرا تقدیس نماید .

معجزات ظاهر سازد ودر میان ایشان اختلاف افتاد .

و شکی نیست که این طایفه راست گفتند سکوت عیسی و یوحنّااز ردّ ایشان تصدیق ایشانست تأخیر بیان از وقت حاجت از شأن حکیم نیست تاچه رسد به‌پیغمبر عظیم‌الشأن .

مدلول‌آیه اینست که شخص گناهکار نمی تواند آیات خدارا اظهارنماید وهمه انبیاء صاحب‌آیات ومعجزات بودندپس خطاکار نبودند و همه معصوم بودند .

شاهد ششم : در آیهٔ ۳۱ از باب مذکور از قول همان کور باین نحو مسطور گشته است :

و می‌دانم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود ولیکن اگر کسی خدا پرست باشد و ارادهٔ اورا بجا آورد اورا می‌شنود انتهی .

این هم کلامی است مصدّق عصمت باین نحو ثابت می‌شود : هر کسی که‌صاحب آیات و معجزات و مستجاب الدعوة باشد مانند انبیاء و اوصیاء معلوم است که خاطی نیست و چون خاطی نشد معصوم خواهد بود .

شاهد هفتم : در باب سوّم از (آیهٔ ۷ ببعد) رسالهٔ اوّل یوحنّا باین نحو ترقیم یافته‌است :

ای فرزندان‌کسی شماراگمراه نکند کسیکه عدالت‌را بجامی‌آورد عادلست چنانکه اوعادلست * و کسیکه گناه کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناه کار بوده است و از اینجهة پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد * هرکه از خدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او دروی میماند و او نمیتواند گناه کاربوده باشد زیراکه ازخداوند تولّد یافته است * فرزندان خدا وفرزندان‌ابلیس از این ظاهر میکردند که هر عدالت را بجا نمی آورد از خدا نیست وهمچنین هرکه برآوردخودرامحبّت نمی‌نماید * زیراکه همین‌است آن

پیغامیکه ازاوّل شنیده اید که یکدیکر را محبّت نمائیم الخ .

پس گوئیم که بنصّ این کلمات کسانیکه از خدایند خطا کار نیستند و خطا نمیتوانند کرد چون روح خدا در ایشان ثابت است و روح خدا خطا کار نیست و هر خطا کار از شیطان و فرزند شیطانست و روح شیطان در او ثابت است واعمال شیطان از او ظاهر میشود حال از این قسیس‌استفسار میشود پیغمبران بحقّ که آمده بودند یا از جانب خدا بودند یا از جانب شیطان ؟ و آیا روح خدا در ایشان بود و یا روح شیطان ؟ فرزندان خدا بودند و یا فرزندان شیطان ؟

اگر گوید فرزندان شیطان‌وازجانب شیطان بودند و روح شیطان در ایشان بود در همه مذاهب کافر میشود ! و اگر گوید گاهی از خدا بودند و روح خدا در ایشان بود و در آن هنگام نبی بودند و گاهی فرزندان شیطان و از جانب شیطان و روح شیطان درآنها بود ودرآن هنگام نبی نبودند باز کافر میشود زیرا که‌گفته است انبیاء گاهی نبی بوده اند و گاهی نبودند جناب موسی مثلاً گاهی حجة خدا و از جانب خدا بوده و روح خدا در او بود و گاهی بالعکس روح شیطان در او بوده و از جانب شیطان بوده است و قائل شده است باینکه خدا شیاطین و اولاد شیاطین را برسالت فرستاده است چون در حال عصیان شیطان وفرزندان شیطان‌اند .

آیا خدا قادر نبودکه شخص صالح را برسالت بفرستدکه مردم را دعوت بصلاح نماید ؟ نعوذ بالله از این کفرّیات که لازمهٔ مذهب نصاری است ! و اگر گویند چنین نبود که انبیاء گاهی از جانب شیطان و روح شیطان در ایشان باشد وفرزندان شیطان باشند پس همیشه از جانب خدا بودند و اعمال خدائی از ایشان ظاهر می‌شد فثبت المطلوب .

شاهد هشتم: درباب دوّم‌از(آیهٔ ۱۰ ببعد)رسالهٔ‌یعقوب باین‌نحو ثبت‌گشته‌است .

زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد ودر یك جزء قصورورزد ملزم

همه می‌باشد * زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شدی انتهی .

انجیل عیسی را ملعون می‌داند !

شریعت عبارت از اوامر و نواهی الهیّه است و این کلمات شاهدند که اگر نبی خطاکار باشد در یك چیز جزئی خطاکار خواهد بود در کل شریعت پس مانند کسی است که کل شریعت را خلاف کرده است و باید معاقب باشد بمخالفت کلّ شریعت چون که عیب معصیت جسارت برخداست و هر کسیکه در یك چیز جسارت کرد مثل آنستکه در کل جسارت کرده است پس باید انبیاء معاقب باشند بکل شریعت ایشان و کسی که جری برخدا و معاقب بکلّ شریعت شد این کس البته از جانب شیطان خواهد بود و دیگر از جانب خدا نتواند بود و معاقب بجمیع عقابهای خدا معلومست که ملعون خداست آیا انبیاء ملعون بودند در نزد قسیس ؟ !

جناب عیسی را میگویند عوض ما ملعون شد «چنانچه در باب سوم از رسالهٔ پولس بغلاطیان » (۱) سایر انبیاء چطور؟! پناه میبریم بخدا از مذهبی که لازمهٔ او این باشد که ذکر شد شواهد عصمت انبیاء در کتب عهد عتیق و جدید نه منحصر باینهاستکه ذکر شد بلکه طلباً للاختصار بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزیدیم و اگر کسی گوید آیات دالّه بر عصمت معارضند بآیاتیکه بحسب ظاهر دلالت دارند برصدور معصیت از انبیاء.

درجواب گوئیم اگر مقصود تو آیات قرآنیّه می‌باشد آنها مؤولند در نزد ما یقیناً و واگر آیات کتب عهد عتیق و جدید را میگوئی آیا قابل تأویل هستند یا نه اگر قابل تأویل هستند در نزد ما مؤولند و اگر قابل تأویل نیستند مردودند بدون شبهه .

و اگر گوئی چرا آیات عصمت را تأویل نکنی در جواب از این سؤال گوئیم که

(۱) ۱۳ ، مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوبست ملعونست هر که بر دار آویخته شود .

اولاً اینها نصوص اند و نصوص را نباید تأویل کرد .
و ثانیاً با براهین عقلیه موافقت دارند و چیزیکه موافق برهان‌عقلی است نباید او را تأویل کرد آیا نمی بینی آیات کثیره در عهد عتیق وجدید که دالّ بر تشبیه‌اند مؤولند بجهت دو آیة که دالّ بر تنزیهند چون آیات تنزیه با برهان علقی موافقند بخلاف آیات تشبیه‌چنانچه این‌مسئله‌را مشروح و مفصّل در باب چهارم از همین‌کتاب خواهی دانست .

پس قاعدهٔ کلیّه در نزد اهل‌کتاب آنست که‌کثیر درصورت مخالفت او با براهین عقلیه مؤولست و قلیل تأویل نمیشود و در ما نحن فیه قضیه بر عکس است یعنی کثیر موافقت کلی با ادلهٔ عقلیه دارد و قلیل مخالفت کلیّه .

پس تأویل بطریق اولی واجب و لازم است و آیات کثیره در عهد عتیق و جدید دالّ برآنند که از برای خدا مکانی میباشد و همهٔ این آیات در نزد اهل‌کتاب مؤولند بجهة دو آیه که مضمون آنها اینست که خدا لا مکانست چنانکه این امور را مشروحاً و مفصلاً درمقدمات باب چهارم ازهمین‌کتاب خواهی دانست پس اهل‌کتاب با ماموافقت دادند در تأویل آیاتیکه مضمون آنها مخالفت داشته باشد با برهان عقلی پس آیات دالّه برعدم عصمت یا مؤولند و یامردود بدون شبهه و تردّد .
المسئلة الثالثة : در ذکر و بیان ادلهٔ عصمت که مستخرج از قرآن مجیدند .

عصمت پیغمبران درقرآن

دلیل اول : هرگاه‌گناه صادر شود ازانبیاء علیهم‌السلام هرآینه اقل درجهٔ ودون رتبه از عصات امّت خواهند بود واین غیرجایز است بالاجماع منّاومن الیهود والنصاری.
بیان ملازمت اینکه درجهٔ انبیاء در غایت جلال وشرف بوده و هرکسیکه‌چنین باشد صدور ذنب از او افحش و اقبح خواهد بود آیا نمی‌بینی قول خدایتعالی را :

یا نساء النّبی من یأت منکنّ بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین(۱)

وحدّ محصن رجم است وغیر محصن رجم نمیشود بلکه بر او حدّ جاری‌میشود حدّ عبد نصف حدّ حرّ است .

و اما اینکه جایز نیست که نبیّ اقلّ حالاً از امّت باشد فذاك بالاجماع .

دلیل دوم : اینکه بر فرض اقدام نبیّ برفسق واجبست که مقبول الشهادة نباشد

لقوله تعالی : ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا (۲).

در کتابهای عهد عتیق و جدید نیز شهادت فاسق مردود است چنانچه در باب نوزدهم از تورایة مثنی از آیهٔ ۱۶ [۳] لیکن مقبول الشهاده است نبیّ درنزد یهود و نصاری و مسلمین و الاّ اقلّ حالاً خواهد بود از عدول امّت و کیف لا و حال آنکه نبوّت و رسالت معنی ندارد جز اینکه شهادت دهد بر اینکه خدایتعالی فلان و فلان حکم را فرستاده است زنا را مثلاً حرام ونماز را واجب فرموده است وایضاًروز قیامت شاهد بر کلّ است .

لقوله تعالی: لتکونوا شهداء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیداً(۴)

دلیل سیم : آنکه برفرض اقدام نبیّ برمعصیت زجر او از آن واجب و ایذاء

---

(۱) ای همسران پیغمبر هریك از شما گناه بزرگ و آشکاری مرتکب شود دو چندان عذاب خواهد شد : احزاب ۳۳ : ۳۰

(۲) اگر فاسقی بشماخبری‌آورد تفتیش‌کنید حجرات ۴۹ : ۶۰

(۳) اکر شاهد کاذبی برکسی برخاسته بمعصیتش شهادت دهد . . داوران نیکو تفحص کنند .

(۴) . . . تاشما گواه برای مردم وپیغمبر (هم) برای شما گواه باشد بقره۲ :۱۴۳

او حرام نخواهد بود [۱] لیکن حرامست .

لقوله تعالی : انَّ الَّذینَ یُؤذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَ الْآخِرَةِ (۲) .

اهل کتاب نیز بمدلول کتب مقدسه خودآزار نبی را حرام میدانند و در این مسئله اجماع دارند [۳] .

دلیل چهارم : اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرگاه اتیان بمعصیت نماید اقتدای آن جناب برما واجب است .

لقوله تعالی : فاتبعونی (۴) .

و این جمع مابین حرمت و وجوبست و هو محال وزمانی که این مرحله ثابت شد در حق آن‌جناب ، در حق سایر انبیاء نیز ثابت میشود ضرورةً بجهة عدم قول بفرق (بین فرستادگان خدا از این نظر) .

---

(۱) در محرماتیکه باعث حد شرعی باشد اجرای حدود واجبه سبب ایذاست ، اگر کسی مرتکب معصیتی بشودکه حد شرعی ندارد اذیت او جایز نیست .

(۲) آنان‌که خدا و پیغمبرش را اذیت‌کنند خدا دردنیا وآخرت لعنتشان کرده است احزاب ۳۳: ۵۷

(۳) ای اورشلیم ، ای اورشلیم که قاتل انبیاء و سنکسار کنندهٔ مرسلین خود هستی چندکرت خواستم اطفال ترا جمع‌کنم چنانکه مرغ جوجه‌های خویش‌را زیر بالهای خود می‌گیرد ونخواستید ، اینک خانهٔ شما برای شما خراب کذاشته می شود . انجیل لوقا باب ۱۳ : ۳۴ .

ای کردنکشان که بدل وکوش نامختومید شما پیوسته باروح‌القدس مقاومت می‌کنید چنانکه پدران شماهم‌چنین شما ، کیست از انبیاءکه پدران شما بدوجفا نکردند . . . اعمال رسولان باب ۷ : ۵۰ .

(۴) «بگو اگر خدارا دوست دارید» ازمن پیروی کنید . آل‌عمران۳ : ۳۱ .

دلیل پنجم : آنکه ببداهت عقل میدانیم هیچ چیزی اقبح وافحش از نبی ّ نیست ازاینکه خدای تعالی درجهٔ اورا بلندکرده باشد واورا امین وحی قرار داده باشد واورادر عباد وبلاد خود خلیفهٔ خودگردانیده باشد و بشنودکلام پروردگار راکه مثلاً زنا مکن معهذا اقدام نماید بر زنا بجهت ترجیح لذّت عاجل بر آجل (۱) و ملتفت نشود بنهی ربّ و مرسل خویش و بوعید او منزجر نشود ! قبح این معلوم است بالضرورة .

دلیل ششم :هرگاه معصیت صادرشود ازانبیاء هرآینه مستحق عذاب خواهندبود.

وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا (۲) .

و مستحق لعنت نیز خواهند بود .

لقوله تعالی : اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۳).

مسلمین و یهود و نصاری اجماع دارند براینکه احدی از انبیاء مستحق عذاب نبوده و نیست .

پس ثابت شد که معصیت از ایشان صادر نگردیده و الاّ مستحقّ لعن و عذاب بودند بحکم قرآن و توراة و انجیل .

دلیل هفتم : اینکه انبیاء صلوات الله علیهم مردم را امر باطاعت خدا می‌نمودند وهرگاه خودشان مطیع حقّ نباشند هرآینه داخل خواهندبود درتحت قول خدای تعالی:

اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا

(۱) برتر دانستن لذت زودرس نابود شونده بر لذتهای همیشگی .

(۲) هر که خدا و رسول او را نافرمانی کند از برای اوست عذاب جاودانی سوره جن ۷۲ : ۲۳ .

(۳) آگاه باشید لعنت خدا از آن ستمکاران است سورهٔ هود : ۲۰ .

تَعْقِلُونَ (۱) .

و ایضاً فرمود :

وَمٰا اُرِيدُ اَنْ اُخٰالِفَكُمْ اِلىٰ مٰا اَنْهٰيكُمْ عَنْهُ (۲) .

و این امر سزاوار نیست از برای یکی از وعاظ امّت پس چگونه جایز میشود انتساب این امر بانبیاء عليهم السلام .

دلیل هشتم : آنکه قول خدای تعالی :

اِنَّهُمْ كٰانُوا يُسٰارِعُونَ فِي الْخَيْرٰاتِ (۳) .

ولفظ الخیرات از برای عموم وشامل جمیع خیراتست وداخل میشود درتحت این عموم فعل ما ینبغی وترك مالاینبغی پس ثابت شدکه انبیاء عليهم السلام فاعل بودند هرچیزی را که فعل آن سزاوار بود وتارك بودند هرچیزی‌را که ترك آن سزاوار بود و این منافی صدور ذنب است از ایشان .

دلیل نهم : قول خدای تعالی در حق انبیاء :

وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيٰارِ (۴) .

و این شامل جمیع افعال وتروکست بدلیل جواز استثناء پس گفته میشود فلان از مصطفین اخیار است الّا در فعل فلان و استثناء اخراج می‌نماید از کلام چیزی را که

(۱) آیا دیگران‌را بسوی نیکی‌ها می خوانید وخودتان را فراموش می‌کنید ، وقتی کتاب‌را می‌خوانید درك نمی‌کنید سوره بقره : ۴۱ .

(۲) و نمی‌خواهم از آنچه شما رانهی کرده‌ام تخلف کنم . سوره هود ۱۱ : ۸۸

(۳) بدرستیکه آنان بسوی نیکیها می‌شتافتند سوره انبیاء ۲۱ : ۹۰

(۴) بدرستیکه آنان نزد مااز نیکان وبرگزیدگان هستند سوره ص ۳۸ : ۴۷

لولاه لدخل تحته .

پس ثابت شد که ایشان اخیار بودند در جمیع امور واین منافی صدورذنب است از ایشان «صلوات الله علیهم» .

قال : اَللهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلٰائِکَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ (۱) .

وایضاً فرمود :

اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَ نُوحاً وَآلَ اِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ(۲).

و در حق ابراهیم فرمود :

وَلَقَدِ اصْطَفَیْنٰاهُ فِی الدُّنْیٰا (۳) .

و در حق موسی فرمود :

اِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِی وَبِکَلاٰمِی (۴) .

و ایضاً فرمود :

وَاذْکُرْ عِبٰادَنٰا اِبْرٰاهِیمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ اُولِی الْاَیْدِی وَ الْاَبْصٰارِاِنّٰا

---

(۱) خدا از ملائکه وانسان پیغمبرانی برمی‌گزیند . سوره حج ۲۲ : ۷۴

(۲) بدرستیکه خدا ، آدم ونوح و فرزندان ابراهیم وفرزندان عمران را برجهانیان برتری داد . سوره آل عمران ۴ : ۳۰ .

(۳) بحقیقت اورا درجهان برگزیدیم . سوره بقره ۲ : ۱۲۴

(۴) « بموسی فرمود » من ترا با پیامهای خود و کلام خود بر مردم برتری دادم سوره اعراف ۴ : ۱۴۱ .

اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۱) .

این آیات دلالت دارند بر اینکه انبیاء علیهم السلام موصوفند باصطفاء و خیریّت و این منافی صدور ذنب از ایشان است .

دلیل دهم : اینکه خدای تعالی حکایت فرمود از ابلیس :

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۲) .

پس استثنا نمود از جمله کسانیکه شیطان ایشان‌را اغوی می نماید مخلصین را وایشان انبیاء هستند !

حقّ تعالی درصفت ابراهیم و اسحق و یعقوب فرمود :

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۳) .

و در حق یوسف فرمود :

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۴) .

و هر زمانیکه وجوب عصمت ثابت شد درحق بعض ثابت‌میشود درحق کلّ زیرا که قائل بفرق نیست .

دلیل یازدهم : قول خدای تعالی :

---

(۱) بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب صاحب دست ها « قدرتها » و چشم‌ها «معرفتها وآگاهیها»را یادآورکه ماایشان رابیادآنسرای مخصوص گردانیدیم . سورهٔ ص ۳۸ : ۴۷ ـ ۴۸ .

(۲) قسم بعزت توهرآینه گمراه‌می کنم‌همه‌آنان‌رامگر بندگان خالص‌تو . سوره‌ص۳۸ : ۸۳

(۳) ماآنان را بایادآنسرای مخصوص گردانیدیم . سورهٔ ص۳۸ : ۴۶

(۴) او از بندگان خالص ماست . سوره یوسف ۱۲ : ۲۴ .

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱) .

پس آنانیکه شیطان را متابعت ننمودند واجبست که گوئیم معصیت از ایشان صادر نشد والاّ تابع شیطان بودند و زمانیکه ثابت شد در حق این فریق که ایشان گناه نکردند پس این فریق یا انبیاء هستند و یا غیر انبیاء اگر انبیاء باشند ثبت المطلوب واگر غیر انبیاء باشد ودرحق انبیاءگناه ثابت شود هرآینه اقلّ درجةً خواهند بود عندالله از این فریق و غیر نبی افضل از نبیّ خواهد بود و آن باطل است بالاتّفاق پس ثابت شد که انبیاءگنه کار نبودند .

دلیل دوازدهم : حق تعالی خلق را منقسم بدو قسم نموده و فرمود :

أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲) .

و در حق صنف آخر فرموده :

أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳) .

وبدون شکّ حزب شیطان کسانی هستندکه موافق رضای شیطان کارمیکنندهر گاه رسول مصدر معصیت شود صادق خواهد بود براو که حزب شیطانست و نیز مصداق انه من الخاسرین خواهد بود وپرهیزکاران امّت مصداق حزب الله و از جمله رستگاران خواهند بود در این صورت صاف معلوم است که یکی از امّت عند الله افضل از رسول است و این قول خدا شناس ومسلمان نیست .

دلیل سیزدهم : اینکه رسول افضل‌ازملکست وواجبست که معصیت از رسول

---

(۱) شیطان گمان خود را بر آنان قبولاند پس از او پیروی کردند مگر پاره ای از گرویدگان سوره سبأ ۳۴ : ۱۹ .

(۲) آنان حزب شیطانند و حزب شیطان زیانکار است . سوره مجادله ۵۸ : ۱۹ .

(۳) آنان حزب خدایند همانا حزب خدا رستکار است سوره مجادله ۵۸ : ۲۲ .

صادر نشود و چون گفتیم رسول افضل از ملکست لقوله تعالی :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ(۱)

وجه‌استدلال اینکه عالمین جمع عالمست وبدون شبهه جمیع موجودات‌راگویند که سوی الله است زیرا مشتق از علم است که بمعنای نشان وعلامتست و بدون شبهه جمیع موجودات نشانهٔ وجود حقند زیرا حادثند و هر حادثی محدث (پدیدآورنده) میخواهد پس ثابت شد که نبی از تمام موجودات عالم حتی از ملك هم افضل است و چون افضل شد واجبست‌که معصیت ازاوصادر نشود زیراکه حق‌تعالی ملك‌را بترك‌ذنب وصف فرموده است حیث قال :

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ(۲) وقال : **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(۳)** .

پس هرگاه معصیت صادر شود ازرسول ممتنع است که افضل از ملك باشد لقوله تعالی :

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ(۴)

دلیل چهاردهم: منقولست‌که خزیمة بن ثابت شهادت داد از برای رسول صلی الله علیه وآله

(۱) خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بجهانیان برتری‌داد سورهٔ آل عمران۳ : ۳۰ .

(۲) درگفتار براو پیشی نگیرند . سورهٔ انبیاء ۲۱ آیهٔ: ۲۶ .

(۳) خدارا دردستوراتش‌نافرمانی نکنند وبدستوراتی‌که درحق‌آنان صادر شده عمل کنند . سورهٔ تحریم۶۶ آیهٔ: ۶

(۴) مؤمنانی‌را که‌کردارنیك دارند مانند تبهکارات وپرهیزکاران‌را بمانندگنهکاران بشماریم ؟ سورهٔ ۳۸ ص آیهٔ : ۲۸

موافق ادعای آن‌جناب پس رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله فرمودند: چطور شهادت دادی از برای من؟ عرض کرد یارسول‌الله من تورا تصدیق می‌نمایم بروحی نازل بر تو از بالای هفت آسمان آیا تصدیقت نکنم در این‌قدر؟! رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله اورا تصدیق نموده و بذی‌الشهادتین ملقبش نمودند[1] پس هرگاه معصیت جایز بود برانبیاء این شهادت جایز نبود فتأمّل

دلیل پانزدهم: آنکه الله جلّ شانه در حق ابراهیم علیه‌السلام فرمودند:

انّی جاعلك للنّاس اماماً (۲)

امام آنست که مردم باو اقتدا نمایند وواجب کرد خدای‌تعالی بر همهٔ مردم اقتدا با براهیم‌را هرگاه صدور ذنب از اوجایز باشد هرآینه واجبست برسایرین اقتدا نمایند جناب ابراهیم‌را در معصیت واین مفضی بتناقض ومحالست!

دلیل شانزدهم: قوله تعالی: لاینال عهدی الظّالمین (۳)

ومراد از این عهد نبوّتست ویاعهد امامت اگرمرادعهدنبوّت باشد واجبست‌که ثابت نشود نبوّت از برای ظالمین واگر عهد امامت‌باشد واجبست‌که ثابت نشود امامت از برای ظالمین وثانی ارجح است در نزد مفسرین اثنی عشریّه و زمانی‌که ثابت نشود

---

(۱) روزی پیغمبر اکرم (ص) اسبی‌را از سوادبن قیس خرید ، ولی سواد ازتحویل دادن اسب خودداری نمود وفروش‌آنرا انکارکرد کار مشاجره بالا گرفت . . . خزیمة بن ثابت شهادت داد که پیغمبر اسلام اسب‌را خریده است . پیغمبر (ص) فرمودند : توکه با ما نبودی چگونه شهادت دادی ؟ عرض کرد یارسول‌الله من‌شمارا بوحی آسمانی تصدیق کرده‌ام آیا در این موضوع جزئی وحسی تصدیق نکنم ؟ ! پیغمبر اکرم (ص) دستور دادند تاهمیشه شهادت خزیمه بجای دوشاهد پذیرفته شود از آن ببعد ذوالشهادتین ملقب گردید .
جلد دوم اسدالغابة تألیف ابن‌اثیر ص۱۲۴ چاپ افست اسلامیهٔ تهران .

(۲) من ترا پیشوای مردم قرار می‌دهم : سوره بقره : آیهٔ ۱۲۴

(۳) پیمان «ولایتی» من بستمکاران نمی‌رسد. سوره بقره : آیهٔ ۱۲۴ .

امامت از برای ظالمین نبوّت نیز ثابت نخواهد شد از برای ایشان زیرا که هر نبیّ امام[۱] است یعنی پیشوا و مقتدا ! پس آیه بر جمیع تقدیرات دلالت دارد بر اینکه نبیّ وامام نباید مذنب و گنه‌کار باشند .

و چون حقیقت این مطالب را دریافتی در کمال سهولت و آسانی بطلان قول قسّیس واضح و آشکار خواهد بود که گفت هیچکس بیگناه نیست حتی پیغمبران الخ و بطلان قول آن‌فرق اسلامی که عصمت‌را شرط نبوّت نمیدانند نیز واضح شد .

الشبهة‌السادسة : درصفحهٔ ۳۳ گوید : ونظر باین‌محالست که گناه‌کبیره‌وصغیره هریکی باعمال مخصوصی منحصر بوده‌باشد چنانکه علمای‌محمّدیّه ظنّ برده وگناه‌کبیره وصغیره‌را بشمار آورده میگویند که‌فلان‌عمل‌گناه ازجمله‌کبایر وفلان‌عمل ازصغایر است چنین‌گمان ازبی‌خبری کیفیّت‌باطنی‌گناه صدور یافته وبالکلی‌خلافست انتهی‌بالفاظه[۲]

الجواب : بدانکه‌کلام قسّیس‌دراین‌باب منحلّ‌الزّمام ومختلّ‌النظام[۳] است پریشان‌گوئی نموده است آن‌معنی که درباب کبیره و صغیره گفته است خطاست چون اموری‌که او ذکرکرده است صفات‌عاملست ربطی بعمل ندارد[۴] وشکی نیست که خود

---

(۱) امامت بمعنای لغوی (پیشوا) مقامی است که تمام انبیاء بآن دارا بودند ولی امامت خاص که توأم‌باولایت‌باشد مقامی‌است بسیار ارجمند فقط‌جمعی‌از پیغمبران‌اولوالعزم دارای‌آن بوده‌اند وائمهٔ دوازده‌گانهٔ تشیع دراین مقام ازتمام انبیاء جز پیغمبر اسلام‌برترند وامامتی‌که خدای منان بحضرت ابراهیم عنایت فرموده و مورد تقاضای حضرت ابراهیم هم بود که بفرزندان دو هم داده شود کدام یك از اینهاست ؟ بحثی است مفصل در بخش سوم همین کتاب «ولایت» مطالعه می‌فرمائید .

(۲) وصفحه ۲۸ سطر ۴ – ۸ راه زندگی .

(۳) ترجمه : لجام گسیخته ونظم‌برانداز است .

(۴) برای گناه‌صغیره وکبیرهٔ اسلام آدم‌کشی ودزدی را مثال می‌آورد که با اختلاف ←

عمل باقطع نظر از صفات عامل از قبیل علم و جهل و عمد و سهو ورفاه و تنگی وفرصت وعدم‌فرصت وانتظار وعدم‌آن واختیارواکراه ، کبیره وصغیره دارد چه میشود که‌گذشته از صفات عامل چیزی عارض عمل بشود .

مراد مسلمین ایّدهم الله ربّ العالمین ازکبیره وصغیره که میگویند دوعمل‌است نسبت بیك شخص دریك حال مثلاً یك‌شخص‌دریك حال اگر نظرشهوت باجنبی بکند و همان‌شخص‌درهمان‌حال ، اگرزناکند شکّی نیست که زنا بزرگتر است ومراد نه‌آنستکه کسی‌را باکراه بزنا بدارند وکسی بااختیار نظر بشهوت‌کند البتّه در این هنگام نظر بشهوت از مختار اکبر واعظم است و چنین‌نیست که‌مسلمین فرق‌نگذارند ما بین‌قتل بعمد وقتل بخطا این‌مسائل درکتب فقهیّه‌ایشان معنونست واین‌معنی بر مسلمین مخفی نیست ولیکن مقصود ایشان دقیق بود و قسّیس نفهمیده .

پس نفس اعمال‌را هرکسی قیاس‌کند بعضی‌را ببعض دیگرالبتّه بزرگ وکوچك دارند مثل اینکه تقبیل ازنظر عظیمتر است فی نفسه وزنا از بوسه بزرگتر است فی ذاته‌وعاقل این‌معنی‌را انکار نتواندکرد زدن مؤمن‌گناه‌است لیکن (گناه) جرح‌اعضاءاز اوبزرگتراست وقطع اعضاء ازجرح‌اعظم است وقتل ازهمهٔ اینها بالاتر است قتل‌یهودی قتل است وقتل جناب یحیی نیزقتل‌است لیکن این‌دوقتل مساوی نیستند انکاراین‌معنی از عین جهالتست ! بعد اگر سبب دیگری عارض یکی شودکه بالعرض بزرگتر یا کوچکترشود آن اسباب‌خارجی است ودخلی بنفس‌عمل‌ندارد ! پس‌معلوم شدکه‌قسّیس ازروی جهالت سخن میگوید وحقیقتاً بی‌انصافی میکند وکسی که این‌قدر شعور نداشته

← نظرها (مانند قتل از راه عمد وغیر عمد ودزدی درحال تنگدستی وبخاطر رفاه وآسایش) عقابش‌کم وزیادمی‌شود .

و انجام کاری از روی عمدو یاسهوو نسیان وبخاطر اغراض گوناگونی‌صفاتی هستند از صفتهای کننده کار هیچ ارتباطی باخود کار ندارند .

باشد که (درك کند) اعمال باهمدیگر تفاوت دارند حکومت او کمال جهالت و بی-
انصافی است .

دوزخ از نظر اسلام ومسیحیت

الشبهة السابعة : درصفحه ۴۴و۴۵ :(گوید) نهایت غرض از آتش جهنم بنا برمضامین آیات مزبوره و سایرین نه آنست که گویا آتش آن مجازی ومانند آتش این جهان بوده جهنم نیز تنور وکوره‌ای مانند تنور وکورهٔ دنیوی باشد محض بدین تفاوت که نسبت بآنها بغایت بزرگتر وگرمتر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پنداشته‌اند وکیفیت جهنم دراحادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است از آنجمله ملا محمدباقر مجلسی [1] در ورق ۱۶۳ الی ۱۶۷ کتاب عین الحیوة کیفیت جهنم را بدین عبارت بیان ساخته است . . . بعد عبارات را نقل کرده است وبعضی از عذابهای جهنم را بطریق مسلمانان ذکر کرده است ودرآخر صفحهٔ ۴۵ گفته است بنابر ظن واحادیث محمدی عذاب و زحمات جهنم تماماً مجازی وجسمانی است انتهی [2].

الجواب : این افتراست بر اهل اسلام زیراکه اهل اسلام عذاب جهنم رامجازی

---

(۱) محمدباقر مجلسی اصفهانی «ره» در سال ۱۰۳۷ هجری قمری متولد ، در ۲۷ رمضان ۱۱۱۱ وفات یافت ، اکنون قبر او درجامع عتیق اصفهان زیارتگاه مردم است . مرحوم مجلسی بیش ازشصت جلدکتاب نوشته معروفترین آنها بحارالانوار در۲۶ جلدبچاپ رسیده است وچاپ جدیدآن در قطع وزیری بیش از یکصد جلد است . ریحانةالادب جلد ۳ صفحه ۴۵۸ .

وعین الحیوة کتابی است فارسی در ۳۰۲ صفحه بقطع نیم ورقی که مرحوم مجلسی آنرا در بارهٔ اخلاقیات نوشته است و عنوان اولی آن در خدا شناسی تحت عنوان وصیت پیغمبر اسلام به ابوذر غفاری آغاز می‌گردد و آخرین بحث آن ذکرهای مستحبی در هنگام خواب است .

(۲) وصفحه ۴۰ سطر ۲۳ تا سطر ۲۴ صفحهٔ ۴۱ راه زندگی

نمیدانند بلکه حقیقی میدانند بلی عذاب جهنّم‌را جسمانی وروحانی میدانند عجب دارم ازحال قسّیس که معادرا جسمانی میدانند معهذا عذاب جسمانی‌را انکارمی‌نماید چگونه متصوّرمیشودکه جسم‌را بآتش بیندازی نسوزدومتألم‌نشود وروح بسوزد ومتألم بشود مگر اینکه گویند این نیز سرّیست مانند سرّتثلیث! ادراك اسرار نیز ازعقول بشر خارجست !

واگرمعادجسمانی‌را منکر بودند می‌توانستندبگویندعذابها ونعمتهای آن جهان روحانی‌صرفست وامّا بعدازاقرار بمعادجسمانی این سخنان‌را بمیان‌آوردن از بی‌خردی وکم عقلی است وعصبیّت ویهودیّتست .

سابقاً عرض شدکه مردم در قدیم‌آن قدر شعوروادراك نداشتندکه امرآخرت‌را بفهمند ذکری از قیامت در نزد ایشان نمی‌شد مگر اندك اندك وآنچه تهدید ووعید و وعدبایشان‌می‌شدجمیعاً دردنیابود ! ونعیم دنیا نعمت ایشان‌بودوسختی دنیاعذاب ایشان چون بغیر ازاین امری‌را نمی‌فهمیدندوغایت ادراك‌ایشان همین بود .

وفهم‌ایشان آن‌بود که‌بت مصنوعی‌خودرا خدا میدانستند ! وآخر بزحمت‌بسیار خدا خدای بنی اسرائیل شد وخدای ابراهیم برتخت نشست وازخلقت دنیا نادم شد ! وطوفان‌را فرستاد وبعد از طوفان بازپشیمان شد که چرا این خلق‌را هلاك‌کردم ! اوّل شاؤل‌را سلطان کرد بعد از سلطنت او نادم شد ! اورشلیم را خواست هلاك کند بعد پشیمان شد .

آمد بجنّت پی‌آدم میگشت وصدا میزدآدم توکجائی ! وباجناب یعقوب‌ازاوّل شب تا آخر شب‌کشتی گرفت وغالب نشد! وبجناب موسی فرمود:روی مرا نمیتوانی به بینی لیکن برکوه نازل میشوم ازپشت‌سر مرا ببین !

وبابنی اسرائیل از مصر بیرون آمدن‌گاهی درقهر بود وگاهی درآشتی می‌گفت دیگر من نمی‌آیم باز التماس میکردند باایشان میرفت وبنی اسرائیل می‌فرمود اردو را ازکثافات پاك کنید زیرا که من‌در میان اردو هستم وراه میروم .

وپیش سلیمان آمد التماس کرد ازروزیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند من باایشان همراه بودم لیکن خانه ندارم منزل ندارم جائی‌را ندارم استراحت کنم خانه‌ای از برای‌من بسازوجناب سلیمان خانه‌ای‌از برای اوساخت ودرآنجا منزل‌کرد.

واین‌خداکه خدای بنی اسرائیل‌شدگاهی خرس است گاهی شیر است گاهی ببر است وگاهی کرم است وگاهی از دماغش دود وآتش بیرون میآمد گاهی از نفسش یخ منجمد میشود وگاهی مانند پهلوان شراب خورده چشمهایش سرخست.

وگاهی‌مجلس مشورت در آسمانهامنعقدمی‌نماید که چگونه انبیای بنی‌اسرائیل را گمراه سازد!

و گاهی بخواب سلیمان می‌آید که از من هرچه میخواهی بخواه.

و گاهی حزقیال پیغمبر را امر می‌فرماید که سیصد و نود روز باید نان را با فضلهٔ انسانی بخوری بیچاره‌پیغمبر گریه وزاری‌می‌نمایدکه من تاکنون نجاست‌نخورده‌ام قول اوّل را نسخ میکند ومیگوید: باید فضلهٔ حیوانی بخوری بیچاره پیغمبر اطاعت می‌کند.

و گاهی اشعیای پیغمبر را امرمی‌فرماید که سه سال و نیم باید باعورت‌منکشفه غایظه در میان مردم‌راه‌بروی و هوشع‌پیغمبر را می‌فرماید باید بزن زانیه عاشق‌شوی.

و گاهی ناتای نبیّ‌را می‌فرستد پیش جناب داود عَلَيْهِ‌السَّلَامُ که تو با زن بندهٔ من اوریای‌حتّی در خلوت زنا کردی ومن وا میدارم که با زنهای تو آشکارا زنا کنند و بقول خود نیز عمل کرد زنهای جناب داود را داد بدست پسرش که باآنها زنا کرد.

و این خدا چهار پسر دارد پسر بزرگش جناب‌یعقوب است پسر بزرگ دیگرش جناب داود و جناب سلیمان نیز پسر بزرگست و جناب عیسی فرزند یگانهٔ خداست و معنی‌یگانه‌را نمیدانم‌کسی‌که‌سه برادرداردیگانه(فرزند) نمیشودوذات این خدامشتمل بر سه اقنوم است اب و إبن و روح القدس و این سه خدا متّحدند بتوحید حقیقی! و

ممتازند بامتیاز حقیقی ! توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین سه یکیست و یك سه ! و این سه خدا مساویند ! در قدرت و جلال و تقدس و عدالت و آخر کار بجائي رسید که خدای دوم در ۱۸۹۵ سال قبل از این بشکم مریم که زن یوسف نجار بود نازل شد و از او گوشت گرفت بر خود پوشید ! و در میان آخور در بیت اللحم زائیده شد ! طفل بود ! شیر مي‌خورد ! گریه مي‌کرد ! مي‌خندید ! راه می‌رفت ! مي‌خورد و مي‌آشامید ! مریض‌مي‌شد وصحیح مي‌شد ! نماز می‌خواند وروزه می‌گرفت ! موعظه‌مي‌کردومی‌ترسید فرار می‌نمود ! معجزه می‌کرد مرده زنده می‌نمود! با زنهای زانیه رفیق می‌شد ! شراب می‌خورد و آخر یهودی‌ها که ارذل طوایف دنیا هستند این خدا راکشتند دفنش کردند سه‌شبانه روز در قبر ماند و روحش‌بجهنم‌رفت بعد ازسه روزاز میان‌مرده‌ها برخاست وبآسمان رفت‌در یمین‌خدای پدر نشست بازخواهد آمد که برهمه داوری کند !

چه‌کنم فعلاً فرصت ندارم‌که همه این امور راشرح بدهم انشاء الله همه این‌امور را در موضع مناسب از همین کتاب مشروح و مفصل ذکر و بیان خواهیم نمود [۱] .

شما را بخدا ملاحظه کنید معرفت اینها را در خدا شناسی تمامی این امورکه اشاره بآنها شد مضمون کتب مقدسهٔ ایشانست .

ایضاً ملاحظه کنید معرفت خانوادهٔ نبوت را در دانستن احکام خدا که جناب داود در آخر عمر یك زن مقبولی از برای خودتزویج نمود و بعد از وفات جناب‌داود پسر آن جناب أدونیاه نزد بث شبع مادر سلیمان آمد و از او خواهش کرد که خدمت سلیمان علیه‌السلام مشرف شود و از او خواهش کند که سلطنت را توبردی لااقل زن پدر من أبی شاك شونمي را بمن بزني دهدضعیفه هم نزد سلیمان آمد تبلیغ رسالت

(۱) قسمتی از شواهد این مطلب در گذشته باتعیین محل نقل گردید و قسمت دیگر هم درآینده نقل خواهد شد .

نمود جناب سلیمان تغیّر نموده برادرخود را کشت چنانچه در باب دوّم از کتاب اوّل ملوك مرقوم گردیده است (۱) .

پس خانوادهٔ نبوّت در صورتي که این‌قدر شعور نداشته باشندکه تزویج زن پدر بحکم تورية حرام است (۲) از دیگران توقّع معرفت نداریم .

کساني که شعور و ادراکشان در معرفت خدا این ها باشد امور قیامت را کی می‌فهمند ؟! چگونه می‌توان بآنها امر معاد را بیان کرد ؟! پس ازاین جهت در تورية ذکر قیامت نشد و در کتب انبیاء دیگر بسیارکم ! در بعضی جاها همین قدر است که قیامتي هست « بطور اجمال » امّا چگونه است و تفصیلش چیست دیگر نبوده و نیست .

رستاخیز در عهدین

و امّا از جناب موسی تا زمان‌جناب‌عیسی عليه‌السلام مردم قدری معرفت پیدا کردند جناب عیسي قدری امر معاد را شرح داد باز بالنسبه بقرآن مجملست و بیانات جناب عیسی بعضي بکنایه و اشاره و بعضی بتفصیل‌درمواضع کثیره از عهد جدید واردگردیده از آن جمله در آیه ۱۲ از باب ۳ و آیه ۲۲ و ۲۹ و ۳۰ از باب ۵ و آیه ۱۳ از باب ۷ و آیه ۱۲ از باب ۸ و آیه ۲۸ ازباب ۱۰ وآیه ۲۳ ازباب ۱۱ وآیه ۳۰ و ۴۲ و ۵۰ از باب ۱۳ و آیه ۱۸ از باب ۱۶ و آیه ۸ و ۹ از باب ۱۸ و آیه ۱۳ از باب ۲۲ و آیه

(۱) کتاب اول پادشان باب دوم : ۱۲ ـ ۲۵ ، سلیمان برکرسی پدر خود داود نشست وسلطنت او بسیار استوارگردید ادونیان پسر حجیت نزدبتشبع مادرسلیمان آمد... وگفت تمنا اینکه بسلیمان پادشاه بگوئی ابیشك شونمیه‌را بمن بزنی بدهد . . . بتشبع نزد سلیمان پادشاه داخل‌شد تابا او دربارهٔ ادونیا سخن گوید . . او «بتشبع» گفت‌ابیشك‌شونمیه ببرادرت ادونیا بزنی‌داده‌شود . . . سلیمان قسم‌خورد به . . قسم‌که ادونیا امروزخواهد مرد بعد دستورکشته شدن اورا صادر کرد .

(۲) ملعون باد کسیکه بازن پدر خود هم‌بستر شود : سفر تثنیه باب۲۷ : ۲۰

۳۳ از باب ۲۳ و آیه ۵۱ از باب ۲۴ و آیه ۳۰ و ۴۲ و ۴۷ از باب ۲۵ از انجیل متّی
وآیه ۲۹ از باب۳ وآیه ۴۳ الی ۴۹ از باب ۹ از انجیل مرقس

و آیه ۹ و ۱۷ از باب۳ و آیه ۹ ازباب ۶ و آیه ۱۵ از باب ۱۰ و آیه ۵ و ۴۹ ازباب ۱۲وآیه ۳ تا ۵ازباب ۱۳ و آیه ۹ و ۲۳ تا ۲۶ و ۲۸ از باب ۱۶ از انجیل لوقا

و آیه ۲۹ از باب ۵ وآیه ۲۷ از باب ۶ و آیه ۴۸ از باب ۱۲ و آیه ۶ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا

وآیه ۱۹ و ۲۷ و ۳۱ از باب ۲ و آیه ۲۳ از باب ۳ و آیه ۱۵ و ۲۵ از باب۲۴ و آیه ۱۸از باب ۲۶ از کتاب‌اعمال‌رسولان .

و آیه ۸ و ۹ از باب ۲ و آیه ۱۶ از باب ۳ و آیه ۹ و ۱۶ از باب ۵ و آیه ۲۲ از باب ۹ از رسالهٔ پولس باهل روم و آیه ۱۳ و ۱۷ از باب ۳ و آیه ۵ از باب ۵ وآیه ۱۱ از باب ۸ و آیه ۱۸ ازباب ۱۵ از رسالهٔ اوّل پولس بقرناتیان و آیه ۲۹ از باب ۱۱ ازرسالهٔ دوّم پولس ایضاً بقرناتیان‌وآیه ۱۶ از باب۶ ازرسالهٔ پولس بافسیسیان وآیه ۱۶ از باب۶ ازرساله پولس بفلیپیان‌وآیه ۲۸ازباب اوّل رسالهٔ پولس بکولیسیان و آیه ۱۰ از باب اوّل و آیهٔ ۳ از باب ۵ از رسالهٔ اوّل پولس بتسالونیکان و آیهٔ ۲۴ از باب ۵ از رسالهٔ اوّل پولس بتیموتاؤس وآیهٔ ۲۷ از باب ۹ از رسالهٔ پولس بعبرانیان

وآیه ۳از باب۵ از رسالهٔ‌عامّهٔ یعقوب وآیهٔ ۷ازباب اوّل‌ازرسالهٔ‌اوّل‌پطرس‌وآیهٔ ۱۶ازباب۵ ازرسالهٔ اوّل یوحنّا و آیهٔ ۵ الی۸و۱۱ و۱۳ و ۲۳ از رسالهٔ عامّه یهودا و آیهٔ ۱۸ از باب اوّل و آیه ۲۲ از باب ۲ و آیه ۵ و ۷ از باب ۸ و آیه اوّل الی ۶ و ۱۷ الی ۲۰ از باب ۹ و آیه ۱۰ و ۱۱ از باب ۱۴ و آیه ۱۰ و ۱۳ الی ۱۵ ازباب۲۰ و آیه ۸ از باب ۲۱ از مکاشفات یوحنا انتهی (۱).

(۱) نقل کردن تمام آیات عهدین که حالات قیامت را بیان می‌کنند ودر متن‌کتاب بقسمتی ازآنها اشاره‌شده خارج ازفرصت پاورقی‌است مافقط دومورد ازعهدین‌را نقل‌می‌کنیم و شما می‌توانید باراهنمایی متن‌کتاب به‌آیات مزبور مراجعه‌کنید .

۱ ـ صحیفهٔ اشعیا باب ۳۳ : ۱۴ گوید : گناهکارانیکه در صهیون‌اند می‌ترسند و ←

دوزخ از دیدگاه انجیلیان

مؤلف گوید : مفهوم از کتابهای عهد جدید و نواهیر و تفاسیر و کتب عقاید مسیحیین درباب جهنّم چند چیز است .

اول : خود جهنّم تنوری و یا گودی و یا دریاچه و دریائی است از آتش منتها بالنسبه بتنورها و گودها و دریاچه‌ها و دریاهای دنیا بغایت بزرگتر و گرم‌تر است .

دوم: در جهنّم کرم ها می‌باشند که هرگز نمی‌میرند .

سوم: آتش جهنّم هرگز خاموش نمی‌شود .

چهارم : اهل جهنّم در جهنّم مخلّدند با همین بدنهای عنصری .

پنجم: شکم اهل جهنّم پر از مار است که اهل جهنّم را می‌گزند .

ششم: مار ها بپوست و بدن ایشان چسبیده‌و آنهارا می‌گزند و هرچه میخواهند این مارها را از خود دور کنند دور نمی‌شوند .

هفتم : اهل جهنّم مانند سگ دیوانه در جهنّم زوزه می‌کشند .

هشتم : مرگ می‌خواهند و حال آنکه از برای ایشان مرگی نیست .

نهم : دست و پاهای اهل جهنّم را بزنجیر های آتشین بسته‌اند .

دهم : تشکهای اهل جهنّم از آتش و متکاهای ایشان نیز از آتش است .

یازدهم : اهل جهنّم تشنه می‌شوند آب می‌خواهند بایشان داده نمی‌شود .

دوازدهم : آتش‌جهنّم روز بروزاز برای اهل جهنّم گرم‌ترمی‌شود و ازکبریت

لرزه منافقان‌را فروکرفته است (ومیگویند) کیست ازماکه درآتش سوزنده ساکن خواهد شد وکیست ازما که در نارهای جاودانی ساکن خواهدکردید .

۲ ـ مکاشفات یوحنا باب۱۱ گوید : ودود عذاب ایشان تاابد الاباد می‌رود . پس آنانیکه وحش وصورت اورا پرستش می‌کنند و هرکه نشان اسم اورا پذیرد شبانه روز آرامی ندارند .

است و اهل جهنّم کارشان دائماً گریه کردن و دندان بهم فشردن است [۱].

و در باب نهم از انجیل مرقس «آیهٔ ۴۳ ببعد» در وصف جهنّم باین نحو عیان و بیان گشته است :

پس هرگاه دست تو را بلغزاند آن را ببر زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی از اینکه با دو دست وارد جهنّم کردی در آتشی که خاموشی نپذیرد* جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتشش خاموشی نپذیرد* و هر گاه پایت تو را بلغزاند قطعش کن زیرا تو را مفید تر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا بجهنّم افکنده شوی در آتشی که خاموشی نپذیرد *جائیکه کرم ایشان نمیرد و آتشش خاموش نشود و هر گاه چشم تو تو را لغزش دهد قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یك چشم داخل ملکوت خدا شوی از آنکه با دو چشم در آتش جهنّم انداخته شوی * جائیکه کرمشان نمیرد و آتشش خاموشی نیابد .

ودر (آیهٔ ۲۸) باب پنجم از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است :

و از این تعجّب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید * و بیرون خواهند آمد هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که عمل بد کرد بجهت قیامت داوری .

و در (آیهٔ ۲۵ ببعد) باب نوزدهم از کتاب ایّوب نبی علیه‌السلام در باب معاد جسمانی باین نحو ترقیم یافته است :

---

(۱) اولی از مکاشفات یوحنا باب ۲۱ : ۸ ، دومی و سومی از انجیل مرقس باب ۹ : ۴۳ ـ ۴۹ ، پنجمی از ص ۴۶۲ وششمی از ص ۴۶۳ وهفتمی از ص ۴۶۷ وهشتمی از ص ۴۶۵ و بقیه از ص ۴۶۶ کتاب صلوة کاتولیکها استفاده می‌شود .

بدرستی که میدانم که رهانندهٔ من حی است و روز واپسین برزمین
خواهد ایستاد * و بعد ازپوسیده شدن پوست وجسدم دیکر باهمان جسدم
خدا راخواهم دید .

و در آیهٔ ۸ باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا باین نحو رقم گردیده است :

لیکن خوفناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و
جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغکویان نصیب ایشان در دریاچه
افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود و اینست موت ثانی .

در کتاب نماز و تذکره وتشمنت « تجهیز اموات» که ثانی‌الحال در مطبع ولیم دروکولین در مملکت نمسه در شهر لبسك در سنه ۱۸۹۳ بطبع رسیده و این کتاب در میان مسیحیین بسیار معتبر می‌باشد درکتاب مزبور در صفحه ۳۵۹ در وصف جهنم باین نحو عیان و بیان گشته است :

بجهنم انداخته می شوی آنجائی که کرمش نمی‌میرد وآتشش خاموش نمی‌شود «مرقس ۹ : ۴۸ » ودر جهنم سه‌قسم‌عذاب است هرکدام از دیگری ظالم تر :

اول : کرمیست که هرگز نمی‌میرد .

دوم : آتشی است که اطفا پذیر نیست .

سوم: خلودی است که آخر ندارد .

و در صفحهٔ ۳۶۰ صاحب‌کتاب‌گوید : اینك من‌درحبس خانهٔ خدا محبوسم ودر دریای‌آتش می‌سوزم تا ابدالآباد‌آه نه دولت بکارخورددر این وقت تنك ونه‌اولاد فائده بخشیدند آخ ! وای برمن وای برجان من .

« ودر صفحهٔ ۳۶۱ و ۳۶۲» آن نیتی که گوش باو نمی‌داد در این‌دنیا میرغضب اوخواهد بود درجهنم وآن نیت یك مارمیشود در دل اودائم‌اورا میگزد وآن ماربا‌و میگوید هیچکس تقصیری ندارد توباین روزگارافتاده‌ای مگرتقصیر خودتست فروختی ملکوت سموات‌را وفروختی جان خودرا و فروختی خدای خودرا بیك قاشق عدس !

افتادی پی تکبّرات باطله وپی مال‌دنیا وپی‌کیف شیطان ! الآن از اینها چه حاصل شد ازبرای تو ؟! دردیکه هیچ درمانی ندارد یك لقمه عسل خواستی لیکن الآن بمیر ! شموئیل ۱۴ : ۴۳ .

مؤلف گوید: نمیدانم این‌مار چه فرقی دارد بامارهائیکه‌علامهٔ مجلسی علیه‌ـ الرحمة نقل فرمود ؟!

«ودر صفحه ۳۶۳» الآن جهنم جای تواست وبکش بلاهارا و نصف جزای توهم نیست وهکذا آن نیّت درآن ساعت مذمّتش میکند وجمیع گناهان او مبدّل بمارها میشوند و براومیچسبند «بجسداو» وچشمهای اورا قلع مینمایند و هرقدر سعی مینماید آن مار هارا از خود دورکند لیکن آنها از اودور نمیشوند و دست از او برنمی‌دارند چنانچه او در دار دنیا دست ازمعصیت برنمی‌داشت ! وتاابدالآ باداشاك میریزد درجهنم ومیگوید یك لقمه عسل خواستم وخوردم باید بمیرم .

«ودر صفحهٔ ۳۶۴» این‌آتش دنیا مانند یك نعمتی‌است که خدا آفریده‌ازبرای بنی نوع انسان صدقاً بیحدّ منفعت‌دارداز برای‌ماها وبدون اوتعیّش وزندگانی‌محالست این‌آتشی‌که رحمت وشفقت است این‌قدر ظالمست سنگهای فولادرا آب میکند .

«صفحه۳۶۵» پس ای‌خدا چه خواهد بودآن آتشیکه خدای از برای انتقام از دشمنانش‌آفریده چنانچه در این دنیا تفاوت بزرگی هست مابین آتشها و همچنین فرق تفاوت بیحدّ میباشد مابین این‌آتش رحمت ومابین آن آتش غضب که دست خدا آنرا روشن‌کرده است ! وغضب خدا همیشه آن آتش‌را باد میزند و مشتعل می‌نماید ! آتش چوب حرارتش بیشتر از آتش کاه است وآتش آهن بدتر ازآتش‌چوبست !

پس حال ملاحظه‌کن آن آتش گناه وآتش جهنم‌را که چقدر ظالم خواهد بود آن آتش بدرون انسان میریزند مغز استخوان‌را میسوزانند و دل گنه‌کار بیحال میشود اهل جهنم ازشدّت حرارت مرگ ازبرای خود میخواهد ومرگ از اوفرار مینماید ای جهنّم چه‌قدر ظالم هستی همه‌آن خوشحالیها و آن لذّتهای این دنیا مقابل یکدقیقه

عذاب تو نمیشوند ! وهرعذابی وهردردیکه در روی زمین هست در مقابل عذاب جهنم کل‌سرخند. اشعیای‌نبی ۳۳ : ۱۴ میگوید :گنه‌کاران درصیدون[1] مخوف شده‌ارتعاش منافقان‌را گرفته میگویند از ماهاکیسکه درآتش سوزان ساکن شودواز ماها کیسکه درآتشکدهٔ جاوید متمکن گردد ؟.

«ودرصفحهٔ ۳۶۶» ای خبیث نصیب تو مکتوب‌گردیده است درآن‌دریاکه آتش کبریت در او میسوزد توای‌کافرکه دهن‌خودرا مانندد‌رجهنم‌کرده‌ای توای‌کینه‌دار که کدورت‌را دردل‌خود نگاه میداری چه لزوم‌کرده است‌که ازدیگران بپرسی اگر یکی ازاین اوصاف خبیثه درتو باشد واورا ترك نکنی وتوبه ننمائی درکمال وضوح جهنم در پیشانی تو نوشته شده است وبآن آتشی که اطفا پذیر نیست خواهی افتاد ! آری تشك تو آتش خواهد بود ومتکای تو آتش ودست وپاهای تو بسته بزنجیرهای آتشین و هر جائیکه بروی در میان آتش غلط میخوری چنانچه‌در دنیا در میان‌گناهان‌می‌غلطیدی میمیری وزنده میشوی ویك‌قطره آب میخواهی وهیچکس بتویك‌قطره‌آب نخواهد داد که‌زبان‌سوخته وپختهٔ خودرا ترکنی ! مگر اینکه دود ازکلهٔ تو برمیآید تا ابدالآباد دراوقات شبانه روز ابداً استراحت نداری مکاشفات ۱۴ : ۱۱

«در صفحهٔ ۳۶۷» هردردی یك‌زمان استراحت‌دارد انسان‌را مهلت میدهدوآرام میگیرد وانسان از برای خود دوستی پیدا میکند واورا دلداری میدهد واما در جهنم استراحت وآرامی نیست شغل اهل جهنم دائماً گریه ودندان فشردنست ودائم ازشدت عذاب مانند سگ‌دیوانه زوزه میکشند رفیق‌ایشان شیطانست پدر ومادر واقارب‌دشمن

---

(۱) صیدون که در عهد جدید بصورت صیدا آمده شهر قدیمی فنیقیه است که اهالی آن اسرائیلیان‌را خیلی اذیت‌کرده برفساد وبت پرستی وادارشان می‌کردند قاموس‌مقدس ص ۵۷۲ ازکتابهای عهد عتیق چنین استفاده می‌شودکه انبیاء صیدونیان‌را بسیار ملامت وتهدیدکرده‌اند . وشمعون پطرس حواری در آنجا بدنیا آمده است .

ایشانست اولاد باپدر ومادر بسر یکدیگر میزنند و چشم همدیگررا قلع می نمایند انتهی ملخصاً .

حال از تو که مسیحی منصف هستی استفسار مینمائیم : اگر دشمن جان خود نیستی راست بگو این بیانات چه تفاوت دارند با بیانات مجلسی (ره) ؟! مگر اینکه گویند ما این‌قدر معرفت نداشتیم که احوال آن جهان را باین‌طورها بفهمیم از کتابهای اهل اسلام سرقت نموده و بزبان خود ترجمه نموده‌ایم !

پس معلوم و محقّق گردید که قسیس غالط و یا مغلّط عوام است و از کتابهای خود نیز بی‌خبر است و هرایرادی که براهل اسلام وارد نموده است در باب جهنّم بر-خود او وارداست چنانچه دیدی و فهمیدی .

وامّا اینکه گفتیم عذاب اهل جهنّم روحانی و جسمانی است معاً نه جسمانی فقط چنانچه امیر المؤمنین عليه‌السلام در دعای معروف بدعای کمیل میفرماید :

یا الهی و ربی وسیدی و مولای لای الامور الیك اشکو ولما منها اضج وابکی لالیم العذاب وشدته ام لطول البلاء و مدته فلئن صیرتنی فی العقوبات مع اعدائك وجمعت بینی و بین اهل بلائك و فرقت بینی و بین احبائك و اولیائك فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك وهبنی صبرت علی حر نارك فکیف اصبرعن النظر الی کرامتك ام کیف اسکن فی النار ورجائی عفوك ...

یعنی ای خدای من و پروردگار من و مولای من و آقای من برای کدام کار ها بسوی تو شکایت کنم و برای کدام یك از آنها بخروشم و گریه کنم از برای عذاب دردناك و سختی آن و یا از برای طول بلا ومدّت آن اگر بگردانی مرا در عقوبتهای خود با دشمنانت و جمع کنی میانهٔ من و میان اهل بلای خود و جدائی افکنی میان من‌ومیان دوستداران واولیاء خود «پس ببخش مرا» ای خدا وبزرگ وآقا وپروردگارمن اگر صبر کردم برعذاب تو چگونه صبر کنم برفراق تو و ببخش مرا اگرصبر کردم بر

حرارت آتش تو چگونه صبر کنم از نگریستن بسوی کرامتهای تو و تا چگونه ساکن شوم درآتش و حال آنکه امید من بعفو تو بوده .

پس ثابت ومحقق گردید که عذاب آن‌جهانی در نزد اهل اسلام جسمانی وروحانی است معاً وکشیش کاذب و مفتریست یقیناً .

گناه ابلیس

الشبهة الثامنة : «در صفحه ۵۰» گوید: معصیت شیطان قبل ازخلقت آدم اتفاق افتاد نه بعد بخلاف اینکه از قرآن واحادیث محمدی فهمیده می‌شود زیرا در آنها مذکور گشته که گویا فرشتگان ازخلقت آدم رنجیده ودرخصوص این امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنین کسی را آفریده وخواهی گذاشت که در آن تباهی و خونریزی ؟ نماید وحال آنکه ماتو را بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس می‌نمائیم اوخدا در جواب ایشان گفت که آنچه من میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بسجده آدم کرد وابلیس ابا نمود وبدین سبب شیطان شد چنانکه همین گزارشات غیر مناسب و غیر واقع در اوایل سورة البقر و سورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اوّل کتاب حیوة القلوب مفصلاً نقل گشته است نهایت در بارهٔ این امر مبهم که آیا علت معصیت شیطان چه بوده و بچه طریق بعمل آمده است باز در کتب مقدّسه چیزی واضح بیان و عیان نگشته انتهی بالفاظه (۱) .

مؤلف گوید : قسّیس نبیل در این موضوع مدّعی سه امر بر مسلمین گردیده است .

اوّل : آنکه بنا بر قرآن و احادیث مسلمین معصیت شیطان بعد از خلقت آدم واقع گردید .

دوّم : آنکه ملائکه از خلقت آدم رنجیده بمقام بحث ایستادند .

سوم : آنکه این امور نامناسب و غیر واقع می‌باشند .

---

(۲۲) وصفحه ۳۶ : سطر ۱ - ۱۱ راه‌زندگی .

در جواب گوئیم هرسه ادعا باطل ولغو است !

امّا اوّل افترا و کذب است بر قرآن واحادیث مسلمین چون شیطان از ملائکه نبود و قبل از خلقت آدم منافق و کافر بود یقیناً بنصّ صریح قرآن! امّا اثبات مدّعای اوّل : خدای تعالی در سوره الکهف می‌فرماید :

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۱) .

یعنی شیطان از جنّ بود پس بیرون‌رفت از فرمان پروردگار خود .

وچون ثابت گردید بحکم این آیه که ابلیس از جنّ بود واجب است که از ملائکه نباشد لقوله تعالی :

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ (۲)

پس آیه صریح است در فرق ما بین جنّ وملك .

دوّم :آنکه ابلیس ذریّه دارد بجهت قول خدای تعالی در وصف آن ملعون :

أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ (۳) .

یعنی «آیا بعد از آنکه عداوت شیطان برشما محقق گشت» فرا می‌گیرید او را و فرزندان او را دوستان بغیر از من که آفریدگارشمایم و حال آنکه ابلیس وذرّیهٔاو

---

(۱) سوره کهف ۱۸ : ۵۰ .

(۲) ترجمه : روزیکه همهٔ آنان‌را گرد آورد بفرشتگان میگوید : آیا ایشان بودند که شمارا می‌پرستیدند . ملائکه گویند : تومنزهی وتو سرور ماهستی‌نه‌آنان ، بلکه پریان رامی‌پرستیدند سوره سبأ : ۳۴ ، ۳۹

(۳) سورهٔ کهف ۱۸ : ذیل ۵۰ .

دشمن شمایند وآیه صریح است در اثبات ذرّیه از برای شیطان ولی ملائکه ذرّیه ندارند زیرا که ذریّه حاصل نمی‌شود مگر از ذکر و انثی و در میان ملائکه انثی و شهوت پیدا نمی‌شود.

لقوله تعالی : وَجَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ اِناثاً اَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ (۱).

خداوند انکار فرموده است بر کسانیکه حکم باناثیّت ملائکه نموده اند و زمانیکه اناثیّت منتفی شد لامحاله توالد منتفی می‌شود.

سوّم : آنکه ملائکه معصومند بنابر بیانیکه عنقریب خواهد آمد وابلیس‌چنین نبود پس از ملائکه نبود.

چهارم : آنکه ابلیس مخلوقی ازآتش‌است.

لقوله تعالی عن ابلیس : خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ (۲).

و ایضاً آن ملعون از اجنّه است بحکم **کان من الجن**[۳] وجنّ‌مخلوق‌از آتش است لقوله تعالی :

وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ (۴).

و ایضاً حق تعالی فرمود :

(۱) ترجمه فرشتگان‌راکه بندگان (خدای) مهربان هستند ماده (دختر) شمرند آیا آفرینش‌آنانرا دیده‌اند. سوره زخرف ۴۳ : ۱۸

(۲) ترجمه : مرا از آتش آفریدی سوره اعراف ۷ : ۱۱

(۳) ترجمه : ازپریان بود سوره‌کهف ۱۸ : ۵۰

(۴) ترجمه : جن‌را ازآتشی‌که بوی‌کشنده داشت آفریدیم سورة حجر۱۵ : ۲۷

خَلَقَ الانْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالفَخّارِ وَخَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ (۱) .

و امّا اینکه ملائکه از نار نیستند رسول الله فرمودند :

خلقت الملائکة من نور و خلق الجان من مارج من نار (۲) .

پنجم : آنکه‌ملائکه رسولان خدایند بحکم قول خدای تعالی :

جاعِلِ الْمَلائکَةِ رُسُلاً (۳) .

ورسولان خدا معصومند لقوله تعالی :

اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ (۴) .

پس چون‌ابلیس‌چنین نبود واجب استکه از ملائکه نباشد .

اگر کسی سؤال نماید اگر ابلیس از ملائکه نبود چرا بجهت ترك سجده‌ملعون و مطرود گردید ؟ و حال آنکه مأمور بسجده ملائکه بودند نه اجنّه .

در جواب از سؤال گوئیم : بحسب‌ظاهر از ملائکه بود و در میان ایشان نشو و نما کرده بود مانند منافق در میان مؤمنین چون حکمی بر مؤمنین نازل شد منافق نیز در تحت آن حکم داخل است زیرا که بحسب ظاهر از ایشانست هر چند که در واقع و نفس الامر از ایشان‌نیست وحال‌ابلیس نیز چنین است بحسب ظاهر از ملائکه

---

(۱) انسان را از گل خشکی بمانند سفال پخته وجن را از آتش آمیخته آفرید سوره الرحمن ۵۵ : ۱۴و۱۵ .

(۲) ملائکه ازنور وجن ازآتش آمیخته آفریده شدند .

(۳) « ستایش خدای راسزاست که ... » وملائکه را پیامبرانی قرار داد . سورهٔ فاطر۳۵ : ۱

(۴) خدا بهتر می‌داندکه پیغمبری خودراکجا قرار دهد . سورهٔ بقره ۲ : ۲۹

بود لیکن در باطن از ایشان نبود و استثناء منقطع است نه متّصل [۱] مانند « جائنی القوم الّاحماراً » استثناء منقطع درکلام عرب مشهور است ودر کلام خدا نیز وارداست.

قال الله تعالی : لاتاکلوااموالکم بینکم بالباطل الاّ ان تکون تجارة عن تراض (۲) .

ایضاً فرمود :

وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الاّ خطأً (۳) .

و نیز در قرآن است :

و اذ قال ابراهیم لابیه وقومه انّنی براء ممّا تعبدون الاّ الّذی فطرنی (۴) .

---

(۱) در استثناء یك بار شخص یاچیزی را استثناء می‌کنیم که جزء مستثنی منه باشد . مانند : تمام بستگان نزدیك آمدند جز پسر عمویم ، که پسر عمو جزء بستگان نزدیك‌است وبا استثناء حکم آمدن‌را ازاو برداشته‌ایم ، واگر بگوئیم‌تمام مهمانان‌آمدند ولی‌پسرعمویم ماشین خودرا نیاورد ، چون‌ماشین‌جزء مهمانان نبود این را استثناء منقطع نامند . درآیات مزبورهم داد وستد بارضایت خریدار وفروشنده تصرف بناحق نیست ، خطا در کشتن را آدم کشی نمی‌گویند ، خالق جهان آفرین مورد پرستش قوم حضرت ابراهیم نبود وگفتار نیکو هم جزیاوه‌گوئی نیست تا استثناء متصل شود .

(۲) « ای مؤمنان » اموال خویش را بین خود بناحق نخورید مگر به داد وستدیکه برضایت باشد . نساء ۴ : ۲۸

(۳) نباید شخص مؤمن مؤمنی را بکشد مگر اشتباهاً . نساء ۴ : ۹۴

(۴) هنگامیکه ابراهیم بپدر وقوم‌خویش گفت من از آنچه می‌پرستید بیزارم مگر ازآنکه مرا آفرید . زخرف ۴۳ : ۲۵ ، ۲۶

و ایضاً در کلام الله است :

لاٰ یسْمعُونَ فیهاٰ لغْواً وَ لاٰ تَأْثیماً الاّٰ قیلاً سَلاٰماً سلاٰماً (۱) .

پس استثناء در مواضع مذکوره منقطع است نه متّصل و استثنآء ابلیس نیز منقطع است بدون تردید وایضاً آن ملعون واحد بود در میان الوف از ملائکه پس غلبه کردند بر او در قول خدای تعالی **فسجدوا** پس آن ملعون مستثنی شد .

ابلیس هم‌مأمور بسجده بود

و با قطع نظر از همه اینها آن ملعون بخصوص مأمور بسجده بود بدلیل قول خدای تعالی .

ماٰ منعكَ الاّٰ تَسْجُدَ اذْ امرْتُكَ (۲) .

و امّا اثبات مدّعای ثانی در همان سورهٔ مبارکهٔ البقره است لیکن قسیس تغافل و تجاهل نموده و یا اینکه نفهمیده است .

قال الله تعالی : وَ كاٰنَ مِنَ الكاٰفرینَ (۳) .

آیهٔ مبارکه‌را باین نحو تفسیر نموده‌اند : واو(یعنی ابلیس) دراصل‌از ناگرویدگان یعنی از منافقان بود و اظهار انقیاد می نمود در نزد فرشتگان ولی در باطن کافر بود چون حق تعالی او را بسجده امرکرد غش کفر او بر محك این امتحان‌ظاهرشد .

ودر صافی در تفسیر و کان من الکافرین : **فی العیون عن امیرالمؤمنین** (ع)

---

(۱) در آنجا بیهوده (یاوه) و بهتان نشنوند جز گفتار سلام و خوش آیندی .
واقعة ۵۶ : ۲۴ ، ۲۵

(۲) هنگامیکه امر کردم (سجده کن) چه چیز تورا از سجده کردن باز داشت .
اعراف ۷ : ۱۲

(۳) واز گروه کافران بود . سورهٔ بقره ۲ : ۳۴

انه اول من کفر وانشاء الکفر والعیاشی عن الصادق علیه السلام مثله .

و ایضاً در صافی در تفسیر :

انی اعلم مالا تعلمون .

یعنی من میدانم آنچه راکه شما نمیدانید .

من الصلاح الکائن فیه ومن الکفر الباطن فیمن هو فیکم (۱).

ودر مجمع البحرین در مادهٔ بلس :

فلما امر الله الملائکه بالسجود لادم خرج ما کان فی قلب ابلیس من الحسد فعلمت الملائکه عند ذلك ان ابلیس لم یکن منهم .

حاصل مضمون بفارسی چنین میباشد: چون حق تعالی ملائکه را امر نمود بسجدهٔ آدم ظاهر شد آنچه در قلب ابلیس بود از حسد وکفر پس ملائکه دانستند که ابلیس از ایشان نبوده .

و در خلاصة المنهج در تفسیر انّی اعلم مالا تعلمون « بدرستیکه من میدانم درآفرینش این خلیفه ازمصلحتها وحکمتها آنچه راکه شما نمیدانید» ازجملهٔ آن اظهار عجب وکبر وعدم انقیاد ابلیس بودکه درخاطر داشت وظاهر نمیکرد انتهی .

وتقریر آیهٔ مبارکه دراثبات کفر ابدی ابلیس موافق قول اصحاب موافاة(۲) وکه موافق

---

(۱) من می‌دانم آنچه‌راکه شما نمی‌دانید بقره ۲ : ۲۹ . . . از منافع پوشیده این آفرینش وازکفریکه در دل یکی از شماها نهفته است .

(۲) اگر گناه وثوابی از مکلف سر بزند یکی ازبین خواهد رفت .

ابوعلی وپیروانش گویند اثرعمل اولی بوسیله دومی ازبین‌میرود واثر عمل دوم (عقاب باشد یاثواب) بحال خود باقی می‌ماند .

وگروه دیگر به‌پیروی از ابوهاشم گویند : اثرکمتر در معارضه بااثر زیادتر از بین ←

است بامذهب متابعان جناب موسی وعیسی علیهما السلام» آنست که گوئیم ایمان موجب استحقاق ثواب دائمست و کفر موجب استحقاق عقاب دائم وجمع فی ما بین ثواب دائم وعقاب دائم ممتنع ومحالست.

پس زمانیکه ایمان صادر شود از مکلّف وپس از آن نعوذ بالله کفر صادر شود یا استحقاق هردو باقیست وآن محالست (بنابر آنچه بیان شد) ویا آنکه طاری مزیل سابقست وآن هم محالست زیرا که قول باحباط[1] باطل است لقوله تعالی:

انّی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی (۲)

→ میرود وبهمین اندازه هم از عمل زیاد کاسته می‌گردد، مثلا اگر شخصی سزاوار ۶ درجه عقاب و ۱۰ درجه ثواب باشد در مقام معارضه عقاب زایل می‌شود و ۴ درجه از ثواب باقی می‌ماند وپیروان این عقیده‌را اصحاب مرافاة خوانند. اقتباس از کشف المراد مرحوم علامه حلی ص ۲۶۱

(۱) احباط «قلم بطلان کشیدن و نابود نمودن» در معارضه اعمال حسنه باسیئات سه قول است:

۱ ـ اگر دو عمل خیر وشر باهم معارضه کنند آنچه اندك است نابود می‌شود و آنچه بیشتر است بحال خود باقی می‌ماند.

۲ ـ در هنگام تعارض بمیزان اندك از آن عمل بیشتر ساقط می‌گردد وبقیه‌اش بدون معارض می‌ماند مثل اینکه شش ثواب وده گناه از شخص صادر شود: شش گناه بخاطر ثوابها نابود می‌شوند وچهار گناه از برای شخص باقی می‌ماند واین دو عقیده از ابوعلی و ابوهاشم بنظر محققین باطل است.

۳ ـ خدای منان گناهان‌را ازراه لطف وکرامت و بخاطر توبه و پشیمانی و شفاعت می‌آمرزد مجمع البحرین لغت حبط.

(۲) «خداوند پذیرفت که» نابود نسازم کردار نیك شمارا، خواه از مرد باشد یا از زن سورهٔ آل عمران ۳ : ۱۹۵

وایضاً درکلام الهی است .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ (۱)

پس این فرض نیزمحالست وشرط حصول ایمانآ نستکه کفر ازمکلّف صادر نشود هرگز! زمانیکه خاتمه برکفر شد میدانیم که آنچه سابق صادر شده بود ایمان نبود حقیقتاً ! !

و زمانی که این مرحله ثابت شدگوئیم چون ختم ابلیس برکفر شد دانستیم‌که آن‌ملعون هرگزمؤمن نبود ومسیحیین در این‌مسئله موافقند بااصحاب موافات چنانکه در پیش‌گفتیم وایشان گویند اگر شخص که ازاوّل عمر مؤمن بمسیح باشد و در نفس آخر منکر شود آن ایمان سابق ازبرای او فائده ندارد ومخلّد درآتش خواهد بود و آن ایمان سابق ایمان نبودکذباً اظهارایمان میکرد! وعکس نیز چنین است یعنی اگر شخص از اوّل عمر تاآخرکافر بمسیح‌باشد ودرآخر عن‌قلب مؤمن‌بشود ازاهل‌نجاتست پس شرط حصول ثواب وعقاب وفات برکفر وایمانست .

ابلیس فرشته نبود

ودر صافی در ذیل تفسیر : **واذ قال‌ربك‌للملائكة...**

والقمی عن الصادق عليه السلام ان ابلیس کان بین الملائکة یعبد الله فی ـ السماء وکانت الملائکة تظنه منهم ولم یکن منهم و ذلك ان‌الله خلق خلقاً قبل آدم وکان ابلیس حاکماً فیهم فافسدوا فی الارض فعتوا وسفکوا بغیر حق فبعث‌الله‌علیهم الملائکة فقتلوهم و اسروا ابلیس و رفعوه معهم الی السماء فکان مع الملائکة یعبد الله الی ان‌خلق الله آدم وظهر ماکان من‌حسد

(۴۵) هرکس باندازهٔ ذره‌ای کارنیك انجام دهد اورا خواهد دید و هرکس بمیزان ذره‌ای کار زشتی مرتکب شود نتیجهٔ اورا می‌بیند سورهٔ زلزله۹۹ : ۷ و ۸

ابلیس له و استکباره علمت الملائکة انه لم یکن منهم . وقال انما دخل فی الامر لکونه منهم بالولاء ولم یکن من جنسهم والعیاشی عنه ؑ انه سئل عن ابلیس اکان من الملائکة اوهل یلی من امر السماء قال لم یکن من الملائکه ولم یکن یلی من امر السماء و کان من الجن وکان مع الملائکة و کانت الملائکة تری انه منها وکان الله یعلم انه لیس منها فلما امر بالسجود کان منه الذی کان و فی الکافی عنه ؑ مثله الی قوله ولم یکن یلی شیئاً من امر السماء وزاد معده ولا کرامه (۱) .

حاصل مضمون بفارسی اینکه: قمی از صادق علیه‌السلام نقل می کند: ابلیس درمیان ملائکه بود وخدارا درآسمان عبادت می نمود مظنون ملائکه این بودکه او از ایشانست وحال آنکه از ایشان نبود زیرا که خداوند خلقی را قبل ازآدم در زمین آفریده بودوابلیس درمیان ایشان حاکم بود پس فساد نمودند وطغیان کرده و خونهارا بناحق میریختند خداوندملائکه‌را برایشان فرستادتا ایشان‌راکشتند وابلیس‌رااسیر نموده بآسمان بردند پس خدارا با ملائکه عبادت میکرد تاخلقت آدم وچون ملائکه بامر خداوند مأمور بسجدهٔ آدم گردیدند استکبار وحسد ابلیس ظاهر وروشن گردید ملائکه دانستند که آن‌ملعون از ایشان نبود ! وحضرت فرمودند علّت دخول او در تحت امر در ولاء[۲] یعنی قرب از ایشان بود والّاازجنس ملائکه‌نبود ومباشرهیچ امری ازامور سماوی‌نبود از ملائکه نبود از اجنه بود وهیچ‌کرامتی درنزدخدا نداشت .

---

(۱) تفسیرصافی جلد یك ذیل‌آیهٔ مزبور .

(۲) اسیر جنگی که درمیان قبیله‌ای زندگی کند و بین او ومردم قبیله پیوند نسبی وزناشوئی نباشد عرب‌آنرا بقبیله منسوب می‌داند بقید ولاء مانند : عنترة‌بن شداد‌که ازقبیله عبس است بولاء نه به نسبت ، شیطان هم که اسیرشده بوسیلهٔ‌گروه فرشتگان بود ملك معرفی می‌شودبقید ولاء نه بحسب واقع وارتباط حقیقی

ودر تفسیر کبیر فخرالرازی در ذیل تفسیر :

و ما کنتم تکتمون اراد به ماستر ابلیس فی نفسه من الکبر و ان لایسجد . (۱)

ودر تفسیر ابوالسعود در ذیل تفسیر :

و کان من الکافرین ای فی علم‌الله تعالی اذ کان اصله من کفرة الجن فلذلك ارتکب ماارتکبه علی ماافصح عنه قوله تعالی کان من الجن ففسق عن امر ربه(۲)

پس ثابت ومحقّق گردید که کفر ابلیس قدیم بود پیش ازخلقت آدم ودر تفسیر صافی وارد شده است که هفت هزار سال قبل از خلقت آدم نسناس واولاد جانّ در روی زمین بوده وکافر بودند وشیطان نیز ازایشان بود(۳) واصحاب عالم ارواح گویند : در عالم ارواح کافر شد .

مجملاً قرآن واحادیث وقول مفسرین واهل لغت واصحاب موافات تماماً دالّ بر اینست که کفر ابلیس قبل از خلقت آدم بود ولیکن کفررا پنهان کرده بود و بر ملائکه ظاهر نشد مگر بعد از خلقت آدم: تفسیر **کان** بمعنی صار در قول خدایتعالی و کان من الکافرین خروج از ظاهر است بدون دلیل وآن جایز نیست یقیناً .

پس معلوم ومحقق گردید که قسیس مفتریست برقرآن واحادیث .

---

(۱) «خدا می‌داند . . » آنچه‌راکه پوشیده دارید «سوره‌بقره : ۳۳ » مقصود پروردگار کبری بودکه شیطان آنرا پنهان می‌ساخت تا بآدم سجده نکند .

(۲) «خدا می‌دانست که شیطان» ازگروه کافران بود «سورهٔ بقره۲: ۳۴»چون اصل‌او ازکافران جن بودکه امر خدائی‌را مخالفت کرد چه خوب می‌فرماید : او «شیطان» از جن بودکه ازفرمان خدایش سرپیچی نمود . کهف ۱۸ : ۵۰

(۳) تفسیر صافی جلد اول ذیل آیهٔ انی اعلم . . . این روایت را قمی از امام باقر علیه‌السلام ازپدرانش تا از حضرت علی امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل‌می‌کند .

واما قول قسیس گویا ملائکه از خلقت آدم رنجیده و بمقام بحث ایستاده الخ این‌هم ناشی ازجهل وعدم تأمل اوست زیرا که‌جمهور اعظم از علمای‌دین شیعه وسنی اتفاق دارند برعصمت تمامی ملائکه ازجمیع گناهان وخلاف‌حشویه خلافست وبرامت تمام نیست چنانچه اقوال‌مختلفه مذاهب مختلفهٔ مسیحیه برهمدیگر تمام نیست و در اثبات این‌مدعا ازبرای‌ما ازقرآن وجوهی است :

وجه اول : قول خدایتعالی :

لَایَعْصُونَ‌اللهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ(۱)

پس آیه صریحست در اینکه ملائکه هرگز عاصی خدا نمیشوند وبهر امریکه مأمور میشوند آنرا بجا میآورند الا اینکه این آیه مختص بملائکه نار است و چون دلالت عامه‌را خواسته باشیم متمسك میشویم بقول خدایتعالی:

یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ‌فَوْقِهِمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (۲)

یعنی ملائکه میترسند ازخدای قاهر غالب خویش وبهرچه مأمور میشوند بجامیآورند پس قول خدایتعالی :

وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ .

شامل فعل‌جمیع مأمورات وترك منهیاتست زیراکه نهی‌از شیء امربترك آنست.

وجه دوم: قول خدایتعالی:

---

(۱) در بارهٔ مأموران دوزخ می‌فرماید : فرشتگانی هستند درشت خو سخت‌گیر که دستورات خدا را نافرمانی نکنند و هرچه به آنان دستور داده شود انجام دهند ، سوره تحریم ۶۶ : ۶

(۲) سوره نحل۱۶ : ۴۰

بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ (۱) .

پس آیه صریحست در براءت ایشان ازمعاصی واینکه متوقفنددرجمیع اموروهیچ امریرا بجا نمیآورند مگر بمقتضای امر و وحی و کسیکه حالش چنین باشد نسبت خطا باو خطاست .

وجه سیّم: آنکه خدایتعالی از ایشان نقل فرموده است که ایشان بشررامذمّت کردندوسرزنش نمودند بسبب‌معصیت وهرگاه خودشان ازاهل‌معصیت بودنداین سرزنش از ایشان خوب و مرغوب نبود بلکه قبیح و بیجا بود [۲] .

وجه چهارم : آنکه خدایتعالی از ایشان حکایت نموده است که ایشان‌خدا را لیلاً و نهاراً تسبیح مینمایند و ابداً خسته و مانده و ملول نمیشوند [۳] .

و کسیکه حال اوچنین باشد صدور معصیت ازاو ممتنع است پس ثابت و محقّق گردید که ملائکه معصومند و صدور معصیت از ایشان محال و ممتنع است .

و امّا تفسیر قول خدایتعالی :

قالُوا اَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ الخ (۴)

یعنی گفتند ملائکه از روی تعجّب و عدم علم بمصلحت و حکمت درآفریدن اوگفتند نه بروجه اعتراض و بحث (چنانچه‌گمان قسّیس است) آیا میآفرینی درزمین کسیرا که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق !

---

(۱) « فرشتگان فرزندان خدا نیستند» بلکه بندگان گرامی هستند و در گفتار بر او پیشی نگیرند واز فرمان او پیروی کنند : سوره‌انبیاء ۲۱ : ۲۶

(۲) سوره نساء ۴ : ۹۹ و ۱۰۰

(۳) ویسبحون اللیل‌والنهار لایفترون سورة انبیاء ۲۱ : ۱۹ و ۲۰

(۴) سورة بقره۲ : ۳۰

پس معلوم شد که مقصود ملائکه تعجّب بود نه بحث واعتراض .

وفخرالرازی در شرح اینمقام گوید :

لیس غرضهم من ذلك السؤال تنبیه الله علی شیء كان غافلاً عنه فان من اعتقد ذلك فی الله فهو كافر ولا الانكار علی الله تعالی فی فعله بل المقصود من ذلك السؤال امور

احدها: ان الانسان اذا كان قاطعاً بحكمة غیره ثم رای ان ذلك الغیر یفعل فعلاً لا یقف علی وجه الحكمة فیه فیقول له اتفعل هذا كانّه یتعجّب من كمال حكمته وعلمه ویقول اعطاء هذه النّعم لمن یفسد و یقتل من الامور الّتی لا تهتدی العقول فیها الی وجه الحكمة فاذا كنت تفعلها واعلم انك لا تفعلها الا لوجه دقیق وسرّ غامض انت مطّلع علیه فما اعظم حكمتك واجلّ علمك فالحاصل انّ قوله اتجعل فیها من یفسد فیها كانّه تعجّب من كمال علم الله تعالی واحاطة حكمته بما خفی علی كلّ العقلاء .

وثانیها: ان ایراد الاشكال طلباً للجواب غیر محذور فكانهم قالوا إلهنا انت الحكیم الّذی لا یفعل السفّه البتة ونحن نری فی العرف انّ تمكین السفیه من السفّه سفه فاذا خلقت قوماً یفسدون و یقتلون وانت مع علمك انّ حالهم كذلك خلّقتم ومكّنتم وما منعتهم عن ذلك فهذا یوهم السفّه وانت الحكیم المطلق فكیف یمكن الجمع بین الامرین فكان الملائكة اوردهذا السؤال طلبا للجواب وهذا جواب المعتزلة .

وثالثها: انّ الشرور وان كانت حاصلة فی تركیب هذا العالم السفلی الا انها من لوازم الخیرات الحاصلة فیه وخیراتها غالبة علی شرورها وترك الخیر الكثیر لاجل الشرّ القلیل شرّ كثیر فالملائكة ذكروا تلك الشرور فاجابهم الله تعالی بقوله انی اعلم مالا تعلمون[1]

یعنی ان الخیرات الحاصلة من اجل تراكیب العالم السفلی اكثر من الشّرور الحاصلة فیها والحكمة تقتضی ایجاد ماهذا شأنه لا تركه وهذا جواب الحكماء .

ورابعها: انّ سؤالهم كان علی وجه المبالغة فی اعظام الله تعالی فانّ العبد المخلص لشدة حبّه لمولاه یكره أن یكون له عبد یعصیه .

---

(۱) سورة بقرة : ۲ـ۳۰

وخامسها: انّ قول الملائکة اتجعل فیها من یفسد فیها مسئلة منهم ان یجعل الارض او بعضها لهم ان کان ذالك صلاحاً الخ .

حاصل مضمون این کلمات بفارسی چنین میباشد: غرض ملائکه ازین سؤال تنبیه خدا نبود برشیءکه ازاوغافل بود پس بدرستی معتقد این امر درحق خدا کافر است و ایضاً مقصود ایشان انکار نبود برخدا درفعل او بلکه مقصود ازسؤال چند امر بود :

اوّل: کانّه تعجّب کردند ملائکه ازکمال علم خدای تعالی واحاطه حکمت او جلّت عظمته باموری که خفی است برجمیع عقلا پس مقصود از آیهٔ مبارکهٔ اتجعل فیها من یفسد فیها تعجب بود از ایشان .

دوّم: آنکه ایراد اشکال از برای طلب جواب محذوری ندارد پس مقصود ملائکه ازین سؤال طلب جواب بود نه بحث واعتراض .

سیّم: آنکه اگرچه شرور حاصل است در ترکیب عالم سفلی الاّ اینکه از لوازمات خیرات حاصله در آنست که خیرات این عالم غالب برشرور آنست و ترك خیر کثیر از برای شرّ قلیل شرّ کثیر است پس ملائکه متذکّر شرور گردیدند و خدای تعالی ایشان را جواب داد بقول خود :

اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمُون (۱)

یعنی آن خیراتی که من میدانم حاصل است در ترکیب عالم سفلی اکثر از شرّ حاصل در آنست پس حکمت مقتضی ایجاد است نه ترك .

مؤلف گوید: این جواب مانند جواب دوم است که مقصود ملائکه از سؤال طلب جواب بوده است .

چهارم: سؤال ملائکه بروجه مبالغه بوددر تعظیم خدای تعالی چراکه عبد مخلص بجهة شدّت محبت مکروه میدارد که مولای او بندهٔ عاصی داشته باشد .

(۱) سورة بقره ۲ ذیل ۳۰

پنجم: آنکه مقصود ملائکه این بودکه خدایا اگر مصلحت باشد تمامی زمین ویا بعض آنرا بما مرحمت‌کن خدا در جواب فرمودند مصلحت در اینست که آسمان از شما وزمین از ایشان باشد .

پس معلوم ومحقق گردیدکه ملائکه ازخلقت‌آدم نرنجیدند ومقصود ایشان‌ازین سؤال بحث واعتراض نبوده بلی اعتراض قسّیس در اینجا بیجا وبی‌قاعده وناشی ازعدم تأمل اوست واز عادت این قسّیس است اینکه اوّل ویا آخر ویا وسط آیه‌را میگیرد موافق خیال خود ترجمه وتفسیر می‌کند از برای اینکه اعتراض نماید و بعد میگوید که ترجمه وتفسیر صحیح اینست که من نوشته‌ام نه اینکه علما و مفسرین اهل اسلام نوشته‌اند واین عادت بسیار قبیح است شأن علما نیست سهل است شأن عقلا هم نیست والا همه‌کس میتواند آیاتی پیداکند درکتب عهدعتیق وجدیدکه اول ویاوسط ویاآخر آنهاکفر باشد خلاصهٔ کلام این عادت بسیاربد است ودراواخرفصل اول ازباب ششم‌همین کتاب بجهة این عادت قسّیس‌را مذمت وملامت نموده‌ایم وبعضی آیاتیکه وسط آنهارا گرفته است در همان موضع نقل شده است .

واما قول اوهمین‌گذارشات غیرمناسب وبیوقوع[1] الخ .

درجواب گوئیم‌آدم کلارك مفسردرشرح دیباچهٔ‌کتاب عزرا درمجلّد دوّم‌ازتفسیر خودالمطبوع سنه ۱۸۵۱ بعدازکلام طویل‌گوید :

زمانیکه الله جل شأنه توریةرا بجناب موسی علیه السلام دادند معانی توریةرا نیز دادند که اوّل مکتوب وثانی محفوظ شود ولذلك براول لفظ قانون مکتوب را اطلاق مینمایند وبرثانی لفظ قانون لسانی وفتاوائی‌که مطابق باشد بارروایات لسانیّه جماعت

(۱) نسخه : یعنی : غیر واقع .

یهود او را بقوانین موسی مسمّی مینمایند که از برای موسی حاصل شد در طور سیناء و ایشان مذعن اند بر اینکه چنانچه تورية در چهل روز از برای موسی حاصل شد یعنی در ایام مکالمهٔ خدا باموسی درجبل سیناء فکذلك این روایات لسانیه ایضاً از برای او در ایام اربعین حاصل شد درجبل و هردورا ببنی اسرائیل ابلاغ فرمود باین نحو :

بعد از مراجعت موسی ازطور هرون‌را بخیمه طلب نمود پس قانون مکتوب‌را اولاً باوتعلیم نمود پس از آن روایات لسانیّه‌راکه‌آن معانی قانون مکتوبست چنانچه از خدا بموسی بهمانطوررسیده بود .

پس هرون بعد از اینکه یادگرفت برخاسته ودر یمین موسی جلوس نمود وآن وقت العازروایطامارد فرزندان هرون داخل شده ویاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخاستند یکی در یسار موسی نشست ودیگری در یمین هرون پس‌هفتاد نفر مشایخ داخل شدند وهردو قانون‌را یادگرفتند ودرخیمه جلوس نمودند پس از آن مردمانیکه مشتاق تعلیم بودند تعلیم‌گرفتند پس موسی برخاست پس از آن العازر وایطامار قرآءت نموده وبرخاستند .

پس هفتادنفرشیخ‌معلومات‌خودرا برمردم‌خواندندپس‌هرکدام ازین‌مردم قانون‌را چهار مرتبه شنیدند خوب حفظ نموده وفهمیدندپس آنها بعدازاینکه از خیمه بیرون آمدند سایر بنی اسرائیل را خبر دادند پس قانون مکتوب را بواسطهٔ کتابت و معانی آنرا بروایات لسانیّه تاپشت ثانی تبلیغ نمودند واحکام مکتوب درمتن ششصد وسیزده بوده است پس‌قانون‌را هم بحسب احکام‌قسمت نمودند .

وگویند که در اوّل ماه یازدهم در سال چهلم از خروج بنی‌اسرائیل از مصر جناب موسی جمیع بنی‌اسرائیل‌را جمع نمود وایشان‌را از وفات خود خبر داد وامر فرمود هرکسی قولی از اقوال خدا یعنی قانون‌را فراموش‌کرده‌باشد بیاید وازمن‌سؤال

کند (یعنی قانونیکه بواسطه من باور رسیده است) وهمچنین اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد بیاید تا اینکه من باو اعتراض اورا رفع نمایم پس موسی مشغول بتعلیم بود در باقی ایام خود یعنی از اول ماه یازدهم تاششم ماه دوازدهم وقانون مکتوب و غیر مکتوب را تعلیم فرمود و سیزده نسخه از قانون مکتوب ببنی اسرائیل دادند که بدست خود نوشته بود باین نحو هرفرقهٔ را یك نسخه داد تا پشت اندر پشت در میان ایشان محفوظ باشد و بنی لاوی را یکنسخه علاوه نیز داد تا در هیکل محفوظ بماند [۱].

و قانون غیرمکتوب یعنی روایات لسانیه را بریوشع خواند درهفتم ماه برجبل نبو [۲]. صعود فرمودودرآنجا وفات کرد ویوشع بعدازوفات موسی علیه‌السلام روایات لسانیه را بشیوخ تفویض فرمود وایشان هم بانبیاء تفویض نمودند وهرپیغمبری برپیغمبردیگر میرسانید تا اینکه ارمیا بباروخ رسانید وباروخ بعزرا وعزرا هم بمجمع العلماء رسانیدکه

---

(۱) اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل که پیروان حضرت موسی‌را تشکیل می‌دادند از اولاد حضرت یعقوب هستند وهرسبط وگروه بنام یکی از فرزندان حضرت یعقوب مشهورند واسماء آنان طبق نوشته تاریخ دراندروس جلد ششم ماده «Jacob» از اینقرار است:
۱ - رؤبین - Ruben ۲ - شمعون Simeon ۳ - لاوی Levi ۴ - یهودا Juhoda ۵ - دان Dan ۶ - نفتالی Nephtali ۷ - جاد Juaod ۸ - اشیر Aser ۹ - یساکار Issachar ۱۰ - زبولون Zabulon ۱۱ - یوسف Joseph ۱۲ - بنیامین Beniamin
وگروه لاویان عهده‌دار کارهای کنیسه وهیکل ومذبح بودند . تورات سفر پیدایش باب ۲۹ : ۳۳ تا ۳۰ : ۲۴ و ۳۵ : ۱۸

(۲) کوه نبو (Nebo) یاجبل نبا رشته کوهی است در شمال شرقی بحرالمیت و جنوب غربی عمان که حضرت موسی درآنجا رحلت کرده است ، دایرةالمعارف فرانسه از لاروس جلدهفتم ص۴۲۸

آخرایشان شمعون صادقست واوهم بانیتی کونوس واوهم بیوئی بن یخنان اوهم بیوسی بن یاسیرواو به نتهان ادیلی ویوشع بن برخیا واین دونفر بیهودا بن یحیی وشمعون بن شطاه و ایشان بشمایا و ابی طلیون و این دوبهلل و او هم به پسرش شمعون و مظنون اینکه این شمعون همان شمعونی باشد که خدای نجات دهندهٔ ماراپالای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را بهیکل آورد بعدازانقضاء ایّام تطهیر[1] واوهم به پسرش غملائیل

(۱) در شریعت عهد عتیق ایام تطهیر روزهائی را گویند که شخص نجس و محتاج تطهیر است وآن بر چهار قسم است :

۱ - تطهیر از برص : بعداز بهبود یافتن بوسیله کاهن تطهیر میشود هفت روز ازحضور در خیمه اجتماع ممنوع است وروز هشتم بعد از انجام تشریفات خاص پاک میشود ومیتواند در خیمهٔ مزبور حضور یابد سفرلاویان باب ۱۴ : ۱ - ۳۵

۲ - تطهیر از مس میت : هرکس میته آدمی را لمس کند هفت روز نجس میشود واگر در روز سیم خویشتن را بآن پاك کند روز هفتم طاهرخواهد بود .

سفر اعداد باب ۱۹ : ۱۱ .

۳ - تطهیر از خونریزی : مرد وزنیکه بدنش خونریزی داشته باشد آنروزرا تا شامگاهان بهر چیز دست بزند وهرچیزیکه با بدن او تماس پیداکند نجس میشود وبعد از قطع شدن خون وتطهیر گرفتن هفت روز برای تطهیر خود بشمارد . . . و در روز هشتم قربانیها کند وبوسیله کاهن تطهیر وپاك گردد وزنیکه بعد ازایام حیض خون به بیند نیز همان حکم را دارد سفرلاویان باب ۱۵ : ۱ - ۲۵

۴ - تطهیر حیض ونفاس وروابط جنسی ، سفر لاویان باب ۱۲ چنین گوید : ۲ زنی آبستن شده پسر نرینه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد ، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد ۳ ودر روز هشتم گوشت غلفهٔ اومختون شود ۴ وسیوسه روز درخون تطهیرخود بماند وهیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود ۵ واگر دختری بزاید دوهفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد وشصت و شش روز در ←

واین غملائیل همانستکه پولس ازاوتعلیم گرفت واو بپسر خود شمعون واوبه پسرخود غملائیل واو بهپسرخود شمعون واو هم برابی‌یهودا حقدوش‌که پسرشمعونست ویهودای حقدوش این روایات را درکتابی‌جمع نموده واین‌کتابرا مسمی بمسنا[1] نمود انتهی .

بعد گفته است که جماعت یهود این‌کتاب را بسیار تعظیم مینمایند واعتقادشان اینستکه هرچه دراین‌کتابست‌ازجانب‌خداست‌که وحی شده است بموسی درجبل سیناء مثل‌قانون مکتوب لهذا ملفوظ هم واجب التکریمست مانند مکتوب و از زمانیکه این کتاب نوشته شده است بدرس وتدریس برواج عام رایج شده است و علمای کباراپشان دو شرح براین کتاب نوشته اند یکی درقرن ثالث در اورشلیم و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هرکدام ازین دو شرح کمراست زیرا که کمرا در لغت بمعنی کمالست و ازین دوشرح‌توضیح تمام‌از برای‌متن‌حاصل شده است‌درظن ایشان‌و زمانیکه شرح و متن جمع میشود اینمجموع را طالموت گویند و از برای حصول تمییز طالموت اورشلیم و طالموت بابل گویند و مذهب رایج ایشان تماماً و کمالاً مندرج در این دوطالموت است‌که کتب انبیاء ازآنها خارج است وچون طالموت اورشلیم مغلق(پیچده) است فلذلك اعتبار طالموت بابل درنزد ایشان‌الآن زیادتر است انتهی .

هورن مفسّر نیز قریب بدین کلام در مجلّد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه

← خون تطهیر خود باقی بماند ۶ وچون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود . . . وبعد بدر خیمه اجتماع بدست کاهن تطهیر شود .

انجیل لوقا درباب ۲ : ۲۲ - ۲۴ گوید : چون ایام تطهیر ایشان (مریم وعیسی) برحسب شریعت موسی رسید اورا باورشلیم‌بردند تابخداوند بگذرانند . . . شخصی شمعون نام‌که مرد صالح ومتقی بود براهنمائی روح‌القدس بهیکل در آمد وچون والدین آن طفل یعنی عیسی‌را آوردند تارسوم شریعت‌را بجهت‌او بعمل‌آورند

(۱) معرب « میش‌نا » بمعنای توضیح ثانوی و تکرار شریعت

اسلام وآراءبشری صفحه ۴۰۵

هزار و هشتصد و بیست و دو ، گفته است و نقل کلام ایشان در باب هفتم از همین کتاب خواهد شد انشاء الله و چون حال این کتب را دانستی حال گوئیم خود قسیس فندر در فصل ۳ از باب سیّم در صفحه ۲۰۵ از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۶۲ از میزان الحق اقرار نموده است که کیفیت خلقت آدم وسجده نمودن فرشتگان باو واز خدا دور گشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت که درسورة البقرة و دراوایل سورةالاعراف مرقوم است درکتاب طالموت و کمرا و ضحار و میدراس نام و سایر کتب یهودیان منضبط است پس بعداز اینکه قسّیس اقرار نموده است که این امور درکتب قدیمهٔ یهود قبل از جناب عیسی منضبط و مسطور است دیگر نمیدانم از کجا و بچه جرأت و جسارت میگوید همین گذارشات غیر مناسب و بیوقوع [1] . خدا گواه است سند کتب احادیث یهود بسیار معتبرتر از سند این تورية و انجیل است بلکه قیاس سندآن کتب بسند تورية وانجیل مطلقاً غلط است زیرا که این تورية و انجیل ابداً سند ندارند چنانچهدرباب اوّل از همین کتاب خواهی دانست [2] و اگرگوید چون این امور در تورية نیست و هرچیزیکه در تورية نباشد در نزد ما مردود و غیر مسلّم است درجواب گوئیم در اینصورت لازم میآید که جنّت وناررا نیز منکر باشید چرا که ذکری از جنّت و نار در اسفار خمسهٔ تورية نشده است و ایضاً کتب انبیاء و انجیل و رسائل حواریّین نیز در نزد شما مردود و غیر مسلّم باشند بجهة اشتمال آنها باخبار از

---

(۱) نسخه : غیرواقع .

(۲) مؤلف کتاب بعد از تمام کردن اشکالات قسیس فندر ببررسی کتابهای عهدین می‌پردازد ودر ضمن آن شوراهای ششگانهٔ جامعه روحانیت مسیحیان را « که از سال ۳۲۵ تا۱۳۹۷ میلادی برای تصحیح سندکتابهای عهدین وخارج‌کردن کتابهای غیر معتبر ویا غیر موافق باعقیده‌کلیسا تشکیل شده است» بررسی می‌کند و روشن می‌سازد که سند این کتابها معتبر نیست .

قیامت و اینموجب کفر و خروج از دین مسیح علیه السلام است پس ثابت و محقّق گردید که قسّیس مقصود و منظوری ندارد مگر نزاع صرف و مغالطه نه اظهار و بیان و متابعت حقّ .

(توبه و بازگشت)

الشبهة التاسعة : درفصل دوّم درصفحه ۵۹ و ۶۰ گوید که توبه وبازگشت از جمله واجبات بوده زیادتی یا ثوابی یا چنین مکافاتی نیستکه در نزد خدای مقدّس و عادل کفّارهٔ گناهان انسان تواند گردید و ظاهر است که چنانکه آدمیکه بعلّت غفلت و بی‌باکی یابد رفتاری خود زخمی یا مرضی یا ضرری بجهة خود تحصیل نموده است بتوبه و انابه زخمش التیام نپذیرد و ضرر ومرضش رفع نمیگردد همچنین بدی و گناهی یا ظلم و ستمی که از آدمی بعمل آید و محض ندامت و توبه رفع وعفو نخواهد شد بنحویکه در نزد حاکم شرع و عرف نیز توبه و بازگشت شریری ویرا از بازخواست مستوجب عملش خلاص نمیسازد وقطع نظرازین‌انصاف آدمی‌بهرآنکس‌که متوجه آن گردیده معلوم مینماید که توبه و بازگشت کفارهٔ‌گناهان نمیتواند گردید و گناه بمحض آن عفو نخواهد شد زیرا که آدمی بآن ساکت نمیگردد و گناه بمحض آن عفو نخواهدشد انتهی بالفاظه(۱) .

مؤلف حقیر گوید : حاصل این کلمات اینستکه توبه از جملهٔ حسنات و واجباتست و واجبات چون واجبست لهذا موجب عفو و بخشش گناه نمیشود وپیش از جواب ازقسّیس نبیل استفسار میشودکه‌آیاایمان‌بمسیح وقبولی دعوت‌آنجناب‌رجوع و بازگشت بسوی انجیل ازجملهٔ واجباتست و یا مندوبات ؟ معلومست شقّ ثانیرا نمیتواند قسّیس اختیار کند زیرا که بجهة ترك مستحبّات شخص معاقب نمیشود پس لابد باید بگوید از جملهٔ واجباتست و واجبات نیز درنزد قسّیس‌ثمری وفائده‌ای ندارند .

(۱) وصفحه ۵۶ از راه زندگانی چاپ بیروت بسال ۱۹۳۰

پس ایمان بمسیح ورجوع و بازگشت بسوی انجیل فائده و ثمری نخواهد داشت پس چه لزوم کرده است که مردم دعوت مسیح را قبول کنند ورجوع با نجیل نمایند واز برای قسّیس نیز لازم نبود که ادیان دیگر را باطل کند و مردم را دعوت بدین مسیح نماید زیرا که قبولی این دعوت از جملهٔ واجبات و واجبات نیز ثمری و فائده‌ای ندارند وکتاب قسّیس مملوّ است از اینکه واجبات فائده ندارند پس کتاب نوشتن قسّیس لغو است و کار لغو نیز صادر نمیشود مگر از آدم سفیه بیعقل ! بلکه دعوت جناب مسیح وسایر انبیاء علیهم السّلام نیز بیفائده و لغو خواهد بود ! بلکه انزال کتب و ارسال رسل از خدا لغو و بیفائده خواهد بود ! زیرا که متابعت انبیاء واجب و آن هم فائده ندارد و اینمذهب حکماء اروپاست که علمای پروتستنت آنها را مسمّی بملحد کرده‌اند که منکر جمیع ادیان بخصوص دین مسیح میباشند لعل قسّیس نیز باطناً از آنها باشد و مصلحت خودرا در اظهار ندانسته است و الّا و اجبات فائده ندارند یعنی چه !

خلاصه کلام برویم سرسخن :

نمیدانم که این قسّیس چه قدرعاری ازحکمت وشرایع بوده و معلوم میشود که بمحض عقل خود در شرایع حرکت میکند کانّه هیچ شر یعتی ندیده و تورية وانجیل نخوانده است .

الحاصل تحقیق اینمسئله بطوریکه قسّیس نمی فهمد اینستکه جهة خداوند عالم جلّ شأنه نوراست و کمال، و علیّین و ملکوت آسمان جهة خداست و همه نور وخیر وکمال و نعمت و استراحت ابدیست وجهة شیطان ظلمت است و نقص ! و سجیّن و ملکوت زمین جهة شیطانست و همه ظلمت و شرّ و نقص و ذلّت و تعب است ابداً ! و انسان در ما بین علیّین و سجیّن وا داشته شده است و مختاراستکه بطرف علیّین توجه کند و سلوك نماید یا بطرف سجیّن توجّه کند و سلوك نماید ! پس هرگاه روبخیر و نور و کمال کرد سر تاپا نورو خیر و کمال شود و چون ملکوت آسمان جاوید

است او هم جاوید شود و چون رخت شرارت را بیفکند و بلباس ملکوت آسمان در آید و آن لباس کهنه شدن ندارد ! و غرض و مرض نپذیرد و درجوار خداوند جلّ شأنه همیشه بماند و از اهل نعمت و راحت و جنّت باشد .

وچون پشت بعلّیّین کند و رو بسجیّن وعمل بمقتضای نفس امّاره و شیطان نماید ظلمانی شود و کثیف گردد و سنگین شود و در زمین مخلّد بماند و نیست در او غلبه جهة آسمانی تا اورا ببالا بکشد پس در ظلمت بیرون که ظلمت سجیّن است بماند و چون این امردراناجیل بغایت اشتهار است لهذا محتاج بذکر شواهد نیست پس شخص عاصی هرگاه مدتی پشت بآسمان کرده و رو بزمین و خود را ظلمانی نموده و هرگاه بازگشتورو بآسمان نماید و پشت بزمین‌کند البتّه نورانی شود !آیا نمی‌بینی که‌اگرپشت بآفتاب کنی هزار سال و یکطرفة العین رو بآفتاب کنی ظلمت هزار ساله زایل و نور در تو ثابت شود چنانکه هرگاه هزار سال رو بآفتاب کنی و یکساعت پشت باو کنی نور هزار ساله برود و ظلمت آید !

و هکذا هرگاه کسی هزار سال عصیان کند و یکطرفة العین باز گشت بسوی خدا کند وتوجّه نماید بتوجّه تامّ حقیقی البتّه جمیع عصیان او پاك شود بهمان‌توجّه وهرگاه‌هزار سال مؤمن‌باشد ومتوجّه خدا ویکطرفةالعین کافر شود نور او تمام وظلمت صرف شود و بدرك اسفل افتد پس معلوم شد برای آدم عاقل منصف که بازگشت‌بسوی خدا اثرش محو ظلمت معاصی است و توبه معنی دیگر جز بازگشت بسوی خدا ندارد و مسلمین میگویند توبه محو گناهان میکند نه معنی این آنستکه کسی بگوید توبه کردم ازگناهان بسوی خدا وبهمین گناهانش آمرزیده شود حاشا ثمّ حاشا بلکه هرگاه کسی این کلمه را بگوید و شروط آنرا بعمل نیاورد بسا اینکه این قول استهزاء در نامهٔ اعمال او نوشته شود و عصیان برای او ثبت گردد نه طاعت پس توبهٔ حقیقی عبارت از توجّه تامّ است‌بسوی‌خدا واین‌معنی درنزد مسلمین محقّق نشود مگر باموزچندی:

شرط توبه

اول : اصلاح عقایدکند وخدای خودرا بشناسد واگردرشناختن او قصوریست اوّل آنها را اصلاح کند چراکه انسان اگرخدای‌خودرا نشناسد نمیداندکه بکجا توجّه کند ؟ ! و روبکه نماید ؟ معلومست اگر کسی آفتابرا نشناسد نمیتواند روبآفتاب بشود چراکه نمیداند آفتاب کجاست پس شرط اوّل توبه معرفت خداست و معرفت حاصل نمیشود مگر در توحید نه در تثلیث زیرا که مثلّث مشرکست یقیناً و اثبات شریك از برای خدا معرفت خدا نیست بلکه عین جهل‌ونادانیست .

دوم : اعراض قلب است از سجیّن وشیطان وآن‌هم محقّق نشودمگر بمعرفت شیطان‌چراکه انسان اگرچیزمضرّرا نشناسد نتواند ازاواجتناب کند البتّه پس معرفت شیطان هم لازمست تا انسان از او اجتناب کند و إلاّ بسا اینکه با او همخواب شود و نداند وکم‌کم اورا بخبث‌خودخبیث گرداند وشیطانهم‌مجسّم‌نیست ودرجائی ننشسته‌است وفاش‌سخن نمیگوید تا انسان ازاوبشنود و اعراض‌کندبلکه اورا اولیاء وهیاکلی‌استکه در هیاکل خود بروز میکند پس هرکسیرا دیدی که تورا بخلاف حق دعوت میکنداز قبیل کفر و معصیت بدانکه او شیطانست ویا شیطان در زبان اوتکلّم میکند بهرهیکلی که هست‌ازاو اجتناب‌کن و فرار نما ! پس‌شرطدوّم‌توبه‌معرفت شیطانست درهیاکلش تا بتوانی از او فرار کنی .

سوم : عزم برعدم عود است بسوی هیاکل شیطان که اگر در دل داردکه بسوی هیاکل شیطان خواهم برگشت این کس استهزاء کرده است برب و خالق خود وبسوی خدا توجّه نکرده است و قلب اوبسوی شیطانست رسول خدا صلواة الله علیه فرمودند:

التائب من الذنب و المصر علیه کالمستهزء بربه (۱)

(۱) کسیکه توبه کند و دست ازگناه برندارد خدای خودرا بمسخره گرفته است اصول‌کافی کتاب‌الایمان والکفر باب التوحید حدیث ۱۰

چهارم :آنکه عزیمت نماید بصدق وصفادرادای حقوقیکه تازمان توبه درآن تفریط کرده است : از حقوق خدا و رسول خدا و ائمه هدی از حق برادران و حق پیشوایان و عزیمت نماید بر جبران‌کسری که تا آنزمان‌کرده است از معاصی‌چراکه در نوامیس برای هرمعصیتی کفاره‌ایست پس باید آن‌معاصی‌راکه سابقاً کرده همه عزم بردادن و بجا آوردن کفاره نماید و طاعاتی را که نکرده سعی در ادای آنها نماید حقوق تفریط شده را بجا آورد با مکنت و فرصت ! و عازم برادا باشد با عدم مکنت و فرصت و اگر این عزیمت بااو نباشد توجّه حقیقی بعمل‌نیامده است **فلیس بتائب** .

پنجم : علاوه‌بر اصلاح عقاید واصلاح‌اعمال تعدیل اخلاق نیزلازمست که توجّه با توکلّ برغیر و خوف از غیر و عدم رضا بقضا و عدم تسلیم‌قلبی وهکذا سایر اخلاق لازمهٔ نفسی‌راست‌نیاید زیرا که عدم‌آنها شرك خفی‌است‌وآنها عمل‌عقاید است‌وچنانکه علم بشرایع نفع‌ندارد بدون عمل بآن ، همچنین عقاید نفع ندارد بدون عمل بآن پس شرط پنجم عمل بعلم عقاید است .

ششم : آنستکه نادم باشی برآنچه تا زمان توبه کرده بودی چنانکه در زمان معصیت مشتاق بودی و مایل‌که اگر نادم نباشی از آنچه که کردهٔ هرآینه توجّه کامل نکردهٔ و نورانی نخواهی شد .

هفتم : آنکه ساخط شوی برنفس‌خود ودشمن داری معاصی را چنانکه دوست میداشتی‌که اگرنعوذبالله ازنفس‌خود خورسندی داشته باشی‌باآنچه‌کردهٔ واعمال‌سابقهٔ‌او را دوست داشته باشی بجای فسق کافر خواهی بود و چگونه با محبّت ظل شیطان و اتحاد با او متوجّه خدا و نورانی خواهی شد .

هشتم : بغض دنیا و سجّین و مخلّدین در آنست چرا که حبّ دنیاسر همهٔ خطیئاتست و همهٔ خطیئات از حبّ دنیا برمی‌خیزد پس مادامیکه انسان محبّت دنیا

در خود می بیند توبهٔ او قبول نشده است و توجّه بعلّیین و ادای رضای خدا ننموده است پس چگونه توبهٔ او قبول میشود .

نهم : توبه کردنست نه ازجهة اینکه امید جنّت دارد وبر جان خود ازجهنّم میترسد و توبه میکند که جان خود را نجات دهدکهاگر خدا او را مثلاً عذاب نکند یا نعمت بدهد اقامت بر مخالفت اوامر الهی خواهد نمود با وجود اینکه نهی کردهاست از آن و گفته است که من این اعمال را نمی‌پسندم پس هرگاه توبه میکند ازجهةاین که خدا او را عذاب نکند و احسان باو نماید خود پرستی کرده و مقصود بالذّات جان خودش است و این معنی دخلی به‌خدا پرستی ندارد و چنانکه مبنای کتاب قسیس از اوّل تا آخر همه تحصیل اسباب نجاتست ازبرای خود واین معنی در نزد موحدان اسلام خود پرستی است نه خدا پرستی.

در نزد موحدان اسلام خدا پرستی آنست که او را عبادت کنی و ترك معاصی نمائی نه بجهة طمع بهشت و نه بجهة خوف جهنم بلکه بجهة محبّت خدا و امتثال امر او جلّت عظمته و اینکه او سزاوار پرستش است با قطع نظر از بهشت و جهنم و اگر بعد طلب بهشت کند از این جهة باشد که محبوب خدا و مسکن اولیای خداست و حبّ محبوب خدا ومجاورت با اولیای خدا حبّ خداست و اگر از جهنم‌گریزانست ازین جهة باشد که مبغوض خدا و مسکن دشمنان خداست و بغض مبغوض خدا عین هدی است پس هرگاه کسی طلب نجات خود کند و عبادت برای نجات و نعمت خود کند البته خود پرست و مشرکست بخدای عزّ وجلّ و مشرك متوجّه بخدا نباشد پس شرط نهم همآن شدکه عمل‌را برای رضای خدا وتوبه‌را برای‌متابعت حکم خدا نماید نه از جهة نجات خود واگر نجات خود را هم خواهد ازین جهة خواهد بودکه نجات مرضی خداست .

دهم : اینکه تبعیض در توبه ننماید یعنی مثلاً اگر در معصیت دارد از همهٔ

اینها توبه کند زیرا که قبیحند نه از اینکه ازنـه معصیت توبه کند و بریکی اصرار نماید واگر چنین کند تائب نیست و ایضاً معصیت را ازین‌جهة ترك کند که قبیحست نه‌ازین‌جهة که مضّر است بمال و حال او .

و محض تیمّن و تبرّك اگر در اینموضع دو حدیث ذکر کنیم بسیار مناسب و خوبست .

حدیث اول : در فصل ۴۵ از جامع الاخبار از پیغمبر مختار علیه صلوات الله الملك الغفّارمنقولستکه فرموده اند:

اتدرون من‌التائب فقالوا اللهم لا قال‌اذا تاب‌العبد ولم‌یرض الخصماء فلیس بتائب و من تاب ولم یغیر مجلسه وطعامه فلیس بتائب و من تاب ولم یغیر رفقائه فلیس بتائب ومن تاب ولم یزد فی العبادة فلیس بتائب و من تاب ولم‌یغیر لباسه فلیس بتائب ومن تاب ولم یغیر فراشه و وسادته فلیس بتائب و من تاب ولم یفتح قلبه ولم یوسع کفه فلیس بتائب و من تاب ولم یقصر امله ولم یحفظ لسانه فلیس بتائب و من تاب ولم یقدم فضل قوته من یدیه فلیس بتائب و اذا استقام علی هذه الخصال فذاك التائب .

یعنی رسول خدا ﷺ در خطاب باصحاب و احباب فرمودند : آیا میدانید تائب‌کیست عرض کردند : نی ،پس رسول‌خدا فرمودند : زمانیکه بنده توبه‌کند وخصم را از خود رضا نکند پس تائب نیست ، وهرگاه کسی توبه کند مجلس و طعام خود را تغییر ندهد پس تائب نیست ، وهرکسی توبه کند ورفقای خود را تغییر ندهد پس تائب نیست ، وهرگاه توبه کند و در عبادت نیفزاید پس تائب نیست و توبه کاریکه تغییر لباس ندهد پس تائب نیست وتوبه کاریکه فراش و متکای خودرا تغییر ندهد پس تائب نیست ، و هر کسیکه توبه کند و قلب خود را گشاده نکند و دست خود را وسیع ننماید پس تائب نیست ، و توبه کاریکه آرزوهای خود را کوتاه ننماید و زبان خود

را حفظ نکند پس تائب نیست ، و هرکسیکه توبه کند و زیادتی قوت خود را تقدیم ننماید از دست خود پس تائب نیست ، و زمانیکه استقامت جست براین خصال پس او تائبست .

حدیث دوم : سیّد رضیّ الدّین رضی‌الله عنه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند :

ثکلتك امك اندری ماالاستغفاران الاستغفار درجة العليين وهواسم واقع علی‌ستة معانية،اولها : الندم‌علی مامضی،الثانی:ترك‌العود اليه ابداً، الثالث:ان تؤدی الی المخلوقين حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس ليس عليك تبعة ، الرابع:ان تعمد الی‌كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدی حقها ، الخامس : ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذيبه بالاحزان حتی يلصق الجلد بالعظم و ينشأ بينهما لحم جديد،السادس : ان تذيق الجسم‌الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية (۱) .

یعنی مادرت برای تو گریه کند آیا میدانی‌که استغفار چه معنی دارد که بآن قیام مینمائی بدرستیکه استغفار درجهٔ ملاء اعلی و بزرگان عالم بالاست و آن اسمی استواقع برشش معنی :

اوّل : پشیمانی برگناهان گذشته .

دوّم : عزم براینکه دیگر برسر آن نروی .

سیّم : ادا کردن حقوق مردم بایشان تا اینکه درمعرض لقاء الهی درآئی لوح کردار تو از نقش‌گناه ساده باشد ودامن اعمال تو از لوث مناهی پاك باشد چنانچه بسبب آن عقوبتی نباشد تورا .

---

(۱) نهج البلاغة باب حکم صفحه ۶۰۷ حکمت ۴۰۹ چاپ اتحاد تهران بسال ـ ۱۳۳۵ .

چهارم: آنکه توجّه نمائی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد چنانچه باید از عهدهٔ حقّ آن برآئی.

پنجم: آنکه توجّه نمائی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد پس بگدازدر آوری آنرا بآتش حزن واندوه تا اتّصال یابد پوست تو با استخوان و بعداز آن گوشت تازه بروید.

ششم: آنکه بچشانی جسم خودرا تلخی طاعت وفرمانبرداری همچنانیکه چشانیده بودی آنرا حلاوت معصیت و گنه کاری.

بعد از اینکه معنی توبه را فهمیدی برویم برسر کلمات قسّیس.

امّا اینکه گفته است که توبه امریست واجب مسلّم.

امّا اینکه گفت که امور واجبه را ثوابی نیست باطل، میپرسیم: آیا شخص در هنگام ارتکاب واجبات مقبل بخداست یامعرض ازخدا؟! و آن اعمال الهی وملکوتی است یا سجّینی و شیطانیست؟ البتّه نمیتواند شق ثانی‌را اختیار کند پس گوئیم اگر اعمال ملکوتی و سبب اقبالست چگونه ثواب ندارد و حال آنکه ثواب نورانی شدن روح انسانست از توجّه بخدا و دخول در ملکوتست بواسطهٔ ارتکاب اعمال ملکوتی پس چگونه اعمال‌واجبه‌ثواب ندارد؟! مگرخداوند مردم‌را باعمال بیفائده و بی‌ثمرامر کرده‌است پس‌أوامر الهیّه لغواست و بیحاصل نعوذ بالله! و اگر آن اعمال فائده دارد، میپرسیم که آن فائده اگر ثواب نیست پس چیست و آن اعمال سبب قربست یا بعد؟ اگر سبب بعد است پس‌معصیت‌است نه طاعت! وخیانتست نه خدمت! واگرسبب‌قربست پس معلومست که نجات درقرب خداست پس چگونه امر واجب ثواب ندارد؟!

و بجان خود قسم اگر این قسّیس معنی واجب را میدانست هرآینه میفهمید که ثواب واجب هفتاد مقابل مستحبّ است زیرا که هر عملیکه دربجا آوردن‌آن‌حسن بقاء نفس‌بود ودرترك آن هلاکت وموت نفس، خداوند آنرا واجب‌کرده و عکس آنرا

حرام فرموده ، و هرعملیکه دربجا آوردن آن حسن نفس و بقاء آن بود و در ترك آن قبح نفس ونقص آن پس آن را مستحب کرد و عکس آنرا مکروه ، پس چطورمیشود کهواجب ثواب نداشته باشدوحال آنکه سبب بقاء نفس است ! و نه اینکه آن عقایدیکه او سبب نجات میداند آنها هم واجب‌اند .

چطورشده است و اجباتیکه تومیگوئی سبب نجاتند امّا واجباتیکه اهل اسلام میگویندسبب نجات نیستند عجب‌مرد منصفی وحال آنکه امرتوبه از خصایص شرع شریف‌حضرت خاتم الانبیاء نیست بلکه ازآدم تا حضرت‌مسیح‌جمیع‌پیغمبران مردم را دعوت بتوبه مینمودند .

و توبه‌اعمّ از آنستکه از شرك بتوحید باشد یا ازمعصیت بطاعت وآیا نمیدانند علمای پروتستنت که از اعتقاد بسلطنت سلطان ادای حقوق نمیشود جمیع خائنان و مقصّران و دزدان دولت همه اعتقاد بسلطنت سلطان دارند مع ذالك مستحقّ سیاستند و معذّب میشوند پس نجات در عملست نه در اعتقاد .

و ازین قسّیس میپرسیم‌که اگرخداوند نبوّت حضرت عیسی را بیهود نفهمانیده بود و یهود اورا نمیشناختند که مسیح است آیا حجتی بریهود بود یا نه؟ اگر گوید حجّتی بود خدا را نسبت بظلم داده است واگر گوید حجّتی نبود گوئیم پس‌هرکسیرا که خداوند معاقب فرموده است بسبب‌آنستکه باو شناسانیده بودکه عیسی مسیح است و یهود یقین کردند ، پس اعتقاد یهود آن بود که عیسی مسیح موعود است و یهودای اسخریوطی که تسلیم‌کنندهٔ مسیح است یقین داشت‌که عیسی مسیح موعود است پس‌اگر اینقدرها در نجات کافی باشد لازم میآید که تمامی یهودیهائیکه قتلهٔ مسیحند «علی قولهم» وهمچنین یهودای اسخریوطی‌از اهل‌نجات باشندپس سبب‌هلاکت ایشان‌چه بود! عمل‌بمقتضای این اعتقاد نکردند .

واگر شكّ داشتندجماعت‌یهود ویهودا درمسیح‌بودن عیسی حجّتی برآنها نیست

واگر یقین‌داشتند پس‌اعتقاد ایشان صحیح‌ومطابق‌واقع بوده‌چراکه اعتقاد یقین نفس‌است ویقین امریست قهری‌انسان نمیتواند از نفس خود زایل‌کند پس چون اعتقاد صحیح بود بایست برای ایشان پاداش نیك باشد اگر چه عمل نداشتند بلکه قتله (کشنده) وتسلیم کننده بودند و حال آنکه یهود و یهودا هالکند بجهة ترك عمل ودور نیست‌که اکثر کفّار اعتقاد ویقین ایشان صحیح باشد لیکن عملشان بداست وبسبب ترك‌عمل هالکند پس ثابت و محقّق گردیدکه عمل بی‌اعتقاد واعتقاد بیعمل صحیح نیست بلکه وقتیکه عمل و اعتقاد هر دوجمع شد سبب نجاتست ، بفهم چه گفتم .

و یعقوب درباب دوّم از رسالهٔ خود چنین گوید :

زیراهرکه شریعت‌را نکاه دارد ودر یکجزو قصور ورزد ملزم همه میباشد ✻ زیرا اوکه کفت زنا مکن نیز کفت قتل مکن پس هرچند زنا نکنی اکر قتل کردی متعدّی شریعت شدی ✻ همچنین تکلّم کنید وعمل نمائید مانند کسانیکه بشریعت آزادی داوری‌خواهند یافت ✻ زیراحکم بیرحمی برکسی است که رحم نکرده است و رحم بر حکم مفتخر میشود ✻ ای برادران من چه سود دارد کسیراکه بکوید ایمان دارم‌وقتی که عمل ندارد آیا ایمان میتواند اورا نجات بخشد ✻ پس اکر برادری یا خواهری برهنه یا محتاج خوراك روزی نباشد ✻ و کسی ازشما بدیشان کوید سلام بروید وکرم وسیر شوید لیکن مایحتاج بدن‌را بدیشان ندهد چه نفع دارد ✻ وهمچنین ایمان نیز اکر اعمال ندارد خود مرده است ✻ بلکه‌کسی خواهدکفت تو ایمان داری ومن اعمال دارم ایمان خودرابدون اعمال بمن بنما ومن‌ایمان خودرا ازاعمال خودبتو خواهم نمود ✻ توایمان داری‌که خدا واحداست نیکومیکنی شیاطین‌نیز ایمان دارند ومیلرزند ✻ ولیکن ای مرد باطل آیا میخواهی دانست که ایمان بدون اعمال مرده

است * آیا پدر ما ابراهیم باعمال عادل شمرده نشده وقتیکه پسر خود اسحق‌را بقربانگاه کذرانید * می‌بینی‌که ایمان باعمال او عمل‌کرد وایمان از اعمال کامل کردید * وآن نوشته تمام کشت‌که میکوید ابراهیم بخدا ایمان آورد وبرای او بعدالت منسوب کردید و بخلیل الله مسمّی شد * پس می‌بینی‌که انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها * وهمچنین‌آیا راحاب فاحشه نیزازاعمال عادل‌شمرده نشدوقتی‌که قاصدآنرا پذیرفت براه دیکر روانه نمود * ازآن‌رو همچنانیکه بدن بیروح مرده است همچنین ایمان بدون اعمال مرده است انتهی.

دلالت این اقوال برآنچه ماگفتیم ونوشتیم‌مخفی نیست پس اگر ایمان بی اعمال سبب نجات باشد چنانچه مزعوم علمای پروتستنت میباشد پس باید شیاطین نیز از اهل نجات باشند چراکه ایمان دارند ومیلرزند بنا برنص یعقوب.

توبه یا التیام زخم

واما قول‌او: «یعنی قول قسیس» که مثلی‌آورده است: چنانکه بتوبه زخم‌انسان التیام نپذیرد ودرنزدحاکم شرع وعرف‌خلاص ازبازخواست ندهد. **جواب** اینکه‌اعتقاد بجناب عیسی و کفاره‌بودن مرگ آنجناب علی‌قولهم آیا زخم‌را التیام‌میدهد یانه وآیا مرضش بهبودی میبابد یانه اگر این‌اثر سرمیزدیك نصرانی از امراض نمردی وهیچیك از آنها کشته نشدی هرچه جواب شماست جواب ما همانست آیا این سخن عالم است که باین طور رفع اثر توبه نماید وحال آنکه جمیع انبیآء امر بتوبه کرده اند وهر قومیکه توبه کردند مانند قوم‌یوناه عذاب‌ایشان برداشته شد و هرقومیکه توبه نکردند معذب شدند وانبیآء نیامدند مگر بجهة توبه دادن مردم از اعمال ناشایسته اگر توبه اثر نداشت ورفع مرض نمی‌کرد پس‌ازچه قوم یوناه بن‌امتی [۱] بلا از ایشان رفع شد

(۱) یونا Yona یا یونس فرزند متی (امتای) پیغمبریست که بسوی مردم نینوی مبعوث شد داستان او در قرآن و کتابهای عهدین آمده است.

واگر ترك توبه اثر نمیداشت پس از چه همهٔ این بلاها بربنی اسرائیل نازل میشد ! نمیدانم گناه حضرت داود را چه رفع‌کرد غیر از توبه [۱] و اگر توبه اثر نداشته باشد لازم میآید که حوارین از جمله هالکین باشند و حال آنکه ایشان در نزد قسیسین پیغمبران وافضل از جمیع انبیاء بنی اسرائیل حتی جناب موسی میباشند چرا جناب مسیح در حق ایشان فرمود شما مرا انکار خواهید کرد و همه انکار کردند چنانچه در باب بیست وششم از انجیل متی [۲] وباب چهاردهم از انجیل مرقس [۳] و باب بیست ودوم از انجیل لوقا[٤] و باب شانزدهم از انجیل یوحنا [۵] مرقوم گردیده است پس همهٔ حوارین منکر مسیح گردیدندبخصوص پطرس ! پس اگر توبه سبب نجات نیست سبب نجات ایشان‌چه شد خلاصهٔ‌کلام اثر وثواب توبه بدیهی است‌محتاج بذکر شواهد

---

(۱) کتاب دوم سموئیل باب ۱۲ : ۷ ببعد ناتان (پیغمبری بود در زمان حضرت داود وسلیمان) ازجانب خدا حضرت داود را چنین مذمت می‌کند : یهوه خدای اسرائیل چنین کوید من ترا براسرائیل بپادشاهی مسح نمودم . زنان آقای ترا بآغوش تو..... پس چرا کلام خداوندرا خوار نموده در نظر وی عمل بد بجا آوردی واوریای حتی را بشمشیر زده زن اورا برای خود بزنی‌کرفتی ...... زنان ترا پیش چشم تو کرفته بهمسایه‌ات خواهم‌داد واو درنظر این آفتاب بازنان توخواهد خوابید وداود به‌ناتان کفت‌بخداوند کناه‌کرده‌ام ناتان بداودکفت خداوندنیز کناه ترا عفو نموده‌است .

(۲) انجیل متی باب ۲۶ : ۳۱ عیسی بدیشان (حواریون) کفت همهٔ شما امشب در بارهٔ من لغزش می‌خورید .

(۳) انجیل مرقس باب ۱۴ : ۲۷ عیسی ایشانراکفت همانا همهٔ شما امشب در من لغزش خورید .

(۴) انجیل لوقا باب ۲۲ : ۳۲ و اینك شیطان خواست شمارا چون کندم غربال‌کند

(۵) انجیل یوحنا باب ۱٦ : ۳۳ ، اینك ساعتی می‌آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهیدشد هریکی بنزد خاصان‌خود ومراتنها خواهیدکذارد .

مسیحیان شاگردان‌عیسی‌را ازتمام‌انبیاء حتی از خود حضرت مسیح برتر می‌دانند به پاورقی ص۹ رجوع شود .

نمیباشد چراکه کتب انبیاء پراست لیکن بروفق عدد تثلیث سه شاهد ذکر میکنیم .

شاهد اول :در باب ۳ از انجیل متّی از قول یحیای تعمید دهنده درآیهٔ ۲ باین نحو عیان وبیان گشته است :

وَامِرْ تَوِبُونْ سَبَبْ دِقُورِبْنَ تِلْ مَلَكُوتِ دِشْمَيَّ .

یعنی توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیکست .

شاهد دوم : در آیه ۹ از باب ۳ از رساله دوّم پطرس باین نحو ذکر شده است که خداوند نمیخواهد که کسی هلاك گردد بلکه تمامی بتوبه رجوع کنند .

شاهد سیم : در کتاب حزقیال پیغمبر در آیه ۱۱ در باب ۲۳ باین نحو ترقیم یافته است : بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید : بحیوة خود قسم که از مرك شریرهیچ حظی نمییابم بلکه حظّ من از این است که شریر از راه خود برگشته زنده بماند انتهی .

مؤلف گوید : اگر توبه ثمرندارد پس از چیست شریر وقتی که برگشت زنده میماند؟! خلاصهٔ کلام شاهد اینمدعا از حصر بیرونست در آیهٔ ۳ از باب ۳ انجیل یوحنا خود مسیح به نیقودیمس نام (۱) خطاب فرموده :که هرآینه بتو راست میگویم که تاکسی تولّد تازه نیابد ملکوت خدارا نمیتواند دید .

مؤلف گوید مقصود از تولّد تازه همان توبه است که موجب دخول در ملکوتست پس چطورقسیس میگوید توبه ازجملهٔ واجباتست ثوابی ندارد! امثال ثلاثه که در باب

(۱) از رؤسای یهود وطایفهٔ افریسیان بودکه شبانه پیش عیسیآمده و از او دربارهٔ تولدجدید پرسشهائی کرده بعدها به‌تعلیمات عیسوی معتقد شد .

مسیحیان که معتقدند حضرت‌عیسی ﷺ بدارآویخته شده ومرده است گویند : حضرت عیسی‌را نیقودیمس بخاك سپرد «یوحنا باب ۱۹ : ۴۰»

پانزدهم از انجیل لوقا مذکور گردیده اند مقصود ازآنها توبه است یعنی مثل گوسفند گمشده ومثل درهم گم شده و مثل پسر مصرف [۱] ویك شاهد دیگر برنتیجه توبه که موجب رفع عذابست ذکرکنیم وبرویم برسر مطلب در باب ۳ از کتاب یونس نبی عليه السلام باین نحو عیان وبیان گشته است :

و کلام خداوند بار دوم بدین مضمون بیوناه رسید * که برخیز بشهر بزرگ نینویه برو وندائیکه بتو میگویم بآن ندا نما * پس یوناه برطبق کلام خداوند برخواسته بنینویه رفت وحال آنکه نینویه شهر بسیار بزرك بمساحت سه روز بود * ویوناه بقدر یکروزشروع بگردش شهر نمود وندا کرده گفت که هنوز چهل روزمانده است تاکه نینویه سرنگون گردد* ومردمان نینویه بخدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده از بزرك تا بکوچك ایشان پلاسهارا پوشیدند * وبمحض اینکه اینخبر بملك نینویه رسید از تختش برخواست ولباس عزت را از برش کند و پلاس را پوشیده برخاکستر نشست * پس ازفرمان ملك واکابرش در نینویه بدین مضمون ندا کنان فرمودند که انسانیان و بهائم وگاوان وگوسفندان چیزی را نچشند و مأکولاترا نخورند وآبرا ننوشند * وانسانیان وبهایم پلاسهارا بپوشند و بخدا بشدت فریاد نمایند وهرکسی ازراه زشت خود واز ظلمی که در دستش میباشد برگردد * که میداند شایدکه خدا برگشته تغییر باراده‌اش دهد وازشدت

---

(۱) دراین باب از حضرت عیسی عليه السلام مثلی نقل می‌کند که : اگر گوسفندی از گله‌ای گم شود ، چوپان از پیدا کردن آن خوشحال می‌شود ، واگر درهمی ازپولهای زنی ناپدید گردد باپیداشدنش آن زن شادمی گردد ، پسریکه نصف دارائی پدررا در راه نامشروع ازدست بدهد وبتنگدستی گرفتار آید وپیش پدر برگردد وعذرخواهی کند ، پدر عذر اورا می‌پذیرد وخوشحال میشود . شخص گمراههم هروقت سوی خدا برگردد بارحمت بی‌پایانش روبرو می‌شود .

قهرش رجوع نماید تاکه هلاك نکردیم * چونکه خدا اعمال ایشان‌را
دیدکه از راه زشت خودبرگردیدند خدا در بارهٔ بلایائیکه‌فرموده بودکه
بایشان بنماید تغییر باراده‌اش داده‌آنرا بجا نیاورد ،انتهی .

پس از این تقریرات معلوم میشودکه توبه چنین‌امریست‌که اراده إلهیّه‌را تغییر میدهد عذاب وبلاهای‌دنیا وآخرت‌را رفع مینماید چنانچه دیدی، پس معلوم ومحقق گردید که قسیس غالط ویا مغلّط عوام است ازکتابهای خودنیز خبر ندارد لعل اعتقاد نداشته باشد اظهار اعتقاد از برای مال دنیاست خدا بهتر میداند جزای اورا در دنیا وآخرت موافق نیّت او خواهد داد .

توبهٔ اطمینان آور

واما اینکه گفت بتوبه انصاف انسان ساکت نمیشود الخ سبب آنستکه انسان نمیداند که شرایط توبه بعمل‌آمد ومقبول شد یانه خفای این امرنیز از الطاف إلهیّه است که بنده این امر را نداند و دائم متزلزل باشد و همیشه تضرع و زاری و الحاح وانابه وابتهال بدرگاه ذوالجلال نماید واگر میدانست‌که شرایط توبه‌بعمل‌آمد ومقبول گشت احتمال میرفت ترك‌اعمال نماید ویا مغرور شود واز این‌جهة دوباره بهلاکت‌بیفتد ونیز ازقسیس میپرسیم‌که انصاف انسان بایمان بعیسی وکفارهٔمرك اوساکت میشودیانه؟ اگر گوید ساکت میشود تکذیبش میکنیم‌چراکه‌خودمان مسیحی بودیم اعتقادمامطابق اعتقاد قسیس بود مع‌هذاانصاف ما ساکت‌نبود تااینکه داخل دین‌خاتم الانبیاءگردیدیم بحمد لله انصاف ماساکت شد این امر وجدانیست نه‌تقریری وتحریری .

پس اگر ایمان بمسیح انصاف‌را ساکت میکند پس چرا متابعانش متزلزل و از دین آنجناب برمیگردند وداخل ادیان دیگر میشوند ؟ واگرگوید که‌این‌اشخاص‌دین خالص وذاتی نداشته گوئیم معلوم شد که انسان درحال ایمان نمیداندکه این ایمان مستقر است ویا عاریت خلوص او پسندیده واعمال اومرضیه‌است ویانه آیا جناب عیسی نفرمود که اگر زیاد نباشد عدل شما برعدل کتبه و فریسیّین داخل ملکوت سموات

نمیشوید[۱] آیا نفرمودند که اگر شما از بدی خلق نگذرید خدا از بدی شما نمیگذرد[۲] آیا کیست که عصیان نکرده باشد و کیست که مطمئن است که داخل ملکوت میشود؟! چه فرق دارد توبه با ایمان بجناب مسیح ؟!.

در آیهٔ ۲۱ از باب ۷ انجیل متّی چنین فرموده‌اند :

هرکس که مرا خداوند خدا گوید داخل ملکوت آسمان گردد مگر اینکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمانست بجا آورد * بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوندا خداوندا آیا بنام تو نبوّت ننمودیم و باسم تو دیوها را اخراج نکردیم و بنام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم * آنگاه بایشان خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید ، انتهی .

با وجود این عبارات انجیل کجا اطمینان حاصل میشود وانصاف انسان ساکت میگردد با این ایمانهائیکه مسیحیّین دارند وحال آنکه این جماعت مطرودین ایمانشان بحدّی بودکه باسم مسیح نبوّت میکردند وشیاطین اخراج مینمودند ومعجزات ظاهر میساختند مع ذلك بایشان خواهد فرمود ای بدکاران از من دورشوید که هرگز شما را نشناختم! توکه قسّیسی نه نبوت نموده‌ای باسم مسیح و نه شیاطین بنام آن جناب اخراج نموده‌ای و نه معجزات ظاهر ساخته ای پس از کجا این اطمینان از برای تو و امثال تو ظاهر شده فاعلین این امور مطمئن نیستند بلکه مطرودند بنصّ صریح انجیل !

ایّها القسّیس تو و امثال تو اطمینان‌را از کجا حاصل کردید و این آیات صریحند دررد قسّیس که ایمان بیعمل‌را کافی و سبب نجات میداند پس معلوم ومحقّق گردیدکه قسّیس محض از برای اضلال منکر ثمرهٔ توبه گردیده است ومیخواهد خودش

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۲۰

(۲) انجیل متی باب ۶ : ۱۴ ، مرقس باب ۱۱ : ۲۶

وباقی مردم رابگویند ایمان بعیسی داریم دیگر هرچه میخواهید بکنید نفوس شریره هم این دعوت را زود قبول میکنند اینستکه امروزدرمیان مسیحیّین هیچ آثاری از شریعت باقی نمانده مگر دوامر، اوّل: قتل، دوّم: سرقت ، ایندوامر نیز از برای نظم مملکتست نه از برای متابعت شعریعت و جواب این شبهه چون خیلی طولانی شد خوبست که این جوابرا بچندآیه از قرآن که متعلّق بهمین مطلبند ختم نمائیم .

قال الله عزوجل : وَ اِنَّ اللهَ تَوّابٌ حَکیمٌ نور (۱) اِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحیمٌ حجرات (۲) اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ بقره (۳) وَ اَنَّ اللهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ توبه (۴) وَاَنَا التَّوّابُ الرَّحیمُ بقره (۵) اِنَّ اللهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ توبه (۶) اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ بقره (۷) اِنَّ اللهَ کانَ تَوّاباً رَحیماً نساء (۸) لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً نساء (۹) اِنَّهُ کانَ تَوّاباً نصر (۱۰) اِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ بقره (۱۱) غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ مؤمن (۱۲) فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ تَوْبَةً مِنَ اللهِ نساء (۱۳) تُوبُوا اِلَی اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً تحریم (۱۴) اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللهِ

(۱) سورة نور ۲۴ آیه ۱
(۲) سورة حجرات ۴۹ آیه ۱۲
(۳) سورة بقره ۲ : آیه ۵۴
(۴) سورة توبه ۹ : آیه ۱۰۴
(۵) سورة بقره ۲ آیه ۱۰۶
(۶) سورة توبه ۹ آیه ۱۱۸
(۷) سورة بقرة ۲ : آیه ۱۲۸
(۸) سورة نساء ۴ : آیه ۱۶
(۹) سورة نساء ۴ :آیه ۶۷
(۱۰) سورة نصر : ۱۱۰ . آیة ۳
(۱۱) سورةبقره ۲ : آیه ۲۲۲
(۱۲) سورة مؤمن ۴۰ : آیه ۳
(۱۳) سورة نساء ۴ : آیه ۹۲
(۱۴) سورة تحریم ۶۶ آیه ۸

لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ نساء (۱) **اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِه** توبه (۲) **ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً** هود (۳) **ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً** هود (۴) **فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ** هود (۵) **وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ** هود (۶) **فَتُوبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ** ، بقره (۷) **وَتُوبُوا اِلَى اللهِ جَمِيعاً** نور (۸) .

خدايا بحقّ اين آيات مباركات و بحقّ توبه كنندگان و مقرّبين درگاهت كه اولاً مؤلّف اين كتاب مستطاب و ثانياً نويسنده و محرّرش را كه مسمّى بعلى اكبر و از اهل دارالمرحمة سمنانست المتخلّص بياهو بيامرزى و رحمت كنى .

---

(۱) سورة نساء ۴ آيه ۱۷
(۲) سورة توبه ۹ آيه ۱۰۴
(۳) سورة هود ۱۱ : آيه ۳
(۴) سورة هود ۱۱ : آيه ۵۲
(۵) سورة هود ۱۱ : آيه ۶۱
(۶) سورة هود ۱۱ : آيه ۹۰
(۷) سورة بقره ۲ : آيه ۵۴
(۸) سورة نور ۲۴ : آيه ۳۱

شباهت ادیان

الشبهة العاشرة : درصفحهٔ ۷۱ فصل دوّم بعد از نقل طهارت مجوس چنین گوید : حال درحین مطالعه مطالب غسل و طهارت مزبور بیاد هرکس خواهد آمد که اینعمل ایشان بوضوی محمّدیان بسیار شباهت دارد وهمچنین گزارش پل مذکور پل صراط اعتقادیّه محمّدیّه را متذکّر خاطر ساخته سؤال میشود که آیا مشابهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب اینستکه چون دین زرتشت بادین صابئین (یعنی دین مجوس) موافقت کلّی داردچنانکه این اصل و بنیاد آنست و دین صابئین قبل از محمّد درعربستان بسیار اشتهار داشته لهذا گمان اغلبست که گزارش پل صراط و کیفیّت طهارت وغسل را محمّد از همین مذهب و از عادات یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکی تغییر و تبدیل داده است انتهی بالفاظه (۱)

الجواب : مؤلّف این کتاب گوید عجب دارم از انصاف این قسّیس هرچه در قرآن و احادیث است یا مطابقست با اقوال گذشتگان و یا مخالف در صورت مطابقت مانند کفّار قریش گوید :

هذا اساطیر الاولین (۲) .

این حکم و یا این قصّه از فلانجا سرقت شده است و در صورت مخالفت گوید این مردود وغیر مسلّم است چراکه اتّحاد درکلام الهامی شرطست و حال همین ایراد با اندك تغییری برخودقسّیس از جانب یهود وارد میشود باین نحوکه هرچه درانجیل و رسائل تلامذه است یا مطابق است با تورية وکتب انبیآء وکلمات و عادات گذشتگان

(۱) وصفحه ۶۹ سطر ۴ ـ ۲۱ راه زندگی .

(۲) اقتباس ازآیهٔ مبارکهٔ « انهذا الااساطیرالاولین » : انعام ۶ آیه ۲۵ ، انفال ۸ آیه ۳۱ ، مؤمنون ۲۳ آیهٔ ۸۳ ، نمل ۲۷ آیه ۶۸

و یا مخالف در صورت مطابقت جناب مسیح و حواریّین سرقت کرده‌اند از توریة و کتب انبیآء و عادت گذشتگان برداشته اند و عند المخالفة مردود و غیر مسلّم است چراکه اتّحاد در کلام الهامي شرطست هرچه جواب قسّیس است در این باب بعینه همان جواب ماست .

و ورود این ایراد برجناب مسیح سخت تر واحتمال سرقت اقوی است چراکه خود مسیح و حواریّین یهودی ویهودی زاده بودند و درمیان جماعت یهود نشو و نما کرده بودند و از طفولیّت توریة و کتب انبیاء را خوانده بودند بخصوص جناب مسیح در دوازده سالگی در هیکل نشسته با معلّمان سؤال و جواب میکرد چنانچه در باب دوّم از انجیل لوقا مسطور است [1] بخلاف پیغمبر خاتم علیه السلام که ازطفولیّت بایهود و نصاری محشور نبود زیرا که مکّه معظّمه که محلّ ولادت با سعادت آنجنابست مقرّ و مسکن یهود و نصاری نبود [2] پس احتمال سرقت در حقّ آنجناب در کمال

---

(۱) در طلب او باورشلیم برگشتند وبعداز سه روز اورا درهیکل یافتند که درمیان معلمان نشسته سخنان ایشان‌را می‌شنود واز ایشان سؤال همی‌کرد . انجیل لوقا باب ۲ : ۴۵ و ۴۶ .

(۲) درآغاز بعثت اسلامی مردم شبه جزیره عربستان از مذهبهای گوناگونی پیروی می‌کردند :

یهودیت در یثرب ونواحی بالاتر از آن تا سوریه نفوذ داشت وگروهی ازقبیله حمیر نیز یهودی مذهب بودند و یکی از پادشاهان حمیر برای سرکوب کردن مسیحیان کیش یهودیان‌را پذیرفت .

مسیحیت هم از راه حبشه وحیره بسرزمین عربی نفوذکرده بود وقبایل شمال نشین و کشور بیزانس و نواحی آن این‌آئین‌را پذیرفته بودند وقبیله حزام ، بیحارث وتغلب نیز از پیروان نصرانیت بشمار می‌آمدند ، پیروان این دومذهب مخصوصاً یهودیان مانع بزرگی برای گسترش اسلام بودند . ←

ضعف و درحق جناب مسیح و حواریین در غایت قوتست .

و صاحب: اکسیهوموا، که از حکمای فرنگستان است گوید: اخلاق حسنه‌ای که در انجیل یافت میشود و مسیحیین بسبب آنها افتخار مینمایند لفظاً بلفظ از کتاب اخلاق لکفیوشس که بت پرست و ششصد سال قبل ازمیلاد مسیح بوده منقول گردیده است مثلاً : درخلق بیست و چهارم حکیم و بت پرست مذکور از کتاب اخلاق خود باین نحو رقم نموده: معامله کنید بادیگران بهمانطوریکه دوست میدارید بشما هارفتارشود و شما محتاج بهمان خلقید و بس [۱] و این اصل جمیع اخلاقست. ودرخلق پنجاه ویکم باین نحو تحریر نموده است : طالب مرگ دشمن خود مباش زیرا که این مطلب عبث و حیوة او در قدرت خداست . ودرخلق پنجاه وسیم: احسان کنید بکسانیکه احسان بشما نموده‌اند و بدی نکنید در حق کسانیکه در حق شما بدی کردند . [۲] و در خُلق شصت و سیم که اعراض از دشمن بدون انتقام ممکن است و خیالات طبع دوام ندارد [۳] انتهی .

حال این حکیم صادقست و جناب مسیح این اخلاق را سرقت نموده است از کتاب بت‌پرستان یا کاذب! نمیدانم قسیس نبیل چه‌جواب خواهد داد که مسلمین نتوانند آن جوابرا بدهند .

← اما در مکه زادگاه پیغمبر اسلام (ص) جز قبایل قریش اشخاص دیگری زندگی نمی‌کردند و آنها هم همگی بت‌را می‌پرستیدند مگر گروه اندکی ازبنی هاشم که دین حنیف داشتند وخدای یگانه‌را پرستش می‌نمودند . المزهر سیوطی .

(۱) آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید

انجیل متی باب ۷ : ۱۲

(۲) اما من بشما می‌گویم که دشمنان خودرا محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید . . . انجیل متی باب ۵ ، ۴۳

(۳) انجیل متی باب ۵ : ۴۳ ، باب ۷ : ۱۲ ، انجیل لوقا باب ۶ : ۳۳ ـ ۳۵

خلاصه کلام ، دین جدیدیکه میآید جمیع مسائل دین سابق را نسخ نمیکند چنانکه جناب عیسی فرمود درانجیل متّی که : من نیامده‌ام ناموس را حلال کنم بلکه کامل کنم (۱) پس اگر میتوان گفت که عیسی دین خود را از یهود و نصایح خودرا از بت‌پرستان دزدیده میتواند این نسبت را هم به پیغمبر آخرالزمان داد و اگر این نسبت بجناب مسیح خطاست به پیغمبر آخرالزمان نیز خطاست .

پل صراط وطهارت وغیره امور واقعیّه میباشند خواه درنزد دیگران پیداشوند یانشوند باری این‌سخنان سخنان عالم نیستند در این‌موضع همین‌قدرکه گفتیم ونوشتیم بس است درباب چهارم و هفتم از همین کتاب جواب مفصلی خواهد آمد و همچنین درسایر مواضع مناسب از همین کتاب بیاری خدا .



(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۸ .

واسطه های نجات

شبهۀ یازدهم : درصفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ بعداز آنکه مذهب مجوس و بت‌پرستان را نوشته و اعمال ایشان که ایشان وسیله نجات دانسته ذکر کرده و بنابر اعتقاد خود ردّ نموده و برسر وسائل اهل اسلام آمده و دوقسم کرده :

قسم اوّل : ثواب وحسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن یا بعضی سور آن .

قسم دوم : برحمت الهی معتمد وامیدوار گشتن وتوبه وایمان وشفاعت رسولخدا و ائمّه هدی

بعد قسم اول رارد کرده که اینها همانهاست که بت‌پرستان نیز بآنها امید نجات دارند وسابقاً آنهارا رد کرده که حسنات چون از جمله واجباتند لهذا ثوابی نداشته و باعث عفو گناه و نجات نمیتوان گردید انتهی ملخّصاً (۱) .

اما جواب : بدانکه هرکسی در کلمات این قسّیس تفکّر کند درکمال سهولت وآسانی میفهمدکه خواسته است که بمکر وحیله شبهه در ذهن مسلمین اندازد و فکر کن که چرا وسائل اهل اسلام را شبیه بوسائل بت‌پرستان نموده است و چرا تشبیه بوسائل انبیاء و جناب موسی ننموده که جمیع توریة پراست از غسل وطهارت و قربانی واعیاد و نذورات و زیارت وغیرها (۲) و هیچ ناموسی تا زمان جناب عیسی علیه‌السلام گویا اعظم

(۱) صفحه ۱۱۱ سطر ۱۷ وصفحه ۱۲۰ سطر ۲ راه زندگی .

(۲) غسل وتعمید در صحیفه‌های اشعیا وسموئیل وزکریا ، قربانی تشکر وجرم سلامتی وگناه دراسفارخروج ، لاویان، اعداد وتثنیه وصحیفه‌های سموئیل وتواریخ وعزرا وحزقیال دانیال ، قربانی ونذر درسفرهای پیدایش ، لاویان ، اعداد وتثنیه وصحیفه ایوب وزبورداود زیارت در انجیل یوحنا باب ۴ : ۱۹ ـ ۲۴ .

از ناموس آنجناب نیامده، پس نیست این تشبیه مگر بجهت متزلزل کردن جهال که بگویند پس دین ما هم مثل دین بت‌پرستان و مجوسان میباشد ، اعمال و وسائل ایشان در نظر خوار شود، خدا کید این قسیس را رد میکند ، حال گوش انصاف را باز کن و بفهم و میگوئیم .

این وسائل وجودش نقص دین و دلیل بطلانست و یا اینکه وجودش عیب دین نیست و دلیل بطلان نمیشود ولی اینها را سبب نجات دانستن خطاست؟ اگر گوید وجودش عیب دین و بودن آنها در دین دلیل بطلان دین است پس گوئیم باطل‌ترین ادیان دین موسی و انبیای بنی‌اسرائیل است چون از این اعمال در دین موسی از احصاء بیرونست بلکه از همهٔ دینها سخت‌تر و این سخن را اگر بگوید در دین عیسی نیز کافر میشود چون جناب عیسی مصدّق دین جناب موسی عليه‌السلام است و خود جناب عیسی میفرماید من نیامده‌ام توریة و صحف انبیا را نسخ کنم از بهر ابطال نی بلکه بجهت تکمیل آمده‌ام تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توریة هرگز زایل نگردد چنانچه در باب پنجم از انجیل متی رقم یافته است[1].

و خود قسّیس نیز در کتاب میزان‌الحق منکر نسخ است باشد انکار پس هرچه در دین موسی است در دین عیسی عليه‌السلام است پس اگر بودن این وسائل دلیل نقص و بطلان دین باشد دین ایندو بزرگوار هردو باطل فعلیهذا قسیس بیدین خواهد بود.

و اگر گوید بودن این اعمال در دین سبب نقص و دلیل بطلان دین نیستند ولی اینها را سبب نجات دانستن غلط و خطاست گوئیم اینمطلب هم رد برجمیع انبیاست که این اعمال را ذکر کردند و ثوابها و فائده‌ها برای آنها بیان نمودند چه باجمال و چه بتفصیل و عبارات چندی از توریة و انجیل بطور تفصیل و اجمال سابقاً ذکر نمودیم بلکه همین چند ورق پیش‌هم از انجیل نقل کردیم که بعمل انسان داخل ملکوت آسمان

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۸ .

شود و ملکوت آسمان بهشت است و از رسالهٔ عامهٔ یعقوب نقل‌کردیم که عمل روح ایمانست[1].

پس اگر روح ثمر ندارد جسد بطریق اولی ثمر نخواهد داشت ، در اینصورت اسباب نجات‌انسانی چه خواهد بود؟ پس قول باینکه اعمال اسباب نجات نیستند‌خروج از ادیان انبیاست قاطبةً و در باب ششم از توریة مثنّی باین نحو عیان و بیان گشته است :

اوامر خداوند خدای‌خود وشهادات و قوانینی‌که شما راامرفرموده است با جهد تمام‌نگاهدارید*وآنچه‌که خداوند راست و نیکوست‌معمول دار تا اینکه با تو خوشی باشدوبزمین خوبیکه خداوند با پدرانت‌سوگند یاد نموده‌بودداخل‌شده بتصرف‌آوری*تا که تمامی دشمنانت‌را ازحضورت اخراج نماید چنانیکه خداوند فرموده‌بود .

پس دلالت آیات وکلمات مرقومه برآنچه ماگفتیم محتاج بشرح وبیان‌نمیباشد و نه اینستکه در غالب کتب انبیاء مرقومست که نجات عالمین بشرایع و هلاکت مخالفین نیز بسبب ترك شرایع بود و جناب مسیح بنا بروایت متی در باب پنجم وآیه ۱۹ چنین میفرماید.

پس هرکه یکی ازین احکام کوچکترین را بشکند و بمردم‌چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هرکه بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرك خوانده خواهد شد .

پس قسّیس نبیل بنص انجیل در ملکوت‌آسمان‌کمترین‌شمرده خواهدشد چون جمیع شرایع راحلال‌کرده و میشکند و تعلیم مردم هم میدهدکه بشکنند و مردم را اضلال مینماید .

و معلوم شدکه اعمال سبب نجاتند در همهٔ شرایع مگر شریعت کسانیکه بعد

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۹ ، رسالهٔ یعقوب باب ۲ : ۱۷ .

از جناب مسیح گمراه شدند بواسطهٔ مقدّس النصاری «پولس» که مباحی مذهب بود و تصوف را در میان ایشان پهن کرد اینك جمیع بروتستانیها صوفی و مباحی‌مذهب‌هستند و صوفیان اسلام‌نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته‌اند.

پولس در نظر مسلمانان

مخفی نماند که پولس در نزد اهل‌اسلام مردوداست،اورا ازجملهٔ کذابین و خداعین میدانند که در قرن اول از قرون مسیحیه ظاهر شدند وطبقهٔ اول مسیحیین را گمراه کردندواین ضلالات تا امروزدر میان مسیحیین باقی مانده و پولس در نزد اهل اسلام رئیس‌المضلّین است [۱] رسائل و اقوال اورا بیکخردل نمیخرند،پس استدلال مسیحیین از اقوال پولس براهل اسلام حجت نیست که ضال و مضل است پس در همهٔ شرایع انبیاء اعمال سبب نجاتست ووجودش کمال دین است نه نقص چرا که پیغمبری نیامد که ناموسی[۲] نداشته‌باشدومردم‌را امر بناموس‌نکردوچگونه متصورمیشود که پیغمبری بیاید ومردم‌را بناموس‌دعوت‌کندو بگویداین کارهاسبب نجات‌شما نیستندو لیکن باید بجا بیاورید واگر مزعوم این قسّیس اینستکه در دین جناب مسیح علیه‌السلام ناموسی نبوده و نبایست بشریعت موسی عمل‌کنند دروغ گفته است ، زهی خیال باطل وزعم فاسد که جناب مسیح درباب پنجم ازانجیل‌متی میفرماید :

کمان مبرید که آمده‌ام توریة یا صحف انبیارا باطل سازم از بهرابطال نی بلکه بجهت تکمیل آمده‌ام*که هرآینه بشما میگویم تاآسمان

---

(۱) پولس برای اینکه دین مستقلی بسازد و آنرا از یهودیت جدا کند حکایت : یکشنبه ، ختنه نکردن وغسل تعمیدرا پیش‌آورد والامسیح علیه‌السلام هیچگونه قانونی وضع نکرد و مقررات خاصی برقرار ننمود که چیز تازه‌ای بر یهودیت اضافه‌کند ، نامه‌ای از سن‌پالو نوشته امان‌الله شفا ص ۳۲

(۲) مقصود از ناموس شریعت است

وزمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توریة هرکز زایل نگردد تا همه واقع نشود .

وخود قسّیس چنانچه درپیش گفتیم منکر وقوع نسخ است پس مسیحیین اگر مصدّق جناب مسیح باشند نبایست شرایع جناب موسی‌را ترك نمایند بلکه باید همهٔ عبادات واعمال وطاعات ایشان‌را بجا بیاورند ودرهمه‌چیز مانند یهود باشند ودرشرع جناب ابراهیم [1] نیز نجات موقوف باعمال بود بنا بر شهادت یعقوب در آیه ۲۱ از باب دوم رسالهٔ خود که میگوید : آیا پدرما ابراهیم باعمال عادل شمرده نشد وقتی

---

(۱) ابراهیم Ebrahim پیغمبری است ازبنی‌سام ملقب به خلیل، خلیل الله ، خلیل الرحمن‌جد اعلای بنی‌اسرائیل وعرب وانبیای یهود است ، روایات‌اسلامی اورا پسرخواندهٔ آزر بت‌تراش معرفی میکنند . فرنکل « Frankel » بدلایلی او را خادم وفادار ابراهیم می‌داند ، پدر حقیقی حضرت ابراهیم تارح یاتارخ یاترح است ، وی درحدود دوهزار سال پیش از میلاد « سه هزار و سیصد و بیست وسه سال‌بعداز هبوط آدم » در قریهٔ اور از توابع کلده در مشرق بابل بدنیا آمد وبدست مادرش « نونا » از ترس نمرود درغار قرار گرفت وتا ۱۳ سالگی در همانجا زندگی کرد وبعد بشهر آمده طایفهٔ خودرا به پرستش خدای یگانه دعوت نمود و بابت پرستی مبارزهٔ سختی کرد ، نمرود فرمان داد آتشی بزرگ افروختند واورا درآتش افکندند ولی آتش براو سرد شد و وی سالم ماند .

ابراهیم در ۱۲۰ سالگی به ختان خویش مأمور گشت و سپس کعبه‌را بناکرد ودر خواب الهامی به قربان‌کردن پسر خود مأمور شد واورا بقربانگاه آورد آنگاه‌که باجرای امر خدا می‌پرداخت به ذبح گوسفندی بجای پسر فرمان داده شد ودر ۱۸۵ سالگی بسال سه‌هزار وپانصد وهشت هبوط « آفتاب عمرش غروب نمود .

اورا دو پسر بود : اسحاق از ساره پدر بنی اسرائیل واسماعیل از هاجر جد اعلای عرب عدنانی وپیغمبر اسلام .

اقتباس از قرآن سورهٔ بقرة وانعام ، قصص الانبیاء نجارص ۷۰-۹۴ وفرهنك فارسی دکتر معین‌جلد ۵ ص ۷۵ و ۷۶ .

که پسر خود اسحق را بقربانگاه گذرانید ؟

پس واضح ومحقق گردید که اعمال در جمیع شرایع وادیان سبب نجات بوده وانکار قسیس اینمعنی‌را انکار توریة وانجیل وزبور وکتب انبیاء و رسائل رسولانست چنانکه یافتی و بچه جرأت وجسارت‌میگوید غسل و نماز وروزه وزیارت وجهاد مانند اعمال بت‌پرستانست آیاجمیع اینها درناموس جناب‌موسی علیه‌السلام نیست ؟ ! پس‌ازاینقرار مذهب موسی وعیسی علیهما‌السلام هم نعوذبالله مانند مذهب بت‌پرستانست

اما اینکه گفته است که اینها همانهاست که بت‌پرستان نیز باینها امید نجات دارند ! واین کلام بسیار عجیب است کی بت‌پرستان اعمال مسلمین‌را بجا میآورند که بآنها امید نجات داشته باشند واگر نوع این اعمال‌را میگوید چه نقصی است ازبرای اعمال‌مسلمین ، زناهم از مقاربت زنانست چه نقصی بر نکاح حلال ! وحرام خوردن‌هم نوعی از اکل است چه نقصی براکل حلال وهکذا .

واگر مقصودش اینست که مطلقاً اعتقاد براینکه عمل ازاسباب نجاتست این از مذهب بت‌پرستان‌است‌علاوه براینکه‌دروغ گفته‌است گوئیم که‌بت‌پرستان هم نوعاًمیگویند معبودی باید گرفت پس شما معبودنگیریدکه قول‌بت‌پرستانست و نوعاًمیگویندداطاعت بزرگی باید کرد پس شما جناب مسیح را اطاعت نکنید که مذهب بت پرستانست وهکذا نان نخورید وآب‌نیاشامید که عمل بت پرستانست مریض نشوید ودوا نخورید که کاربت پرستانست خواب نکنید که شغل‌بت پرستانست انسان نباشیدکه بت‌پرستان انسانند .

پس‌گوئیم که موافقت اهل خلاف وکفر وقتی بد استکه آن عمل وآن قول از خواص‌کفار باشد واجماع‌اهل‌حق برخلاف آنها باشد واما اگر کفار موافقت بامؤمنین کنند چه ضرر دارد ؟ موافقت ایشان بااهل حق در پارهٔ موارد نقص اهل حق نخواهد بود حال چه نقصی بر دین اسلام که اعمال‌را سبب نجات میدانند باینواسطه که بت‌

پرستان هم اعمال‌را سبب نجات میدانند؟ نهایت بت‌پرستان در یك کلمه راست گفته‌اند نه اینکه مسلمین دروغ گفته‌اند واگر برمسلمین در این قول نقصی باشد برجناب ابراهیم وموسی و عیسی علیهم‌السلام هم نقص خواهد بود که آنها هم اعمال‌را سبب نجات دانستند ومردم را باعمال دعوت فرمودند .

واگر قسیّس میدانست که نوکر در خدمت سلطان بخدمات شایستهٔ با اخلاص تقرب بهم میرساند وصاحب منصب میشود نه بخدمت بی‌اخلاص و نه بااخلاص بی‌خدمت چنین حرفی نمیزد، شیطانهم میداند که جناب مسیح نبی‌است وجمیع شیاطین هم میدانستند ولی عمل میخواهد آنهم بااخلاص ! اینستکه یعقوب گفت تو ایمان داری که خدا یکیست خوب کاری کردی شیاطین نیز ایمان دارند و میلرزند [1]. اگر از حقیقت این مطالب برخوردار شدی در کمال سهولت و آسانی فهمیدی که بحث قسیس برخود او وارد است ولیکن مع‌ذلك جوابی از حکمت بطور اشاره میگوئیم وازخدا میخواهیم که قسیس‌را فهمی بدهد که بفهمد .

پس گوئیم: روح خلق وجسمیست رقیق، جسم خلق وجسمی‌است غلیظ که خداوند جلت عظمته اینهارا از دو جوهر مختلف خلق کرده وآفریده است وجسم تابع ومرکب روح است درهمه‌چیز ! چنانکه نفس میل میکند بدن حرکت میکند ! نفس کج خلق میشود گونهٔ انسان سرخ میشود وبدن میلرزد ! ونفس میترسد وبدن زرد و سبز میشود! ونفس میخواهد بدن حرکت میکند ! نفس شهوت پیدا میکند بدن بهیجان میآید ! نفس عطا میکند دست پیش میآید ! نفس ادا میکند زبان حرکت مینماید ! وهکذا جمیع حرکات بدن از نفس‌است ، محسوس است می‌بینی که ظهور جمیع اعمال نفس با بدن است ونفس وبدن بایکدیگر متصلند وحیوة بدن با نفس است وظهور نفس با بدن پس نفس صاحب عقاید است وبدن صاحب اعمال واعمال همان عقاید است که مجسم شده

(١) رساله یعقوب باب ٢ : ١٩ و ٢٠ .

است وعقاید همان اعمالست ومخفي؛ پس اعمال وعقاید دو اسمند موضوع بریك حقیقت وانفکاکشان از همدیگر محالست واعتقاد بی‌عمل وعمل بی‌اعتقاد موجب نجات نیستند.

آنهائیکه ادعا مینمایند که ما اعتقاد داریم واعمال نداریم دروغ گفته‌اند ضعف اعمال از ضعف عقاید است واگر نفس در نزد سلطان حقیر شود بدن فرو افتد رکوع کند چون نفس خاضع شود بدن بسجده رود وچون نفس متوجه سلطان شود بدن رو بقبله جهت سلطان کند چون نفس ملتفت محامد سلطان شود زبان بمدح وثنا گشوده شود پس آن عقاید نماز نفس است واین اعمال نماز بدن، اینست که آنحکیم وطبیب اعظم نفوس بشریه فرمود :

لَاصَلٰوةَ اِلَّا بِالْحُضُورِ

نماز نماز حقیقی نمیشود وسبب نجات نیست مگر باحضور نفس . ونیز خدا در قرآن مجیدش میفرماید :

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُونَ(۱)

پس فلاح ورستگاری بسته بخشوع وحضور قلب است . ونیز میفرماید :

اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِکْرِی (۲)

ذکر ضد غفلت است نفس که غافل شد نماز نیست پس هر صفتی که در نفس راسخ شود بدن بدان ممتثل شود چنانکه هر خیالیکه قوت گرفت بدن بآن روش حرکت کند .

باز گوئیم که چون نفس محو جمال سلطان شود ازخود غافل و بدن اکل وشرب و خواب نکند این شد روزه و احیاء و چون نفس پادشاه را بر خود ایثار کند و اورا مالك خود ومایملك خود بداند بدن بحرکت درآید وادای حقوق درراه اوکند وانفاق

(۱) سورهٔ مؤمنون ۲۳ : آیه ۲ .

(۲) سورهٔ طه ۲۰ آیه ۱۴ .

د این شد خمس و زکاة وصلهٔ ارحام وصدقات ،چون نفس مشتاق لقای سلطان شود
بسوی جهت ظاهری او بشتابد این شد زیارت وحج ،وهکذا جمیع اعمال ظاهره مانند
ت الفاظند چنانکه کلمات تجسّم معانیست و برطبق معانی است ومناسبت ذاتیست ما بین
. و معانی همچنین صفات نفس معانی اعمال ظاهره است پس صفات نفس روح است وصفات
جسد ، روح بی جسد بیمصرف است سبب نجات نیست و جسد بیروح میّت است
ب نجات نیست .

اگر مسلمین اعمال ظاهره را سبب نجات میدانند نه میّت آنرا که بیحرکت
ی وصفات وعقاید او باشد بلکه اعمال ظاهرهٔ بیروح را نفاق میدانیم وسبب حسرت
در روز قیامت، حاشا که ما اعمال ظاهرهٔ بیروح را مثمر ثمر بدانیم و اینکه اکثر
رقی نمیکنند اعمال ایشان بیروح است پس همچنانکه اعمال بیروح میّت است
ن عقاید باطنه بی اعمال ثابت وراسخ نیست و مثمر ثمر نخواهد بود .
چنانکه می بینی که اعتقاد بسلطنت سلطان مثمر ثمر نیست چرا که دول خارجه
دولت ، قطاع طریق ودزدان نیز اورا سلطان میدانند و می بینند که سلطان است
مت واطاعت سلطان مثمر ثمر است آنهم با اعتقاد، پس اعمال مثمر ثمر است و
نفس هم میکنند باین معنی که چون علم و عمل باهم جمع شد سبب قرب انسان
خداوند و قرب خداوند موجب تنویر نفس است و چون نفس بنور خدا منوّر
ح میشود ،این است که حضرت عیسی اثر ملکوت را برای اعمال بیان فرمود .
، هر منصفی معلوم شد که قسّیس اشتباه کرده است که اعمال را سبب نجات و
س نمیداند .

اما اینکه گفته است که حسنات واجبند و ثوابی ندارند غلط است چرا بچه
ه برهان واجبات ثوابی ندارند ؟ درکجا جناب موسی و عیسی علیهما السلام فرمودند
وابی ندارند ؟ سابقاً بیان کردیم که قول پولس مردود است وانگهی
اترا واجب دانستن یعنی چه و حال آنکه در همهٔ ادیان امور واجبه هست

که تخلّف از آنها جایز نیست وامور فاضله است که بجا آوردن آنها کمالست و ترك آنها نقص است نه هلاك ، درباب پنجم از انجیل متّی فرمایش جناب مسیح باین نحو عیان و بیان گشته است :

شنیده‌اید که‌گفته شده بود چشمی بچشمی و دندانی بدانی لیکن من بشما میگویم‌که‌با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بر رخسار راست تو طپانچه زد دیگریرا نیز بسوی او بگردان* واگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبای‌خود را نیز بدوواگذار*وهر کسیکه تورا مجبوراً یك میل راه ببرد دو میل همراه او برو الخ .

حال از قسیس میپرسیم که آیا این امور واجبه‌اند یا فاضله ؟اگرامور واجبه‌اند وای برحال مسیحیین که از روز بُروز این اناجیل کسی باین احکام عمل نکرده است والا نباید هیچ دولتی وشوکتی مسیحیین داشته باشند ،زیرا وقتیکه شخص هندوستانرا خواست لندن را هم دادند دیگر هیچ‌ندارند، بعضی‌ازظرفاءمسلمین در مقابل مزخرفات قسیسین الزاماً گفته‌اند : حواری‌در اینموضع‌تکلیف‌غیر رابیان‌میکند چون که خودش قبا و عبا نداشت مقصودش این بود که اگروقتی از شما قبا خواستم شما پیراهن را نیز تقدیم کنید و اناجیل ثلاثهٔ دیگر از بیان این احکام ساکتند ، صلاح وقت را در عدم بیان دیده‌اند مبادا کسی از ایشان قبائی بخواهد .

خلاصه کلام این‌گونه‌امور موجب اغراء بجهل‌وخلاف سیاست‌مدن‌است،اینست که جمیع مسیحیین این احکام‌را مندوبه میدانند وعمل باینها نمیکنند .

پس جمیع حسنات‌را واجب دانستن معنی ندارد و این نیز ثابت شدکه واجبات فائده دارند ، کسیکه گفت واجب ثمر ندارد معنی واجب‌را نفهمیده است .

گناه یاقانون شکنی

شبهۀ دوازدهم :در صفحه (۱۱۲) گوید واینکه محمدیان گمان دارند که عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی است که مانند بت‌پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده وآنرا نفهمیده سهلش میانگارند وآنرا محض ظاهری میشمارند الخ . (۱)

سابقاً ذکر کردیم وبعدهم خواهیم‌ذکر نمود که معنی گناه ظاهری و باطنی براهل اسلام مخفی نیست کتاب وسنت ایشان پر است ولی قسیس از آن خبر ندارد واین‌سهل است سابقاً بیان کردیم که حسنات کفارۀ گناه میشود و گناه ظاهری دارد و باطنی وعنقریب شواهد این مدعا مذکور خواهد گردید واسلامیان معنی گناه‌را فهمیده‌اند که عبارت از مخالفت شرع است نمیدانم فهمیدن این مسئله در نزد قسیس چه قدر اشکال دارد که هی فریاد میزند مسلمین معنی گناه‌را نفهمیده‌اند . واعتقادشان اینست که بحسنات کاملۀ باروح وجسد توجّه حاصل‌شود واز توجه بخداوند نورانی شوندوظلمت گناه از ایشان برودومعنی کفّاره هم همانست که ظلمت ایشان پاك‌شود ونورانی شوندوظلمت بُعد جز بنورقرب‌زوالی‌پیدا نکند ونورقرب جز بتوجه حاصل نشود و توجه جز باعمال خالص بچیز دیگر حاصل نگردد واعمال به جز اینکه کامل باشند در روح وتن نافع نباشند وکمال‌روحانی آنها عقاید صحیحه واخلاص است باشروطیکه در توبه ذکر شد وکمال جسمانی آنها متابعت شرعست واداکردن بآن طوری که انبیا گفته‌اند،پس چون چنین عملی حاصل شد کفاره شود چراکه گناه نیست مگرظلمت وبُعد از حقّ وکفّاره ظلمت وبُعد از حقّ نباشد مگر بنور وقرب بحق ونورو قرب حاصل‌نشود مگر بتوجّه

(۱) وصفحه ۱۱۳ سطر ۵ راه زندگی

تام ٌ بعمل ظاهری و باطنی چنانکه فهمیدی ، پس عمل کفّاره گناهان میشود ومسلمین هم معنی گناه‌را فهمیده‌اند ودانسته‌اند که گناه هم ظاهریست وهم باطنی وگناه ظاهری جسد است از برای گناه باطنی وگناه باطنی روح است از برای گناه ظاهری چنانکه در اعمال حسنه ذکر کردیم پس عصیان‌را روح وتنی است طاعت‌راهم روح و تنی است ، طاعت بیروح بکار نمی آیدو باروح کفّارهٔ گناه روحانی میشود چراکه روحانی کفّارهٔ روحانیست و جسدانی کفّاره جسدانی .

پس این مطلب نه ازآن بابت بود که مسلمین معنی گناه‌را نفهمیده‌اند بلکه از این بابت بوده که مسیحیین معنی طاعت‌را نفهمیده‌اند چون طاعت نکردند .

گناه یا اندیشه بد

شبهه سیزدهم :در اواخر صفحهٔ ۱۱۲ گوید که این مرحله برامت محمد پوشیده ومخفی مانده ،صفحهٔ ۱۱۳ بمرتبهٔ که خواهش و نیت وفکر بدراهیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه درورق ۱۷۷ جلد ثانی حیوة القلوب بدین نحو مکتوب گشته[1] بعداحادیثی نقل کرده وآنهارا بنا برزعم خود ردّ کرده است .

الجواب :اگر این افترارا از روی علم واطلاع گفته است آفرین برانصاف او واگر از روی جهل ونادانی باین کلام تفوّه نموده مرحبا براطّلاع واحاطهٔ او! علمای امّت مرحومه که معدن علم وفهمند وعلومشان مستند بکتاب خدا وسنت رسولست چنین حرفی نمیزنند وهرگز نمیگویندکه خواهش و نیّت وفکر بدگناه نیست وگناه‌رامحض ظاهری نمیدانند یقیناً چراکه دردین اسلام اعظم گناهان شرك بخداست وآن امریست قلبی دخلی باعمال ظاهری نداردبعد ازآن انکار رسول وامامان وامر معادوانکار یکی از ضروریات دین موجب ارتداد است پس چگونه اهل اسلام فکر بدرا گناه نمیدانند ، حبّ دنیاکه

---

(۱) وصفحه ۱۱۵ سطر ۹ راه زندگی .

راس هرخطیئه است از افعال قلو بست[1] حسدو بخل که ازاعظم معاصی هستند از افعال قلوبند وجمیع اینها وغیر اینهاکه مانند اینهایند در دین گناهند وهیچ دخلی باعمال ظاهره ندارند ، بلکه اغلب و اکثر معصیت وعبادت و اطاعت در دین اسلام از افعال قلوبند چون عقاید لازمه تماماً از افعال قلوبند و در عبادت ظاهریه چه بدنیّه وچه مالیّه درصحت آن نیّت قربت شرطست پس اگر عمل را بدون نیّت وقربت وخلوص بجا بیاورد صحیح نیست وسه گناه در نامهٔ اعمال او نوشته میشود : اول از جهت ترك نیّت دوّم از برای ترك قربت سیّم از برای ترك خلوص ، ریاشرك باطنی است در نزد اهل اسلام.

بلی اعتقاد ما آنست که اگر در خیالش شیطان معصیتی و خطائیرا بگذراند ولیکن قلب او ازآن مشمئز وازآن خیال متنفر باشد واز آمدن آن خیال برخود سخط داشته باشد البته عاصي نیست و آن گناه براو نوشته نشود ، چون آن خیال فاسد بی‌اختیار بقلب او افتاد وقادر بردفع آن نبود مکلّفٌ به باید مقدور مکلف باشد خدا عادلست تکلیف مالا یطاق نمیکند واگر خدا ازبرای چنین خیالی انسان را عذاب کند هرآینه ظالم خواهد بود وماخدارا عادل میدانیم .

وهرگاه عزم برمعصیت کند ومایل بآن باشد واورا دوست دارد وخوش دارد البته او عاصی است وچشم اوراهم کور میکنند خواه آن عمل وفکر و نیّت وخواهش بدرا ظاهر بکند وخواه نکند زیرا نکردن آن معصیت از موانع است نه از ترس از خدا ، مانند غلامیکه میخواهد بگریزد وساعی درفراراست ولی دست وپای اورا بسته‌اند و نمیتواند فرار نماید این غلام گریز پا محسوب میشود خواه بگریزد و خواه نگریزد و شاهد براین مدعا در کتاب وسنت مسلمین بسیار است ولی قسیّس از آنها بعید بوده و نفهمیده و بعبث براهل اسلام افترا بسته است و چون قسیّس این حرف را مکرر خواهد نمود

---

(۱) سورهٔ زمر : آیه ۴۵ ، حب الدنیا رأس کل خطیئة : اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب حب الدنیا والحرص علیها حدیث یك وذیل حدیث ۸ .

بعبارات مختلفه لهذا میخواهم بعضی شواهد اینمدعارا در همین موضع ذکر نمایم تا بدانی که قسّیس در تکرار این امرغالط یامغلّط عوام است ولیکن اگر آیات قرآنیه خیلی طولانی باشند موضع حاجت‌را ذکر خواهیم نمود وإلّا تمامی آیه نوشته میشود.

گناه از نظر قرآن

شاهداول: آیهٔ ۲۸۳ از سورهٔمبارکه البقرة باین نحو عیان و بیان گشته‌است .

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای خود دارید یا پنهان کنید اورا ، خدا شمارا محاسبه میکند بآن ، پس‌میآمرزد برای هرکسی‌که میخواهد و عذاب میکند هرکسی‌راکه میخواهد .

شاهد دوم : درباب‌کتمان شهادت درآیهٔ۲۸۲ ازسورة البقره ایضاًمیفرماید :

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

یعنی ومپوشید گواهی‌را ای گواهان و هرکه بپوشد گواهي را پس بدرستی که گنه‌کار است ــ یعنی دل اوچه محلّ ارادهٔ کتمان دلست ــ و خدا ازآنچه میکنید از اظهار شهادت وکتمان آن داناست .

شاهد سیم : در آیهٔ ۲۰۳ از سورهٔ مسطوره باین نحومذکور گشته :

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ .

یعنی از مردمان کسی هست که بشگفت میاندازد و خوشحال میسازد تورا قول

او در مصالح زندگانی دنیا وتدبیر معاش وبگواهی میآورد خدارا برآنچه که در دل اوست یعنی میگویدکه دل وزبان من یکیست وخدا براین قول شاهداستوحال آنکه ستیزنده تراست بااهل اسلام ودشمنی کردن درباره ایشان .

شاهدچهارم آیهٔ ۱۱ از سورهٔ مبارکه تغابن :

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ .

یعنی کسیکه ایمان بخدا ورسول بیاورد خدا دل اورا ثابت میدارد .

شاهد پنجم :در آیه ۷ از سورهٔ مبارکهٔ آل عمران :

فَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ .

یعنی کسانیکه از روی تقلید وتعصب‌کجی وتباهی یاشك در دل ایشانست .

شاهد ششم : آیهٔ ۸ از سورهٔ مزبوره از قول مؤمنین چنین‌ترقیم یافته است .

رَبَّنَا لاٰ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّٰابُ .

یعنی ای پروردگار ما پس از اینکه مارا راه نمودی بنصب دلایل وازالهٔ علّت باطله،ومارا بردین حقّ مستقیم گردانیدی آنرا ازما بازمگیربلکه مارا راسخ گردان برحقّ وببخش مارا از نزدیکی خود بخششی ورحمتی توئی بخشندهٔ مهربان .

شاهد هفتم : آیه ۲۴ از سورهٔ مبارکهٔ الشّوری :

اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰى عَلَى اللهِ كَذِباً فَاِنْ يَشَاْ اللهُ يَخْتِمْ عَلٰى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللهُ الْبٰاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ .

یعنی بلکه میگویند کفارکه برخدا دروغ زد وافترا بست حضرت نبی صلوات

الله علیه پس اگر خواهد خدا مهر نهد بردل تو وقرآنرا فراموش کنی ومحو کندخدا ونابود سازد باطل‌را وثابت‌گرداند حق‌را بکلمات وسخنان خودکه وحی‌است بدرستي که خدا داناست برآنچه دردل تواست از صدق ودردل کفار است از مظنّه وافترا برتو.

شاهد هشتم : در آیه ۸۴ سورة الصّافات در مدح دل مبارك حضرت خلیل می‌فرماید :

اذجاء ربّه بقلب سلیم .

یعنی چون‌آمد ابراهیم بپروردگار خودیعنی تصدیق اونمود از سر یقین ازمیان قوم خود بدل خالص‌ازشایبه شرك‌وپاك‌ازجمیع‌معاصی وغلّ وغش ، حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند که سالم بودازجمیع ماسوی وآراسته‌از عوایق دنیاوعلایق‌عقبی.

شاهد نهم آیهٔ ۳۲ از سورهٔ احزاب در خطاب‌بزوجات پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید .

فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

یعنی‌پس نرمی مکنید وفروتنی منمائید بسخن‌گفتن یعنی‌چون باکسی‌سخن‌گوئید سخن نرم مگوئید چنانکه شعار زنانیست که راغب مردان بیگانه‌اند پس طمع‌کند آن‌کسیکه در دل او بیماریست یعنی خواهش ونیت وفکر بد در دل دارد ودل او پر از شهوتست .

شاهد دهم : آیهٔ ۸۸ و۸۹ از سورة الشعرآء میفرماید :

يَوْمَ لايَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ اِلّا مَنْ اَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .

یعنی روزیکه سود نکند وفایده نرساند وبکار نیاید مال ونه پسران هیچ‌کس‌را مگرکسیکه بیاید بخدا بدل خالص از کفر ومعصیت .

شاهدیازدهم : آیهٔ ۲۸ از سورة الکهف میفرماید :

وَلا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ وَكانَ اَمْرُهُ فُرُطاً .

یعنی فرمان مبر کسی‌را که غافل‌گردانیده‌ایم دل اورا از ذکر خود ـ مراد امیه خلف است واتباع او ـ و پیروی کرده است آرزوی نفس خودرا وغافل شده‌اند ازذکر اوسبحانه وهست کار اوکه معاند و دروادی خذلان و غفلت گرفتار است پس افتاده و برگشته از صواب .

شاهد دوازدهم : در آیهٔ ۲۸ از سورة الرّعد میفرماید .

اَلَّذينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ اَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

یعنی آنانیکه ایمان آورده‌اند بذکر ویاد خدا دلهای ایشان مطمئن میشود و آرام میگیرد بدانیدکه بذکر خدا دلها آرام میگیرند وقلوب مطمئن میشوند .

شاهد سیزدهم در آیهٔ ۷۷ در سوره مبارکه التّوبه میفرماید :

فَاَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ .

پس از پی در آوردن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقی متمکّن در دلها شد که زایل نگردد .

شاهدچهاردهم در آیهٔ ۲۲ از سورة الجاثیه باین نحو عیان و بیان گشته است .

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ وَاَضَلَّهُ اللهُ عَلىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ .

یعنی آیا می‌بینی آنکسی‌راکه فرا گرفته خدای خودرا ازروی نفس خود یعنی درگرفتن معبودتابع هوای‌نفس خود شده‌نه تابع‌مقتضای عقل ودلیل و فروگذاشت خدا

آنجاحد معاند را دروادی ضلالت ونظر لطف از او باز گرفت بسبب ترك تدبّر او در ادلّه واضحه بردانش ازلی که حضرت اورا بود براصرار وعناد او برکفر ومهر نهاد بر گوش او وقلب او .

شاهد پانزدهم : در آیهٔ ۲۵۹ از سورة البقره از قول حضرت خلیل خداوند جلیل میفرماید :

قَالَ بَلٰی وَلٰكِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی .

یعنی گفت ابراهیم آری ایمان دارم بکمال قدرت تو لیکن این سؤال ازبرای آنستکه بیارامد وساکن گردد دل من علم الیقین باعین الیقین جمع شود .

شاهد شانزدهم در آیهٔ ۱۷۸از سورهٔمبارکه الاعراف در مذمت کفار ازانس وجنّ باین نحو رقم یافته است :

لَهُمْ قُلُوبٌ لَایَفْقَهُونَ بِهَا .

حاصل مضمون اینکه ایشان‌را قلوبیستکه بآن قلوب فهم نمیکنند ودرآیهٔ ۴۶ از سورة الحج .

اَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی‌الْاَرْضِ فَتَكُونَ‌لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا اَوْآذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا لَاتَعْمَی الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ .

یعنی آیا نرفتند کفّار مکّه وسیر نکردند در زمین پس چرا عبرت نمیگیرند ازکفر وشرك ومعصیت باز نمی‌ایستند پس‌باشد مرایشان‌را دلهائیکه تعقل‌کنندکه‌سبب عبرت ایشان شود یاباشد ایشان‌راگوشهائیکه‌بشنوندبآن چیزهائیراکه‌واجبست شنیدن آن ، پس قصّه وشأن اینست دیدهای ظاهر ایشان کور نیست ولیکن کور است از مشاهدهٔ حقّ دلهای ایشان‌که در سینهٔ ایشانست ، مقصود اینکه ظاهرشان کور نیست

ولیکن باطنشان کور است .

شاهد هفدهم :

وَ اِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحدَهُ اشْمَئَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ اِذا ذُكِرَ مِنْ دُونِهِ اِذا هُمْ يَستَبشِرُونَ (۱).

یعنی چون یادکرده شود خدایتعالی درحالت وحدت و یگانگی بدون ذکر آلهۀ ایشان مراد کلمهطیبۀ لااله إلاّ الله است یعنی هر گاه اینکلمهرا از اهل ایمان بشنوند برمند وقلوب آنانیکه کافر ومنکراندمنقبض گردند و چون آلهۀ ایشان ذکر میشوند فرحناك شود دلهای ایشان .

شاهد هجدهم در آیۀ ۱۱۷ از سورة التّوبه .

اَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ العُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ .

یعنی قبول شد توبۀ مهاجر و انصاریکه متابعت نبی نمودند در شدّت پس از آنیکه قلوب طایفۀ از ایشان از جای خودکنده شده بود .

شاهدنوزدهم در سورۀ مبارکۀ محمّد صلی الله علیه و آله در آیۀ ۲۴ باین نحو مرقوم شده است .

اَفَلا يَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ اَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ اَقْفالُها .

یعني چرا تفکّر نمیکنند در قرآن و مواعظ آن بلکه بردلهای‌ایشان اقفالست.

شاهد بیستم درآیۀ ۷۳ از سورۀ مبارکۀ یونس علیه السلام باین نحو مسطور است .

كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِ المُعْتَدِينَ .

یعنی مثل آن مهر خذلان وتخلیه‌که بردل مکذّبان امم ماضیه زده بودیم بجهة فرط عناد واصرار برکفر وعدم‌تدبّردرآیات واضحه ، مهرنهیم بردل‌ازحدودگذرندگان

---

(۱) سورۀ زمرآیه ۴۵ .

یعنی مکذّبان ومعاندان قریش ایشانرا تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم ویا اینکه همچنانیکه علامت بر دل مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند براینکه ایمان نیاورند و بر کفر بمیرند وبدین سبب فرشتگان ایشان‌را بشناسند که هدف لعن وطعنشان نمایند بامعاندان وجاحدان زمان تو نیز کنیم .

شاهد بیست‌ویکم آیهٔ ۱۲ از سورهٔ الحجر باین نحو عیان‌گشته است :

كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ .

یعنی همچنانیکه درآوردیم ذکرحق‌را دردل‌کفاروایشان نزدآن ایمان نیاوردند همچنین در میآوریم ذکررا که قرآنست در دل‌کفار زمان توایشان ازکثرت عناد ایمان نیاورند یعنی باوجود اعراض ایشان از ذکر ماآنرا در قلوب ایشان درمیاوریم بجهت تاکید حجّت .

شاهد بیست ودوم درآیهٔ ۲۰۰ از سورهٔ الشعراء :

كَذٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ .

یعنی همچنانیکه قرآن‌را بلغت عرب فرستادیم درمیآوریم آنرا در دل مشرکان ایشان ایمان نیاورند تا به‌بینند عذاب دردناک‌را .

شاهد بیست و سیم آیهٔ ۲۸ از سورهٔ الحدید باین‌نحو ترقیم یافته است :

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافَةً وَ رَحْمَةً .

یعنی دردل تابعان جناب مسیح رافت ورحمت قرار داده‌ایم .

شاهد بیست وچهارم در آیهٔ ۷۴ از سورة البقره درمذمت یهود میفرماید :

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْاَشَدُّ قَسْوَةً .

یعنی پس از آن سخت گشت دلهای شما بعد از دیدن معجزات ، آن دلهائیکه شماراست مانند سنگست در سختی و درشتی یاسخت تر از سنك چرا که از دل بعضی سنگها آب بیرون میآید وازدل شما هیچ خیری صادر نمیشود .

شاهد بیست و پنجم درآیهٔ ۲۲۴ از سورهٔ مسطوره .

لایؤاخذکم الله باللّغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بماکسبت قلوبکم والله غفورٌ حلیمٌ .

یعنی مؤاخذه نکند خداشمارا بلغویکه واقع شود درسوگندهای شما مرادسوگند لغواست که بی اختیار برزبان جاری میشود بدون قصدونیّت این قسم سوگند در شرع شریف کفّاره ندارد ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کند دلهای شما یعنی بعمد و قصد سوگند خوردید و از قلب بیرون آمد سوگند ، در این قسم کفّاره برشما لازمست .

مؤلف گوید : اگر قسّیس معنی همین آیه را ملتفت بود افترا براهل اسلام نمیگفت که ایشان نیّت وفکر وخواهش بدرا گناه نمیدانند و نمی‌گفت گناه در نزد اهل اسلام ظاهریست نه باطنی لعلّ فهمیده است و عمداً افترا گفته است .

شاهد بیست‌وششم : درآیهٔ ۱۲۶ در سورهٔ آل عمران :

وماجعله الله الّا بشری لکم ولتطمئنّ قلوبکم به .

یعنی ونگردانید إمداد ملائکه را باانزال ایشان مگر بجهت مژدگانی از برای شما و بجهت آنکه بیارامد دلهای شما با امداد ملائکه و خوف اعدا از دل شما ها بیرون برود .

شاهدبیست‌وهفتم : درآیهٔ ۴۳ از سورة الانعام .

ولکن قست قلوبهم .

یعنی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان .

شاهد بیست و هشتم : درآیهٔ ۴۶ از سورهٔ مزبوره .

وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ .

شاهد بیست و نهم : درآیهٔ ۱۰ از سورة الانفال .

وَمٰا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلاّٰ بُشْرىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ .

خلاصهٔ مضمون اینکه آمدن ملك بیاری شما نبود مگر از برای اطمینان‌قلوب وبشارت .

شاهد سی‌ام : أیضاً در سورهٔ مسطوره .

اِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً (۱) .

خلاصهٔ مضمون‌بفارسی اینکه اگر دردل شما ها خیر باشد دردنیا وآخرت خدا شماها را جزای خیر میدهد .

شاهد سی و یکم : در آیهٔ۱۵۴ ار سورهٔآل عمران باین نحو رقم یافته‌است.

وَلِيُمَحِّصَ مٰافِي قُلُوبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ .

یعنی‌تا پاك وخالص سازد آنچه دردلهای‌شماست از عقاید وخداداناست بر آنچه در سینه‌هاست از سرایر وخفیات .

شاهد سی ودوم : آیه ۵۱ از سورةالاحزاب باین‌نحوعیان وبیان گشته است:

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مٰافِي قُلُوبِكُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَلِيماً .

یعنی وخداوند میداندآنچه دردلهای شماست‌پس سعی‌کنید درتصفیه قلب ، خدا

---

(۱) سوره انفال : آیه ۷۰ .

داناست بضمایر بندگان حلیم است تعجیل در عذاب نکند .

شاهد سی و سیم : آیهٔ ۱۱ از سورة الفتح میفرماید :

يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مالَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .

یعنی میگویند این مخالفان بزبانهای خود چیزی را که نیست دردلهای ایشان یعنی اعتذارات ایشان در محضر مبارك تو ای پیغمبر از راه نفاق وكذبست .

شاهد سی و چهارم : درآیهٔ ۱۲ ایضاً ازهمین سوره .

وَ زُيِّنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْماً بُوراً .

یعنی زینت وآرایش یافت این گمان بدکه آن استیصال (بیچارگی) پیغمبر و اصحاب آنجنابست در دلهای شما و این گمان خلاف و بد بود بسبب این گمان بد شما در نزد خدا ورسول از هالکین هستید (۱) .

شاهد سی و پنجم آیه ۱۸ از سورهٔ مسطوره .

لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مافِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً .

یعنی بدرستی که خدا خوشنود شد ازمؤمنین صحابه وقتی که بیعت کردند با تودر زیر درخت سمره پس میداند خدا آنچه در دلهای ایشاست از خلوص عقیده ووفا ، پس

(۱) پیغمبر اسلام در سفریکه عازم مکه و زیارت خانه خدا بودند ازقبیله‌های اسلم جهینه ، مزینه، غفار واشجع دعوت کردند که همراه مسلمانان سفر کنند تا اگر جنگی پیش آمد مسلمانان تنها نمانند وشکست نخورند ، آنان عذرها آوردند ولی باهمدیگر گفتند چگونه همراه گروهی برویم که بزودی از قریش شکست خواهند خورد این آیات نازل شد. مجمع البیان ذیل تفسیر آیهٔ مزبور .

فرو فرستاد خدا آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود برایشان یعنی الطانی که مقوی قلوب ایشان بود برایشان انزال فرمود و پاداش داد ایشان‌را فتح قریبی که آن فتح خیبر است یا مکّه، اوّل اشهر است در نزد مفسرین .

شاهد سی و ششم : آیه ۳ از سورة الحجرات :

انَّ الَّذِینَ یغُضُّونَ اصواتَهمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ اُولٰئِكَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهمْ لِلتَّقْوىٰ لَهمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِیمٌ .

یعنی بدرستی آنانیکه فرومیخوابانند و نرم میکنند صداهای خودرا یعنی آهسته میکنند سخن‌را نزد رسول خدا بجهة مراعات ادب و تعظیم و توقیر آنجناب آن گروه باادب آنانند که امتحان‌کرده است خدا دلهای‌ایشان را برای پرهیزکاری مرایشان‌را است آمرزش گناهان واجر بی‌پایان .

شاهد سی‌وهفتم : آیهٔ ۷ از همین سوره .

وَلٰكِنَّ اللهَ حَبَّبَ اِلَیكُمُ الْاِیمٰانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَیكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ اُولٰئِكَ هُمُ الرّٰاشِدُونَ .

یعنی ولیکن خدایتعالی دوست گردانیده است بسوی شما ایمان‌را که تصدیق است بخدا ورسول وبجمیع‌ماجاء به‌النّبیّ وآراسته است ایمان‌را در دلهای شما بسبب ادلّه واضحه ومعجزات باهره ومکروه گردانیده ودشمن ساخته است بسوی شما کفر و فسوق وعصیان‌را .

شاهد سی‌وهشتم : آیه ۱۴ ازهمین سورهٔ مبارکه.

قٰالَتِ الْاَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنٰا وَلَمّٰا یدْخُلِ

الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ .

یعنی گفتند اهل بادیه از بنی اسدکه ایمان آورده‌ایم بگو ای محمد بایشان ایمان نیاورده‌اید زیراکه ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنانست شما اقرار دارید ولیکن تصدیق ندارید بگوئیدکه اسلام آورده‌ایم که اظهار شهادتین وانقیاد باحکام اسلام است ظاهراً وهنوز نیامده است ایمان در دلهای شما !

بدانکه ایمان اخص از اسلام است زیراکه ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنانست واسلام اعم استکه باآن تصدیق جنانی باشد یانه پس هرمؤمن مسلمانست اما هرمسلمان مؤمن نباشد ومراد ازقول خدا **انَّ الدِّینَ عِنْدَاللهِ الْاسْلامُ** [1] اسلامی استکه مقارن تصدیق باشد .

از حضرت مقدس نبوی منقولست **الاسلام علانیة والایمان فی القلب** [2] .

چون ثواب متفرّع برایمانست و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق مثمر ثمر نیست ازینجهت ببنی اسد خطاب میکند **وَانْ تُطیعُوااللهَ وَرَسُولَهُ** [3] الآیه .

شاهد سی و نهم : در سورة التحریم آیهٔ ۴ باین نحو رقم یافته است :

انْ تَتُوبا الَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما .

یعنی ای عایشه وحفصه باز گردید بسوی خدا در آزار دل پیغمبر باهم پشت مشوید پس بتحقیق که بگشته است دلهای شما ازامرواجب .

(۱) سوره آل عمران : آیهٔ ۱۹ .

(۲) کتاب الفتح الکبیر نوشته شیخ یوسف نبهانی بیروتی ج ۱ ص ۵۰۷ نقل از مسند احمد حنبل .

(۳) سورهٔ حجرات : آیه ۱۴ .

شاهد چهلم : در آیه ۸۸ از سورة البقرة .

وَقٰالُوا قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ .

یعنی گویند یهودان دلهای مادرغلاف وپرده است خدا این طور آفریده است هرچه برما میخوانی فهم نمیکنیم حق تعالی ردّ قول ایشان کرده میفرماید چنین نیست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان قابل ایمانست لهذا بجهة ترك ایمان مورد لعنت خدا گردیده‌اند .

شاهد چهل‌ویکم : آیهٔ ۹۳ از سورهٔ مزبوره .

وَاُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ .

یعنی خورانیده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله و محبّت اودلهای ایشان را گرفته است .

شاهد چهل ودوم : در آیهٔ ۱۵۵ ازسورة النّساء .

وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهٰا .

یعنی وبسبب گفتار ایشان که دلهای ماظرفهای علوم است یعنی از دانش پرشده ومحتاج بعلم کسی نیست یا دلهای مادر پوشش است و آنچه حضرت نبی میگوید نمی‌فهمیم ، نه چنین است بلکه مهر خذلان نهاده است حق تعالی بردلهای ایشان بجهت کفر وایمان نمیآورند مگر اندکی از ایشان و این آیه نیز در ردّ ومذمت یهود است .

شاهدچهل وسیم : آیهٔ ۱۱۳ ازسورة المائده از قول‌شاگردهای جناب مسیح.

قٰالُوا نُرِيدُ اَنْ نَاْكُلَ مِنْهٰا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنٰا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنٰا وَنَكُونَ

عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِینَ .

یعنی گفتند تلامذه که میخواهیم بخوریم طعامرا از آن مائده تاآرام‌گیرد دلهای ما یقین کنیم بر نبوت تو و باشیم بر آن مائده از شاهدان .

شاهد چهل وچهارم : آیهٔ ۵ از سورهٔ حم فصلت‌که سورهٔ سجده نیز هست باین نحو مذکور گشته :

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِی اَکِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَیْهِ .

یعنی وگفتند مشرکان دلهای‌ما در پوشش است از آنچیزی که میخوانی مارا بسوی آن .

شاهد چهل و پنجم :آیهٔ۹و۱۰ازسورهٔمبارکه‌الحشر باین‌نحورقم‌یافته است :

وَالَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْاِیمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ اِلَیْهِمْ وَلَا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا اُوتُوا وَیُؤْثِرُونَ عَلَی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِینَ جَآؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْاِیمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ .

خلاصهٔ مضمون بفارسی اینکه دیگر فيء (آنچه خدا به پیغمبر داد) از برای کسانیست‌که جاگرفته‌اند در مدینه ودرایمان بخدا ورسول وایمان‌را پیش ازمهاجرین موطن ومستقر خود ساخته‌اند دوست میدارندکسانی‌راکه هجرت میکنند بسوی‌ایشان درسینه‌های ایشان حقدوحسد وغیظ وطلب‌نیست ازآنچه مرحمت شد درحق مهاجرین از غنیمت بنی نضیر ومقدم میدارند مهاجرین‌را برخود ولو درشدت وپریشانی باشند ا

وهرکه نگاهداشته شود از بخل نفس پس آنگروه رستگارانند وآنانیکه میآیند بعد از مهاجر و انصار از روی نیاز میگویند پروردگارا بیامرز گناهان مارا وبرادران مارا که سبقت گرفتند برما در ایمان ومگردان ووضع مکن در دلهای ماکینه وحسدوخیانت مرآنانیراکه ایمان آورده‌اند ای پروردگار ما تو رؤف ورحیمی[1].

شاهد چهل وششم : آیهٔ ۱۰ از سورهٔ انفال باین نحو مسطور گشته است .

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

یعنی جزاین نیستکه مؤمنان کامل در ایمان آنانندکه چون یاد کرده شودخدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان ازهیبت جلال وتصورعظمت لایزال ویا ازتقصیراعمال خود درجنب انعام وافضال وچون خوانده شود برایشان آیات قرآن موجب زیادتی ایمانست از برای ایشان وبرخدا توکل نمایند وامورخودرا تفویض بخدا نمایند .

شاهد چهل و هفتم : آیهٔ ۳۵ از سورة الحج .

اَلَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا اَصَابَهُمْ الایة .

یعنی آنانیکه چون یادکرده شود خدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از

---

(۱) دربارهٔ انصار یا اصحاب لیلهٔ عقبه نازل شده : بعد از تمام شدن جنك بنی نضیر وبدست آوردن غنیمتهای جنگی پیغمبر اکرم (ص) انصاررا خطاب کرده فرمودند : اگر می‌خواهید اموال بنی نضیر را میان همه شماها قسمت کنم و مهاجران اسلامی همچنان در خانه‌های شما بمانند واگر مایلید همهٔ این‌غنیمتهارا بمهاجرین بدهم تامنزلهای شمارا ترك کنند ؟ سعدبن معاذ وسعد بن عباده ازآن میان عرض‌کردند یارسول الله مامیخواهیم اموال بین مهاجرین قسمت شود وآنها همانطور درخانه‌های ما باشند که نعمت وبرکت خانه‌های ما مهمانان مهاجراست . مجمع البیان ذیل آیه مزبور .

هیبت جلال‌ربانی وطلوع انوارعظمت سبحانی و دیگر مژده ده صبرکنندگانرا برآنچه رسیده است برایشان .

شاهد چهل وهشتم : يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۱) .

یعنی خوشنود میگردانند شمارا بزبانهای خود وسر باز میزنند دلهای ایشان و اکثر ایشان فاسقند .

شاهد چهل و نهم : آیهٔ ۴۵ از سورهٔ مزبوره .

وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ .

یعنی درشك افتاده‌است دلهای ایشان پس ایشان درشك وریب خودسرگردانند.

شاهدپنجاهم : آیهٔ ۱۱۰ ازسورهٔ مسطوره :

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ .

یعنی همیشه هست بنای ایشان آن بنائیکه بنیاد نهاده‌اندآنرا براغراض فاسده بسبب شكّ ونفاق دردلهای ایشان مگر اینکه پاره پاره گردد دلهای ایشان یعنی بمیرند ویا اینکه مقتول گردند .

شاهد پنجاه ویکم :آیهٔ ۲۲ از سورة النّحل .

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ .

یعنی خدای شما خدای واحد استآنانیکه ایمان بآخرت ندارند قلوب ایشان

(۱) سورهٔ توبه : آیهٔ ۸ .

منکر است و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر .

شاهد پنجاه ودوم : آیهٔ ۳ از سورة الانبیاء **لاهِيَةً قُلُوبُهُمْ** یعنی لهوکننده است دلهای ایشان .

شاهد پنجاه و سیم : آیهٔ ۶۳ ازسورة المؤمنون .

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذا وَلَهُمْ اَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَها عامِلُونَ .

یعنی دلهای ایشان در غفلت و ضلالت است ازین سخن و از برای ایشان اعمالی ناپاك وپلید است بجز این خطای عظیم ایشان مرآنرا عاملند .

شاهد پنجاه وچهارم : آیهٔ ۱۶ از سورة الحدید .

اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ .

یعنی آیا وقت نیامده است مرآنانراکه ایمان آورده‌اند اینکه بترسد ونرم‌شود دلهای ایشان برای یادکردن خداوآنچه فرستاد خدااز کلام حق وصدق ومؤمنین مانند یهود ونصاری نباشند که أمد وعمل ایشان دور ودراز شد و دلهای ایشان سخت شد و اکثر ایشان فسّاقند .

شاهد پنجاه وپنجم :آیهٔ ۵ از سورة الصّف .

فَلَمّا زاغُوا اَزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ .

یعنی پس هنگامی که برگشتند از قبولی فرمان موسی بگردانید خدا دلهای ایشان‌را .

شاهد پنجاه و ششم : آیهٔ ۱۴ از سورة المطففین .

كَلّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ .

یعنی نه چنین است که مکذّبان میگویند بلکه غلبه کرد و زنك نهاد بر دلهای ایشان آنچه میکردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث و اعتقاد کفر و معاصی زنگ گرفته دیگر قابل خیر نیست .

شاهد پنجاه و هفتم :آیه ۱۳ از سورة المائدة باین نحو تحریر گشته‌است .

وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ .

یعنی دلهای ایشان‌را سخت گردانیدیم بدینوجه الطافیکه دلهای ایشان بسبب آن نرم شود از ایشان بازداشتیم بجهة عناد و جحود جماعت یهود بجهة اینست که کلمات توراة را ازموضع خود تحریف مینمایند .

شاهد پنجاه وهشتم : ازسورة‌الاحزاب .

وَاِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ (۱) .

یعنی چون چیزی خواهید از زوجات پیغمبر ازامتعه و اقمشهٔ خانه ازپشت‌پرده بخواهید این پاکیزه‌تر وپاك‌تر است از برای دلهای شما وایشان .

شاهد پنجاه و نهم : آیهٔ ۲۲ و۲۳ از سورة الزمر :

اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ فى ضَلالٍ مُبِينٍ اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ اِلى ذِكْرِ اللّٰهِ

---

(۱) سورهٔ احزاب : آیه ۵۳ .

ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ .

یعنی آیا پس آنکسیکه گشاده است خدا سینهٔ اورا از برای قبولی اسلام بوسیله استعمال قوهٔ عقلیه در دلایل بینه وحجج واضحه پس آنکس بر روشنائی معرفتست بر ادلهٔ وحدت یا بریقین وبصیرت از پروردگار خود پس عذاب سخت از برای کسانیست که سخت است دلهای ایشان از ذکر خدا آنگروه سنگدلان در ضلال بیّن هستند ، خدا فرو فرستاد احسن الحدیث را آن کتابی است مانند یکدیگر بعضی از آن مشابه بعض است در جزالت لفظ وحسن نظم وتناسب اسلوب ولطافت معانی ودلالت بر اعجاز و اشتمال آن برمنافع دنیویه واخرویه ،مثانی است یعنی بعضی ازاحکام وقصص را تکرار مینماید ایجازاً واطناباً ، میلرزد ازاو ومنقبض میگردد وبهم میچسبد جلودکسانیکه از عذاب پروردگارخود میترسند پس از آن نرم میشود وآرام میگیرد جلود وقلوب ایشان بسوی ذکر خدا واینست هدایت خدا ، هدایت میفرماید هرکسیرا که مشیتش علاقه میگیرد بزیادتی توفیق وشرح صدر والطاف خاصه .

شاهد شصتم : آیه ۲۲ از سورة المجادله باین نحورقم یافته است :

أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ .

یعنی آن گروهی که بادشمنان خدا دوستی نکنند ثبت گشته است در قلوب ایشان ایمان ومؤیدند ایشان برحمت خاصّه از جانب خدای رحیم ورحمن واز برای ایشانست نعمتهای آن جهان .

شاهدشصت ویکم : آیهٔ ۳۶ از سوره بنی اسرائیل باین نحومرقوم گشته است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا .

یعنی از پی مرو چیزی را که نیست بآن تورا دانائی بمجرّد تقلید وگمان مگو

دیدم و شنیدم یا دانستم وحال آنکه ندیده و نشنیده وندانسته باشی بدرستی که گوش و چشم ودل ، هریکی از این اعضاء مسئولند در روز قیامت .

مؤلف گوید : اگر خواهش و نیّت وفکر بد گناه نیست در نزد اهل اسلام چنانچه مزعوم قسیّس است پس چه چیز است که از قلب سؤال کرده میشود ؟ خلاصهٔ کلام شواهد این مدعا در قرآن مجید بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام و تکدّر خاطر ناظر است همینقدرها که مذکور ومسطور گشت از برای لبیب منصف کافی است واگر خواسته باشیم احادیث واخبار واقوال علما راکه متعلق باین باب است ذکر کنیم یك کتاب بزرگ علیحده خواهد شد ولی تحریر دو حدیث مختصر در این موضع لازم است :



گناه از دیدگاه حدیث اسلامی

حدیث اول : شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی ره [1] در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده است که آنحضرت فرموده اند :

کان ابی یقول مامن شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله (۲)

یعنی بود پدر من که میگفت هیچ چیزی بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستیکه دل هر آینه باگناه درمیافتد و همیشه باگناه زد و خورد مینماید تامغلوب اوشود پس چون مغلوب شد سرازیر میشود و بر روی درمیافتد چنانچه هرگز نتواند برخاست.

حدیث دوم : ایضاً در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که:

مامن عبد الا فی قلبه نکتة بیضاء واذا اذنب ذنباً خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی الخیر ابدا ،وهو قول الله عز وجل: کلا بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون (۳)

---

(۱) محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی میان مردم مورد اعتماد بود و به ثقة الاسلام شهرت داشت و کتابهای چندی نوشته است که معروفتر بن آنها کتاب کافی است .

مرحوم کلینی ۱۶۱۹۹ حدیث در این کتاب « دراصول وفروع وروضه » گردآوری کرده است ونگارش این کتاب ۲۰ سال بطول انجامید، مرحوم کلینی ازمشاهیر علمای شیعه وافتخارات عالم تشیع ومجدد مذهب اثنا عشری است که بسال ۳۲۹ هجری (۶۹ سال بعد از غیبت امام زمان) وفات یافت واکنون قبر اودر بغداد مشهور ومعروف است .

ریحانة الادب جلد ۳ ص ۳۸۰

(۲) اصول کافی باب الذنوب حدیث یك

(۳) اصول کافی باب الذنوب حدیث ۲۰ .

یعنی نیست بندهٔ از بندگان مگر اینکه در دل او نقطه‌ایست سفید پس چون مرتکب گناه شد در آن نقطه سفید نقطهٔ سیاهی بهم میرسد پس اگردرمقام استغفارشد از آن گناه توبه‌کرد آن‌سیاهی برطرف میگردد واگر درگناه باقی‌ماند وبازگناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود وهمچنین تااینکه جمیع سفیدی را بپوشد ، دیگر هرگز صاحب آن دل روی‌خیر نمی‌بیند ا مشعر باین معنی است‌قول‌خدای‌تعالی‌در کلام‌مجید :

كَلّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ماكانُوا يَكْسِبُونَ (۱) .

یعنی نه چنانستکه‌کفّار میگویند بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت بردلهای ایشان پوشانیده بار زنگار انکار بر دل‌ایشان نهاده بسبب‌آنچه که ایشان کسب آن میکردند از آثام ومعاصی یعنی بشئامت سیئات ومعاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده است. پس‌واضح ومحقق‌گردید که قسّیس‌غالط ویامغلّطعوام است وبرمسلمین‌افترا می‌بندد بلی‌ما میگوئیم وسوسه درنفس ازاین امّت برداشته شده است‌چرا که‌مُکره‌اند درآن عمل، خدا میفرماید :

اِلّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاِيْمانِ(۲) .

یعنی‌مگر کسیراکه اکراه‌کنند وقلب اومطمئن بایمان باشد پس وسوسه برداشته شده است نه عزم بر معصیت .

امّا آنچه روایت‌شده است که‌هرگاه انسان‌نیّت حسنه‌کند وعمل نکند یکحسنه برای اومینویسندواگر عمل کندده‌واگر نیّت‌سیّئه کندوعمل نکندچیزی براو نوشته نمیشود واگرعمل کندیك سیّئه[۳] مراد ازاین‌نیّت خطور بخاطروسوسه‌ایست‌که بخاطر انسان

(۱) سورهٔ مطففین ۸۳ : آیهٔ ۱۴ .

(۲) سورهٔ نحل ۱۶ : آیهٔ ۱۰۶ .

(۳) قال ابو جعفر عليه السلام : ان آدم عليه السلام قال : يارب سلطت على الشيطان واجريته مني مجرى الدم فاجعل لي شيئاً ،فقال الله: ياآدم‌جعلت‌الك ان‌من‌هم‌من ذريتك بسيئة لم‌تكتب←

میرسد پس اگر وسوسهٔ بخاطر اورسید در معصیت و عمل بآن وسوسه نکرد از راه خوف از خدا دراینصورت اگر حسنه از برای او نوشته نشود چر اسیئه نوشته شود و حال آنکه این وسوسه را با اختیار بدل خود راه نداده بود حال بقوهٔ ایمان رفع کرد واگر همٌ وقصد حسنه کرد و بجهت موانع نتوانست بجا بیاورد یك ثواب برای او مینویسند بجهت اینکه همٌ بحسنه از الهام ملائکه و نور ایمانست وایمان دارد اصل این قصد ثابت و مأخذ دارد که یك ثواب دارد وچون عمل کند ده ثواب باو دهند.

پس معلوم شد که معنی این حدیث نه آنست که شخص هرگاه قصد معصیت کند وسعی خودرا داشته باشد ولی موانع اورا منع کند این کس گناه نداشته وآنچه قسّیس گفته است فتراست که بر اهل اسلام بسته است ومعنی قرآن واحادیث را نفهمیده است البته نباید بفهمد زیراکه نور فهم ندارد.



علیه ، فان عملها کتبت علیه سیئة و من هم منهم بحسنة فان لم یعملها کتبت له حسنة فان هو عملها کتبت له عشراً.

اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب فیما اعطی الله عز وجل آدم علیه‌السلام وقت التوبة حدیث یك.

گناه و آمرزش آن

شبهه چهاردهم : درصفحه۱۱۳ و۱۱۴ و۱۱۵ بعضی اخبار در فضیلت وثواب عبادت‌شب و نماز جعفرطیار رضی‌الله عنه وتسبیح حضرت‌زهراء سلام‌الله علیها وخواندن سورهٔ قل‌هوالله‌احد وحمّ وسایر سور قرآنیّه ودعا واستغفار ازحیوةالقلوب وعین الحیوة نقل‌نموده بعد درصفحهٔ ۱۱۵ گفته‌است : واز مضامین‌همان احادیث تماماً واضح‌میگردد که راویان وقائلان احادیث مذکوره ازکیفیّت گناه چه‌قدر بیخبر بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل میشمارند .

پس کسیکه معتقد احادیث مسطوره بوده باشد آیا در بارهٔ گناه در خوف و تشویش بوده ازآن دوری خواهدجست؟ حاشا بلکه بیمحابا مرتکب‌گناه ودرصددانجام هوا وهوس نفسانی خود خواهد بود با اینها بهتر نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر وبلجّه گناه زیادتر مستغرق خواهد شد « صفحهٔ ۱۱۶ » چون ممکن نیست که خدای مقدّس از یکطریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که احادیث مزبوره وسایر که مانند آنهایند موافق ارادهٔ الهی نبوده و حقّ نیستند انتهی ملخّصاً (۱) .

الجواب : بدان ایّدك‌الله تعالی که گناه در نزد اهل‌اسلام منقسم بردو قسم‌است حقّ‌النّاس وحق‌الله

قسم اول حق‌الناس :

وآن افراد کثیره دارد از قبیل غیبت‌کردن ازکسانی‌که جایزالغیبه نباشندشرعاً یعنی متجاهر بفسق نباشند ! وافترا بستن وتهمت زدن واستهزاء کردن وقذف نمودن و من‌غیر حقٍ مال مردم‌را خوردن وظلم وتعدی برایشان‌نمودن وفحش دادن ورنجانیدن

(۱) وصفحه ۱۱۷ سطر ۳ ببعد راه زندگی .

وزدن وخیانت برعرض ایشان نمودن وامثال ذلك ! دراین قسم ازگناه اعتقاد ما مسلمین اینست که اگر شخص از اول خلقت دنیا تا ابتدای عقبی عمر داشته باشد و در اشرف بقاع زمین که ما بین رکن ومقام ومسجدالحرام است این عمررا در عبادت بسر ببرد قائم‌اللیل وصائم‌النهار باشد ودائماً مشغول ذکر وتلاوت قرآن و تسبیح حضرت زهراء ونماز جعفر طیّار (رضی‌الله عنه) باشد واینقدر گریه‌کند که نهرها از چشمش جاری شود وآنقدر فغان نمایدکه صدایش قطع شود ! وبایستد بعبادت تاپاهایش پاره‌پاره‌شود. رکوع‌کند تا فقرات پشتش بشکند وسجده کند تا حدقه‌های چشمش بزمین بیفتد وخاك زمین بخورد وآب خاکستر بیاشامد ، تا صاحبان مال‌را راضی نکند و از حقوق‌النّاس برائت ذمّه حاصل ننماید این قسم گناه به‌سبب این اعمال از اوآمرزیده نمیشود و اگر باین حالت مشغول‌الذّمه ازدنیا رفت خداوند موافق عدل‌حقوق مردم‌را ازاومیگیرد و بذی‌الحق میرساند وحق‌هیچ مظلومی درنزد هیچ ظالمی نمی‌ماند پس از استیفای حقوق مظلومین از ظالمین هرکس موافق کردار خود جزا داده خواهد شد .

امام زین‌العابدین عليه‌السلام عرض میکند : یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشم من ! وآنقدر فغان وناله‌کنم که صدایم قطع شود ! وبایستم بعبادت تو تا پاره پاره شود پاهایم ! ورکوع‌کنم از برای تو تا فقرات پشتم ازهم جدا شود ! وسجده کنم از برای تو تا حدقه‌های من بریزد ! وخاك زمین‌را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگارخود ! وتورا یادکنم درخلال این احوال تازبانم‌مانده شود ! پس نظرخودرا بلندنکنم بسوی‌آفاق‌آسمان ازشرم تو مستوجب نشوم باین‌اعمال محو یك‌گناه ازگناهان خودرا الخ [1].

(۱) اقتباس از صحیفه سجادیه دعای ۱۶ : **یا الهی لو بکیت‌الیك حتی‌تسقط اشفارعینی ، وانتحبت حتی ینقطع صوتی‌وقمت لك حتی تتنشرقدمای ، ورکعت لك حتی ینخلع‌صلبی ، وسجدت لك حتی تتفقا حدقتای ، واکلت تراب الارض طول عمری ، و شربت ماء الرماد آخر دهری ، و ذکرتك فی خلال ذلك حتی یکل لسانی ، ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منك ما استوجبت بذلك محوسیئة واحدة من سیئاتی . صحیفه سجادیه دعای ۱۶ .**

قسّیس نبیل نیز این حدیث را در صفحهٔ ۱۱۲ از فصل دوم از طریق الحیوة از ورق ۲۶۸ کتاب حق الیقین نقل کرده است .

بعد گفته است مخفی نماند که حدیث مرقوم بخلاف وضدّ آن احادیث آمده که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز وروزه وزیارت وغیرهاست قسّیس معنی حدیث را نفهمیده که منظور آنحضرت حقوق الناس بوده .

وقول قسّیس که حدیث مرقوم بخلاف وضدّ آن احادیث آمده الخ این اعتراض نیز غلط است چراکه حضرت نفرمودکه این اعمال ثواب ندارند بلکه فرمود باین اعمال مستوجب محو گناه نخواهم شد ومنظور حضرت نیز حق الناس بوده واین مذهب اهل اسلام است که خدارا عادل میدانند وهرگز نمیگویند برو مال مردم را بخور و نماز بخوان گناهان تو آمرزیده میشود .

الحاصل منظور از نقل حدیث نه استشهاد بود که ضروری دین محتاج بذکر شواهد نیست بلکه منظور اثبات بیفهمی قسّیس بوده که نفهمیده اعتراض کرده و گفته است این حدیث برضد سایر احادیث است .

قسم دوم حق الله :

گناهانیکه حق الله نامیده میشوند درنزد اهل اسلام بردوقسم است حق الله باقضاء وحق الله بی قضاء .

امّا قسم اول : مانند نماز وروزه که از شخص فوت شوند از راه عصیان تا قضای اینهارا بجا نیاورد بگریه وزاری ودعا واستغفار وتلاوت قرآن وتسبیح حضرت زهراء عليها السلام و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و نماز شب علاج نمیشود محکوم است شرعاً که قضای اینهارا بجا بیاورد تا گناهی که از این بابت براو نوشته شده است محو شود .

وامّا قسم ثانی : یعنی حق الله بی قضا مانند لبس حریر از برای رجال و استعمال ظروف طلا ونقره وغنا نمودن واستماع کردن وشرب خمریکه متضمن ضرر غیر نباشد

وزنای غیرمحصنه وامثال ذالك .

در این قسم ازگناه ندامت قلب و استغفار وتلاوت قرآن ودعا خواندن و ذکر نمودن وامثال ذالك با ندامت قلب کافی است بمجرّد توجّه بحق این قسم گناه آمرزیده میشود بخلاف دوقسم اول که ندامت فقط در آنها کافی نیست بلکه در آنها لازم است که باوجود ندامت حقوق مردم را برساند با امکان و فرصت ودر صورت عدم امکان و فرصت باید منتظر مکنت وفرصت باشد وهمچنین در نماز وروزه اگر فوت شوند لابد است ازاینکه قضای آنهارا بجا بیاورد مجرّد ندامت و تلاوت قرآن و ذکر واستغفار مکفی نیست .

ترس وامید :

وچون این را دانستی پس گوئیم که کلمات قسّیس کلماتی هستند که از غیر منصف سرزده اند زیراکه اولا کسی که این حرفهارا گفته است حرفهای دیگر هم گفته است وشروط دیگر هم بیان فرموده است واکتفا باینها نکرده است کسیکه این ثوابهارا بیان فرموده است گناه قتل وزنا ودروغ وامثال ذالك را نیز بیان فرموده است واین ثواب وعقابیکه انبیاء واولیاء گفته اند بمنزلهٔ کتاب مفردات طب است اگرچه فرموده اند که دارچین[۱] فهم را زیاد میکند هم فرموده اندکه جوز ماثل[۲] فهم را تمام میکند حال چه غرور بخوردن دارچین حاصل میشود برای کسی که اضعاف آن جوز ماثل میخورد ؟! وآنگاه که شروطی برای این اعمال درشرع شریف مقرّر است از صدق نیّت وخلوص وپاکی طینت وطویت

---

(۶۳) « Dar-gin » پوست درخت هندیست شبیه بدرخت انار دارای بوی خوش و طعم شیرین مایل بتلخی دارای اثر گرمی و خشك است تحفه حکیم مؤمن ص ۱۱۲ « دارچین » .

(۶۴) « Jawz-mathel » نام دیگر آن شیطان الماس است وبفارسی آنرا تاتوره گویند : گیاهی است از تیرهٔ بادمجان علفی مزروعی و خود رو است دانه‌های آن شبیه بدانهٔ سماق است گویند مسکن حرارت ملتهبه است تحفهٔ حکیم مؤمن ص ۷۶ .

(دل) وغیر آنها از شروط قبولی اعمال که شخص چون اطمینان باستیفاء شروط نداشته باشد اطمینان بقبولی اعمال نخواهد داشت ! وانگهی شخص چه میداند که باوجود معاصی سابقه که دارد آیا این اعمال از او قبول میشود یانه وقسیس گویا معنی نبوت را نفهمیده است که نبی باید بشیر ونذیر باشد اخبار وآیات خوف ورجاء در شرع او باهم باشند که مردم را بشارت بدهد برحمت غیر متناهیه الهیه و بترساند از غضب و سخط پروردگار تا بدین واسطه مردم خائف و راجی باشند و ادبار بدنیا و اقبال بعقبی نمایند.

این اخباریکه قسیس در این مورد نقل نموده است اخبار رجاء هستند اخبار خوف هم داریم قسیس ازتحریر آنها عمداً اغماض نموده ودین اسلام را نسبت بغرور داده وحال آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم پس از آنکه اخبار خوف ورجاء را بیان فرمودند این را نیز فرمودند که خوف ورجاء شخص باید مساوی باشند که بسبب رجاء ترك اعمال نکنند ومرتکب معصیت نشوند وهمچنین خوف او نباید بدرجهٔ یأس برسد که بدین سبب ترك اعمال کرده ومرتکب معاصی گردند.

وشیخنا البهائی زید بهاؤه در شرح حدیث دوم از اربعین خود به این نحو رقم نموده وگفته است:

در این مقام اشاره ایست بتساوی مرتبهٔ خوف و رجاء که عبارت از برابر بودن مقدار بیم وامید است چنانچه هیچ یکی بر دیگری زیادتی نداشته باشد بلکه هریکی اعلی مرتبه را داشته باشند (۱)

چنانچه در کلام بلاغت انتظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارة بدین معنی وارد است که فرمودند:

لیس من عبد مؤمن الا وفی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لووزن هذا لم یزد علی هذا

---

(۱) اصول کافی باب الخوف و الرجاء حدیث یك و نقل و ترجمه از اربعین شیخ بهائی (ره) ص ۱۱ چاپ تهران بسال ۱۳۱۰ قمری.

یعنی نیست هیچ بندهٔ مؤمنی مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوقست یکی نور بیم ودیگری نور امید وهردو در مقدار برابرند بر-وجهیکه اگر در میزان امتحان برآیند هیچکدام بردیگری نمی‌چربد .

واز امام بحق ناطق جعفربن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بزبان مبارك جاری ساخته که :

اعجب ماکان فی‌وصیة لقمان ان قال لابنه خف‌الله خیفة لوجئته ببر الثقلین لعذبك وارج‌الله رجاء لوجئته بذنوب الثقلین لرحمك .

یعنی خوش‌آیندتر سخنی که دروصیت لقمان‌بود اینست که بفرزند خودگفت‌که ای‌فرزند بترس از پروردگار خود جل جلاله ترسیدنی که چنین پنداری‌که اگر نزد اوآئی بنیکیی‌که موازنه کند بانیکوئی جنّ و انس ازعذاب او تعالی شأنه خلاصی نخواهی داشت وامیدوار باش برحمت او سبحانه امیدوارئی‌که گمان بری‌که اگر باگناه ثقلین در معرض مغفرت او عز وجل درائی که برابری کند باگناهان جنّ و انس آمرزیده خواهی شد [۱].

وعلامهٔ مجلسی اعلی‌الله أعلامه در کتاب عین‌الحیوة که اغلب منقولات قسّیس ازهمان کتابست میفرماید :

ازاین کلمات مقدسه که از شجرهٔ طیبه رسالت صادر گردیده چند فقره عارفانرا حاصل میشود :

ثمرهٔ اول خوف ورجاء است : بدانکه مؤمن‌را از اتصاف به این دوخصلت چارهٔ نیست ومیبایدکه در دل مؤمن خوف ورجآء هردو بروجه

(۱) اربعین شیخ بهائی (ره) شرح حدیث دوم صفحه ۷۶ .

کمال بوده باشد وهریك مساوی دیگری باشد و ناامید بودن از رحمت الهی وایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است .

وباید فرق کرد میان رجآء و مغرور شدن وخوف و مأیوس بودن: بدانکه رجاء عبارتست از امید داشتن برحمت الهی وطالب آن بودن وآثار صدق رجاء در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوی رجآء کند و ترك اعمال خیر نماید اوکاذبست درآن دعوی بلکه این غرّه است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند وشخم نکند وتخم نپاشد وگوید : من امیدوارم که این زراعت برآید. این عین سفاهت است نه رجاء وامید، اگر آنچه درزراعت ضروراست بعمل آورد وتخم بپاشد و آب بدهد وهرروز برسر زراعت برود وگوید که امیدوارم حقتعالی کرامت فرماید امید او بجاست ودر دعوی خود صادقست همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه راباشرایط بجا آورد و برعمل خود اعتماد نکند وبفضل الهی امیدوار باشد اوصاحب رجآء است .

و همچنین در خوف ، اگر خوف او باعث یأس از خدا شود وترك عمل کند این نا امید از رحمت اله است ودر مرتبه شرکست واگر خوف اورا وادارد که ترك محرمات کند ودر عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست زیرا که هرکه از چیزی خائف و ترسانست البته از آن گریزانست وآن شقّ اولّ بمثل مانند آنستکه شخصی نزد شیری ایستاده باشد ودست در دهان اوکند و گوید من از شیر میترسم ! پس کسیکه راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چنین میشود که موجب عذابست .

آدمی میباید طبیب نفس باشد: اگر رجآء و امیدواری را برخود

غالب داند و ترسد که موجب سستی درعمل گردد بتفکّر در عقوبات الهی وتذکّر آیات واحادیث خوف خودرا متنبّه گرداند واگرخوف براوغالب شود و ترسد که باین سبب ترك عمل نماید بآیات واخبار و تفکّر در فضل نامتناهی خدا خودرا امیدوارگرداند .

وکسی توهم نکندکه نهایت‌خوف بانهایت رجآء منافات دارد زیرا که محلّ خوف ورجاء یکچیز نیست‌که بزیادتی هریك دیگری‌کم گردد بلکه محلّ رجآءجناب ایزدیست واومحض‌فضل ورحمتست ازاوهیچگونه خوف نمیباشد ومحلّ خوف نفس آدمی وشهوات وخواهشها و گناهان و بدیهای او است، پس‌آدمی ازخود میترسد وبه خداوند خود امید میدارد وچندانکه‌در بدیها وعیوب خود تفکّر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای اوتفکّرمیکند امیدش زیاده میگردد .

حضرت سیّد السّاجدین عليه‌السلام در دعاها در بسیار جائی اشاره باین معنی فرموده‌اند که « ای مولای من‌هرگاه گناهان خودرا میبینم ترسان میشوم چون در عفو تو می‌نگرم امیدوارمیشوم » و براین مضامین آیات واحادیث بسیار وارد شده است انتهی کلامه بالفاظه رفع مقامه .

بعد اخبار متعلّقه باین باب‌را نقل کرده است ودر قرآن مجید خداوند جلّت عظمته میفرماید «یاایها الذین آمنوا اتّقواالله وابتغوا إليه الوسيلة و جاهدوا في سبيله لعلّكم تفلحون»[1] یعنی ای آنانیکه ایمان آورده‌اید بترسید از خدا بترك جمیع معصیتها وطلب وسیله کنید بسوی اوجلّت عظمته بفعل‌جمیع طاعات شاید شمارستگار باشید «لعلّ »درآیه ازبرای دفع‌غرور اهل غروراست که بعد از ترك جمیع معصیتها و فعل جمیع طاعات باز اهل طاعت بطاعت خود مغرور نشوند و جزم بنجات خود نداشته باشند .

(۱) سورهٔ مائده ۵ : ۳۵ .

پس معلوم ومحقّق گردید که در دین اسلام غرور نیست و قسیس مفتریست ! بی انصافی‌را به‌بینید ماکه این همه‌طاعات واعمال‌راشروط قرار داده‌ایم در مذهب‌وملّت وهمه‌را باهم وسیلهٔ نجات میدانیم دین مارا نسبت بغرور میدهدکه انسان باآنها بهتر نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر خواهد شد .

وسیله آمرزش درمسیحیت :

واما مذهب ودین خودش که میگوید خدای دوّم مجسّم شد برای غفران‌گناه وملعون شد عوض خلق مصلوب ومقتول گردید [1] و بعوض خلق بجهنم رفت برای کفارهٔ گناه معذّب شد [2] وهرکسی ایمان بعیسی وکفّاره بودن مرگ او بیاورد جمیع گناهان او آمرزیده میشودبیشك وشبهه داخل بهشت میگردد، هیچ طاعتی وسنّتی و شریعت دیگر نیست وهمهٔ شریعت همان ایمان آوردن بعیسی و کفّاره بودن مرگ اوست دیگر هیچ طاعت وعبادتی درکار نیست ومعاصی هم بمرگ عیسی کفّاره شد و میشود ! وهمهٔ اینمسائل‌قبیحهٔ فاسده‌که‌اصل‌اصول‌دین‌قسیس است درنزداو وسایرتابعان جناب مسیح مسلّمند، درکتاب قتیقیس موس‌که اصل این کتاب در زبان انگلیسی و نمسه است دکتر شائف بزبان سریانی‌ترجمه نموده است ثالث الحال‌درسنه ۱۸۸۵ میلاد در ارومیّه چاپ شده که عقاید مسلّمه در نزد پروتستانیها و جرمنیها و غیرهما بعنوان سؤال وجواب دراین کتاب ثبت گشته واین کتاب پنجاه ودو درس است که مسیحیّین باید این کتاب‌را حفظ داشته باشند چراکه عقاید لازمه در این کتاب نوشته شده‌اند در صفحهٔ ۶۲ و درس ۲۴ در سؤال و جواب اوّل از کتاب مزبور باین نحو مسطور گشته :

س ۱- دَخِيّ كَيّ‌هِمنَتْ بُوت قُنُومَ دمْشيخَ .

---

(۱) رسالهٔ پولس بغلاطیان باب ۳ : ۱۳ .

(۲) اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ .

یعنی چگونه ایمان می‌آوری باقنوم مسیح ؟

ج - یِشُوعَ مِشِیخَ اَلَهَ وَ نَشِیلِي یِنْ اَلَهَ سَرْرَاسْتَ وَ بَرْنَش سَرْرَاسْتَ بِخَ پاٰرسُوپاٰ .

یعنی یسوع‌مسیح خدا وانسانست یعنی‌خدای‌درست وانسان درست بیك پارسوپا ولفظ پارسوپا در لغت سریانی بمعنی انقلاب وامتزاج است یعنی لاهوت‌منقلب‌بناسوت شد وناسوت بلاهوت بعبارة اخری خدا انسان وانسان خداشد وامتزاج حقیقی فیمابین بشریّت والوهیت‌حاصل‌شد، حادث‌قدیم وقدیم‌حادث‌گردید : این‌مسئله باین قباحت‌در نزد قسّیس مسلّم است .

امّا اینکه نعوذ باللّه عیسی ملعون شد درآیهٔ ۱۳ از باب سیم از رسالهٔ پولس بغلاطیان باین نحو رقم گردیده است :

۱۳- مسیح مارا از لعنت شریعت فداکرد چونکه در راه ماه تحت لعنت شد چونکه مکتوبست‌که ملعونست‌هرکه بردارآویخته شود انتهی.

پس بنا برحکم این آیه ملعنت جناب مسیح نعوذ باللّه در نزد مسیحیّین ثابت ومحقّق است از برای کفّارهٔ گناه .

وامّا اینکه‌بجهنّم رفت وسه روز درجهنّم معذّب شد عوض خلق وعذاب‌جهنّم را از متابعان خود ساقط فرمود، لوقا در آیهٔ ۳۱ از باب دوم از کتاب اعمال باین نحو تحریر نموده است :

وَقْیَمتْ خِزْیلِي وَ هُمْ زَملِي بَسْ دَقْیَمتْ دِمْشِیخِ دلاٰپْشَلْ شَبقَتْ کَنُوکُو شِیُولَ دَاوُپْ پاٰقرَهْ لاٰخزِیلِي خَرَوْ .

وترجمهٔ‌آیه موافق‌عربیّه مطبوعهٔ بیروت‌در سنه ۱۸۸۱ مسیحیه‌که خود مسیحیّین

ترجمه نموده‌اند باین نحو است :

سبق فرای وتکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه فی‌الهاویة ولا رای جسده فساداً .

أیضاً در عربیّه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۷۰ مسیحیه باین نحو تحریر شده است :

۳۱-سبق فرای وتکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه فی الهاویة ولا رای جسده فساداً .

یعنی در بارهٔ قیامت مسیح پیش دیده گفت که جان او درجهنّم گذاشته نشود و جسد اوفسادرا نه‌بیند [۱] .

وآیهٔ ۹ از باب چهارم ازرسالهٔ پولس بافسیسیان باین نحو رقم شده است :

امّا قوله صعود نمود چیست جز اینکه اوّل نزول‌هم کرد باسفل زمین پس مراد از اسفل‌زمین همان‌جهنّم است ودرکتاب قتیقیس موس درصفحهٔ ۵ و ۶ در بیان اعتقاد مسیحیّین باین نحو رقم یافته است :

هَمُونِي وِنْ (وِخَ) بَالَهَ بَبَ اَخِيذْ كُلْ بَرْيَنَ دِشْمَيَّ وَاَرْعَا وَبمَا رانْ يَشُوعَ مَشِيخَ بَرُونَهْ يَخِي دَىَ هُوَ دِپْشَلِّي بطِينَا مِنْ رُوخَادِ قُدْشَ وَپشلِي هَصْلا مِنْ مَرْيَمِ بتُولت وَقُوبلِّي خَشَّ مِنْ پَانْطِيَرْس پيلاطُوسِ پشلي مَخِي لِزْقِيپْ مثلِي وَپشلِي قُويرا صَلِيلِي لِشيُولِ بيُومِ وتْلاَ قملي مِنْ تَامَابتْ اَتِي

---

(۱) در بارهٔ قیادت مسیح پیش دیده گفت که نفس او درعالم اموات گذاشته نشود وجسد اوفسادرا نه‌بیند .

کتاب اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ «نقل ازکتاب مقدس فارسی چاپ لندن بسال ۱۹۶۹ » .

لِدِينَ لَحِيَ وَلْمَتي هَمُوني وِنْ (وَخَ) بِرُوخاذْ قَدَش بِعِيَّتَ قَدَشْتَ قَتُوليقيت بشَرَيْ كُوتَ دِقَدِّيشي بِشوقَ دِخْطيياتي بِقِيمَتْ دِپاخْرا وَنَجّياب ذِينَى انتهى

يعنى من ايمان ميآورم (وشما مسيحيين ايمان ميآوريد) بخداى پدر قادرعلى الاطلاق وبراىن وحيدش خداوند ما عيساى مسيح آنكه بروح القدس موجود شده از مريم باكره متولد گرديد ودر زير حكم پنطياس پيلاطس [1] مصلوب شد ووفات يافت مدفون گرديد وبجهنّم نازل شد در روز سيّم باز از ميان مردگان قيام كرد بآسمان صعود نمود وبر دست راست خداى پدر وقادر على الاطلاق نشست وبعد خواهد آمد كه باحياء واموات جزادهد وايمان ميآورم (وميآوريد) بروح القدس وبكليساى مقدس مشهور وبشراكت مقدّسان وآمرزش گناهان وبقيامت ابدان وبحيات جاودان!

مخفى نماندكه شيول بمعنى جهنّم استچنانچه مترجم ترجمهٔعربيّهٔشيول را (در متن قبلى) بمعنى هاويه ترجمه نمود، هاويه در لغت عرب اسمى است از اسامى جهنّم .

بدانكه اين اعتقاددر مواضع متعدّده از كتاب مذكور مسطور گشته از آنجمله درصفحهٔ ۳۷ سؤال وجواب ۳ از درس ۱۳ .

وايضاً در صفحهٔ ۶۰ سؤال وجواب اوّل از درس ۲۳ وهكذا در مواضع ديگر ازكتاب مزبور وساير كتب عقايدايشان بالتفصيل والاجمال .

ودردرس ۲۹ اواخر صفحهٔ ۷۵ در سؤال وجواب۴ ازكتاب مرقوم باين نحو رقم يافته است :

---

(۱) پيلاطس «Pilates» حاكم يهودى بودكه حضرت مسيح‌را تسليم دشمنان كرد وخودرا بى گناه خواند وگفت من از ريختن خون مردپاكيزه بيزارم . المنجد قسمت اعلام چاپ ۱۵ ص ۹۸ « بيلاطس»

۴ ـ اَیکَوکَن دِمْشیخ کَتْ پاخْ رُوه بِنْ نَچْوکَوقُورا.

ج ـ صلیلی لِشیُولْ پِنْ لاَلْماذ رُوخاتِ پِنْ آنْرادِشونِی.

ومعنی بفارسی چنین میباشد:

س ـ کجا بود جان مسیح چون جسد اودرقبراستراحت میکرد ؟

ج ـ بشیول نازل شد یعنی بعالم ارواح یعنی بمملکت رفتگان ! مقصود از عالم ارواح وعالم رفتگان عالم ارواح خبیثه وجهنّم است.

سؤال وجواب پنجم وششم باین نحو مسطور گردیده‌اند: سؤال پنجم از درس مزبور:

بُوتَ مُودّی بِنْیَتَّ مشیَخ صلیلی لِشیُولِ.

یعنی بچه نیّت مسیح بشیول نزول فرمود ؟.

ج ـ **قَدْ مادِّع بُوتَ شُولاْ دِپرْقَنْ ملیتی دِمَقِمّ نِیتُوه وَ لِخلاْ باْآلْحُکَم دِکِی هَنَّ.**

یعنی تا بیاگاهاند اهل جهنّم راکه بموت صلبی خود ایشان را نجات داد وبآمدن خود واز برای غالب شدن برحکم جهنّم !

پس این دوجمله صریحند دراینکه مقصود از شیول جهنّم است.

سؤال ششم: **مُوَدی پُولتَ دلبّ کَیْ کَرشْتَ مِنْ صلیتاْ دِمْشیخ.**

یعنی چه دل داده میشوی ازنزول مسیح بجهنّم ؟.

ج ـ **هاْد پُرْفیلی مِنْ صاوی دکیهن وِ پتخیلی تراْدشمیّ قَکُلْ مهمنی** انتهی.

معنی اینکلمات بفارسی‌چنین میباشد: او نجات داده است از صولت جهنّم و باز کرده است درهای آسمان‌را بانزول خود بجهنّم از برای همهٔ مؤمنین انتهی‌درس ۲۹ .

ودر جواب از شبههٔ ثانیه از جناب‌لوطر امام اوّل قسّیس نقل نمودیم‌که شخص مسیحی معتقد بامور مسطوره اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل وزنا شود از برای‌او ضرری ندارد بلکه او از اهل‌نجاتست یقیناً بسبب ایمان و قبولی کفّارهٔ مرگ مسیح .

حال از توکه عاقل ومنصف هستی انصاف میخواهم‌که‌آیا دین اسلام موجب‌غرور است یا دین‌قسّیس ؟ .

باری عقاید مزبوره‌که قبح آنها فوق تصوّر انسانیست مشترکند مابین جمیع مسیحیّین ولی کاتلیکها وروسیها وجرمنیها وارمنیها ونسطوریها و سایر فرق مسیحیّه علاوه برعقاید مسطوره بعضی وسائل دیگر نیز دارندکه آنهارا وسایل نجات میدانند اشاره ببعضی از آنها در اینجا بجاست .

وسیلهٔ اول معدوّته :

یعنی ذکر ذنوب وگناهان در نزد قسیس مثلاً صدسال‌زنامیکنند ومرتکب سایر معاصی میشوند آن وقت میروند پیش قسیّس باتحف و هدایا ازیك من نان گرفته الی ده هزار تومان‌هرکس بقدر مقدور و استطاعت خود باید وجهی همراه داشته باشد «تائب یامرد است یازن» درکلیسا در موضع مخصوص که جای خلوت وخالی از اغیار است با قسّیس خلوت میکنند گناهان خودرا یکی یکی از برای قسّیس میشمارند از قتل وزنا وسرقت ولواط وامثال ذلك، هرچه میخواهد باشد ، حتی تبعیض را جایز نمیدانند یعنی اگر ده‌هزارگناه داشته باشد مثلاً همه‌را بگوید و یکی را کتمان کند آمرزیده نخواهد شد وقتیکه همه گناهان‌را شمرد یقیناً آمرزیده میشود لهذا زانیات ازمسیحیّین درکمال اطمینان زنامیدهند ماهی ، سالی ، ده‌سالی یکمرتبه‌اگر بخواهند ازهمان پولیکه اجرت‌زناست چیزی از برای قسّیس میبرند وقسّیس آنوجه‌رامیگیرد

وآنهارا می‌آمرزد عجبتر اینکه زانیات در تفلیس در جنب باغ معروف بباغ مجتهد کلیسای مخصوصی ساخته‌اند وکشیش مخصوصی‌دارند و بعضیها که‌خیلی مقدسه‌اندزنارا میدهند وفی‌الفور پیش قسّیس رفته ازآنوجه مخصوص قسمت قسّیس‌را میدهند و سند مغفرت از او میگیرند و سند دادن در ایام قدیم رسم نبوده رسمی استکه تازه بنیاد نهاده‌اند صورت سندرا در موضع مناسب از همین‌کتاب ذکر خواهیم نمود خلاصهٔ کلام این وسیله از اعظم وسائل ایشان است [۱]

وسیله دوم قربنه :

قسّیس دعاهای مخصوصی برنان مخصوص میخواند وآن نان مستحیل بمسیح میشود بناسوت ولاهوت وآکل آن نان نیز مسیح میشود و تمامی گناهان او آمرزیده وبدین سبب از بازخواست گناه نجات یافته بی‌سؤال وجواب داخل بهشت میشودسابقاً تفصیل این مسئله را نوشتیم در این موضع نیزگوئیم در صفحهٔ (۴۷) از کتاب راز المطبوع‌سنه ۱۸۹۳ باین نحو رقم یافته است :

در قربانی مقدس خدای مایسوع مسیح خودش است خدا و انسان بادوکیش و یك‌اقنوم خدائی اوپسرخدای‌حیّ است‌که از ابد با پدر بود و ازآسمان نازل شد جسدرا برخود قبول‌کرد وانسان شد و در میان ماها منزل‌گرفت همان‌یسوع‌مسیح‌است‌که‌مریم‌باکره‌اورا حامل‌شدودر بیت‌اللحم متولّدگردید وموعظه‌کردوتعلیم داد ودردهارا شفا داد ومرده‌ها زنده نمود رحمتهای بیحد خیلی بزرك برفقراء وبرگنه‌کاران کرد وتلامذه‌را انتخاب نمود ومذهبی تأسیس کرد همّ وغمّ‌را متحمّل شد ومصلوب گردید و مرد

(۱) و آنرا در ضمن آئین مقدس‌هفتگانه نصاری بنام اعتراف‌گناه بکشیش درپاورقی نقل کرده‌ایم بصفحهٔ ۴۵ رجوع شود .

ومدفون شد وروز سیم ازمیان مرده‌ها برخاست وبآسمان‌رفت دریمین‌پدر خود نشست سلطنت دارد برکل مخلوقات واو همان مسیحست که اهل سموات وزمین وآن مخلوقاتیکه زیر زمینند اورا ستایش مینمایند و در روز آخر باجلال بزرك ازبرای جزا دادن مرده‌ها و زنده‌ها خواهد آمد وخود مسیح است‌که مارا خلق کرد ونجات خواهد داد وهمانست‌که‌حاکم برماست در روز قیامت وجزا دهنده است وهمان خدای رحیم ما خودرا پنهان کرده است در تحت صورت نان‌تقدیس وشراب وخود مسیح است‌که بدل ما داخل میشود وجان خودرا بما میدهد تااورا بخوریم و بااو باشیم اجزای ما اجزای او شودگوشت ما ازگوشت او واستخوان ما از استخوان او وبرادرهای‌او ووارثان او وشریکان او در انسانیت والوهیت یعنی با او متحد می‌شویم انتهی[۱] .

ومعلوم است‌که کسیکه بامسیح‌متحد باشد معذب نخواهد شد چنانچه در پیش دانستی .

وسیلهٔ سیم سجده برصلیب :

هرکس صلیب‌را سجده کند واعتقاد نمایدکه مسیح بسبب همین صلیب عالم را نجات داد بیشك وشبهه گناهان او آمرزیده میشود .

وسیلهٔ چهارم تعمید :

صورت و کیفیت آن در باب چهارم از همین کتاب مذکورگردید[۲] و غیر ذلك از وسائل .

---

(۱) مقصود همان عشاء ربانی است که بتفصیل بیان شده است بپاورقی صفحه ۶۹ رجوع شود .

(۲) بپاورقی صفحهٔ ۱۶ از همین کتاب مراجعه شود .

حال انصاف دهید آیا این امور سبب غرورند یا اموریکه در وسائل اسلام مذکور گردیده‌اند، باری خداوند حفظ کند انسان‌را از بی‌انصافی وکوری دیده ودل.

حال موافق قول قسّیس گوئیم کسیکه معتقد عقاید و وسائل مسطوره باشد آیا دربارهٔ گناه در خوف وتشویش بوده ازآن دوری خواهد جست؟ حاشا بلکه بیمحابا مرتکب گناه ودر صدد انجام هوی و هوس نفسانی خود خواهد بود، زیرا که باخود خواهد گفت که:

اگر مذهب پروتستانت‌را دارم کفّارهٔ مرگ مسیحرا قبول کردم و از برای من نجاتیست یقینی، وبنا بر فتوای پولس مسیح نعوذبالله عوض من ملعون شد [1] ! و بفتوای لوقا وعلمای دین بجهنم رفت عوض من [2] !

وبفتوای جناب لوطر اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل وزناشوم ضرري بحال من نخواهد داشت چرا که ایمان دارم.

واعتقاد باین امور یقیناً اسهل‌است ازخواندن قرآن ونماز جعفر طیّار رضی‌الله عنه وتسبیح حضرت زهراء سلام‌الله علیها وتوبه واستغفار ودعا خواندن وسایر وسایلی که قسّیس آنهارا ذکر کرده است.

واگر کاتلك باشد خواهد گفت بعد از انجام معاصی درحین سکرات موت بذکر ذنوب در نزد قسّیس یا خوردن نان تقدیس از مؤاخذه‌گناهان خود رهائی و نجات خواهم یافت وبسبب خوردن نان مزبور خود مسیح خواهم شد.

ریشه میل وهوس گناه باتیشه این‌گونه تعلیمات از مزرعهٔ درون انسانی کنده وآدمی باآنها بهتر نخواهد گردید بلکه با امید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و

(۱) رسالهٔ پولس بغلاطیان باب ۳ : ۱۳ .

(۲) اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ .

بلجهٔ گناه زیاده مستغرق خواهدشد لیکن چون ممکن نیست که خدای مقدّس از یك طریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که عقاید ووسایل و تعلیمات مزبوره و سایر که مانند اینهایند موافق ارادهٔ الهی نبوده وحق نیستند یقیناً .

وایضاً موافق قول قسّیس واضح میگردد که راویان وقائلان عقاید و تعلیمات مذکوره از کیفیت گناه چه‌قدر بیخبر بوده وآنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل میشمارند که بخوردن یك‌قدر نان وشراب گناهان انسان آمرزیده وخدا میشود .



شرائط قبولی حسنات

شبهۀ پانزدهم

در صفحۀ ۱۱۶ گوید : واز مضامین احادیث مذکوره معلوم ومفهوم میگردد که گویا عفو گناه بنابر تعلیم مذهب محمّدی بپاك گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد ! چنانچه در حالتی که درون انسان تغییر وتبدیل نیافته وبعد مانند سابق میل وهوس بدی وخواهش نالایقی را در باطنش داشته پرورش دهد باز بسبب انجام نمازها وزیارت و تلاوت سور قرآن گناهانش عفو وآمرزیده میشود انتهی بالفاظه[1].

الجواب : دراین خیال وفهم هم بکلی خطا کرده واز اسلام بیخبر بوده و افتراء بر مسلمین بسته وخواسته است ضعفارا اغوا نماید که مسلمین میگویند که دل خواه پاك بشود وخواه پاك نشود ندامت قلبی خواه حاصل باشد ویا نباشد عفو گناه بحسنات میشود وکی مسلمین گفته‌اند حسنه از دل ناپاك سرمیزند وحال آنکه دل باید عمل کند و دل اگر ناپاك باشد نیّت ناپاکست واگر نیّت ناپاك شد عمل ناپاکست ودرقرآن مجید است :

كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهِ (۲)

یعنی هرکس عمل برحسب نیّت خود کند، پس کی ماگفتیم که عمل ناپاك حسنه است ودلرا پاك تواند کرد ؟ بلکه اعتقاد ما آنست تادل اعراض ازسجّین نکند ورو به خداوند وعلّیّین ننماید ، وتضرّع وابتهال بدرگاه ذوالجلال نکند ، وبا اقدام خدمات صالحه بسوی خدا نشتابد، وبزبانهای امتثال وفرمانبرداری رضا جوئی خدا ننماید ، و باقلب پاك نقیّ طاهر توبه از معاصی نکنند گناه او آمرزیده نشود پس کی ماچنین حرفی

---

(۱) وصفحه ۱۱۹ سطر ۹ راه زندگی .

(۲) سورۀ اسراء ۱۷ : ۸۴ .

زده‌ایم ؟ ! وکی این قول از مذهب اسلام بوده ؟ ! مگر نمیداندکه منافق دردین اسلام عبارت از آن کسی است که در زبان امریرا اظهار کند که در قلب او خلاف آن باشد بحسب ظاهر منقاد باشد بمعالم اسلام و باطن اوخراب وغیر منقاد باشد ومنافق بدتر از کافر است در نزد مسلمین، درقرآن مجید است :

اِنَّ المُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (۱)

پس چطور خلاف ضروری دین اسلام‌را منتسب بدین اسلام نموده است ؟

يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ مالَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (۲)

رادر قرآن مجید نخوانده است واگرازآنجا فهمیده‌که ثوابی برای‌اعمال‌ماذکر کرده‌ایم ، سابقاً بیان کردیم که کتب ثواب و عقاب مثل مفردات طب است و همه بهم پیوسته است وهمه شرط‌همند ولی قسّیس یك گوشهٔ مطلبرا گرفته‌است و از باقی اطلاع ندارد چنانچه در احادیث‌ودر قرآن مجید نیز عادت این قسّیس همین است‌که گاهی صدر وگاهی ذیل وگاهی وسط آیه را میگیرد و برمطالب خود استدلال مینماید ویا اعتراض میکند وحال‌آنکه مثلا وسط آیه‌را گرفته است صدر وذیل آیه برضد و خلاف مدعای اوست چنانچه عنقریب اثبات این مطلب خواهدآمد واین عادت بسیار قبیح است، شأن مفسّر وعالم نیست بلکه شأن عاقل منصف هم‌نیست !

پس معلوم شد که منظور قسّیس مغالطه وتدلیس است نه ظهور و متابعت حق واگر منظورش‌طلب واظهار حق‌بود مسلماً حق ازبرای او منکشف وظاهرمیگشت زیرا که جناب عیسی در باب هفتم از انجیل متی چنین میفرماید :

سؤال‌کنیدکه بشماداده خواهدشد بطلبیدکه خواهید یافت بکوبید

(۱) ترجمه : منافقان در قسمت زیرین آتش جای دارند . سورهٔ نساء ۴ : ۱۴۵ .

(۲) ترجمه : بزبان گویندآنچه‌راکه باور ندارند . سوره آل عمران ۳ : ۱۶۷ .

که برای شما باز کرده خواهدشد * هر که سؤال کند یابد وکسیکه بطلبد دریافت کند ، انتهی .

پس ثابت ومحقق شد که منظور قسیس طلب حق نبوده .

الحاصل برویم برسرجواب وگوئیم :

در دین اسلام نیست که عفو گناه دخلی بپاك شدن دل ندارد ومسلمین را اعتقاد آنست که اگر انسان صدهزار عمل حسنه کند و نیت صالح وخالص وتوجه کامل نداشته باشد وشروطیکه درتوبه مذکورشد بااو نباشدعمل اوو توبه او قبول نیست زیراکه از پیغمبر رحمت متواتر است :

انما الاعمال بالنيات (۱) .

ونیز در خطبهٔ که درجمعهٔ آخر از شعبان در فضایل ماه مبارك رمضان فرمودند وارد شده است :

ادعوا ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة (۲) .

و شواهد این مدعا درپیش، از قرآن مجید بقدر کفایت مذکور گردیده بآنجا باید رجوع کرد [۳] .

پس عملی که قبول نیست چگونه رفع گناه میکند وتا دل بتوجّهات روحانی پاك نشوداعمال قبول نشود ، وتااعمال قبول نشود رفع گناهان ظاهری نشود ، پس بظواهر اعمال رفع گناهان ظاهری شود بشرط ندامت قلب ونیّت قربت خالص وبتوجّهات باطنی باشروط مقرره در شرع شریف که بعضی ازآنها سابقاً مذکورگردید رفع گناهان باطنی شود ، پس مذهب ماآنست که بپاکی دل اعمال حسنه قبول میشود نه اینکه بعمل ظاهری

(۱) ترجمه : ارزش کردار بستگی به قصد دارد . بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۷۶.

(۲) ترجمه : خدای خودرا بانیت صحیح وقلب پاکیزه بخوانید . عیون اخبارالرضا صفحه ۲۹۶ .

(۳) بصفحه ۹۲ ببعد «جواب شبههٔ دوم» مراجعه شود .

باید دل پاك شود و تا نیّت قربت در وضو وغسل نباشد طهارت حاصل نشود وهکذا جمیع حسنات از این قبیلند، هیچ عمل حسنه بی‌نیّت صحیح نیست وهیچ نیّت بی‌قصد قربت صحیح نیست ودر قصد قربت هم بایدکمال خلوص‌را داشته باشد .

کتب فقهیّه‌ما وهمچنین کتب اخلاق مملو ازاین مطلب است وهمان عین‌الحیوتی که قسّیس از او خیلی نقل میکند اگراوایل آن‌کتابرا میخواند[1] قسّیس میفهمیدکه تا تصحیح نیّت نشود حسنه قبول نیست وتصحیح نیّت نیز در غایت اشکالست در نزد مسلمین، لعلّ خوانده وفهمیده باشد ومنظورش مغالطه‌باشد پس معلوم ومحقق گردیدکه قسّیس نبیل کاذب ومفتریست واین جای تعجّب نیست از امثال قسّیس زیرا که مثل این امر درمیان مسیحیان قرن‌اول شایع بود و از رسائل حوارین و مستحبّات دینیّه در قرن دوم مسیحیه نیزآشکارمی‌گردد .

وموشیم مورّخ در بیان حال علمای قرن دوّم از قرون مسیحیّه در صفحه ۶۵ ازجلد اول ازتاریخ‌خودالمطبوع سنه ۱۸۳۲ گفته استکه فیما بین تابعین رأی افلاطون و فیساغورث[2] مقولهٔ مشهوره‌ایست که کذب وخدعه ازبرای ازدیاد صدق و عبادة الله

---

(۱) کتاب عین‌الحیوة چاپ تهران صفحه ۱۲ ببعد .

(۲) فیثاغورث : فیلسوف وریاضی‌دان یونانی درجزیره سامس حدود ۵۸۰ پیش از میلاد متولد شده‌استودورهٔزندگانی‌اوکاملا روشن‌نیستولی گفته‌اندبمصر وایران و هندوستان سفرکرده وازدانشمندان‌آنها بهره‌ها برده‌است . و در اواخر سدهٔ ششم پیش ازمیلاد بیونان باز گشت وانجمن سری تشکیل داد وگروهی پیروی وی‌را اختیار کردند که آنان‌را فیثا-غوریان نامند .

جدول ضرب معروف وشکل عروس در هندسه و بسیاری از مسائل ریاضی باو منسوب است ، او وپیروانش به‌کرویت زمین پی‌بردند ! هرچند این‌تئوری تاچندی مورد قبول‌حکما نبود ولی اساس این عقیده رابنیان‌گذاری‌کرد ! در عین حال‌عاری از اشتباه نبود و پیروان این عقیده بیك‌کانون آتش ناپیدا قائل بودندکه‌مرکز جهان‌ومظهر الوهیت‌بود و زمین و ←

نه اینکه جایز است و بس بلکه ایندو امر قابل تحسین نیز هست ! و این مقوله را قبل از مسیح یهودیهای مصر از ایشان یادگرفتند ، چنانچه این امر ظاهر و آشکار میگردد جزماً از کتابهای کثیرهٔ قدیمه ! پس از آن وبای این غلط سوء در مسیحیین مؤثر گردید چنانچه این امر از کتب کثیره که به بزرگان کذبا منتسب شده‌است ظاهر می‌شود، انتهی کلامه .

و آدم کلارك مفسّر درجلد ششم از تفسیر خود درشرح باب اول از رساله‌پولس بغلاطیان گفته است این امر محقّق است که اناجیل کثیرهٔ کاذبه دراول قرون مسیحیّه رایج بود وکثرت این احوال کاذبهٔ غیرصحیحه لوقارا برتحریرانجیل‌وادارکرد وذکرزیاده از هفتاد انجیل ازین اناجیل کاذبه یافت میشود و اجزاء کثیره ازین اناجیل باقیست انتهی (۱) .

←خورشید وسایر سیارات همه بدورآن می‌چرخند ! فیثاغورث در حدود سال ۴۹۷ قبل از میلاد وفات یافت . فرهنگ فارسی دکترمعین‌جلد اعلام ص ۱۳۹۲ .

افلاطون فرزند ارسطو یا اریستن در سال ۴۲۷ پیش از میلاد دیده بجهان گشود . وی شاگرد فیثاغورث‌بود و بعدها از ارسطواستفاده کرده است و۳۳ رساله نوشته که‌مهمترین آنها : السیاسة که بقلم حنین‌بن اسحق تفسیر شده والنوامیس است که حنین از او مطلب نقل میکند ویحیی‌بن عدی ترجمه‌اش کرده است . وی در نوشته‌های دورهٔ جوانی خود از سقراط پیروی‌کرده وبعدها روش مستقلی‌برای خودگرفته واظهارعقیده می کند . اساس فلسفهٔ او براینستکه محسوسات ظواهرند نه‌حقایق وعلم بآنها تعلق‌نمی گیرد . گویند وی‌شاگردان خودرا درحال‌راه رفتن‌تعلیم‌می‌داد ازاین‌رو آنان‌را فرقهٔ مشائیان خوانند ، افلاطون درآتن باغی بنام آکادمیا «Akadmya»را وقف درس خود نمود وتاآخر عمر درهمانجاتدریس می‌نمود از این‌رو فلسفه اورا آکادمی وپیروانش‌را آکادمیان خوانند . مشهوراست که برسر درباغ نوشته شده بود : هرکس هندسه نمی‌داند وارد باغ نشود . لغت‌نامه دهخدا جزءاف ص ۳۱۴۱ و ۳۱۴۲ افلاطون .

(۱) در قرن چهارم میلادی پس از آنکه «کنستانتین اول» امپراطورروم بآئین←

پس زمانیکه اسلاف این قسّیس زیادتر از هفتاد انجیل‌راکذباً بجناب مسیح و مریم وحواریّین علیهم السلام منتسب نموده باشند پس چه‌جای تعجّب است هرگاه این قسیس از برای تغلیط عوام اهل اسلام بعضی اموررا بدین اسلام نسبت بدهد ودین اسلام‌ازآن نسبتها بری باشد، چون کذب وافترا در نزداوازمستحبات دینیّه است اینست که هرچه‌دلش میخواهد کذباً نسبتش‌را بقرآن و تفاسیر وعلما میدهد ، جزاه‌الله بمافعل .



←مسیحیت گروید کلیسای مسیحی‌را به تشکیل انجمن بحث دربارهٔ انتخاب کتابهای معتبر ومقدس مسیحیت وادار ساخت ، اولیای کلیسا ازمیان ۱۶۰ انجیل و رساله و تواریخ که در کلیسا ها ومجالس‌مذهبی آنروزقرائت می‌شد تنها ۲۷ کتاب ورساله‌را برگزید و بنام عهد جدید نامید .

وباید دانست که هیچیك از این‌انجیلها درزمان عیسی علیه السلام مدون نشده وبزبان عبری نگارش نیافته بود . درحقیقت نویسندگان این‌رساله‌ها ازجانب خود احوالات عیسی ومواعظ ونصایح وی ویا امور دیگری‌را نوشته‌اند وتاسال ۱۰۴۶ میلادی‌کسی این‌کتابها راآسمانی نمی‌دانست ودرآن‌سال بنا بر تصمیم متخذه در بزرگترین انجمن مسیحیان کاتولیك بکلی شك و تردید کردن در آسمانی بودن کتب مقدسه تحریم و ممنوع اعلام شد .

اسلام وعقاید وآراء بشری ص۴۴۴ .

آمرزش گناه :

شبهۀ شانزدهم :

در صفحه ۱۱۷ در باب قسم دوم ازوسائل اسلام که عبارت از اعتماد وامیدواری برحمت واسعۀ الهیّه وتوبه وایمان وشفاعت حضرت رسولخدا و ائمۀ هدی، صلوات‌الله علیهم اجمعین بوده باشد گفته است: نظر باینکه تابعان محمّد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرندکه گویا خدا تقاضای عدالت خودرا منظور نداشته بمحض رحمت گنادرا عفو ویکیرا مورد مرحمت ساخته ایمانرا باو عنایت واورا مقبول درگاه خود میسازد و آندیگریرا مشمول مرحمت نفرموده بی‌ایمان‌وعذاب جهنم‌را قسمت‌ومقدر اومیگرداند انتهی بالفاظه .

بعد قسّیس این مطلب‌را ردکرده است (۱) .

الجواب : باانداک تغییرهمین‌ایرادبرخودقسّیس‌وارداست زیرا بمضمون کتابهای مقدسه در نزد او خدا یکیراقسی‌القلب‌وکافروشقی خلق‌میکندودیگریرا لیّن‌الا ریکه ومؤمن وخوب خلق میکند، شواهد این مدعا در کتابهای عهد عتیق و جدید بسیار است وما در این مورد بعضی از آنهارا نقل مینمائیم .

بنی اسرائیل کور دل :

اول : درآیۀ ۲۱ از باب چهارم از سفر خروج باین نحو رقم شده است :

وخداوند بموسی گفت هنگامیکه بقصد رجعت بمصرروانه میشوی ببین که تمامی معجزاتیکه بدست تو تفویض نمودم در حضور فرعون بعمل

---

(۱) وصفحه ۱۲۰ سطر ۲۰ ـ ۲۱ راه زندگی .

آوری ومن اورا بسختی واخواهم گذاشت تا اینکه قوم‌را رها ندهد .

دوم : درآیهٔ ۳ از باب هفتم ازسفر خروج خداچنین‌فرمود :

ومن‌دل‌فرعون‌را به‌سختی واگذاشته‌آیات ومعجزات‌خودرا درزمین بسیارخواهم کردانید .

سیم : در باب دهم ازسفر خروج باین نحو مسطورگردیده است :

وخداوندگفت‌که‌نزد فرعون برو زیراکه اوودل‌بندگانش‌را بسختی واگذاشته‌ام تااینکه این آیاترا از جانب خود در حضورش بگذارم * و خداوند دل فرعون‌را بسختی واگذاشت‌که ایشان‌را رها دادن نخواست .

چهارم : آیهٔ ۱۰ ازباب یازدهم از سفر مذکور باین نحو مزبور شده است :

وموسی وهرون این همه معجزات را در نظر فرعون بجا آوردند امّا خداوند دل فرعون‌را بسختی واگذاشت که بنی اسرائیل را از ولایت خود رهانداد .

پس‌ازین‌آیات ظاهروآشکار میگرددکه خداوند محض‌غضب برفرعون وبندگان اودل‌اوو بندگان‌اورا بسختی‌واگذاشت‌وعذاب‌دنیاوآخرت‌را مقدّروقسمت‌ایشان‌گردانید از راه غضب از برای تکثیر معجزات جناب موسی علیه‌السلام درارض مصر وعلّتهای دیگر.

پنجم : آیه ۴ از باب بیست ونهم از توریهٔ مثنّی باین نحو نوشته شده است :

امّا خداونددل دانا وچشم‌بینا وگوش شنوا تاامروز بشمانداده است .

ششم : درآیهٔ ۱۰ از باب ششم ازکتاب اشعیا باین نحو عیان وبیان گشته‌است:

دل‌این‌قوم‌را بفریبی وگوشهای ایشانرا بسنگینی وچشمهای‌ایشانرا بکوری واگذار مباداکه بچشمان خود ببینند وبگوشهای خود بشنوند و بدل خودشان درك نمایند ورجوع نموده شفا یابند .

هفتم : درآیهٔ ۸ ازباب یازدهم‌ازرسالهٔ پولس بر‌رومیان باین نحورقم‌یافته‌است :

چنانکه مکتوبست‌که خداوند بدیشان روح‌خواب آلودداد چشمانیکه نه‌بینند

وگوشهائیکه نشنوند تا امروز .

هشتم : در آیه سی‌ونهم باب دوازدهم از انجیل یوحنّا باین نحو عیان وبیان گشته است :

واز این جهت نتوانستند ایمان آورند زیرا که اشعیا نیز گفت ✩ چشمان ایشانرا کورکرد و دلهای ایشانرا قسی ساخت تا بچشمان خود نه‌بینند وبدلهای خود درك نکنند وبرگردند تا ایشانرا شفا دهم .

مؤلف این کتاب گوید : پس از توریة وکتاب اشعیا وانجیل معلوم میشود که خداوند چشمهای بنی اسرائیل‌را کوروگوشهای ایشانرا کر ودلهای ایشانرا سخت‌کرد تا اینکه توبه نکنند وخداوند ایشانرا شفا ندهد ، پس از این جهت است که حقرا نمی‌بینند ونمی‌شنوند ! ودرکلمات حقّه تفکّر نمینمایند ! ومعنی ختم الله (۲) برقلب وسمع زیادتر از مذکورات نیست .

نهم : آیهٔ ۱۷ ازباب شصت وسیّم ازکتاب اشعیا موافق سریانیّه عبرانیّه باین نحو عیان وبیان گشته است :

قَمُودَی بِتْمٰاخلِطتْلٰانْ یٰامٰاریٰامِنْ اُورخَتُوخْ مَقْشِتْ لِبَّنْمِنْ زُدُوغْتُوخْ دُورْبُوتْ خٰاطِرْ دِرکُوتُوخْ شَوْطٰادْ مِیرَتْ کَرُوتُوخْ

معنی مطابق ترجمهٔ عربیّه مطبوعهٔ بیروت درسنه ۱۸۷۰ :

لماذا اضللتنا یارب عن طرقك قسیت قلوبنا عن مخافتك ارجع من اجل عبیدك اسباط میراثك .

و در فارسیّهٔ مطبوعة لندن سنه ۱۸۵۰ ومطبوعه سنه ۱۸۷۸ :

ایخداوندچرامارا ازراههایت ضال‌گردانیده دل‌مارا سخت‌کردی‌که ازتو نترسیم برگرد بپاس خاطربندگانت واسباط میراث خود .

---

(۱) سورهٔ بقره ۲ : ۷

دهم : درآیه ۹ از باب چهاردهم ازکتاب حزقیال باین نحو رقم شده است :

وَنوِیَّ کَدْپیشِ مُوخُلِّطا وَهَمَزِمْ خَبْرا انا مارِیا مُوخْلِطیِی لِدهَوْ نَبیَّ وَبتِ پاشطِنْ ایدِیِّ عالُو وَبتِ تَلقَنیِّ مِنْ کَوِد طایِپیِّ یِسْرائیل .

یعنی واگر پیغمبری گمراه شده کلامی بگوید من که خداوندم آن پیغمبر را گمراه کردم دست خودرا بر او دراز خواهم کرد و اورا از میان قوم اسرائیل منقطع خواهم ساخت .

خدا وروح گمراهی !

یازدهم آیه ۱۹ ببعد باب بیست ودوم از کتاب اول ملوك باین نحو عیان و بیان گشته:

و میکایاه [1] کفت پس کلام خداوندرا بشنو خداوند را دیدم که برکرسیش می‌نشیند وتمامی لشکر آسمان بر راست و چپ در اطرافش میایستادند * وخداوند فرمود که احابرا که اغوی خواهد نمود تا اینکه برآمده در راموث کلعاد [2] بیفتد واین یکی چنین کفت و آن دیگری چنان کفت * آنگاه روحی بیرون آمده درحضورخداوند ایستاد وکفت که من اورا فریفته خواهم نمود * وخداوند ویرا کفت بچه چیز و او کفت که بیرون رفته در دهان تمامی پیغمبرانش حکم روح کاذب خواهم داشت و

(۱) میکایاه پسر یمله در روزگار جنگ راموت جلعاد نبوت کرد . کتاب اول پادشاهان باب ۲۲ : ۸ ـ ۲۸ .

(۲) آحاب هفتمین پادشاه بنی اسرائیل است که درسال ۸۷۴ پیش از میلاد به‌تخت نشست ومدت ۲۲ سال سلطنت کرد کتاب اول پادشاهان باب ۶ .

راموت جلعاد معرب‌راموت کلعاد شهری بوده درقسمت شرقی اردن بتصرف بنی‌جاد بعد امویان برآن دست یافتند. آحاب ویهوشافاط هم‌قسم شدند که آنرا پس‌بگیرند، کتاب اول پادشاهان باب ۲۲ : ۲ ـ ۳۶ .

خداوندگفت اورا فریفته خواهی‌کرد وهم غالب خواهی آمد برو و چنین بکن * وحال اینك خداوند روح کاذب‌را دردهان تمامی این پیغمبرانت گذاشته است وخداوند بخصوص تو بیدی گفته‌است انتهی

مؤلف گوید : عدد این پیغمبران چهار صد نفر بود واین روایت صریحست‌در اینکه خداوند برکرسی خود جلوس میفرماید ومجلس مشاورت در نزد او منعقدمیشود از برای اغوی و خدعه مانند مجلس پارلمنت [1] که در لندن منعقد میشود از برای بعضی امور سلطنت پس جمیع لشکرهای آسمان جمع میشوند در اطراف خدا پس از مشاورت روح ضلالت‌را میفرستد پس این روح در دهن مردم واقع میشود و مردم را اضلال‌مینماید حتّی پیغمبران‌را، پس نظر وتأمل‌کن‌ای‌عاقل‌با انصاف زمانیکه خداوند ولشکر آسمان اغوی واضلال وگمراهی انسان‌را بخواهند پس انسان ضعیف چگونه نجات مییابدازکفر وضلالت وبدیها پس خداچرا مقتضای عدالت‌خودرا منظور نمیدارد وهمهٔ این مردم‌را اضلال میفرماید ودر اینجا عجیبهٔ دیگر نیز میباشد وآن اینست‌که خداوند مصلحت ومشورت نمود وبعد ازمشورت روح ضلالت را فرستاد از برای‌اغوای آحاب وپیغمبران او پس چگونه میکایاه نبی سرّ محفل مشورت‌را افشا نمود وآحابرا آگاه ساخت وگفت خداوند چنین مجلسی منعقد کرده وفراهم آورده است .

دوازدهم : درآیهٔ ۱۱ ازباب‌دوم رسالهٔ دوم پولس‌بتسالونیکیان باین نحورقم یافته است :

وبدین جهة خدا با ایشان عمل گمراهی میفرستد تا دروغ‌را باور کنند * وتا فتوی شود برهمه کسانیکه راستی را باور نکرده‌اند بلکه بناراستی شاد میباشند .

---

(۱) آخرین مجلس شوری که شارل اول پادشاه انگلستان بسال ۱۹۶۰ منعقدکرد پاریمنت طویل نامیده می‌شود وکرمول آنرا بسال ۱۶۵۳ منحل ساخت و پس از مرگ او دوباره دایر شد . لغت‌نامهٔ دهخدا جزء ب صفحه ۳۲ .

پس مقدّس النصاری باعلی صوت ندا میکنندکه‌خداوند عمل گمراهی‌را میفرستد تا دروغ‌را باور کنند واین کلمات صریحند در جبر پس ازاینکه باضلال دروغ‌را باور کردند خدا ایشان‌را هلاك میسازد .

سیزدهم : در آیه ۲۵ بیعد از باب یازدهم از انجیل متّی مرقومست پس از اینکه حضرت مسیح عليه‌السلام از توبیخ آنشهرهائیکه ایمان نیاورده بودند فارغ شد :

در آنوقت عیسی توجه نموده گفت ای پدر مالك آسمان وزمین تورا ستایش میکنم که این اموررا از دانایان و خردمندان پنهان داشتی وبکودکان مکشوف فرمودی * بلی ای پدر زیراکه همچنین منظور نظر تو بود .

پس عبارات انجیل صریحند که خداوند حق‌ّرا از حکما و عقلا پنهان میدارد و ازبرای اطفال اظهار میدارد و مسیح عليه‌السلام در مقابل این خدارا ستایش مینماید ومیگوید : منظور نظر تو چنین بوده ! حال از قسیّس استفسار میشود که چرا خدا یکیرا مورد رحمت ساخت وحق‌ّرا ازبرای اواظهارداشت وآن‌یکی‌را مورد غضب‌نموده وحق‌ّرا از او پنهان داشت ؟ وموافق کلام خود قسیّس گوئیم‌که‌مسیحیین بنابرمضمون آیات کتب مقدسه خود گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خودرا منظور نداشته الخ .

نور وظلمت از خداست .

چهاردهم :درآیهٔ ۷ از باب‌چهل‌وپنجم از کتاب اشعیامطابق ترجمه‌های فارسیه خود علمای پروتستنت از آن جمله فارسیّه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۶ و فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است : مصور نور وخالق ظلمت وصانع سلامت ومرتّب ضرّ من‌که خداوندم بجاآورندهٔ تمامی این چیزهایم .

ودرفارسیّه مطبوعه‌سنه ۱۸۳۸ باین نحو نوشته‌شده است : سازنده نور آفرینندهٔ

تاریکی منم صلح دهنده و ظاهر کنندهٔ شرّ منکه خداوندم این همه اشیاء را بوجود میاورم .

و در ترجمهٔ عربیّه مطبوعهٔ سنه ۱۶۷۱ و ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴ باین نحو نوشته شده است :

المصوّر النور وخالق الظّلمة الصّانع السّلام وخالق الشّر انا الرّب الصّانع هذه جمیعها .

ودر سریانیّه باین نحو مسطور گردیده :

کَوْلَن دَباهِر اوْ بَرْیِن دِخُوىَ عَوْدَنَ دِشْلَمَ وَ بَرْیَنَ دِبْشَت اَنَاوِنْ مَاْرِیَا عَوْدَنَ دَکُلِّهْ اَنِّيَ .

مخفی نماند که دو مترجم فارسیّهٔ اوّل دبشت را بمعنی ضرّ ترجمه کرده‌اند اینطور ترجمه خالی از خیانت نیست چون که دبشت بمعنی شرّ است نه ضرّ خیانت ایشان بر اهل لسان مخفی نیست (۱) .

پانزدهم : در آیهٔ ۳۸ از باب سیم از نیاحات یرمیاه باین نحو مسطور گشته است :

آیا از دهان متعال شرّ وخیر بر نمیآید .

ودر سریانیّه کلمات مرقومه باین نحو رقم شده‌اند :

مِنْ پُوّم دِعلاً یالِي پَالطَی بِي شِتّي وَطَوْتَ .

معنی همانست که گذشت واستفهام انکاریست ومراد آنست که خیر وشرّها هردو

(۱) پدید آورندهٔ نور وآفرینندهٔ ظلمت صانع سلامتی وآفرینندهٔ بدی من یهوه صانع همه این چیزها هستم . صحیفه اشعیا چاپ لندن بسال ۱۹۶۹

از دهان خدا صادر میشوند حتی خیررا بلفظ مفرد و شررا بلفظ جمع ذکر کرده است چون بی‌ّشتی ّجمع ِبشت َ میباشد[۱] .

شانزدهم : درآیه ۱۲ از باب اول از کتاب میکایاه باین نحو رقم یافته است : علّت اینکه شرّ از جانب خداوند تا بدروازهٔ اورشلیم فرود آمده است . . . پس ظاهر وآشکار گردید نظر بمضامین کتب مقدّسه خدا خالق خیر وشرّ هردو است .

هفدهم : درآیه ۲۹ ببعد ازباب هشتم ازرسالهٔ پولس باهل‌روم باین نحوعیان وبیان گشته :

زیرا آنانیراکه از قبل شناخته ایشانرا نیز پیش معیّن فرمود تا بصورت پسرش متشکل شوندتا او نخست زاده از برادران بسیار باشند * و آنانی‌راکه از قبل معین فرمود ایشانرا هم‌دعوت نمود وآنانیراکه دعوت نمودایشان را نیز عادل کردانید و آنانیرا که عادل کردانید ایشانرا نیز مجد داد .

ودرآیه ۱۱ ببعد باب نهم از رسالهٔ مزبوره باین نحومسطور گردیده :

زیرا هنگامی‌که هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیك یابد نکرده تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت شودنه از اعمال بلکه ازدعوت‌کننده * بدو کفته شدکه مهتر وکهتررا بندکی خواهدنمود * چنانکه مکتوبست یعقوب‌را دوست داشتم امّا عیسورا دشمن * پس چکویم آیا نزد خدا بی انصافي است حاشا * زیرا بموسی میکوید رحم خواهم فرمود بهرکه رحم کنم ورافت خواهم نمود بهرکه رافت نمایم * لاجرم نه از خواهش‌کننده

(۱) آیادرفرمان حضرت اعلی‌هم بدی‌وهم نیکوئی‌صادر نمی‌شود . مراثی ارمیا چاپ لندن بسال ۱۹۶۹ از آیهٔ سابق که می گوید : «کیست که بگوید وواقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد» معلوم می‌گردد که استفهام انکاری است و می‌خواهد قدرت و ارادهٔ پروردگاری‌را در کارها بیان کند .

و نه‌ازشتابنده است بلکه‌ازخدای رحم‌کننده * زیراکتاب بفرعون‌میگوید
برای همین تورا برانگیختم تا قدرت خودرا در تو ظاهر سازم *

بَسْ عَالْ مَنْ دِكِي بِسْمَلِهْوَ كِعَبْدِ رَخْمِيْ دَلَدْ هُوْدِكِي بِسْمَلِهْ

كَي مَقْشِيْ :

یعنی بنا براین هرکه‌را میخواهد رحم میکند وهرکه را میخواهد
سنگدل میسازد * پس‌مرا میگوئی‌دگر چرا ملامت میکنی‌زیراکیست‌که
بااراده او مقاومت نموده است * نی بلکه توکیستی ای انسان که با خدا
معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میگویدکه‌چرا مراچنین ساختی * آیا
کوزه‌گر اختیار برگل ندارد که از یك مشتی یك ظرفی عزیز و دیگری
ذلیل بسازد * واگر خدا چون اراده نمودکه غضب خودرا ظاهر سازد و
قدرت خودرا بشناساند ظروف‌غضب آماده‌شده برای هلاکت را بحلم‌بسیار
متحمل‌گردید انتهی .

مؤلف گوید : همان عبارات از مقدّس النّصاری کافیست از برای اثبات قدر
باینکه هدایت و ضلالت از جانب خداست و یکیرا رحم میکند گناهان اورا عفو
میفرماید ودیگریرا بدون علّت وسبب مورد غضب نموده مستحق آتشش میفرماید ! و
ابداً عدالت‌را منظور نمیدارد ! عجب ازقسّیس که مضامین‌کتب مقدسهٔ خودرا بدیگران
منتسب مینماید ابداً شرم وحیا نمیکند گویا تورات وانجیل‌را نخوانده ونه‌فهمیده‌است
عجبتر اینکه خودش‌را از اهل علم وفضل وانصاف میشمارد انجیل و تورية را نفهمیده
میخواهد ادعاکندکه حقایق ودقایق قرآنرا فهمیدم. آفرین بر این‌علم و انصاف و فهم
و ادراك .

لوطر ومذهب جبر

هجدهم : ودر آیه ۹ از باب چهل و پنجم کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته است :

وای بستیزه کنند بخالقش سفال بسفالیهای خاکی آیا حماءلجن بکوزه‌کرش میکوید آنچه‌که ترتیب میدهی چیست ویا مصنوع‌تو بکوید که ویرا دستی نیست انتهی .

لعل نظر بمضمون این آیات مقتدای فرقهٔ پروتستنت لوطر میل بجبر نموده چنانچه از ظاهر کلام او مفهوم میشود، یعنی کلامیکه در صفحهٔ ۲۷۷ ازمجلّد نهم از کاتلك هر لدکه از مقتدای ممدوح نقل‌کرده است پس‌دوقول ازاقوال اورا نقل مینمائیم:

اول : طبع انسان مانند اسب است اکر راکب‌آن خدا باشد موافق ارادهٔ الهی میرود واکر راکب‌آن شیطان باشد مانند شیطان مشی مینماید طبع از خود راکب اختیار نمیکند هرکسی‌اورا سوار شد براومسلّط‌است! با تلخیص اندکی تمام شد .

دوم : زمانیکه امر یافت شود در کتب مقدسه باینکه این امررا بجا بیاورید بدانید که این‌کتب شمارا بعدم فعل‌آن امرحسن امرمینماید زیراکه تو قادر بر فعل‌آن امر نیستی، انتهی .

ظاهراً از کلام این مقتدا مفهوم میشود که‌جبری‌مذهب‌بوده ! بالجمله‌نقل‌تمامی اقوال کتب مقدسهٔ عهد عتیق وجدید ومتقدمین ومتأخرین علمای ایشان موجب تطویل است همین‌قدرها‌که نقل‌شد از برای اثبات‌مدعای ماکافیست حال درکمال احترام‌استفسار میشود از تمامی اهل‌کتاب «یهود ونصاری» که آیا این‌کلمات‌درنزد شما مؤوّلند یانه ؟ در صورت تأویل اگر امثال این‌کلمات درآیات واحادیث ما پیدا بشود نیز مؤوّلند و اگرنه شما جبری‌هستید خیر وشررا ازجانب خدا میدانید وخدا درنزد شما عادل‌نیست

پس بحث شما با اهل اسلام بیقاعده وبیجاست زیراکه خود شما جبری هستید وخدارا عادل نمیدانید ومثل هم میآورید ومیگوئید خدا مانندکوزه‌گر است یك‌کوزه را خوب میسازد ویکیرا بد وهمچنین خدا یك‌مخلوق‌را خوب خلق میکند ویکی‌را بدچنانچه کوزه برکوزه‌گر بحثی‌وایرادی نداردکه چرامرا بدساختی وآن‌یکی‌را خوب همینطور خلق نمیتواند برخالق‌خود بحث‌کند که‌چرا مرا بدخلق‌کردی و آن یکی‌را خوب[1].

خدای دادگر

الحاصل ایراد قسّیس برما وارد نیست‌که ما خدارا عادل ورحمن ورحیم میدانیم ولی رحم نمیکند مگر برنیکان وعادلین ، خود فرموده است :

اِنَّ رَحْمَةَاللهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (۲)

وعذاب نمیکند مگر مسیئین وظالمین‌را چنانچه فرموده است :

در سورهٔ نساء :

اِنَّ اللهَ لاٰیَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ (۳)

یعنی‌خدا ظلم نمیکندیك مثقال یك‌ذره‌هم .

ودرسورهٔ یونس:

اِنَّ اللهَ لاٰیَظْلِمُ النّاسَ شَیْئاً وَلٰکِنَّ النّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۴)

یعنی خدا ظلم نمیکند بمردم ولکن مردم بخود ظلم میکنند .

ودر سورهٔ کهف میفرماید :

---

(۱) نامهٔ پولس برومیان باب ۸ : ۲۱ ـ ۲۲

(۲) سورهٔ اعراف ۷ : ۵۶

(۳) سورهٔ نساء ۴ : ۴۰

(۴) سورهٔ یونس ۱۰ : ۴۴ .

وَلا یَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَداً (۱) .

یعنی پروردگار تو بر احدی ظلم نمی‌کند .

ونیز در سورهٔ یونس میفرماید :

قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ (۲) .

حاصل اینکه حکم و قضای خدا به قسط و عدل است ایشان ظلم کرده نمیشوند

و در سورهٔ زمر میفرماید :

وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۳) .

ودر سورهٔ نحل :

وَ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ ماعَمِلَتْ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ (۴) .

ودر سورهٔ انعام :

فَلا یُجْزٰی اِلاّٰ مِثْلَها(۵) .

ودر سوهٔ بقره وآل‌عمران :

ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ ماکَسَبَتْ وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ(۶) .

ودر سوره جاثیه :

---

(۱) سورهٔ کهف ۱۸ : ۴۹ .

(۲) سورهٔ یونس ۱۰ : ۴۷

(۳)سوره زمر ۳۹ : ۶۹

(۴) سورهٔ نحل ۱۶ : ۱۱۱

(۵) سورهٔ انعام ۶ : ۱۶۰

(۶)سوره بقرة ۲ : ۲۸۱

وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١) .

ودر سورهٔ مؤمنين :

وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٢) .

ودر سورهٔ احقاف :

وَلِيُوَفِّيَهُمْ اعمالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٣) .

ودر سورهٔ نساء :

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيراً (۴)

ايضاً در سورهٔ نساء واسرائيل :

وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۵) .

وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً .

مريم (۶) :

وَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ .

عنكبوت : (٧)

---

(١) سورهٔ جاثيه ۴۵ : ٢٢

(٢) سورهٔ مؤمنون ٢٣ : ۶٢

(٣) سورهٔ احقاف ۴۶ : ١٩

(۴) سورهٔ نساء ۴ : ١٢۴

(۵) سورهٔ نساء ۴:۴٨ واسراء ١٧ : ٧١

(۶) سورهٔ مريم ١٩ : ۶٠

(٧) سورهٔ عنكبوت ٢٩ : ۴٠

فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ

توبه وروم (۱) .

ونیز در قرآن ماست :

وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲) .

یعنی بندهٔ که خود آفریدم باو ظلم نمیکنم .

ونیز می‌فرماید :

هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۳) .

یعنی آیا هلاك میشوند مگر ظالمان .

ونیز میفرماید :

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (۴) .

یعنی هربدی که دردنیا وآخرت بتو رسد از نفس خود تو پیدا میشود ، بدی و ظلم در نزد خدا وازخدا نیست چون ظلم قبیح‌است وفعل قبیح از خدای عادل صادر نمیشود .

مجملا امثال این آیات در قرآن ما از حدّ واحصاء بیرونست ذکر همه موجب تطویل است ولی عجب از قسّیس که باهمهٔ اینها میگوید تابعان محمّد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خودرا منظور نداشته ! بلی

(۱) سورهٔ توبه ۹: ۷۰ روم ۳۰ : ۹ .

(۲) سورهٔ ق ۵۰ : ۲۹ .

(۳) سورهٔ انعام ۶ : ۴۷ .

(۴) سورهٔ نساء ۴ : ۷۹ .

کسیکه ازمضمون کتابهای خوداطلاع ندارد از مضمون قرآن کجا اطلاع پیدا میکند؟!
قول اهل جبر از فرق اسلام برما تمام نیست چنانچه قول فرق مختلفه مسیحیین بر شما جماعت پروتستنت تمام نیست .

نقل عقاید سه فرقه‌ازفرق‌مسیحیه دراینجا بجاست‌که این‌عدد موافق‌تثلیث‌است:
اول : موشیم مورخ در مجلد اول از تاریخ خود گفت :

فرقه ابیونیة وعقیده‌آنان :

اینکه فرقه ابیونیه [۱] که درقرن اول بود اعتقاد مینمودکه عیسی علیه‌السلام انسانست فقط متولد شده است از مریم و یوسف نجار مثل سایر مردم واطاعت شریعت موسویه منحصر در حق یهود فقط نیست بلکه بر غیر ایشان نیز واجبست ! وعمل‌باحکام آنجناب ضروریست از برای‌حصول نجات وچون‌پولس منکر وجوب این عمل بود وبا ایشان مخاصمت مینمود در این باب بمخاصمت شدیده لهذا اورا بذم شدید مذمت مینمودند و تحریرات اورا حقیر میشمردند بتحقیر بلیغی ، انتهی

ولاردنر [۲] مفسر در صفحه ۳۷۶ ازجلد دوم از تفسیر خودگفت :
قدما ماراخبردادند که خود پولس ورسائل او در نزد این فرقه مردود بود انتهی .
وبل [۳] در تاریخ خود دربیان‌حال‌این‌فرقه گفت‌که این‌فرقه تسلیم‌مینمود ازکتب

(۱) « Ebionites » یا ناصری : فرقه ای از پیروان موسی بودند که فقط مسیحیت عیسی‌را قبول داشتند جامع ادیان نوشته جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت صفحهٔ ۴۱۰ .

(۲) پطرس لاردنر « Lardanare » خاورشناس فرانسوی است که در قرن ۱۸ میلادی زندگی می‌کرد ودرمیان لعازری‌ها مقام اسقفی داشت . المنجد ص ۵۰ .

(۳) « Bel » مورخ و شرق شناس بریتانیائی است که بزبان شرقی آشنائی کامل داشت ودرسال ۱۹۲۲ میلادی وفات کرد . المنجد . اعلام ص ۱۲ .

عهد عتیق توریة را فقط و نفرت مینمود از اسم داود و سلیمان وارمیا و حزقیال [۱] علیهم السلام واز عهد جدید در نزد او انجیل متی بود و بس ولیکن این انجیل را نیز تحریف نموده بود در مواضع کثیره و دو باب اول را از این انجیل اخراج نموده بود، انتهی.

---

(۱) داود جوانترین فرزندیسا ازسبط یهودا بودکه تقریباً ۱۰۳۳ سال قبل از میلاد در بیت لحم تولد یافت و بعد از شاؤل پادشاه اسرائیل گردید و مسیحیان معتقدند که عیسی بتخت او نشست . در عهد عتیق اورا کتابی بود بنام زبور و اکنون هم زبور داود با ۱۵۰ مزمور جزء کتابهای عهدعتیق است وزندگی روحانی حضرت داود را بیان میکند و بآنحضرت منسوب است .

درحالات حضرت داود قرآن میگوید : کوهها وپرندگان در تسبیح خدائی باداود همصدا می‌شدند (سورهٔ ص و سبأ) وآهن بدست او نرم می‌شد . (سورهٔ سبأ) .

سلیمان یکی از چهار پسر داود از همسرش بت شبع بود وهنگام مرگ پدر که بیش از بیست سال نداشت بجانشینی او برگزیده شد و حکومت او برسرزمین پهناوری از تفاح واقع در کنار رود فرات تا ایلوت ساحل شرقی دریای قلزم امتداد داشت . غزلها وامثال ووعظ سلیمان از عهد عتیق بآنحضرت منسوب است .

سلطنت سلیمان و قصر او مشهور ومعروف است .

ارمیاه « Ermyah » دومین پیغمبر بزرگ عهد عتیق از سلسلهٔ ابی یاثار است که در قرن هفتم قبل از میلاد درشهر عناتوث متولد شده استونیاحات (مرثیه) ارمیاه ازکتب عهد عتیق در انهدام اورشلیم بآنحضرت منسوب است .

حزقیال پسر بوزی کاهن از سبط لاوی است و در یهودیه متولد شدهوهمزمان باارمیاه نبوت کرده است و کتاب حزقیال از عهد عتیق بآنحضرت انتساب دارد . حزقیال بدست بخت النصر اسیر شد و سپس جان سپرد و درحوالی بغداد بخاك سپرده شد و اورا فرزندآدم نیز خوانند . اقتباس از قرآن مجید ، قاموس مقدس و قصص الانبیاء نجار .

مارسیونیه و عقاید آنان :

وبل‌در تاریخ‌خود دربیان‌فرقهٔ مارسیونیّه[۱] گفت که این فرقه اعتقاد مینمود که خدا دوتاست :

اول خالق خیر دوّم خالق شرّ ا ومیگفت که توریة و سایر کتب عهد عتیق از جانب خدای ثانی است وتمامش مخالف با عهد جدید است پس‌از آن‌گفت‌که این‌فرقه اعتقاد مینمود که عیسی نازل جهنّم شد بعد از موتش ونجات داد ارواح قابیل[۲] و اهل سدوما را از عذاب جهنّم زیرا که ایشان در نزد او حاضر شدند ودر جهنّم باقی

---

(۱) Marcyonites ، پیروان مارسیون هستند ، مارسیون درآسیای‌صغیرمتولد شد و در اواسط قرن دوم بروم آمد اما کشیشان اورا بمقام ربانی نپذیرفتند او هم کلیسای جداگانه ای تشکیل داد و درآن تعلیمات مخصوصی راآغاز نمود.

از جمله عقاید او اینستکه مسیح حقیقة بدار آویخته نشده بلکه بنظر مردم چنین نمایان گشته است تاریخ کلیسا نوشته میلر ترجمه نخستین آرین پور صفحه ۱۹۲ .

(۲) قابیل یا قائین : اول زادهٔ آدم از حوا بوده که برادر خود هابیل را از راه رشک و حسد بناحق کشت و اولین خون آدمیزاد را بزمین ریخت و از رحمت خدا رانده شد و دور از پدر ومادر درقسمت شرقی‌عدن درمحلی‌که بعدها (نود) نامیده شد مسکن‌گزید قاموس مقدس ، قصص الانبیاء نجار .

اهل سدوم یا سدوما : قوم حضرت لوط هستند که قرآن آنان را راهزن (تقطعون السبیل) و مردمان بی‌آبرو معرفی می‌کنند که در اثر زیادی گناه‌بلا برایشان نازل گشت و شهر آنان ویران گشت .

بعضی‌ها گویند که دریای لوط یا بحر میت محل این قوم بوده است که در عمق ۱۳ قدمی آثار ویرانه های شهر کشف شده است ، اما جیمز هاکس احتمال می‌دهد که کوههای اصدوم درشمال دریاچهٔ میت و یا کوههای نزدیك اریحا مسکن این قوم باشد .

گذاشت ارواح هابیل ونوح و ابراهیم [1] وصالحین دیگررا زیرا که ایشان مخالف

(۱) هابیل : دومین فرزند آدم از حواست که شغل شبانی داشت و یکی از اول زادگان گوسفندان خودرا درراه خدا قربانی کرد خداوند قربانی ویرا پذیرفت ، برادرش قابیل بروی رشک ورزید و از راه حسد اورا کشت و در عهد جدید اورا هابیل صدیق نامیده‌اند ، (متی باب ۲۳ : ۳۵) .

نوح فرزند لامك از اولاد ادریس هفتمین نسل آدم و دومین جد اولاد آدم است که ۱۰۵۶ سال بعد از آفرینش آدم متولد شده و ۹۵۰ سال زندگی کرده است ، ۱۲۰ سال قبل‌از طوفان مردم‌را بسوی خدا دعوت نمود ولی نپذیرفتند وبالاخره نفرین کرد . وخدای بزرگ طوفان معروف نوح را برمردم مسلط گردانید .

ابراهیم پیغمبری است از بنی سام ملقب بخلیل ، خلیل الله و خلیل الرحمن ـ جد اعلای بنی اسرائیل وعرب و انبیای یهود . روایات اسلامی اورا پسر خوانده‌آزربت تراش معرفی می‌کنند و فرنکل « FranKeL » بدلایلی‌آزر را خادم وفادار ابراهیم می‌داند. پدر حقیقی او تارح یا تارخ‌ویاترح است وی در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد در قریهٔ « اور » از توابع کلده در مشرق بابل بدنیا آمد و بدست مادرش در غار قرار گرفت و تا سیزده سالگی درآنجا زندگی‌کرد بعد بشهرآمد و قوم خود را بپرستش خدای یگانه دعوت کرد وبا بت پرستی مبارزه سخت‌و پیگیری نمود نمرود (والی وقت) فرمان داد آتشی‌بزرگ افروخته و اورا درآتش افکندند ولی آتش براو سرد و گلستان‌گردید وابراهیم سالم ماند.

حضرت ابراهیم عليه‌السلام در ۱۲۰ سالگی به ختان خویش مأمور گردید ، و خانه‌کعبه بدست او ساخته شد . ابراهیم درخواب الهامی به‌قربانی‌کردن پسر خود مأمور شد و اورا به قربانگاه آورد آنگاه که باجرای امر خدا می پرداخت به ذبح گوسفندی بجای پسر فرمان داده شد . در ۱۷۰ سالگی دیده از جهان فرو بست .

او را دوپسر بود :

۱ ـ اسحاق از ساره پدر بنی اسرائیل .

۲ ـ اسماعیل ازهاجر جد اعلای عرب عدنانی و پیغمبر اسلام .

اقتباس از قرآن‌سوره بقره و انعام ، تاریخ انبیا نجار ص ۷۰ـ ۹۴ فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۵ ص ۷۵ـ۷۶ .

فرقهٔ اول بودند واعتقاد مینمودکه خالق عالم منحصر در الهی که مرسل عیسی است نیست ولذلك تسلیم نمیکرد که کتب عهد عتیق الهامیست وازعهد جدید همان انجیل لوقارا تسلیم مینمود وبس ولیکن دوباب اول‌را ازاین انجیل قبول نمیکرد واز رسائل پولس ده رساله قبول مینمود لیکن هرچه مخالف خیالش بود مردود بود،انتهی .

مانیکیزیه و عقائد آنان :

ولاردنر درمجلّدسیّم ازتفسیر خود قول اکستائن[1]را دربیان فرقهٔ مانیکیز[2] باین نحو نقل نموده است که این فرقه گوید خدائیکه توریةرا بموسی داد و باانبیای بنی اسرائیل تکلّم نمود خدا نبود بلکه شیطانی از شیاطین بود وتسلیم مینمودکتب‌عهد جدیدرا لیکن اقرار مینمود بوقوع الحاق در این کتابها وآنچه پسندیده بود در نزد او از این‌کتب میگرفت ومابقی‌را ترك مینمود وبعضی کتب کاذبه‌را ترجیح میدادبراین

---

(۱) « Augustn » بزرگترین شخصیتی بودکه درکلیسای قدیم کاتولیك‌بظهور رسید ، روزگاری دستخوش هوا و هوس بود وبه آثار کلاسیك روم بقدری علاقه داشت که انجیل را ردکرد وگفت درمقابل خطابه‌های سیسرون «ciceron» این‌کتب مسیحی‌وزن و ارزشی ندارد ! اندکی بعد از آن به آئین مانویان درآمد ولی در میلان در مجلس درس امبرازو مفتون کلام اوگردید و از وی تعمید یافت ومسیحی گردید . و اکنون تمام‌عقاید وی مورد قبول کلیسای کاتولیك است . تاریخ‌کامل ادیان جان ناس ترجمه علی‌اکبرحکمت ص ۴۳۲ـ۴۳۳ .

(۲) « manicheisne » (آئین مانویان) یك اسلوب دین‌فلسفی‌است که‌مردی ایرانی‌بنام « مانی » (۲۷۶ـ۲۱۵ میلادی) وضع‌کرد و مخلوطی است از مبادی‌زر تشتیان بودائیان ، یهود ، گنوست‌ها و مسیحیان . اصل آن برروی قاعدهٔ ثنویت هنری استوار است‌که عبارت‌باشد از اعتقاد به‌دو عنصر نور ظلمت ، یا خیروشر ، یا ماده و معنی .میگوید که روح انسان اسیر مادهٔ شر است و باید بقوت ریاضت و زهدآزادی حاصل‌کند . این‌مذهب وقتی با مذهب عیسوی رقابت می‌کرد ولی بعد از ظهور سنت اوگوستین رو بافول نهاد . تاریخ جامع ادیان ص ٤۳۰ .

کتابها ومیگفت اینها حتماً کتب صادقه میباشند .

پس‌ازآن لاردنر درمجلّد مذکور گفت: اهل تاریخ اتفاق دارند که تمامی اینفرقه کتب مقدّسه عهد عتیق‌را در همه وقت تسلیم نداشت و در اعمال ارکلاس عقیدهٔ اینفرقه باین نحو تحریر گردیده : شیطان خدعه‌کرد انبیای یهودرا و شیطان با جناب موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلّم نمودا و تمسّك مینمود بآیهٔ ۸ از باب دهم انجیل یوحنّا باینکه مسیح در حق ایشان فرمود دزد وراه زن بودند [1] انتهی تلخیصاً !

وبهمین نحو است عقاید فرق دیگر از مسیحیین لیکن اکتفا نمودیم برنقل مذاهب فرق ثلاثه مذکوره بروفق عدد تثلیث وحال گوئیم : اقوال فرق ثلاثه برعلمای پروتستنت حجّت و تمام است یا نه؟اگر تمام است پس‌لازم است برایشان‌که باموراتیه اعتقاد نمایند .

اول : عیسی علیه‌السلام انساست فقط متولّد شده است ازیوسف نجّار یعنی دارای ناسوتست وبس لاهوت واُلوهیّت ندارد مانند سایر مردم میباشد .

دوم : اینکه عمل باحکام توریة ضروریست از برای حصول نجاة .

سیم : اینکه پولس شریراست .

چهارم : رسائل اومردودند .

پنجم: اینکه خدا دوتاست خالق خیر وخالق شر .

ششم : ارواح قابیل واهل سدوما نجاتی از برای ایشان حاصل شد از عذاب جهنّم بعد از موت عیسی علیه السلام وارواح هابیل ونوح وابراهیم وصلحای قدمابعد از موت آنجناب نیز معذبند !

---

(۱) (عیسی گفت ...) جمیع کسانیکه پیش از من آمده‌اند دزد و راهزن هستند انجیل یوحنا باب ۱۰:۸

هفتم : اینکه ایشان مطیع شیطان بودند .

هشتم : توریة وسایر کتب عهد عتیق از جانب شیطانند .

نهم : آنکه با موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلّم نمود خدا نبود بلکه شیطان بود .

دهم : اینکه کتب عهد جدید محرّفند بوقوع تحریف زیادتی درآنها .

یازدهم : اینکه بعضی کتب کاذبه صادقه میباشند حتماً .

واگر تمام نیست اقوال این فرق برعلمای پروتستنت پس قول بعضی فرق اسلامیه که قائل بجبرند برما تمام نیست وحال آنکه جبریّه از اهل اسلام نمیگویند خدا ظالم است بلکه میگویند هرچه خدا کرد عین عدلست واگر بخواهد مثلاً انبیارا عذاب کند واشقیارا رحمت کند ظلم نیست چراکه ظلم عبارت از تصرفست در مال غیر بدون اذن صاحب مال، همه ما مملوك خدائیم .

یَفْعَلُ اللهُ مایَشاءُ (۱) وَیَحْکُمُ ما یُرِیدُ ـ فِي مُلْکِه (۲)

لیکن بحسب وعده رحم نمیکند مگر برمحسنین وعذاب نمیکند مگر مسیئین وظالمین‌را ! پس ثابت ومحقّق گردید که قسّیس جاهل وعوام است نفهمیده است که‌چه گفته است .

---

(۱) ترجمه : خدا آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد . سورهٔ ابراهیم۱۴ : ۳۲ .

(۲) ترجمه : و هرچه بخواهد (دربارهٔ ملك خود) حکم می‌کند .سورهٔ مائده : ۵۵ ذیل آیهٔ یك .

پیامبر اسلام از دیدگاه قسیسها

شبههٔهفدهم :

در ردّ شفاعت حضرت رسول ﷺ در صفحهٔ ۱۱۹ گوید : وخود محمد هم‌مصدر چنین امری وعملی نگشته که درحضور خداوندگار مقدس کفّارهٔ ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمّدرا شفیع وباعث نجات دانستن امر خلاف وباطل است [1].

الجواب : تو می‌بینی که ادّعای قسیس مجرد از دلیل است و همان ادعا از برای اثبات عدم انصاف اوکافي است وما درباب پنجم از همین کتاب از کتابهای مسلّم در نزد قسّیس ثابت کرده‌ایم که آنجناب افضل الانبیاء وسیّد الرسل میباشد ودراین مقام نیز گوئیم اگر مقصود قسّیس ازامر وعمل صفات کمالست آنجناب دارای اخلاق عظیمه واوصاف جزیله وکمالات عملیه وعلمیّه ومحاسن راجعه بروح وبدن ونسب‌ووطن بود ودراین‌موضع ازکتابهای اهل اسلام نقل نمیکنیم ازابناء جنس قسّیس نقل نموده وگوئیم : اسپان هُمیس مسیحی که از اشدّ اعدای آنسرور است و از جملهٔ طاعنین در حقّ آن بزرگوار است لیکن اضطراراً اقرار کرده‌استکه ذات نبیّ ﷺ دارای اکثر امور حسنه بود ! چنانچه قسیس سیل [2] قول اورا در مقدمهٔ ترجمهٔ قرآن در صفحهٔ ۶ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۰ نقل‌نموده وگفته‌استکه :

آنجناب حسن الوجه بود و زکیّ بود و طریقهٔ او مرضیّه و پسندیده بود واحسان بفقراء ومساکین عادت آن جناب بود وباهمه مردم

---

(۱) و صفحهٔ ۱۲۲ سطر ۲۰ ببعد راه زندگی .

(۲) Seyl مستشرق انگلیسی است که در سال ۱۷۳۴ میلادی قرآن را بزبان انگلیسی ترجمه‌کرده است .

بخلق حسن رفتار میفرمود ودر دفع دشمن شجاع بود واسم خدارا بتعظیم
بزرگ تعظیم مینمود وشدت وصولت میفرمود برمفترین وکسانیکه بری را
تهمت میزدند وهمچنین برضالین وقاتلین واهل فضول وطامعین وشهود زور
ودر دفع چنین اشخاص تشدید بلیغی مینمود واکثر وعظ او درصبر وجود
ورحم وبرّ واحسان وتعظیم والدین وبزرگان وتوقیر وتکریم ایشان بود
وعابد وزاهد بود وریاضت او در منتهای درجه بود، انتهی کلامه.

نمیدانم عمل وکار عمده کدامست درنزد قسّیس که غیر از اینها باشد واگر مقصود از امر وعمل تحمّل محن ومصائب وشدائد است درراه خدا مصائب ومحن آنجناب از همه پیغمبران بیشتر بوده که علی الاتّصال در صدمه ومحنت ومشقّت در راه خدا بود بخصوص در اوّل بعثت که چه صدمه‌ها و چه مصیبتهارا در راه خدا متحمل شد: بدن مبارکش‌را مجروح ودندان مبارکش‌را شهید کردند و اگر خواسته باشیم همه محن و مصائب آنجناب را نقل کنیم مجلّدات جداگانه میخواهد و آنجناب آلام روحانی و تکذیبها وحرفهای زشت بسیار شنید وهمه‌را در راه خدا متحمل شد، هر یکی باعالمی برابر بود وآنبزرگوار بجهة علوّ قدر ورتبت وصفا وروحانیّت از همه پیغمبران بیشتر متاذّی میشدند وخاشاک درچشم بازخم پاشنهٔ پا برابری نمیکند و مصائب اولاد و احفاد واهلبیت او واسیری وقتل ونهب ایشان مصیبت خود آنسرور بود و آنقدر مصائب که متحمل شد هزار یك آنهارا جناب عیسی ندید وطاقت آنرا نداشت ومسئلهٔ مصلوبیت و مقتولیت جناب عیسی کذبست یقیناً وسندی ندارد مگر همان اناجیل اربعه اینهاهم محرّف وخرابند وسند متّصل بمصنفین ندارند وپراز اغلاط واختلافات میباشند یقیناً وبدون شبهه هیچ عاقلی اینهارا سندتدیّن از برای خود قرار نمیدهد واگر امروز این مسئله درمیان شما مسیحیّین بحد تواتر وضرورت رسیده باز اعتبار ندارد چون منتهی میشود باین اناجیل اربعهٔ مقطوع السّند.

وآن آیاتی راکه از کتب عهدعتیق شاهد میآورید از برای اثبات این مسئله ابداً دلالت برمدعای شما ندارند ومقصود انبیاء آنچه شما میفهمید یقیناً نبوده وهمهٔ اینمطالب در موضع مناسب از این کتاب ثابت شده ومیشود .

الحاصل : اگر شفاعت بمحنت است این محنت آنجناب که شمهٔ اشاره شد او اگر بعلوّ مقام وارتفاع درجه است در باب پنجم ازهمین کتاب ثابت و محقّق گردیده که احدی از مخلوقات خدا مقام ودرجهٔ آنسروررا ندارد واگر بهدایت بت پرستان و خرابکردن بتخانه‌هاست جناب عیسی علیه السلام هیچ ازین کارها نکرده هیچ بتخانه‌را خراب ننمود وهیچ بت‌پرستی‌را هدایت نفرمود زیرا وعظ او از برای یهود و آنها بت پرست نبودند بلی کار عمدهٔ که کرد این بوده پول صرّافانرا درصحن هیکل پاشید و تغیّر کرده وگفت خانهٔ پدر من از برای شما بازار نیست چنانچه درآیه ۱۳ ببعد باب دوّم از انجیل یوحنّا رقم یافته است .

وچون عید فصح یهود نزدیك بود عیسی اورشلیم رفت * ودرهیکل فروشندکان کاو وکوسفند وکبوتر وصرّافان‌را نشسته یافت * پس تازیانه از ریسمان ساخته همه‌را باکاوان وکوسفندان ازهیکل بیرون نمود ونقود صرّافان‌را ریخت وتخت‌های ایشانرا واژکون ساخت * وبه‌کبوترفروشان کفت اینهارا ازاینجا بیرون برید وخانهٔ پدر مرا بیت التجاره مسازید انتهی .

پس چرا حضرت رسول‌را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلافست؟ بلی اگر مقصود قسیس از کار وعمل عمده پارهٔ کارها وعملهائیست که منتسب بانبیآء بنی اسرائیل مینمایند مانند بت‌پرستی وگوساله پرستی ومعبد ازبرای بتها بنا کردن وبا دختر خود زنا نمودن وهمچنین بازن شوهردار زناکردن وشوهر او را بحیله کشتن وسه‌سال ونیم منکشف العوره راه رفتن وبزن زانیه عاشق شدن وسیصد ونود روز نان‌را بافضلهٔ حیوان خوردن وآب‌را درعروسی قانای جلیل مبدّل بشراب‌کردن و شرابخوردن و با زنهای

زانیه مخالطه نمودن[۱] ومانند پطرس ازحضرت‌عیسی براءت جستن و برآنجناب لعنت کردن [۲] و مانند پولس جناب عیسی‌را ملعون دانستن [۳] وامثال ذالك از قبایح .

پس اگر شفیع باید دارای امثال این اوصاف باشد ، الحقّ و الانصاف آنجناب دارای این اوصاف نبوده بنابراین شفیع‌المذنبین نخواهد بود واگر شفیع باید کامل در قوّه علمیّه وعملیّه باشد ومتّصف باوصاف جمیله واخلاق جزیله باشددشمنانش نیز اقرار دارند که آنجناب چنین بود پس چرا آنجنابرا شفیع وباعث نجات دانستن امر خلاف وباطل است ؟ ! معلوم شدکه قسّیس منظوری ندارد مگر بحث وجدل ومغالطه عوام .



(۱) بصفحه های ۲۹ تا ۳۵ همین کتاب مراجعه کنید .
(۲) بصفحه ۳۶ همین کتاب رجوع‌شود :
(۳) بصفحه ۳٦ همین کتاب مراجعه شود .

پیغمبر اسلام وبی گناهی او

شبهۀ هیجدهم :

درصفحۀ ۱۱۹ و ۱۲۰ گفته است : نظر بمضامین اکثر احادیث محمّد شفیع کلّ مردم است ولی احادیث بمرتبۀ مختلف بایکدیگرند که آنهارا حجّت قاطع نمیتواند ساخت و نقیض قرآن وقول خودمحمّد نیز میباشندکه بنا بر آن خودش بگناه خود معترف بوده پس درصورتی‌که محمّد گنه‌کار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گنه‌کاران باشد وآیات قرآن‌که دلالت بگنه‌کاری محمّد نموده مطلب مزبور از مضمون آنها معلوم وثابت میگردد اینهاست چنانکه :ـ

درسورۀ الضّحی مسطور گشته که: **وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى** [1] .

یعنی ویافت تورا گمراه پس هدایت کرد .

وهمچنین در سوره المؤمن مرقومست‌که :

اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ (۲) :

یعنی ازبرای گناه خود طلب عفو نما وبربّ خود شام وصباح حمدکن .

ودر سورۀ القتال مذکور گشته که :

اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (۳) .

یعنی برای گناه خود و برای مؤمنان ومؤمنه‌ها طلب استغفار نما .

---

(۱) سورۀ ضحی ۹۳:۷ .

(۲) سورۀ مومن (غافر) ۴۰:۵۷ .

(۳) سورۀ محمد (قتال) ۴۷:۲۱ .

وهمچنین درسورهٔ الفتح نوشته شده است که :

اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ(۱).

یعنی اینك ما بتو فتح نمایان بیان کردیم که خدا گناه ماضی ومستقبل توراعفو نماید وهرچند که بعضی علما ومفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناهی بوقوع نه پیوسته ازراه تعصب میگویند. . بعداین مطلب را بنا برزعم خود ردّ کرده و بعضی دعاها ازکتب سنّی وشیعه ازجهت اثبات مدعای خود نقل کرده است انتهی بالفاظ خود قسّیس بنحو تلخیص (۲) :

الجواب : مخفی نماند که ما جواب قسّیس را درجواب ازطعن چهارم از فصل دوّم باب پنجم همین کتاب بوضوح تمام نوشته‌ایم و همچنین در جواب از شبههٔ چهارم از فصل دوّم باب هفتم همین کتاب ، هرکس این دوموضع مسطور را بخواند مطلب درکمال وضوح از برای او واضح وآشکار خواهد گشت مع هذا در این موضع نیز گوئیم :

اوّلاً آنکه گفته است که احادیث آنقدر مختلفه است که حجّت نیست ونقیض قرآن وقول پیغمبر است ، اینها کلمات عوام فریبست که علمای نصاری دارند وچرب زبانی مینمایند اگر قسّیس اطلاع از کتب مسلمین میداشت استدلال بکتاب گلستان نمیکرد وآنراسند برمسلمین نمیدانست مگر مسلمین طرق استدلالشان براخبار افواهی بی‌مستند است وایمانشان ازاخبار آحاد ناس واخبار افواهی است ! یابنای عقایددین را برهرقولی ویابرهرحرفی گذارده‌اند مانند مسیحیّین که ابداً از معصوم چیزی در دست ندارند ونه کتابی ازخدا ونه سنّت معتبر ازحضرت عیسی وبنای دینشان برکاغذ هائیستکه کشیشها بهمدیگر نوشته‌اند که جمع کرده‌اند از بی‌بضاعتي و بنای دین‌را

(۱) سورهٔ فتح ۴۸: ۱-۲

(۲) و صفحه ۱۲۳ سطر ۵ ببعد راه زندگی .

برآنها گذاشته‌اند واینهارا چاپ کرده اسمشان‌راکتب مقدّسه خوانده‌اند ومادرباب اوّل ودوم از همین کتاب اثبات نمودیم که این کتابها سند ندارند اولا ! و محرفند ثانیاً ! والهامی نیستند ثالثاً ! غلطندرابعاً ! ومملو ازاختلاف معنوی میباشندخامساً ! ومنسوخند سادساً ! وجناب عیسی وحوارییّن ازین کتابها خبر ندارند یقیناً ! پس اینها را مبنای دین دانستن کار خردمندانه نیست .

مجملا مبنای دین مسلمین براخبار آحاد نیست بلکه اعتبار در نزد اهل اسلام باحادیث صحیحهٔ معتبرهٔ مرویه در کتب صحاح است وحدیث غیرمعتبرومرویّ درکتاب غیر صحیح‌را درمقام علم وعمل معتبر نمیدانند ودراحادیث صحیحه‌هم تعارضی نیست ضعیف با معتبر معارضه نمیکنند چنانچه زیاده برهفتاد انجیل ضعیف که در قرن اول بودند «فعلا نیز بعضی از اجزاء ایشان باقی است» در نزد مسیحیّین معارضه نمیکنند با این اناجیل اربعه واختلافی که در میان احادیث صحیحه پیدا میشود در حقیقت اختلاف نیست زیرا که غالباً بادنی تأویل مرتفع میگردد واین اختلاف مانند اختلافی که در کتب مقدسهٔ ایشان تاکنون یافت میشود نیست چنانچه زیاده بریکصد وبیست اختلاف را در باب اول از همین کتاب خواهی دانست .

واگر خواسته باشیم نقل نمائیم ازکتب مقبولهٔ ایشان همه اختلافاتی‌را که مانند اختلافی باشند که ایشان از برای احادیث صحیحه اثبات مینمایند کم بابی است از ابواب کتب مقدسهٔ ایشان که خالی از این اختلاف باشد و آنهائی که در نزد علمای پروتستنت مسمّی بملاحده هستند بسیار از این اختلافات‌را از کتب مقدسه استخراج کرده‌اند ونقل نموده واستهزاء برآنها کرده‌اند هرکسی خواسته باشد رجوع کند بکتب ملاحده فرنگستان .

ومانیز پنجاه اختلاف‌را ازکتاب جان کلارك المطبوع سنه۱۸۳۹ در لندن وکتاب اکسیهوموا المطبوع ۱۸۱۳ ایضاً درلندن دراواخر باب‌هفتم ازهمین کتاب نقل نموده‌ایم دیگر تکرار دراینجالازم نیست واگر خواهی مطلب‌را بفهمی رجوع کن وهمچنین درمواضع

دیگر از این کتاب نیز اختلافات کثیرهٔ کتب مقدسه‌را اخراج نموده‌ایم .

اعتقاد شیعه

الحاصل مناط مذهب شیعه درامور دین احادیث ضعیفه نیست بلکه اوّلاً ضروریات اسلام است از رسول مجید که برهمه چیز آن‌را مقدم میدارند وآن ضروریات خطا و اشتباه وسهو وغلط بر نمیدارد ا ودوم کتاب خدا (قرآن) است جل شأنه وکتاب ما کتاب آسمانیست چنانچه در باب ششم این مرحله ثابت ومحقق گردید، تاریخ متّی و مرقس ولوقا و یوحنّا نیست بلکه قول وکلام خداست بعینه وآنرا برعربیّت آن باقی گذارده‌ایم و همان لفظ خدا را میخوانیم وازاو برمطالب خود استدلال مینمائیم وخود رفته تحصیل عربیّت وفهم کتابرا میکنیم نه اینکه کتاب خدارا بلغت خود بیاوریم وهرکسی که شعور دارد میداند هر لغتی که بلغت دیگر تفسیر شد فاسد میشود وآن نکاتیکه گوینده در کلام خود در آن لغت گذارده بود ومعنیهائیکه قصد کرده بود از میان میرود وبسا کلامیکه در زبانی سه‌چهار معنی‌را متحمل است چون بلغت دیگر میرود آن احتمالات‌را نمیدهد و شاید مترجم یك وجه آنرا میفهمد وآنوجه را بلغت دیگر تعبیر میکند وآن وجه شاید مقصود نبوده وآن وجوهی که مقصود بوده از دست میرود .

وشما مسیحیّین ابداً کلمات مسیح‌را ندیده‌اید ونشنیده‌اید وما در باب پنجم از همین کتاب ثابت کردیم که جناب عیسی عبرانی وعبرانی زاده بود ودر میان عبرانیّین تربیت یافته بود ا و از برای ایشان وعظ مینمود و بزبان ایشان تکلم میفرمود نه بزبانهای دیگر وشما ابداً کلمات آنجنابرا ندیده‌اید و نشنیده‌اید، اناجیل اربعه کلام مسیح نیستند بالقطع والیقین ! !

باری سند تدین ما قرآن است وضروریات دین اسلام و قول رسول خدا وائمهٔ معصومین استکه بتواتر ثابت شده باشد یا قراین قطعیّه باآن باشد وقطعاً بدانیم که آنرا خدا یا رسول یاامام معصوم بلفظی گفته‌اند بعد که لفظش باین استحکام ثابت شد آنوقت «آن معنی‌رااز آن لفظ که بضرورت یا تواتر یاقراین قطعیّه یاادلهٔ عقلیه ثابت میشود» عمل میکنیم .

واگر اخبار مختلفه رسد هریکی که موافق کتاب خدا ، یا ضرورت اسلام ، یا سنت متواتره باشد میگیریم وآن دیگری را ترك میکنیم وچه بسیار از اخبار در میان ما هست که محل اعتماد نیست و عمل بآن نمیکنیم بلکه آنهارا کوزهٔ سفالین میدانیم پس استدلال قسّیس باخبار مختلفه چه فائده دارد ؟ !

کجا علم رجال خواند تا صحیح وسقیم آنرا تمیز بدهد که بدان واسطه قدح در دین اسلام کند .

مجملا اختلاف در میان اخبار صحیحهٔ ما نیست فهم اختلاف از فهم خلافست و در رسالهٔ عقاید صدوق رحمه‌الله باین نحو رقم یافته است :

باب الاعتقاد فی الحدیثین المختلفین قال الشیخ ره : اعتقادنا فی الاخبار الصحیحة عن الائمة (ع) انها موافقة لکتاب الله متفقة المعانی غیر مختلفة لانها مأخوذة من طریق الوحی عن الله سبحانه ولو کانت من عند غیر الله لکانت مختلفة ولایکون اختلاف ظواهر الاخبار الا لعلل مختلفة مثل ماجاء فی کفارة الظهار عتق رقبة وجاء فی خبر آخر صیام شهرین متتابعین وجاء فی خبر آخر اطعام ستین مسکیناً، کلها صحیحة فالصیام لمن لم یجد العتقة والاطعام لمن لم یستطع الصیام وقد روی انه یتصدق بما یطیق وذلك محمول علی من لم یقدر الاطعام ومنها مایقوم کل واحد منها مقام الاخر مثل ماجاء فی کفارة الیمین «اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام» (۱) فاذا ورد فی کفارة الیمین ثلثة اخبار احدها الاطعام و ثانیها الکسوة و ثالثها تحریر رقبة کان ذلك عند الجهل مختلفاً ولیس بمختلف بل کل واحدة من هذه الکفارات تقوم مقام الاخری، انتهی بالفاظه .

حاصل مضمون این کلمات بفارسی چنین می باشد :

شیخ اعلی‌الله مقامه فرمودند: اعتقاد ما در اخبار صحیحه از ائمّه علیهم‌السلام اینستکه

(۱) سوره مائده ۵ : ۹۱

آنها موافقند باکتاب خدا ومتّفقند ازجهت معنی وغیر مختلفند چراکه آنها مأخوذاند از طریق وحی از خدا سبحانه وتعالی وهرگاه از جانب غیر خدا بود هرآینه مختلف میشد واختلاف ظواهر اخبار نمیباشد مگر بعلتهای مختلفه مثل آن چیزی که آمد در کفّارهٔ ظهار آزاد کردن بنده ودر خبر دیگر آمده روزهٔ دو ماه متوالی ودرخبر دیگر آمده اطعام شصت مسکین وهمهٔ اینها صحیحند روزه از برای کسی است که عاجزازعتق باشد واطعام شصت مسکین از برای کسیستکه قادر بروزه نباشد وروایتی وارد شده است که او تصدق میکند بچیزیکه مقدوراو باشدوطاقت آنرا داشته باشدواینخبرمحمولست بر کسیکه قادر براطعام شصت مسکین نباشد وازآنجمله اخبار قائم مقام همدیگر میشوند مانندآنچیزیکه درکفّارهٔ یمین آمد اطعام ده مسکین ازاوسط آنچیزیکه اهل خودتانرا اطعام میکنید ویاکسوهٔ ایشان ویا آزاد کردن بنده وهرکسیکه قادر نشد روزهٔ سه روز است، پس زمانیکه وارد شود درکفارهٔ یمین سه خبر یکی ازآنها اطعام دوم کسوة سیّم تحریر رقبه واین درنزد اهل جهل مختلف است وحال آنکه مختلف نیست بلکه هرکدام ازین کفارات قائم مقام دیگری میشوند .

پس اختلاف مابین اخبار صحیحه از این قبیل است شخص جاهل وقتیکه اینقسم اخباررا دید البته خواهدگفت که اخبار اهل اسلام باهمدیگر اختلاف دارند وحال آنکه نفهمیده است .

نظر حقیر بظنّ قوی اینستکه قسیّس ابداً ازاین عوالم خبر ندارد، یك عین الحیوتی دارد و یك گلستان دیگر از اخبار فقهیهٔ اسلام اطلاعی ندارد .

واماّجواب ازاینکه گفته است پیغمبر خوداقرار بگناه خود داشته . . . تاآخر اگر قسّیس عالم میبود میبایست از اینجا نبوت آنجناب را بفهمد: کسی میآید در میان قومی وادعای نبوّت میکند اگر حیله باز بود بخدعه طلب ریاست پیغمبری میکرد هرگز اقرار بگناه نمی نمود وحال آنکه از طرف دیگر بگوید کل پیغمبران معصوم بودند ومن هم معصومم واین قول بتواتر از او رسیده است نه بااخبار آحاد واگر شما دروجود

ایران وحال آنکه ندیده باشید میتوانید شك کنید ماهم در اینکه مذهب پیغمبر ما عصمت پیغمبران وعصمت خودش است شك میکنیم وثبوت قول نبی از تواتر و اتفاق امّت او معلوم میشود بشرط اینکه این قول درجمیع طبقات متواتر باشد نه مانند تواتر مصلوبیّت ومقتولیت جناب مسیح که بالمآل بشخص مجهولی منتهی میشود که وثاقتش هم معلوم نیست [1]

آیا میشود که شخص کذابی بیاید و بگوید که من پیغمبرم و معصومم و از آنطرف اقرار بگناهان زیاده از حد بکند؟ حاشا وکلا !! بلکه هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند وحال آنکه آنجناب اعقل ناس بود حتی در نزد خود قسّیس .

پیغمبر وعصمت ازگناه

پس معلوم است که اقرار آن بزرگوار بگناهان معنی دیگر دارد وآن معانی را از آیات قرآنیه واخبار صحیحه باید فهمید وعلمای کبار ماوجوه شتّی وگوناگون در این باب ذکر وبیان نموده اند .

وجه اول: بهاءالدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمّه [2] در کتاب مذکور گوید :

---

(۱) مصلوب شدن حضرت مسیح در رسیدگی سند انجیلها بتفصیل مورد بحث و انتقاد قرار خواهد گرفت .

(۲) علی بن عیسی بن فخر الدین اربلی از دانشمندان بزرگ شیعه است که در قرن هفتم هجری زندگی می‌کرد و کتابهای چندی نوشتهٔ است که رسالهٔ الطیف و دیوان شعر از آن جمله است ، مهمترین اثر او کتاب کشف الغمه است که در آن احوالات ائمهٔ اطهار از پیامبر خاتم تا امام غایب عجل الله فرجه نگارش یافته واین کتاب دارای ۳۵۱ صفحه بقطع نیم ورقی است که درسال ۱۲۹۴ درطهران بچاپ رسیده است و درحاشیهٔ آن شرحی ازمحمد علی خوانساری نوشته است ، مرحوم اربلی درسال ۶۹۲ قمری در بغداد وفات یافت . امل الامل ص ۴۸۹ .

انبیاء وائمه عليهم‌السلام بروجهی سلوك میداشته‌اند که‌جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بود چنانچه لمحهٔ دلهای خودرا ازآن فارغ نمیداشته‌اند وخاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی ومربوط بعالم بالا بود وایشان همیشه حق‌را در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت ومواصلت او بسر میبردند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرموده‌اند :

اعبدالله کانك تراه‌فان‌لم تره‌فانه یراك .

یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانکه گویا اورا می‌بینی چه اگر تو اورا نمی‌بینی او ترا می‌بیند، پس چون از این مرتبهٔ رفیعه فرود می‌آمدند ومشغول بکار دیگر از اموریکه لازمه زندگانی است می‌گردیدند مثل خوردن وآشامیدن‌حلالی‌ویا مثل‌آن ازامورمباح‌این‌را پیش‌خودگناه بزرك‌میشمردند‌وخطای‌عظیمی‌میدانسته در حال در مقام استغفارازآن در میآمدند وآمرزش‌آنرا ازخدای خود میخواستند .

نمی‌بینی بعضی از خدام وبندگان ارباب دنیا اگر در جائیکه نظر صاحب‌ایشان بدیشان باشد ودانندکه‌صاحب‌ایشان‌ایشان‌رامی‌بیندلمحهٔ باکل یاشرب‌یاجماع مشغول شوند درنظر مردم گناه‌کار ومستحق ملامت‌مینمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر بصاحب همه صاحبان ومالك جمیع مالکان واقع شود وباین اشاره است کلام حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله که :

انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفرالله فی الیوم مائة مرة .

وقوله عليه‌السلام حسنات الابرار سیئات المقربین

این بود خلاصهٔ کلام صاحب کشف‌الغمه .

وجه‌دوم: اینکه الله جل شأنه رب وخالق است وخلق کلهم‌مربوب و مخلوقند پس هرچه صادرمیشود از حضرت رب‌خالق در حق عبد مربوب‌مخلوق ازخطاب وعتاب واستعلا بامحل‌است وبمقتضای مالکیت وخالقیت میباشد وهمچنین هرچه صادر میشود

از عباد از ادعیه وتضرع وابتهال بحضرت ذوالجلال این نیز باموقع است و بمقتضای مخلوقیت و عبودیتست و انبیاء علیهم‌السلام بندگان خالص خدا میباشند ایشان احق وسزاوارند ازغیر ایشان بمناجات واستغفار،وحمل بر معنی حقیقیدرهرموضعی ازامثال این مواضع در کلام الله وادعیه انبیاء علیهم‌السلام و تضرعات و مناجات ایشان خطا و ضلالست وشواهد این مدعا بسیار است درکتب عهدین بخصوص در زبور وما بعضی از آن شواهدرا در این موضع نقل مینمائیم .

راز و نیاز عیسی

درآیه ۱۸ و ۱۹ از باب دهم ازانجیل‌مرقس و باب هجدهم از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است :

وَبُوقِره خَمِن رِيشِن وَ مِرِّی اِلَه مِلپِن‌طاوا مُودِّی عَوْدِن دِیارِتِن‌خَیِّ دِل

اَبَدْ ۱۹ اَمِراِلِّه یِشُوع قَمُودِّی بِقرایِبِیّ وِتْطا والِت طاوا شُووق مِنَح اِلَه .

یعنی ویکی از رؤسا از وي سؤال نموده‌گفت ای استاد نیکو چکنم تا حیوة جاویدرا وارث‌گردم؟ عیسی ویرا گفت ازبهر چه مرا نیکو میگوئی وحال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکي‌که خدا باشد، انتهی بعبارات لوقا [۱]

پس اگر لفظ **لت طاوا** در این موضع حمل بر حقیقت شود لازم میآید که عیسی نیکو نباشد وقتی‌که نیکو نشد لابد باید بد باشد .

حال اگر مسلمین بگویند که موافق انجیل شما عیسی عليه‌السلام مرد صالح نبوده بلکه طالح (بدکار) وبد بود ، ادعای شما عصمت را در حق آنجناب خلاف قول خود اوست،شما در جواب چه خواهید گفت؟! غیر از اینست که شما تأویل‌کنید وبگوئید از شدت تواضع بود ویا اینکه مقام مقتضی بود که چنین بفرماید! ومسلمین نیزگویند

(۱) انجیل لوقا باب ۱۸:۱۸و۱۹ ، مرقس باب ۱۰ ۱۷و۱۸ .

این آیات در نزد ماهؤوّلند، ازشدت اخلاص وعبودیت آنجناب بود که استغفار میکرد والا گنه کار نبود یقیناً چنانچه شما درباب عیسی میگوئید باوجود این آیات وسایر آیاتیکه مانند اینهایند !

دوم در مزبور بیست ودوم باین نحو نوشته شده است :

ای‌خدای من خدای من از معاونت من واز کلمات فریاد من دور شدهٔ چرامرا واکذاشتی* ایخدای من‌وقت‌روزفریادمینمایم‌ومرا استجابت نمیفرمائی ونیز درشب مرا خاموشی نیست .

وچون آیات این مزمور راجع به‌عیسی عليه‌السلام میباشند «بنابر زعم اهل تثلیث» پس قائل این کلمات در نزد ایشان عیسی عليه‌السلام است .

عیسی و تعمید توبة

سیم آیهٔ ۴۶ از باب بیست وهفتم ازانجیل متی‌باین‌نحو مسطور گشته :

و نزدیك بساعت نهم عیسی بآواز بلند صدا زده گفت :

ایلِی ایلِی لِمَ شَبَقْتَنی

یعنی الهی الهی چرا مرا ترك کردی .

چهارم : درآیه ۴ ببعد از باب اول انجیل مرقس باین رقم شده است :

یحیی در بیابان تعمید همی‌داد و بجهت آمرزش گناهان بتعمید توبه موعظه مینمود* وتمامی مرزوبوم یهودیـّه وجمیع‌سکنهٔ اورشلیم نزد وی بیرون شدند وبگناهان خود معترف شده در رود اردن از او تعمید می‌یافتند . . . ودر آن ایام عیسی از ناصری جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت ، انتهی .

مؤلف گوید : این تعمید تعمید توبه ومغفرت گناهان بوده چنانچه مرقس در

آیهٔ چهارم و پنجم تصریح نمود [۱]

پس عیسی گنه‌کار بوده و توبه کرد، پس اعتماد بشفاعت او خلاف و باطل است مدیون ضامن مدیون دیگر نمیشود موافق قول خود قسیس.

ودر آیه ۱۱ از باب سیم انجیل متی ازقول یحیی باین نحو نوشته شده است:
من شمارا بآب تعمید میدهم بجهت توبه الخ.
و درآیه ۲۴ از باب سیزدهم کتاب اعمال (رسولان) باین نحو تحریر گردیده:
چون یحیی پیش از آمدن او تمامی قوم اسرائیل را بتعمید توبه موعظه نموده بود!
وآیهٔ ۴ از باب نوزدهم ایضاً ازکتاب اعمال باین نحو رقم شده است:
پولس گفت یحیی البته تعمید توبه داد! الخ.

تمامی این آیات دلالت دارند براینکه این تعمید تعمید توبه بود از برای آمرزش گناهان و تعمید یافتن جناب مسیح از یحیی علیهما السلام بنا بر نص اناجیل [۲] مسلم است.

پس لازم میآید که قبول نمائیم اعتراف مسیح را بگناهان خود و توبه کردن او از آنها که حقیقت این تعمید غیر از این نبود.

ودر آیه ۱۱ از باب ششم از انجیل متی در نمازیکه عیسی علیه السلام آنرا تعلیم شاگردهای خود نمود [۳] باین نحو عیان و بیان گشته است:

---

(۱) یحیی تعمید دهنده دربیابان ظاهر شد وبجهت آمرزش گناهان بتعمید توبه موعظه می‌نمود تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنهٔ اورشلیم نزد وی بیرون شدند وبگناهان خود معترف گردیدند و در رود اردن از او تعمید می‌یافتند.

(۲) انجیل متی باب ۱۵:۳، مرقس باب ۱ : ۹، لوقا باب ۲۱:۳، برای توضیح بیشتر به پاورقی صفحهٔ ۱۶ مراجعه شود.

(۳) لیکن تو چون عبادت کنی بحجرهٔ خود داخل شو ودررا بسته پدر خودرا که درنهان است عبادت نما ۷ ۰ ۰ ۱۲ وقرضهای ما (گناهان ما) را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خودرا می بخشیم.

وَشُورُق لَن خَوبَن دخَی داوُپ اَخنَن شبقلاَ لِدَین درَن دلاَ ماوِرت لَن

لِجوراب الاّ پاصّی لَن مِن بیش :

یعنی ۱۲ وگناهان مارا ببخش چنانکه ما نیز قرض داران خود را می‌بخشیم ۱۳ ومارا درآزمایش میاور بلکه از شریر مارا رهائی ده الخ .

مخفی نماند که خَوب دراین لغت مثل حوب است در لغت عرب و آن بمعنی گناه است نه قرض خوبن یعنی گناهان ما نه اینکه قرضهای ما و بعضی از مترجمین فارسیّه خوبن‌را بمعنی قرضهای ما ترجمه کرده‌اند [1] غلط وخلافست .

وظاهر اینکه عیسی علیه‌السلام نمازیرا که تعلیم شاگردها نمود خودش هم میخواند واز موضعی از مواضع این انجیل ثابت نشده است‌که عیسی این نمازرا نمیخواند واز این انجیل معلوم است‌که عیسی کثیرالصلوة بود [2] .

پس لازم میآید که عیسی چند هزار مرتبه گفته باشد گناهان مارا بیامرز ! و عصمت ازگناه اگرچه ازشروط نبوّت نیست (در نزد اهل تثلیث) لیکن ایشان مدعی عصمت‌اند در حق عیسی علیه‌السلام خاصّة باعتبار ناسوت ایضاً وعیسی علیه‌السلام باین اعتبار در نزد ایشان صالح ومقبول خدا بود ! پس این جمله‌ها :

۱ ـ از بهر چه مرا نیکوگفتی [3] .

۲ ـ ایخدای من خدای من از معاونت من‌دورشدهٔ چرا مرا واگذاشتی [4] .

---

(۱) تا این تاریخ بیشتر چاپهای کتاب مقدس خوبن را به قرضداران ترجمه کرده‌اند .

(۲) انجیل متی باب ۱۴ : ۲۳ ، باب ۲۶ : ۳۹ ، مرقس باب یك : ۳۵ لوقا باب ۶ : ۹ ـ ۱۳

(۳) انجیل متی باب ۱۹ : ۱۶ .

(۴) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶

۳ ـ روز فریاد مینمایم ومرا استجابت نمیفرمائی [1] .
۴ ـ گناهان مارا بیامرز [2] .
۵ ـ الهی الهی چرا مرا ترك کردی [3] .

محمول برمعانی حقیقیه ظاهریّه نخواهند بود (در نزد اهل تثلیث) والا لازم میآیدکه مسیح صالح نباشد بلکه متروك خدا وبعید از اخلاص وغیرمستجاب‌الدعوه ، خاطی وگنه‌کار باشد ، پس لابدند از اینکه گویند این تضرعات بمقتضای مخلوقیّت و مربوبیّت باعتبار ناسوت بوده ا ماهم‌میگوئیم‌استغفارخاتم‌الانبیاء وائمه‌باعتبار مخلوقیت ومربوبیّت بوده نه‌اینکه گنه‌کار ومذنب بوده‌اند .

پنج : درآیه ۲ زبور ۵۳ باین نحو عیان وبیان گشته است :

خدا ازآسمانها بربنی‌آدم نگریست تااینکه به‌بیندکه آیاحکمت پیشه هست‌که جویای خدا باشدهمگی‌ایشان‌باهم‌کمراه وعفن (وفاسد)شده نیکو کننده نیست بلکه احدی نیست .

شش : در آیه ۹ ببعد باب پنجاه ونهم ازکتاب اشعیا باین نحو ترقیم یافته :

ازآن سبب حکم ازما دور شده‌وصداقت‌بما‌نرسیده است منتظر نور بودیم‌واینك‌ظلمت‌و(مترصد) روشنائی‌بودیم‌ودر‌تاریکی‌کردش مینمائیم * دیوارها را مثل‌کوران لمس‌مینمائیم بلکه مانند بی چشمان لمس نموده در وقت‌ظهر‌مثل‌شب‌لغزش مینمائیم ودرمیان‌عشرت‌کنندگان مثل مردگانیم * همگی ماها مثل خرسها نباح میکشیم ومانندکبوترها بشدت یاهو میزنیم منتظر حکم میباشیم اما وجود ندارد و «مترصد» خلاصی لیکن از مادور

---

(۱) زبورداودمزبور ۲۲ : ۲
(۲) انجیل متی باب ۶ : ۱۲ ـ لوقا باب ۱۱ : ۴
(۳) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶

است* زیراکه معصیتهای ما در حضورت بسیار است و گناهان ما بر ضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با مایند و نسبت بگناهان ما آنها رااعتراف مینمائیم * هنگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقری نمودیم بظلم وبغی تکلّم نمودیم وازکلمات کذب آبستن شده از دل بیرون آوردیم * انصاف باز پس گردیده صداقت از دور میایستد زیرا حق در چهارسوها لغزش مینماید و انصاف بداخل شدن قادر نیست وحق ضایع شده است ودوری ورزنده از بدی غارت میشود پس خداوند ملاحظه فرمود و در نظرش ناخوش آمدکه عدل وجود ندارد انتهی .

هفت : درآیه ۶ ببعد باب ۶۴ کتاب اشعیا ایضاً باین نحو تحریر گردیده :

وتمامی ماها مثل چیز پلیدگردیده‌ایم وهمگی اعمال صداقت ما مثل لتّه حیض است وجمیع ما مثل برك پژمرده گردیده‌ایم مارا گناهان ما مثل باد ازمیانه برمیدارد * واحدی نیست کدباسمت استدعا نموده خویشتن‌را برای متمسك شدن بتو برانگیزاند بتحقیق روی خودرا از ما مستورساخته بسبب گناهان ما مارا گداختی انتهی

بدون شك وشبهه بسیار از صلحا موجود بودند در زمان داود عليه السلام مثل ناثان نبی[1] وغیرآن وهرچندکه فرض نمائیم‌که‌ایشان معصوم نبودند «بنابر زعم اهل تثلیث» باز بلاریب ایشان مصداق آیهٔ چهارم ازمزبور[2] نبودند که مذکور گردید .

ایضاً در عبارات اشعیا عليه السلام صیغه متکلم مع الغیر واقع گردیده و اشعیاء[3] و

(۱) ناتان یاناثان از انبیاء بنی اسرائیل است که در زمان حکومت حضرت داود وسلیمان علیهما السلام می‌زیست . قاموس‌مقدس

(۲) در مزبور اول بعد از بیان وظیفهٔ مردم خیرخواه چنین گوید : ۴ شریران چنین نیستند بلکه مثل کاهند که بادآنرا پراکنده می‌کند . . .

(۳) به باب ۶۳ رسالهٔ اشعیا مراجعه فرمائید .

غیر او از انبیای عهد وصلحای زمان او هرچند که معصوم نبودند لیکن ایشان مصادیق عبارات مصرّحه دراین آیات نبودند قطعاً ، پس عبارات زبور و کلمات اشعیا محمول برمعانی حقیقیه ظاهره نخواهند بود و لابدّ است از قول باینکه این تضرعات بمقتضای مربوبیت وعبودیت بوده‌اند .

وهمچنین درباب نهم از کتاب دانیال وباب سیّم وپنجم از نیاحات ارمیاه وباب چهارم از رسالهٔ اول پطرس نظایر اینها واقع گردیده [۱].

وجه سیم : وقوع مجاز درکلام‌الله وکلام انبیاء بسیار است چنانچه در مقدمهٔ

(۱) باب نهم کتاب دانیال گوید : ۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا وتضرعات و . . . مسئلت نمایم ... ۵ ما گناه وعصیان وشرارت ورزیده وتمرد نموده واز اوامر واحکام‌تو تجاوز کرده‌ایم ۶ وبندگانت انبیائیکه باسم تو بپادشاهان وسروران و . . . سخن گفتند گوش نگرفته‌ایم ... ۲۰ وچون‌من‌هنوز سخن می گفتم و دعا می‌نمودم وبگناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم . . .

باب‌سوم نیاحات ارمیاه گوید : ۶ خداوند بمن گفت : آیا ملاحظه کردی‌که اسرائیل مرتد چه کرد ! چگونه بفراز هرکوه بلند وزیر هر درخت رفته درآنجا زنا کرده است ... خداوند می گوید : ای اسرائیل مرتد رجوع نما وبرتو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید : من‌رؤف هستم .

ودر باب‌پنجم : ۱۱ خداوندمی‌گوید : هرآینه خاندان‌اسرائیل وخاندان یهودا بمن بشدت خیانت‌ورزیده‌اند .

باب چهارم رسالهٔ اول پطرس گوید : ۲ تاآنکه بعدازآن مابقی عمررا در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق ارادهٔ خدا بسر برد ۳ زیراکه عمر گذشته کافی است برای عمل‌نمودن بخواهش‌امتها ودرفجور وشهوات ومیکساری وعیاشی وبزمهاوبت‌پرستیهای حرام رفتار نمودن .

باب سیم بمالامزید علیه خواهی دانست انشاءالله .

وجه چهارم : بسا هست‌که مقصود از دعا تعبد محض است مانند قوله تعالی :

رَبَّنا وَآتِنا ماوَعَدْتَنا عَلیٰ رُسُلِكَ (۱)

اعطای موعود برحق‌تعالی واجبست اعم ازاینکه‌ما دعاکنیم ویا نکنیم مع‌ذلك مارا امر بطلب نموده است ! چه ضرر دارد ماموریت پیغمبر باستغفار نیز از این قبیل باشد ومانند قول حقتعالی **رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ** (۲) باوجود اینکه میدانیم که خدا حکم نخواهدکرد مگر بحق مع ذلك ایندعارا میکنیم ! چون وجوه مذکوره را دانستی گوئیم‌که استغفار طلب غفرانست وغفران ستر برقبیح است واین ستر بر دو قسم مصوّر میشود :

اول : بعصمت از ارتکاب قبیح چراکسیکه معصوم است قبایح هوا براو مستور است .

ودوم : ستر بعداز وجود است ! پس غفران درآیهٔ دوم وسیم بمعنی وجه اولست درحق پیغمبر صلی الله علیه وآله ودرآیه سیم‌بوجه ثانی‌است درحق مؤمنین ومؤمنات (۳) ویااینکه مقصود ازامر باستغفاردرحق نبیّ مختارعلیه‌سلام‌الله الملك‌الغفار تعبد محض‌است چنانچه در پیش دانستی ویا اینکه مقصود از این امر این بوده که استغفار مسنون (مرسوم) باشد در میان امت ، پس استغفار پیغمبر از بابت‌تعلیم امت بوده و یا اینکه مضاف در

---

(۱) ترجمه : پروردگار ما آنچه را که به پیامبرانت وعده داده‌ای (که بما عنایت کنی) مرحمت فرما . سورهٔ آل‌عمران ۳ : ۱۹۲

(۲) ترجمه : پروردگارا بحق داوری نما . سورهٔ انبیاء ۲۱ : ۱۱۲

(۳) استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشی والابکار ـ استغفر لذنبك وللمؤمنین والمومنات .

آیتین محذوفست وتقدیر در آیهٔ دوّم :

فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَاللهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ اُمَّتِكَ (۱)

ودر آیهٔ سیّم :

فَاعْلَمْ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلَّااللهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ اَهْلِ بَيْتِكَ مِنَ الْعَبِيدِ وَالْاَزْوَاجِ وَلِذَنْبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الَّذِينَ لَيْسُوا مِنْ اَهْلِ بَيْتِكَ (۲)

پس بُعدی نیست درذکر مؤمنین ومؤمنات وحذف مضاف درلغت عرب ودرکتب مقدسهٔ اهل‌کتاب نیز کثیر وشایع است وشواهد این مدّعا بسیار است و ما چندی از آنهارا ذکر میکنیم :

شاهد اول : آیهٔ ۲۱ از مزمور هفتاد وهشتم باین‌نحوعیان وبیان‌گشته است :

بْتْ رَهْ شِمعلی مارْیا وَکِرِبْ لِي وَ نُورَ پِشلِ نِپِي بِیَعْقُوبْ وَاُوپْ کَرَبْ سِقْلَ بِسْرائیل .

یعنی پس خداوند شنیده وغضبناك شد وبیعقوب آتش مشتعل شد وهم باسرائیل غضب متصاعد شد ، در این یك‌آیه در دو موضع مضاف حذف شده والا لازم میآید یعقوب آتش‌گرفته باشد وباسرائیل غضب متصاعد شده باشد،پس‌مقصود بنی‌یعقوب و بنی

(۱) ترجمه : شکیبا باش که وعدهٔ خدا حق است و برگناهان پیروانت آمرزش بخواه .

(۲) ترجمه : بدان ! پروردگاری نیست جز خدای یگانه ! وبرگناهان اهل خانهٔ خود (بندگان وزنان) طلب آمرزش‌کن و برگناهان مرد وزن با ایمان که از بستگان تو نیستند نیز بخشش بخواه .

اسرائیل ولفظ بنی از اول(کلمهٔ) یعقوب واسرائیل محذوفست .

شاهد دوم : درآیهٔ ۴ از باب هفدهم از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است :

وَبِتْ هُوْیَ بِهیُومْ بِتْ پیِشْ نِقْیَدایِقا رادْ یَعْقُوبْ وَطِرْ یِسُوتْ دِبِسْرُوْهْ بِتْ بَکْرَ .

یعنی ودرآنروز واقع میشود که شوکت یعقوب رکیک‌شده فربهی جسدش‌تبدیل بلاغری میگردد، در این‌موضع نیزمقصود آل یعقوبند که شوکت ایشان رکیك شده و فربهی جسد ایشان‌تبدیل بلاغری‌گردید و قول براینکه مضاف دراین‌موضع محذوفست واجب است .

شاهد سیم : در آیه ۲۲ باب چهل وسیم از کتاب اشعیا ایضاً باین نحو عیان وبیان‌گشته است :

وَلا اِلِّی قِرِیلُوخْ یایَعْقُوب سَبَبْ دِکْخچِلُوخ بِیِّی یایِسْرائیل .

یعنی اما ای یعقوب مرا استدعانکردی بلکه از من ای اسرائیل به‌تنك‌آمدی. در این آیه نیز حذف مضاف در دو موضع واجبست والا لازم میآید که یعقوب خدارا استدعا ننموده واسرائیل از خدا بتنك‌آمده باشد .

شاهد چهارم : درآیه ۲۸ ازباب مسطور کتاب اشعیا ایضاً باین نحو مسطور گردیده :

باین جهت من سروران قدس‌را غیرمقدّس‌نموده ،یعقوب‌را محروم واسرائیل‌را بملامت تسلیم کردم . در این موضع نیز در دوجا مضاف حذف‌شده .

آیهٔ بیست وهشتم که نوشته شده موافق است بافارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و این ترجمه غلط است وترجمهٔ صحیح اینست که یعقوب مرتد واسرائیل نجس است ! و

مقصود ما تصحیح ترجمه‌های ایشان نیست بلکه مقصود استشهاد است بمدعای خود، در هرصورت مدعای ما (حذف مضاف) ثابت است .

شاهد پنجم : درآیهٔ ۶ ببعد باب سیم از کتاب ارمیا باین نحو رقم یافته:

ودر روزهای یوشیاه ملك [1] خداوند بمن فرمودکه آیا آنچه‌که اسرائیل گمراه نمود دیدی‌که او بفراز هرکوه بلند ودر زیر هر درخت سبز گردش درآنجاها زنا میکرد . (در اینجا نیز حذف مضاف واجبست والا لازم میآید که اسرائیل زانی باشد) * که بعداز نمودنش تمامی‌این کارهارا من‌گفتم‌که بمن برگرد اما برنگردید وحال‌آنکه یهودیه خواهر خائنه‌اش اینرا دید * و بعد ازاینکه اسرائیلیهٔ گمراه‌را رها دادم و طلاقنامه‌را سبب اعمال فاحشه که مرتکب‌آن‌گردیده بود باو سپردم دیدم که یهودیّه‌خواهرخائنه‌اش وهم‌اوروا نه‌شده‌مرتکب زناشد . . . . * ونیز خداوند بمن‌فرمودکه اسرائیلیّه‌گمراه خویشتن‌رااز یهودیّه خائنه اصدق نموده است * ای اسرائیلیّه گمراه شده خداوند میفرماید که رجوع نما که غضب خودرا برشما نازل نخواهم کردانید * نهایت بگناهت اعتراف نما که بخداوند خدایت عاصی شدی ودر راههایت در میان بیگانگان زیر

---

(۱) « Yoshiabe » پسرآمون از پیامبران عهد عتیق بودکه بت‌پرستی‌را ازمیان مردم اورشلیم ریشه‌کن‌کرد ومجسمه‌هارا ازبین برد. کتاب تاریخ پادشاهان‌درباب ۳۴ گوید خداوند بخاطر یوشیاه عذاب‌را از مردم اورشلیم برداشت .

یوشیاه درجنگ بافرعون نکوه زخم مهلکی برداشت وباهمان زخم بسن ۳۹ سالگی در اورشلیم درگذشت درآیهٔ ۱۱ ازباب ۱۲ رسالهٔ زکریا آمده است که همواره قوم یهود تا ایام زکریا بریوشیاه نبی نوحه‌گری می‌نمودند .

هردرخت سبز هرزه کرده شدی و خداوند میفرماید که بقول من کوش ندادید .

شاهد ششم : در آیهٔ ۱۵ ببعد باب چهارم از کتاب هوشع باین نحو نوشته شده است :

ای اسرائیل اکر تو زنا نمائی باری یهوداآثم نکردد الخ۱۶ ازاینکه اسرائیل مانند کاو معاند عناد میورزد الخ ۱۷ افرائیم باصنام خود ملصق است ویرا رها دهید ۱۸ شراب ایشان تغییر یافته پیوسته بزنا کاری مشغولند .

شاهد هفتم : در آیهٔ ۳ ببعد باب هشتم ایضاً از کتاب هوشع باین نحو عیان وبیان گشته :

۸ اسرائیل خیریت را ازخود دور نموده است پس دشمن اورا خواهد دوانید . . . .

۸ اسرائیل بلعیده میشود حال درمیان طوایف مثل ظرف نجس کردیده است . . . .

۸ چونکه اسرائیل مذبح را جهة عصیان نمودن زیادکرده است الخ .

۱۴ زیراکه اسرائیل خالق خودرا فراموش کرده .

پس در تمامی این عبارات حذف مضاف واجبست والا لازم می آید که تمامی این عیوبات که دراین آیات مذکورند بگردن یعقوب علیه السلام وارد شوند از قبیل زنا درزیر هردرختی وقتل وفراموشی خالق وغیر ذلك و چون مطلب در کمال وضوح است لهذا محتاج بشرح وبیان نمی باشد واگر بخواهیم تمامی شواهد مدعارا ذکر نمائیم یك کتاب بزرگ علیحده میشود .

پس ثابت ومحقق گردیدکه مقصودگناه خود حضرت رسول صلی الله علیه وآله نبوده و نیست بلکه مقصود چیز دیگر است، اشهر و اظهر در نزد مفسرین و محدثین آنستکه گناه امت است چنانچه در مجمع البیان در تفسیر ـ

لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمٰا تَأَخَّرَ (۱).

ازحضرت صادق عليه السلام است که: **ان سئل عن هذه الاية فقال ما كان له ذنب ولاهم بذنب ولكن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له .**

وايضاً درمجمع عنه عليه السلام انه سئل عنها فقال والله ما كان له ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعة على ما تقدم من ذنبهم وما تأخر (۲).

مجملاً ازاین احادیث وسایرین که امثال اینهایند مقصودگناه‌امتست ومضاف در آیتین محذوفست چنانچه ما درپیش گفتیم .

عیسی عهده دار گناهان شد .

نصاری نیز گویند که عیسی متحمل گناه امّت شد وکفّاره از آن داد ولی عبارت رکیکی میگویندکه عیسی درمقام لعنت برآمد وملعون شد تالعنت امت خودرا بردارد وبسیار عبارت جاهلانه بی‌ادبانهٔ گفته‌اند، ممکن بود این معنی‌را بعبارت دیگرکه موهم سوء ادب نباشد اداکنند و آن عبارت پولس است در باب سیّم از رسالهٔ خود بسوی غلاطیان‌که تسویل کرده است (بگمراهی‌کشانده) وگمراه شده وگمراه کرده است آن طایفه‌را باین قول که از آیهٔ دهم الی چهاردهم چنین نوشته است :

(۱) ترجمه : بخاطرتو گناهان گذشته وآینده‌را بیامرزد . سورهٔفتح ۴۸:۲

(۲) ترجمه : از امام جعفر صادق عليه السلام اين‌آيه را پرسيدند فرمودند : او (حضرت محمد) را گناهی نبود وهیچ‌وقت اراده‌گناه هم نکرد ولکن خداوند گناهان پیروانش‌را باو نمایاند وسپس بخاطر او گناهان امت‌را آمرزید ودر مجمع‌البیان آمده است‌که ازآنحضرت همین آیه‌را پرسیدندفرمود : بخدا قسم اورا گناهی‌نبود اما خدای سبحان براو وعده‌فرموده که‌گناهان گذشته وآینده شیعه علی‌را بیامرزد .

زیرا جمیع آنانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا مکتوبست ملعونست هرکه ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنهارا بجا آورد * امّا واضحستکه هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل بایمان زیست میکند * امّا شریعت از ایمان نیست بلکه اینکه بآنها عمل میکند در آنها زیست مینماید * مسیح مارا از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هرکه بردار آویخته شود .

از جمله عجایب اینکه در مجلس مناظرهٔ که مابین این حقیر ووارد صاحب ینکی دنیائی وسایر قسّیسها بعد از اینکه در مجلس این عبارات قراءت گردید وارد صاحب باکمال رضای خواطر تمامی اهل مجلس‌را خطاب کرده وگفت بشارت باد شماها راکه عیسی عوض شماها ملعون شد چنانچه در صورت مناظره کیفیت آن نوشته شده و بطبع رسیده مسمّی برسالهٔ برهان المسلمین [1] است از برای فهمیدن رؤس مسائل مختلفه فیمابین مسلمین و مسیحیّین و بعضی چیزهای دیگر و دانستن قانون مناظره بسیار خوبست .

باری برویم سرسخن وگوئیم: نعوذ بالله از این عبارات ضلالت‌آمیز وکفرانگیز که هرکس بشریعت عمل می‌کند آنرا ملعون خوانده و باین قول جمیع انبیارا ملعون خوانده چون اگر انبیا تقصیر در ناموس نکردند پس معصومند چرا منکر عصمت آنها هستند؟ واگر تقصیر در ناموس کرده‌اند پس ملعونند نعوذ بالله .

دیگر اینکه ایمانرا همان اعتقاد دانستن و ناموس (شریعت) را از ایمان ندانستن

---

(۱) برهان‌المسلمین کتابی‌است جیبی در ۶۴ صفحه بسال ۱۳۱۲ قمری در طهران بچاپ رسیده واین کتاب صورت مباحثهٔ مولف محترم کتاب‌را باوارد صاحب و قاطر صاحب بیان می‌کند .

اینهم خطای دیگراست، زیرا صریح‌قول یعقوبست که ایمان بی‌عمل‌تن بیجانست وابداً اثر ندارد [۱] واین قول مطابق قول عیسی است که در انجیل فرموده که : هرکس عمل بناموس نکند در ملکوت صغیر است [۲] پس این قول مخالف حق واضلالست .

خدای دوم یا خدای ملعون !

و دیگر جسارت کرده وگفته است که عیسی بتحت لعنت در آمد تا لعنت مارا بردارد، خیلی عجیب است که خدای دوّم مسیحیّین ملعونست .

خلاصه باین زبانها خواسته است که مردم عمل بشریعت نکنند و بکلّی ترک شرایع نمایند ، مهمل وخود سر باشند وبگویند که ما ایمان داریم و آنوقت هر غلطی که میخواهند بکنند ، این قسیّس نیز یکی از اتباع پولس است اعمال و شرایع‌را بکلّی وازده وصوفی محض است ومردم‌را بتصوف‌خوانده وصوفیان و درویشان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته‌اند ومیگویند «علی‌دارم چه غم دارم» یقیناً علی علیه السلام از ایشان بیزار است که خود آنجناب فرمودند که شیعهٔ علی کسی است که راه علی را برود ! راه علی غیر ازخدا شناسی و عبادت چیز دیگر نبود، درمحراب عبادت شهیدش کردند .

الحاصل فرض محال محال نیست برفرض اینکه قبول کنیم که پیغمبر گناه کار بود ، درصورتیکه میتواند عیسای ملعون شفاعت کند ، بعقیدهٔ مسیحیان «هدیهم الله» پیغمبر گنه‌کارهم شفاعت میکند ! از عموم قسیّسین عذر میخواهم ملعون کسی است که جناب مسیح علیه السلام را ملعون بداند ، نمیدانم فرق چیست مابین جماعت یهود و مسیحیّین ؟آنهاهم جناب مسیح‌را ملعون میدانند اینهاهم اورا ملعون میخوانند «نعوذ بالله» نهایت یهودیان ازراهی ومسیحیّین از راه دیگر «هدیهم الله» با همه اینها حیا

(۱) رسالهٔ یعقوب باب ۲ : ۱۷

(۲) انجیل متی باب ۵ : ۱۹

نمیکنند و مدّعی محبّتند در حقّ آنجناب ، بدنگفته‌اندکه دوستی نادان سراسر دشمنی است .

و امّا کریمهٔ **وَوَجَدَكَ ضَالاًّفَهَدٰی(۱)** که معنی فارسی آن اینست که «تورا گمشده یافت پس هدایت کرد» نفرموده است که تورا گمشده از راه خدا یافت بلکه هرکس چیزی‌را گم میکند اسم آنچیز گمشده است واز اینجهة کسیکه مالی‌را گم میکند آن مال‌را بعربی ضالّه آن میگویند وبفارسی گمشدهٔ آن پس پیغمبر گمشده بود امّا گمشدهٔ مردم نه گمراه ازراه خدا، آری آنجناب گمشدهٔ مردم بودومردم اورا نمیشناختند وجلالات شأن اورا نمیدانستند پس مردم حقّ راگم کرده بودند پس خدا مردم را هدایت کرد بسوی او نه اینکه اورا هدایت کرد، نفرمود هدیك بلکه فرمود هدی بلی اگر میفرمود:

وَوَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدٰيكَ

اعتراض قسّیس صحیح بود ولیکن چنین نفرمود بلکه هدی فرمود پس تقدیر درآیهٔ مبارکه چنین است :

ووجدك ضالا فی‌قوم لایعرفونك فهدیهم الیك .

یعنی یافت تورا گمشده درمیان قومیکه تورا نمیشناختند پس ایشان‌را هدایت کرد بسوی تو، یعنی نور معرفت‌را بایشان عنایت فرمود !پس مفعول هدی کاف خطاب نیستکه راجع بآنجناب باشد بلکه ضمیر غایبست که هُم باشد وراجع بقوم است ، پس معلوم شد که اینعبارت چنانکه آن احتمال‌را میبرد این احتمال‌را نیز میبرد و حال اگر کلام خدا احتمال دو معنی‌را داشته باشد یکی موافق تواتر واجماع وعقل و یکی مخالف ، بدیهی استکه آن‌معنی مخالف مقصود نیست واین معنی برنصاری مخفی بود

(۱) سورهٔ ضحی ۹۳ : ۷

که چنین معنی کرده‌اند وامّا برعلمای اسلام مخفی نیست .

وامّا قول اوکه هرچند بعضی علماء ومفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمّد گناه بوقوع نه‌پیوسته الخ .

علمای مادر این‌خصوص غرضی ندارند بضرورت و تواتر ازپیغمبر وائمّهٔ ایشان بایشان رسیده است که حجت خدا باید معصوم باشد وادلّه عقلیّه براین اقامه‌کرده‌اند که حجت خدا باید معصوم باشد وآن آیات متشابهه را ائمّهٔ ایشان که حامل قرآن بوده‌اند معنی کرده‌اند، علماهم اعتقاد نموده‌اند غرضی‌ندارند ونفع وضرری بحال‌ایشان ندارد ونسبت تعصّب بعلمای اسلام از راه تعصب است .

مجملا هرگاه وجوهی‌که در اینموضع مذکور گردید منضم شوند بآن وجوهی که در فصل دوم از باب پنجم وباب هفتم مذکور گردیده یقیناً از برای جواب قسّیس کافیست وزیاده براین موجب تکدّر خاطر ناظر است .

وچون بحمدالله از جواب‌قسّیس فراغت واتمام حاصل آمد ، اکنون بی‌تأمل و توقف گوئیم : ایّهاالقسّیس‌کسیکه قصد او اعتساف ومتّصف بعدم‌انصاف باشد میتواند بامثال این اعتراضات اعتراض نماید برجناب عیسی وحوارین ! که در آیهٔ ۳۳ تا ۵۰ باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو عیان وبیان گشته است :

عیسی در خانهٔ فریسی

سَبَبْ دِنِیلِی یُوخَنَّ ما عِمْدانا لا پِنْحالا لَخْمَ دلا بِشْتِی خامْرا وِ بِمَرْتُون شِیْدات بِیِّی (۳۴) تیلِی بَرُونِی دِنَش پِنْحالا دِبِشْتِی وِبِمَرْتُنْ هانَش اخُولا وشْتِین دخَمْرا وَدُوسْت دِدامْغاچِی وخَطّای .

یعنی: زیرا که یحیای تعمید دهنده‌آمد که نه نان میخورد و نه

شراب‌میآشامیدمیگوئید دیو دارد ✻ پسرانسان آمد که میخوردومیاشامد میگوئید اینك مردیست اکول وشرابخوار ودوست باج‌کیران وکناه‌کاران ✻ امّا حکمت بتمامی‌فرزندان‌خودمصدّق‌میشود ✻ ویکی ازفریسیان ازاو وعده خواست‌که با او غذا خورد پس بخانهٔفریسی درآمده بنشست ✻ که ناکاه زنیکی درآنشهر کناه‌کار بود (یعنی فاحشه وزانیه بود) چون شنید که در خانهٔ فریسی بغذا نشسته است شیشهٔ از عطر آورده ✻ در پشت سر او نزد پاهایش کریان بایستاده وشروع کرد بشستن پاهای او بااشك خود وخشکانیدن آنها بموی سر خود وپاهای ویرا بوسیده آنهارا بعطر تدهین کرد ✻ چون فریسیی که ازاو وعده خواسته‌بود این‌رابدید باخودمیکفت که این شخص اگر نبی‌بودی هرآینه دانستی که این‌کدام وچکونه‌زنست که اورا لمس میکند زیرا که کناه‌کار است ✻ عیسی جواب‌داده بوی‌کفت ای‌شمعون چیزی دارم که بتوکویم‌کفت ای‌استاد بکو ✻ کفت طلب‌کاریرا دو بدهکار بود که از یکی پانصد واز دیکری پنجاه دینار طلب داشتی ✻ چون چیزی نداشتند که ادا کنند هردورا بخشید بکوکدام یکی‌ازآندو اورا زیادتر محبت خواهد نمود ✻ شمعون در جواب‌گفت‌مظنه آنکه‌اورا زیادتر بخشید بوی‌گفت نیکوگفتی ✻ پس‌بسوی‌آن‌زن اشاره‌نموده بشمعون گفت این‌زنرا نمی‌بینی بخانهٔ تو آمده‌ام آب بجهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا بااشکها شست وبموهای‌سر خودآنهارا خشك‌کرد ✻ مرا نبوسیدی لیکن این زن ازوقتیکه داخل شدم ازبوسیدن پاهای‌من باز نایستاد ✻ سرمرا بروغن مسح‌نکردی ولیکن اوپاهای مرا بعطر تدهین کرد ✻ از این‌جهت‌بتو میکویم کناهان اوکه‌بسیاراست‌آمرزیده‌شد زیرا که‌محبّت‌بسیار مینماید‌لیکن آنکه‌آمرزش‌کمتریافت محبّت‌کمتر مینماید

با آن زن گفت گناهان تو آمرزیده شد * واهل مجلس در خواطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان هم میآمرزد * بآن زن گفت ایمانت ترا شفا داده است بسلام روانه شو .

ودر آیه ۱ تا ۵ باب یازدهم از انجیل یوحنّا باین نحو رقم یافته است :

شخصی ایلعاذر نام بیمار بود از اهل بیت عینا [1] که ده مریم وخواهرش مارتا بود * ومریم که خداوندرا بعطر تدهین ساخت و پاهای اورا بموی خود خشکانید که برادرش العاذر بیمار بود * پس خواهرانش نزداو فرستاده گفتند ای آقا اینك اینکه دوست میداری مریض است * چون عیسی این شنید گفت اینمرض تا بموت نیست بلکه برای مجد خدا تا پسر خدا از آن مجد یابد *

اِینَ که مَحْبو یِشُوعْ لِمارْتا وَلِحَتْوهْ وَلالِعاذَر

یعنی عیسی مارتا وخواهرش والعاذررا دوست میداشت .

پس این محبوبه مریم آنست که تدهین نمود پاهای مسیح را و بموی سر خود آنهارا خشکانید .

ودر آیهٔ ۲۱ تا ۲۵ باب ۱۳ از انجیل یوحنّا باین نحو رقم شده است :

چون عیسی این بگفت در روح مضطرب گشت و شهادت داده گفت هرآینه هرآینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهدکرد * پس شاگردان بیکدیگر نگاه میکردند وحیران میبودند که این در بارهٔ که میگوید * ویکی از شاگردان او بودکه بسینهٔ عیسی تکیه مینمود وعیسی

---

(۱) درقصبهٔ بیت عینا که امروز آنرا ایلعازریه خوانند مردی ایلعازر نام زندگی می‌کرد وحضرت عیسی درآن خانه رفت وآمد بسیار داشت ناگهان ایلعازر بمرد وچهار روز ازمرگش می‌گذشت که حضرت عیسی ویرا دوباره زنده کرد . قاموس مقدس ص ۱۴۳

اورا محبت مینمود * شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد در بارهٔ که این بگفت پس او درآغوش عیسی افتاده باوگفت خداوندا کدامست .

ودر حق این شاگرد درآیهٔ ۲۶ ازباب نوزدهم وآیهٔ ۲ از باب بیستم و آیهٔ ۲۰ ازباب بیست ویکم از انجیل یوحنّا واقع گردیده است که عیسی او را دوست میداشت [۱] ودرآیه ۱ تا ۳ باب هشتم از انجیل لوقا باین نحو تحریر گردیده :

ووافعشد بعد از اینکه او در شهری یا دهی گشته موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد وآن دوازده باوی میبودند * وزنان چندی که از ارواح پلیده ومرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بود * ویونا زوجهٔ خوزا ناظر هیردوس [۲] و سوسن وبسیار اززنان دیگر که درخدمت او واموال خودرا انفاق میکردند انتهی .

---

(۱) چون عیسی مادر خود را با آن شاگردیکه دوست میداشت ایستاده دید . . .

پس دوان دوان نزد شمعون پطرس وآن شاگرد دیگر که عیسی اورا دوست می‌داشت آمده . . .

پطرس ملتفت شده آن شاگردیکه عیسی اورا محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید وهمان بود که برسینهٔ وی وقت عشاء تکیه می‌زد . . .

(۲) مریم مجدلیة زانیة و ثروتمند بود و شهرت فراوان داشت . لوقا جهت گرویدن اورا بمسیح چنین بیان می‌کند : وی بهفت شیطان مبتلا بود مسیح آنهارا از او بیرون‌کرد ومریم تاآخر بعیسی وفادار ماند (انجیل لوقا باب ۸: ۲و۳) . در انجیل مرقس آمده است : ازجمله زنانی که برای حنوط نمودن عیسی بقبر وی رفتند مریم مجدلیة بود (باب ۱۶ : ۱)

یونا همسر خوذا وکیل هیرودیس انتیپاس دومین فرزند هیرودیس اعظم است . وی ازجمله خادمان عیسی بود (انجیل لوقا باب ۸ : ۳) و برای دفن مسیح حنوط آورد (لوقا باب ۲۴ : ۱۰)

سوسن از جمله زنانی است که مسیح‌را بمال خود خدمت نمود (انجیل لوقا باب ۸ :۳)

مؤلف این کتاب گوید : ظاهر وروشن است که خمرام الخبائث و قبیح است عندالله وسبب گمراهی وکفر وهلاکتست و شراب آن مناسب اتقیا نیست و ازالهٔ عقل از خواص لازمهٔ اوست خواه شارب نبی باشد وخواه غیر نبی ولذلك خداوند شرب آنرا حرام کرد برهرون واولادهرون زمانیکه ارادهٔ دخول درقبهٔ شهادت از برای خدمت داشته باشند وشرب آنرا سبب موت قرار داد وحرمت آنرا باایشان عهد ابدی قرار داد .

شراب درعهد عتیق :

ودر باب دهم ازسفر لویان باین نحو عیان وبیان گشته است :

۸ وَمَلِلْ مارْیا عام آهرُون وَامرَلهْ ۹ خامرا وشکرالاتشث اَنْتَ و بنكْ عاماك مذالانانتون لمشکن دلاتموتون قیاما لعالم‌لدار یخون ۱۰ دتپرشون بتقدش لتاطوشتاوبث طاما لدخیَ .

ومعنی این کلمات موافق ترجمهٔ فارسیهٔ مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۵۶ اینست :

وخداوند هرون‌را متکلم شده گفت * که تو و پسرانت بهمراهت هنگام در آمدن شما بخیمهٔ مجمع [۱] شراب و مسکرات نخورید مبادا که بمیرید در قرنهای شما قانون ابدیست * تا اینکه در میان چیزهای مقدس وچیزهای غیرمقدس وغیر طاهر وطاهر تمیز بدهید .

ولذلك منع نمود ملك رب زن مانوح را ازشرب خمر وشرب هرمسکر وقت حمل

(۱) خیمهٔ اجتماع یا خیمهٔ مقدس : خیمه ای است که بنی اسرائیل آنرا در دشت برپا داشته بودند ، طول آن ۱۵۰ قدم دارای ۲۰ ستون وعرض آن ۷۵ قدم دارای ۱۰ ستون بود وپشت خیمه باتخته پوشیده وجلو آن باز بود ودر وسط آن پرده‌ای بود بنام حجاب که آنرا بدونیمه قسمت می‌کرد یك قسمت‌را مقدس وقسمت دیگررا قدس‌الاقداس می‌نامیدند . تلخیص از قاموس مقدس ص ۳۶۰ ـ ۳۶۱

آن تا اینکه فرزند او ازجملهٔ اتقیاء وپرهیزکاران باشد وخبائث مسکرات در این‌ولد تقی سرایت نکند ومؤکد نمود این حکم‌را برشوهر او .

ایضاً درباب سیزدهم از کتاب قضاه باین نحو رقم یافته :

پس حال تمنّا اینکه باحذر بوده شراب ومسکرات‌را ننوشی و از هرچیز ناپاك نخوری . . . * وملك خداوند بما نوح [1] فرمود از هرچه بآن زن گفته‌ام باحذر باشد * ازهر چیزیکه از تاك بیرون آید نخورد و شراب‌ومسکرات‌ننوشدوچیزهای‌ناپاك‌را هیچ‌نخورد واز هرچه‌که اوراامر کرده‌ام پرهیز نماید .

واز این‌جهت بود چون‌ملك بشارت‌داد جناب زکریارا بولادت یحیی علیه‌السلام [2]

(۱) ما نوح از قبیلهٔ صرع بود که در غزه بدرود زندگی گفت ودر قبر منوح بخاك سپرده شد ودوبار درکتاب مقدس ازاواسم‌برده شده‌است ۱ـ کتاب داوران باب ۱۳ ، ۲ـ باب ۱۴ همان‌کتاب .

(۲) یحیی فرزند زکریا : مقارن میلاد مسیح بدنیا آمد و پیش از بعثت عیسی مردم را بسوی توبه دعوت کرد وآنان‌را ازآب رود اردن تعمید (غسل توبه) داد وحضرت‌عیسی علیه‌السلام بدست او تعمیدیافت ازاین‌رو مسیحیان‌اورا یحیای‌تعمید دهنده می‌خوانند . ویهودیان از او پرسیدند : آیا تومسیح هستی ؟ گفت نه ! . آیاتو پیغمبر موعود ایلیا هستی ؟ گفت‌نه گفتند : پس چرا مردم‌را بتوبه دعوت می‌کنی وآنان‌را تعمید میدهی ؟ گفت من یك‌منادی هستم دربیابان‌که مردم‌را براه خدا میخوانم .

هیرودیس یکی ازحکام‌فلسطین‌وقاتل‌حضرت‌یحیی‌است درحالاتش می‌نویسند : هیرودیس میخواست بادختر برادر خود (هیرودیا) ازدواج کند واین مسئله درمیان یهودیان مورد اختلاف بود ربانیون‌آنرا جایز میدانستند وفراؤن باآن مخالفت میکردند ومخالفت‌صریح یحیی باچنین ازدواج مانع بزرگی در سرراه رسیدن هیرودیس باین کام دل بشمارمی‌رفت . ازاین‌رو یحیی بزندان افتاد .

روزی مادر هیرودیا اورا وادار برقصیدن درپیش هیرودیس نمود ودر شدت هیجان

از اوصاف وتقوای یحیی بیان کردکه شراب ومسکرات‌را نخواهد خورد .

آیهٔ ۱۵ از باب اول از انجیل لوقا در خصوص یحیی علیه‌السلام باین نحو مسطور گشته :

زیرا که در حضور خداوند بزرك خواهد بود وشراب ومسکری نخواهد نوشید واز شکم مادر خود مملوّ روح‌القدس خواهد بود .

ولذلك اشعیا علیه‌السلام شارب مسکرات‌را مذمت فرمود وشهادت‌دادکه انبیاء وکهنه گمراه شدند بسبب شرب خمر ومسکرات .

آیه ۲۲ از باب پنجم ازکتاب اشعیای نبی علیه‌السلام باین نحو نوشته شده است :

وای لدنّی دین کامباری لشتی خامرا و نشدخیل لمزك شاکرا :

یعنی وای برآنانیکه بنوشیدن شراب پهلوان ودر مزج مسکرات قوت منداند .

و آیهٔ ۷ از باب بیست و هشتم ایضاً از کتاب اشعیا باین نحو نوشته شده است :

← شهوت هیرودیس وعده داد که هرچه بخواهد برای او مهیا کند دختره گفت سر بریده یحیی‌را در طشت طلا می‌خواهم ، چنین کردند . قرآن مجید داستان حضرت یحیی علیه‌السلام را در سوره‌های : آل عمران ، مریم وانبیاء نقل فرموده است .

قصص‌الانبیاء نجار ص ۳۶۹ و ۳۷۰ ، قاموس مقدس ص۹۴۵ و۹۴۶

زکریا . ابویحیای زکریاکه در هیکل خدمت‌می‌کرد بحکم قرعه رهنمائی مریم مادر عیسی علیه‌السلام را عهده‌دار شد وبه تقاضای خود ودعای مریم پروردگار احدیت اورا در دوران پیری فرزندی عنایت کردکه اورا یحیی نامیدند وبه‌نقل‌انجیل برنابا پدر او برخیابود ورسالهٔ زکریا در عهد عتیق بآنحضرت منسوب است ودر این رساله از غلبهٔ مردی الاغ سواری بر اورشلیم خبر داده است که مسلمانان آنرا به عمربن خطاب و مسیحیان به عیسای مسیح و یهودیان به مسیح منتظر خود تعبیر کرده‌اند.

اقتباس ازقصص‌الانبیاء نجار ص ۳۶۸ وقاموس مقدس ص ۴۴۴ و ۴۴۵

(مِنْ اُوْرَخْ) کَهْنَ وَ نَبِّی خَلْطَلُونَ بِشَکَرْ پِشْلُونْ بِلْعِیمِنْ خامرا تَلقَلُونَ

(مِنْ اُوْرَخَ) مِنْ شَکَرْ خَلطَلُون بِخَزِیْتَ پُونْ پِلُّونْ بِدِیوان سَبَبْ دُکْلَه صُپْرِی

مِلِیلُ کِسِیْت بِخَیْسُوت لَتْ دُکْتَ :

یعنی اما ایشان نیز از شراب ضال و ازمسکرات گمراه شدند هم کاهن وهم پیغمبر با مسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطی و درفتوی ساهی اند زیراکه تمامی سفرها ازقی نجس بحدی پرگردیدندکه جای خالی نمانده است .

شرابخواری پیامبری در عهد عتیق

و در فصل دوم ازباب پنجم خواهی دانست که نوح علیه‌السلام بسبب شرب خمرعقلش زایل گشته و عریان و منکشف العوره شد و اینکه لوط علیه‌السلام شراب خورد و عقلش زایل گشت کرد با دختران خویش آنچه کرد بحیثی که مثل آن از هیچ دائم الخمری مسموع نگردیده است [۱] پس ثابت و محقق گردید که خمر دائماً حرام بوده درعهد هیچ نبیّی ازانبیا حلال نبود چگونه حلال میشود درشرع خدا چیزیکه زوال عقل از خواص لازمهٔ او باشد و حال آنکه مناط تکلیف جز عقل نیست و در آیهٔ ۴و۵ باب سیزدهم ازانجیل یوحنّا باین نحو مسطور گردیده است :

قِمْلِی مِنْ خارا مَشاوموْتولِیجَلّو وَشقلِی یالختا مخیلِی بخاثُو وَدرلِی

مِیَّ کُومَنْ دخالالَتَ وَ شُورلِی لَخّالُولِی عَقْلِی دتَلْمِیدُ وَ وَمَشْیو بیالختاد

سِیرُوا بِخاصُو :

(۱) بپاورقی صفحه‌های ۳۱ و ۲۹ مراجعه شود .

یعنی‌از شام برخواسته وجامه‌های‌خود را بیرون‌کرد ودستمالی‌گرفته بکمر بست پس‌آب درلکن ریخته شروع‌کرد بشستن پاهای شاگردان و خشکانیدن‌آنها بادستمالی که برکمر داشت انتهی.

بعضی ازظرفای اسلام درمقابل‌مزخرفات قسیسین دراینموضع‌الزاماً چنین‌گفته‌اند این دوآیه‌ایهام دارند براینکه عیسی علیه‌السلام درآنوقت مست بوده و شراب و مستی وی درآنجناب سرایت‌کرده بمرتبهٔ‌که نمیدانست‌که چکار میکند والاّ شستن پا عریان شدن نمیخواهد انتهی.

و سلیمان حکیم نبی علیه‌السلام درمذمّت شراب درکتاب امثال خود درآیهٔ ۳۱ و ۳۲ باب بیست و سیّم باین نحو رقم نموده است :

هنگامیکه شراب سرخ فام است و رنگشرا در جام نمایان ساخته و هم براستی حرکت مینماید بآن منگر * چه عاقبت‌مثل مارمیگزد ومثل شاه مار نیش میزند.

و همچنین اختلاط زنهای جوان اجنبیّه با مردهای اجنبی آفات شدیدیست رجآء عصمت ضعیف است بخصوص زمانیکه مردجوان عزب و شارب الخمر باشد وزن فاحشه و محبوبه و با او در بیابانها گردش نماید مالاً و جاناً او را خدمت نماید و در موضع مناسب از این‌کتاب حال داود علیه‌السلام را خواهی دانست «یعنی درفصل‌دوم ازباب پنجم» بیك نظربزن اجنبیه‌کارش رسیدبآنجائیکه رسید [1] وحال‌آنکه کثیر الازواج و عمرش از پنجاه سال‌گذشته بود.

بت پرستی پیامبری در عهد عتیق :

وهمچنین حال سلیمانرا در موضع‌مذکور وسایرمواضع خواهی دانست‌که‌زنهای او عقلش را ربودند و مرتد وبت پرستش کردند در ایام پیری و حال آنکه در جوانی

(۱) بپاورقی صفحه ۲۹ مراجعه شود.

صالح و پیغمبر بود و چون تجربهٔ کامل از برای آنجناب از حال پدر و مادر و از حال برادر و خواهر « امنون و تامار » و از حال اسلاف خود روبیل و یهودا بخصوص از حال خود حاصل نموده بود تشدید بلیغی در این باب نمود .[1]

در آیه ۱ تا ۹ باب پنجم ازکتاب امثال خود گفت :

ای پسر بحکمتم متوجه شو وگوش خود را بفطانتم فرادار* تا اینکه امتیازهارا نگاه داشته بنهایت معرفت را مرعی دارند* چونکه لبهای زن بیگانه شهد را میچکاند و کامش از روغن نرم تر است* اما آخرش مثل افسنتین تلخ ومثل شمشیر دودمه برنده است پاهایش بمرگ فرو میرود واقدامش باسفلها متمسک است* تا اینکه راه حیوة را نسنجی چونکه راههای آن زن بحدی گمراه استکه آنها را درک نتوانی کرد * پس حال ای پسران مرا استماع نموده از کلمات دهنم دوری نورزید * راههای خود را از آن مستبعد ساز و بدر

(۱) تجربه هائی که از داستان پدر خود (داود) ومادرش (بتشبع) که بنقل کتاب ۲ سموئیل باب ۱۱ بخلاف عفت باهم آمیختند وبعدداود شوهر بتشبع (اوریا) را بانیرنگ بکشتن داد وسپس با بتشبع ازدواج قانونی کرد .

وداستان برادرش امنون که بتصریح ۲ سموئیل باب ۱۳ وتواریخ ایام باب ۳ دامن خواهر خود تامار را لکه‌دار نمود .

وداستان یهودا چهارمین فرزند یعقوب که بعداز مردن پسرش عیرزن او (تامار) را به پسر دومش (اونان) داد او نیز مرد یهودا عروس خودرا بخانهٔ پدرش برگرداند ، روزها گذشت روزی یهودا بدروازهٔ عینایم درراه یمله عروس خودرا دیدکه نشسته است خیال کرد که وی فاحشه است اورا بسوی خود دعوت نمود وبزغاله‌ای براو وعده‌داد وباوی همبستر شد روزی بیهودا خبر دادند که عروس تو از زنا آبستن است دستور داد تا اورا بسوزانندآن زن آمد وبرایش ثابت کردکه ازخود یهودا آبستن است . . . یهودا گفت او ازمن بیگناه‌تر است زیرا اورا بپسر سوم خود (شیله) بزنی ندادم تلخیص از آیه ۱ ـ ۲۶ باب ۳۸ سفر پیدایش .

خانه‌اش نزدیك مشو * ای پسر من چرا از زن بیگانه ملتذ باشی وسینهٔ غریبه را بغل نمائی .

و بعد در آیهٔ ۲۴ ببعد باب ششم فرمود :

تا اینکه تورا از زن خبیثه و از تملق زبان زن بیگانه نگاه دارد*در قلب خود بزیبائیش شوقمند مباش و ترا از مژگانهایش نگیرد* زیرا مراد زن فاحشه بقرص نانی میرسد امازن شوهردار جان‌گرانبها را صید مینماید * اگرکسی آتش ببغلش بگیرد آیا جامه‌اش سوخته نخواهد شد* اگرکسی باخکرهای‌سوزنده روانه‌شودآیا پاهایش‌نخواهد سوخت* همچنین‌است‌کسیکه‌بزن همسایه‌اش داخل شود هرکسیکه او رالمس‌نماید بیگناه نخواهد شد .

و بعد درآیهٔ۲۴ تا ۲۷ در باب هفتم‌گوید :

پس‌حال‌ای پسران از من‌بشنوید وبکلمات دهانم متوجه‌شوید * دل تو بر راههایش مایل نشود و در طریقهایش‌گمراه مشو * زیرا مجروحان بسیاریرا انداخته است و نیرومندان کشته شدهٔ او بیشمارند * خانهٔ او راههای قبر است که بحجرهای مرك مبلغ است .

و بعد درآیهٔ ۳۳ و ۳۴ باب بیست و سیّم فرمود :

چشمان تو بزن بیگانه نگران خواهد شد و دل تو متدبر کجیها خواهد بود * و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سردار کشتی خواهی بود و هکذا اختلاط با بچهای‌امرد آفات شدیدیست بلکه اخوف واشنع از اختلاط با زنهاست چنانچه اهل تجربه شهادت میدهند.

و چون این‌مطالب را دانستی‌پس‌گوئیم‌که عیسی علیه‌السلام شراب خوار بود تااینکه معاصرینش‌گفتند اکول و شرّیب خمر است . و جوان عزب نیز بود پس زمانیکه‌مریم

زانید قدمهای او را باشک خود ترکرد و از اول دخول از بوسیدن او باز نایستاد و با موهای سر خود آنها را می‌خشکانید، در آنوقت فاحشهٔ مشهوره بود پس چگونه عیسی علیه السلام حال اسلاف خود یهودا و داود و سلیمان علیهم السلام را فراموش فرمود ؟! و چطور اقوال سلیمان علیه السلام از خاطرش رفت ؟! و چگونه ندانست که قیمت زن فاحشه یکقرص نانست ؟ ! واینکه لامس او بیگناه نیست بنابر نص سلیمان علیه السلام ؟! و چنانچه امکان ندارد کسی آتش را در بغل بگیرد و نسوزد و براخگرهای آتش راه برود و قدمهای او محترق نشود همچنین امکان ندارد کسی او را لمس نماید و بیگناه باشد ! و چگونه اجازه داد او را باین امور ؟؟ تا اینکه فریسی میزبان بر او اعتراض نمود ! مخالف از کجا میتواند تصور نماید که این امور از مقتضیات شهوات نفسانیه نبودند ؟ ! و چطور گناه او را بسبب این امور بخشید ؟ ! اگر فاحشه کسیرا ببوسد آیا گناهان او بخشیده میشود ؟! در اینصورت خوب معلومست که هیچ فاحشه گنه‌کار نخواهد بود که کار او همین است ! آیا این امور لایق ذات خدای عادل مقدس میباشند !آیا در آنوقت زنا مباح بود ؟! آیا سزاوار یکی از مطرانهای نصاری هست که در خانهٔ یکی از معارف مهمان باشد فاحشهٔ قبیحه را اذن بدهد که پاهای او را باین نحو ببوسد و بخشکاند وحال آنکه علایم توبه بهیچ نحو قبل از این فعل در او نباشند؟!و از انجیل معلوم شد که مریم فاحشه وخواهر او مارتارا دوست میداشت و با دوازده شاگرد و بازنهای کثیره در بیابانها گردش مینمودند وزنها ایشان‌را مالاً و جاناً خدمت مینمودند! پس چگونه متصور است که باین مخالطه شدیده زلت قدم از برای ایشان انفاق نیفتاد چنانچه از برای روبیل پسر بزرگ یعقوب اتفاق افتاد که بازن پدر خود زنا کرد ! واز برای برای یهودا که باعروس خود زنا کرد و از برای لوط که بادخترهای خود زنا نمود ! و از برای داود که بازن اوریا زنا کرد ! و از برای امنون پسر داود که باخواهر خود تامار زنا کرد [۱] .

(۱) تمام این مطالب در صفحات ۲۹ تا ۳۶ همین کتاب بصورت پاورقی از کتاب←

وبعضی از علمای اسلام در مقام تعجّب در مقابل اعتراضات ایشان گفته‌اند : اعجب واغرب ازهمه‌آنستکه لوقا در انجیل خود نوشت‌که عیسی وشاگردهای آنجناب درقراء جولان مینمودند وزنهای بسیار باایشان بودندازآنجمله مریم‌این‌آنستکه‌معروف ومشهور بفجور وزنا بود وتو میدانی‌که ازبرای همه‌کس‌امکان نداردکه در بلاد شرقیه بخصوص در دهات تنها بخوابد پس لابد این‌اولیاء بااین ولیّات در یکجا میخوابیدند انتهی .

واحتمال زلّت‌قدم ازبرای حوارییّن‌اقوی‌است‌چون ایشان‌قبل‌از صعودمسیح عليه‌السلام کامل در ایمان نبودند بنابر اقرار خود علمای مسیحیّه پس ظن عصمت در حق ایشان ضعیف بلکه عاطل‌وباطلست‌آیا نمی‌بینی‌ازاساقفه وشمامسه‌وکشیشهای[1] فرقهٔ کاتلك را که ایشان تزویج نمی‌نمایند و مدعی هستند که این امر از شدت عفت میباشد وحال آنکه کارهائیکه از ایشان صادر میشود ازهیچ فاسق غنی ازاهل دنیا صادر نمیگردد وکنایس ایشان خانه‌های‌فاحشات وزانیاتند .

درصفحهٔ ۱۴۴و۱۴۵ ازکتاب سیزده رساله در رسالهٔ دوم باین نحو تحریر گشته است : که قدیس برنردوس گوید : وعظ عدد۶۶ درنشید الانشادازدواج مکرم ومضجع بلادنس را از کلیسا نزع کردند پس پرکردند کلیساها را بازنا در مضاجع با ذکور وامهات و اخوات و بجمیع انواع ادناس و ارجاس . و فاروس بیلاجیوس اسقف سلفا

← مقدس نقل شده است و درجزء دوم این کتاب قسمتی از آنها بقلم خود مؤلف نیز نقل خواهد شد

(۱) اساقفه ، جمع اسقف : کلمهٔ یونانی است بمعنای تبعیت مقامی است کلیسائی پایین‌تر از مطران وبالاتر از قسیس . المنجد چاپ ۱۵ ص ۳۵۰ .

شمامس جمع شامس : کلمه سریانی‌است بمعنای خادم مقامی است‌کلیسائی پایین‌تر از قسیس.المنجد چاپ ۱۵ ص ۴۱۳ .

کشیش : صدای پوست مار وصدای جوشش شراب است، رهبر بزرگ کلیسارا کشیش گویند .

در بلاد پرتکال سنه ۱۳۰۰ گوید : ایکاش که اکلروسیین عفت‌را نذر نمی‌کردند بخصوص اکلروس سپانیا که فرزندان رعیّت در آنجا قدری بیشتر از ابناء کهونت میباشند .

و یوحنّای اسقف سالتربروج درجیل پانزدهم نوشت : اوکمتر ازکشیشهارا پیدا کردکه غیرمعتاد باشند برنجاسات متکثّره بازنها واینکه ادارهٔ رهبانیت متدنّس است ومانند خانه‌های مخصوص بزناست انتهی ملخّصاً .

وشهادت قدمای ایشان کافیست درحق عفت این قسیّسین که بلا دلیل مدعی آن هستند واین امور قبیحه درکنایس تاامروز ممتد است بلکه در این عصر بیشتر شایع گردیده‌است‌واگر بخواهم تمامی‌آن امورقبیحه‌راکه‌درکنایس دیده‌ایم وشنیده‌ایم وبصحت آن یقین کرده‌ایم تحریر نمائیم کتاب بزرگ علیحده میشود لیکن سه فقره از آنهارا بروفق عدد تثلیث مینویسیم :

اول : درکلیسای شهر بلهریت که از شهرهای روس است مریم ربّانتا که در کلیسا صاحب منصب بود یعنی برتمامی قاریان ریاست‌داشت زوراخوسری بکلیسا آمد وعاشق مریم مزبوره‌گشت مریم هم عاشق او شد مدتی درکلیسا مشغول عمل قبیح بودند اثرحملش ظاهر شد ازکلیسا بیرونش‌کردندرفت بعداز مدتیکه قضای‌شهوت نمود دوباره بکلیسا برگشت مدتی درکلیسا ماند دوباره شهوتش‌غلبه‌کرد مرّة اُخری ازکلیسارفت ودیگر برنگشت .

دوم : درکلیسای حوبرنی قورس‌نکی الونه یکی از تارکات دنیا بود میانه‌اش باشخص عکاسی الفت‌گرفت، مدتی درکلیسا مشغول‌عیش وعشرت بودندپس‌ازآنکه فسق ایشان بروزکرد ازکلیسا بیرون رفت وزن‌عکاس مزبور شد .

سوم : درکلیسای ارومیّه شیرین نامی دختر انویّه در مدرسهٔ پروتستانیها حامله شد ازمدرسه بیرون‌آمده زن الونام نصرانی شد در شب عروسی قبل از اینکه داماد بااو نزدیکی‌کند زائید مدتی آن‌کودك زنازاده زنده بود بعدمرد، حال‌هم زن و شوهرند هرکسی در این حکایات ثلاثه اخیره شك دارد تحقیق کند تا صدق این فقره

براو هویدا شود .

خلاصهٔ کلام : مدتیکه این حقیر در کنایس بودم کمتر از قسیسین را ملاقات کردم که معتاد باین فعل شنیع و عمل قبیح نباشند ، شهادت قدمای ایشان در خصوص عفت ایشان کافیست زیاده براین تطویل کلام لازم نیست بهتر اینست که ذکر ایشان را ترك نموده وگوئیم :

حال ایشان مانند حال فقرا ومشرکین هنداست که مدعی عصمتند و تزویج را از برای خود ازاشدّ معایب میدانند وحال آنکه افجر وافسق ناسند آنچه از برای ایشان حاصل است از برای امرای فساق حاصل نیست پس قسّیسین مانند فقرای مشرکین مستغنی از تزویجند .

مخفی نماند آنچه را که ما در باب جناب عیسی و حوارین نوشتیم الزامیست نه اعتقادی والا این بنده بری هستم از امثال این تقریرات ! ابداً اعتقاد نمینمایم که جناب عیسی علیه‌السلام و حواریون شراب خوار باشند و بازنهای زانیه مخالطه نمایند . واین کلماتیکه دراین اناجیل اربعه نوشته‌اند افترا میدانیم واین از برکات نور محمّد یست که بمارسیده صلّی الله علیه وآله وسلم کما یستحق و یلیق وجزاه‌الله عن الاسلام والمسلمین کما یلیق بکرم وجهه وعزّ جلاله .

حمد وسپاس خدایرا وثنا ودرود نبیّ اوراست که قلوب مارا بنور ایمان و علم منور گردانید وازظلمت کفر وتثلیث نجات داد واگر تاقیامت بشکر این نعمت اشتغال ورزم باز مقصّرم وازعهدهٔ شکر این عطیهٔ کبری برنیامده‌ام .

الحمد لله رب العالمين كما يستحق والصلوة والسلام على نبيه وآله كما يليق .

خداوندا توشاهد وگواهی که این بندهٔ تواین کلمات وامثال اینهارا ابداً درحق جناب عیسی اعتقاد نمی‌نماید، بلکه آنجناب‌را نبی‌معصوم ومطهر میداند وحوارین نیز رسولان آنجنابند ولی درجهٔ نبوت وعصمت‌را ندارند بلکه جایز الخطا هستند این امر ثابت ومحقق است چنانچه در باب اول ودوم ازهمین کتاب خواهی دانست .

قیسس : پیامبر اسلام حق شفاعت ندارد !

شبهۀ نونزدهم : درصفحۀ ۱۲۲ گوید : و اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی گفته نمیبود که محمّد گنه‌کار است باز در باب اینمطلب هیچ شکی و ترددی روی نمیداد زیراکه محمّد بشر بود مانند سایر مردم تولد یافته است و سابق براین بیان و مدلل گشت که بنابر مضمون آیات کتب مقدسه تمامی مردم درحضور خداوند کار قاصر وگناه‌کارند و در این صورت که محمّد گناه‌کار بود یقین وآشکار است که آن مرتبه و منزلت ابداً ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت.

في الجمله اگرچه محمّد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است چنانکه سایرمردم، از برای او نیز محالست که درحضورخدای مقدس شفیع گناه‌کاری یا باعث عفو و رفع یک گناه از شخصی گردد.

بعد در صفحۀ ۱۲۳ گوید حال که بیان و ثابت گشت که محمّد راآنمرتبه وحدّی نیست که شفیع آدمی گردد واضحست که امامان را نیزآن مرتبه و شأن نخواهد بود و بآنها امیدوار ومعتمد بودن نیز باطل و خلافست انتهی بالفاظه ملخّصاً[۱].

جواب : اینفقره آنستکه ما سابقاً بیان کردیم اینقول که کل بشر مقصر ندقولیست باطل وازدرجۀ اعتبار ساقط وهابط چنانکه قبل ازاین ذکر کردیم که خدا مقصر راهادی مقصر وکوررا راهنمای کور قرار نمیدهد[۲] دیگر تکرار در اینموضع لازم نیست و آیاتیکه ازکتب مقدسه ذکر کرده‌است براینکه تمامی بشر مقصر ندبکار مُسلم نمیخورند زیراکه اولا اینکتابها محرفند و ثانیاً مخالف عقل و نقل صحیح‌اند.

(۱) وصفحۀ ۱۲۵ سطر ۱۴ ـ ۲۲ وسطر ۱۸ـ۲۱ راه زندگی .

(۲) بصفحۀ ۱۲۷ ـ ۱۳۰ همین کتاب مراجعه شود .

و ایضاً درآن آیات گفته نشده است که تمامی پیغمبران گناهکارند بلکه در زبور داود «چنانکه خود قسیس هم نقل می‌کند» باین نحو وارد است که: بهیچوجه کسی برادر خود را فدیه نتواند کرد ودیت خود رانیز بخدا نتواند داد[1]!

اولاً این آیه بهیچوجه با مدعای قسیس مربوط نیست زیرا این در مذمّت اهل دنیاست چنانچه آیات قبل و بعد در اینمطلب صریحند و ثانیاً قسیس در نقل تحریف نموده است زیراکه این آیاترا از مزمور ۴۹ نقل نموده است وآن آیات موافق ترجمهٔ فارسیه مطبوعه لندن سنهٔ ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده‌اند :

کسانیکه بمال خود معتمدند و بکثرت دولت خود مفتخرند * از ایشان کسی برادر خود را خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفاره نتواند داد * چونکه فدیهٔ نفس ایشان قیمتیست لهذا ابداً توقّف از آن باید بکند انتهی .

و مترجم فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۷۸ نیز همانطوری که‌ما نوشتیم ترجمه نموده‌است وقسیس نبیل لفظ «ازایشان کسی برادرخود را مطلقاً» تبدیل کرده است وگفته است که بهیچوجه کسی برادر خود را و . . . لفظ « ازایشانرا» که راجع باهل دنیاست انداخته است و آیهٔ ۲۶ راکه ازباب شانزدهم انجیل متّی[2] نقل کرده‌است بهیچوجه مناسبتی با مدّعای او ندارد .

فی الجمله چون خیانت وغلط کاری‌او براهل لسان مخفی نیست لهذاتحقیق زیاده

---

(۱) آنانیکه بردولت خود اعتماد دارند وبر کثرت توانکری خویش فخر می‌نمایند ۷ هیچ کس هرگز برادر خود فدیه نخواهد داد ۸ وکفارهٔ اورا بخدا نخواهد بخشید ۹ زیرا فدیهٔ جان ایشان گران بهاست کتاب مقدس چاپ لندن بسال ۱۹۵۹ .

(۲) زیرا شخص‌را چه‌سود داردکه تمام دنیارا برد وجان خودرا ببازد یااینکه‌آدمی چه‌چیزرا فدای جان خود خواهد ساخت .

براین را در اینموضع لازم ندانستم **جزاه الله بما فعل** .

نمیدانم اگر تمامی بشر مقصر باشند حتی پیغمبران خدا باین قسیس چه خواهد داد ؟! که کتاب مقدس خود را تحریف میکند از برای اثبات این ادعای باطل !

الحاصل از کتابهای مقدسه در نزد خود قسیس جوابهای شافي وکافي دادیم که کل انبیاء معصومند نهایت درجات عصمت ایشان تفاوت دارد اشرف ایشان معصوم ترین آنها خواهد بود چون ترك اولی از بعضي از ایشان سرمیزند وسیدالرسل که خاتم الانبیاست ترك اولی نیز ازآنجناب سرنزده است و ایراد قسیس از روی جهالت و نافهمی است و در باب پنجم ازهمین کتاب ثابت و محقق گردیدکه موافق کتب مستعمله آنها آنجناب نبی صادق و شفیع المذنبین است و در اثبات اینمرحله بآنجا باید رجوع کرد[1]

---

(۱) این بحث در بخش دوم این کتاب خواهدآمد انشاءالله .

قسیس: محمد (ص) پیغمبر نیست!

شبههٔ بیستم: در صفحهٔ ۱۲۳ گفته است: و اینمدعا که شك کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که محمّد پیغمبر حق بوده باشد[1] انتهی بالفاظه.

جواب اینمدعا: آنستکه این کلمه از عالم منصف صادر نشده است زیرا نهایت امر اینستکه میگوید معصوم نبوده! تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی منتها مانند سایر انبیاء خواهد بود، چه کمی از سایر انبیاء داشته که شایستهٔ نبوت نبوده؟! آیا حکمتش از حکمت آن پیغمبران کمتر بوده و یا کتابش از کتب انبیاء انقص و پست تر بوده و یا شرع شریفش از شرع سایر انبیاء کمتر بود؟! و نمیدانم بجز عداوت چه باعث شده است این قسیس را که محال شمرده است نبوت آن جناب را؟! ما که عصمت را در نبوت شرط میدانیم اگر فاسقین را به بینیم میتوانیم بگوئیم محالستکه این نبی باشد و اما تو که عصمترا شرط نبوت نمیدانی و مع ذلك خلاف سیرت انبیاء از او ندیده‌ای و جناب عیسی هم نفرموده است بعد از من نبیّی نخواهد بود بلکه آنجناب و تمامی انبیای بنی‌اسرائیل بحقیقت نبوّت آنجناب شهادت داده‌اند چنانچه در باب پنجم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله.

پس انکار نبوت آنجناب مستلزم انکار نبوّت تمامی انبیاست و قسیس در دین جمیع انبیاء کافر شده است واگر منصف میبود میبایست بگوید شاید نبی باشد وشاید نباشد دیگر محال بودن نبوت آنسرور از چه جهت وکدام علت؟ و چه شرطی در نبوت قرار داده که در آنجناب نیست؟ اعتراضاتی که بر آنجناب و بر نبوت آنجناب در میزان الحق نموده همه را در فصل دوم از باب پنجم این کتاب جوابهای شافی وکافی داده‌ایم

(۱) وصفحهٔ ۱۲۶ سطر ۱۳ راه زندگی.

تو که لآمت و دیاثت وزنا کردن و بت پرستی نمودن وشراب خوردن وقتل نفس کردن ومرتد شدن و فضلهٔ خود خوردن و زنازاده بودن را منافی نبوت نمیدانی و در حال نبوت همهٔ این امور راجایز بلکه واقع میدانی بلکه منکر این امور را بالنسبه بانبیاء کافر میدانی «زیرا اینها مدلول کتب مقدسهٔ تو هستند ! و انکار کتب مقدسه در نزد توکفر است » واگر نبیّی بر تو بیاید که صبح مست لایعقل باشد و عورت خود را مکشوف کرده در کوچه‌ها بدود و بعد از آن بتی را بیاورد و در حالت شعور آنرا سجده کند و مردم را امر بسجده آن نماید ! وبرای آن بت چند روز قربانی کند و معبدها از برای بتها بنا نماید! و مست شود در حالت مستی با دختر خود زنا کند و از او اولادی متولد شود نسبت بعضی انبیاء را بآن ولدحرامزاده برسانی مانند جناب داود وسلیمان وعیسی عليهم السلام ! وبا زن همسایه زناکند و شوهر او را بحیله بکشد تا زنش را تصرف وتصاحب نماید و پسر بزرگ نبی دیگر روبیل با زنش زناکند(و پیغمبر خدا آنرا) بشنود وحد بر او جاری نکند بلکه راضی بشود و در وقت مردن او را دعای خیر و برکت بدهد! و پسر نبیّ آخر با چند نفر از زنهای او زنا کنند و بشنود ومعهذا مردم را از قتل او نهی نماید و درقتل اوگریه‌ها و زاریها نماید[1] دیوثی معنی ندارد مگر همین! فاعلین این امور را انبیاء صادق میدانی اما خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله وسلم که این امور بلکه سهو ونسیانی ابداً از او ظاهر نگردیده ، نبوّت او را محال میدانی . ای عدوّ خدا ! از حضرت خاتم الأنبیاء صلى الله عليه وآله کی امثال این امور را دیدی و شنیدی که نبوت اورا محال شمردی این چه عداوت و چه حیله و دام تزویریست که برای صید جهال و عوام گسترده‌ای لباس میش را برتن گرگ پوشانیده وبخیالت که باین مکر وشیطنت میتوانی مسلمین را اغوا نمائی، اول میگوئی محمد گنه‌کاراست بعد میگوئی ازشفاعت خلق عاجزاست وبعد میگوئی آنجناب واماما نرا شفیع دانستن باطل است وأیضاً میگوئی نبوت او محالست درجه

(۱) بپاورقی‌های صفحه ۲۹ تا ۳۷ این کتاب مراجعه شود .

بدرجه بالا میروی واگرنه این بود که درکتابت به پیغمبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده بودی این طور باتو حرف نمیزدم ودرجواب مسائلت بالینت‌ونرمی سخن‌میراندم ولی‌جسارت را بحدی کردهٔ که اختیار را از دست من‌ربودهٔ بی‌اختیار نوشته‌ام آنچه‌را که نوشته‌ام.

بالجمله در باب پنجم از این کتاب معلوم شد که عدم نبوت آنجناب محالست واز این تقریرات معلوم میشودکه رگ یهودیّت هنوز درعلمای پروتستنت باقیست آنچه یهودیها در حق جناب مسیح گفتند وکردند اینها درحق‌حضرت خاتم‌الانبیاء میگویند وحال‌آنکه جناب عیسی وصیت فرمودکه بفارقلیطا ایمان بیاورید [1]

کتاب‌مقدس : عیسی‌ازاهل‌نجات‌نیست

تنبیه : موافق قول‌قسّیس گوئیم هرگاه‌کسی تدبر وتعمّق نماید درکتب‌مقدسهٔ اهل‌کتاب از برای او واضح وآشکار خواهد شد که خود جناب عیسی از اهل نجات نیست وابداً نمیتواندکه شفیع المذنبین باشد ومحالست که مسیح موعود و نبیّ صادق باشد وبیان این مطالب محتاج بچند مقدمه است :

مقدمهٔ اول :الیاقیم بن‌یوشیا[2] وقتی که‌سوزانیدصحیفه‌راکه‌باروك‌ازطرف‌ارمیا نوشته بود، وحی ازبرای ارمیا علیه السلام نازل شدکه‌خدا بضدّ الیاقیم‌ملك‌یهودا میفرماید: ازبرایش‌کسی نخواهد بودکه برتخت داود بنشیند چنانچه درآیه ۳۰ از باب سی‌وششم

---

(۱) به‌آیات‌بشارت ازظهور پارقلیط دربابهای ۱۴ و۱۵ و۱۶ انجیل یوحنا وپاورقی صفحه‌های ۱۰ و ۱۱ این‌کتاب مراجعه‌کنید .

(۲) بعد از برکنار شدن یهوآحاز از تخت سلطنت برادرش الیاقیم در سن بیست وپنج‌سالگی بامرپادشاه مصر بحکومت‌اورشلیم‌رسیدویازده سال‌هم حکومت کرد ودر نظریهوه خدای خود شرارت ورزید (تواریخ ایام ۲ باب ۳۶ : ۴ ـ ۶) وقتی که تومار الهامی ارمیا نبی که بخط باروك نوشته شده‌بود بدستش رسید آنرا در آتش سوزاند و خداوند در باره‌اش فرمود : که برایش کسی نخواهد بود که برکرسی داود بنشیند

(رسالهٔ ارمیا باب ۳۶ : ۲۳ ـ ۳

از کتاب ارمیا علیه السلام مرقوم گردیده است و آیه بروفق سریانیه باین نحو نوشته شده است :

بِتْ داه هتخ بِمَرلِي مارِيا عال يوواقيم مَلكَ دِهُود لِهوَى اليِ تَيْوَن عال تَخت دِ داوُد الخ

المعنی : بنابراین خداوند بضد یو واقیم ملك یهودا چنین میفرماید که از برایش فرزندی نخواهد بود که بتخت داود بنشیند ! وحال آنکه مسیح از اولاد یوواقیم است بنا برشهادت آیهٔ ۱۳ از باب اول از انجیل متی (۱) ودرنزد اهل کتاب نبي باید برتخت داود جلوس بفرماید .

درآیهٔ ۳۲ از باب اول انجیل لوقا از قول جبرئیل علیه السلام در حق عیسی علیه السلام بمریم باین نحو عیان و بیان گشته است :

وبِتْ يوَلي مارِيا اله تَختَ دِ داود ببو

یعنی خداوند تخت پدرش داودرا بدوعطا خواهد فرمود .

مقدمهٔ دوم : آمدن مسیح مشروط بودبآمدن ایلیا قبل از او و از اینجهت یهود عیسی را انکارکرده وگفتند آمدن ایلیا قبل از مسیح ضروریست وجناب عیسی علیه السلام هم این مسئله را تسلیم وقبول نمود ولیکن فرمود : ایلیا علیه السلام پیش ازمن آمد امّا شما اورا نشناختید (۲) .

---

(۱) انجیل متی در بیان نسب حضرت عیسی علیه السلام گوید : زرو بابل ابیهودرا آورد وابیهود ایلیاقیم را آورد وایلیاقیم عازورآورد . . و ، و ویعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد .

(۲) انجیل متی باب ۱۷ : ۱۱ و۱۲ . انجیل مرقس باب ۹ : ۱۳ .

مقدمهٔ سیم : ظهور معجزات وخوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلا عن النبوة ثم فضلا عن الالوهیة در آیهٔ ۲۴ از باب بیست و چهارم انجیل متی از قول عیسی علیه السلام باین نحو رقم یافته :

سَبَبْ بِتْ قمی مشیخی دَکلِی وَنَبِیِّ دِ دَکلُوتَ وَبْتِ یِهْوِی نِیشْنِقِ کُورِی دَعاجِی بُوِیاتِ اَخْ دِما خلطی اِنْماصیا اُوپْ لِکْبِی

یعنی که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیاترا چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن شود برگزیدگان را نیز اغوی خواهند نمود :

ودرآیهٔ ۹ از باب دوم از رسالهٔ دوم پولیس بتسالونیکیان قول پولس در حقّ دجال بدین نحو ترقیم گردیده : ظهوراو بعمل شیطانست بهر نوع قوّتی وآیات وعجایب دروغ خواهد «بود» .

توریة : خدای یگانه‌را بپرستید

مقدمهٔ چهارم : هرکسی دعوت بعبادت غیرازخدای واحد نماید بحکم همین توریة واجب القتل است اگرچه صاحب معجزات عظیمه هم باشد .

درآیه ۲۰ از باب هجدهم از توریة مثنّی باین نحو تحریر یافته است :

امّا پیغمبریکه متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرموده‌ام بگوید ویا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر البته مقتول شود انتهی .

ومدّعی الوهیّت اشنع (زشت‌تر) حالاً است ازکسیکه دعوت بعبادت غیر خدا نماید زیراکه او غیر از خداست یقیناً «چنانکه در باب سیّم از همین کتاب مدللا و مفصلا درکمال صافی خواهد آمد انشاءالله» ومردمرا دعوت بسوی خود مینماید .

و چون این چهار مقدّمه‌را دانستی پس گوئیم که عیسی علیه السلام از اولاد الیاقیم

میباشد بنا بر حسب نسب مندرجهٔ درانجیل متی پس قابلیت جلوس بر کرسی داودرا ندارد بحکم مقدمهٔ اولی وایلیا قبل از او نیامده است چون یحیی علیه‌السلام گفت : من ایلیا نیستم چنانکه در آیه ۲۱ از باب اول از انجیل یوحنّاست (۱) پس قولیکه بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد بود ومتصور نیست که ایلیا مرسل از جانب خدا وصاحب وحی والهام باشد و خود را معرفی نکند ودر واقع و نفس‌الامر ایلیا باشد و بگوید من ایلیا نیستم و بدینواسطه یهود مسیحرا قبول نکنند فعلیهذا عیسی علیه‌السلام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مقدمهٔ ثانیه و ادعای الوهیت هم نمود « بنابر زعم اهل تثلیث» بعبارةاُخری دعوة بعبادت غیر خدا نمود پس واجب القتل است بحکم مقدمهٔ رابعه ومعجزاتیکه در اناجیل از او نقل‌شده است صحیح نیست درنزد مخالف اولا ، وهرگاه تسلیم شود صحت آن دلیل ایمان نخواهد بود فضلا عن النبوة بحکم مقدمهٔ ثالثه پس جماعت یهود در قتل عیسی علیه‌السلام مصاب بودند العیاذ بالله .

فرق چیست مابین مسیح نصاری ومسیح یهود ؟! ازکجا بدانیم اول صادق وثانی کاذبست وحال آنکه هردو مسیح ادعای حقیقت وحقانیت از برای خود مینمایند وهردو ایشان صاحب معجزات باهره هستند بنابر اعتراف اهل کتاب ، پس لابد است ازعلامت فارقه که حجت باشد برمخالف پس ثابت ومحقق گردید عیسائی که جماعت نصاری معتقدند مسیح موعود نبود .

و اما اینکه گفتیم خود عیسی علیه‌السلام از اهل نجات نیست آیه ۳از باب بیست وسیم از توراة مثنّی باین نحو تحریر گردیده :

لَا اُورْعَمُو نَایَادمُو اَبَایَاکُوکَنْشَ دِمَارْیَا اُوپْ دُوْرَادْ عِسْرَا لَا اُوْرمِنْ دِ اَنِّی کَوْکَنْشَ دِمَارْیَاهَلْ عَالَمْ :

(۱) آنگاه از او سؤال کردند پس چه ، آیا الیاس (ایلیا) هستی گفت نیستم ، آیا توآن نبی هستی ؟ جواب دادکه نی .

موافق عربیه مطبوعهٔ بیروت سنهٔ ۱۸۷۰ آیهٔ مسطوره باین نحو ترجمه شده است:

لا یدخل عمونی ولا موئبی فی جماعت الرب حتی الجیل العاشر لا یدخل منهم احد فی جماعت الرب الی الابد.

و موافق ترجمه فارسیه مطبوعهٔ لندن سنهٔ ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنهٔ ۱۲۷۲ الهجریه آیه باین نحو ترجمه شده است: عمّونی و یا موئبی[1] داخل جمعیت خداوند نشود تا پشت دهم بلکه ابداً داخل جمعیت خداوند نشود انتهی.

توریة: پیامبران زنا زاده

مؤلف گوید: آیه صریحست در اینکه عمّونی و موئبی تاقیامت نباید داخل جماعت رب شوند بلکه مردود و مبغوض و ملعون خدا هستند، چه منتهی میشوند بلوط علیه‌السلام که با دختران خود زنا کرد «علی قولهم» در آیهٔ ۳۶ تا ۳۸ باب نوزدهم از سفر تکوین باین نحو رقم شده است:

و دو دختر لوط از پدر خودشان حامله شدند * و دختر بزرگ پسری را زائید و اسمش را مواب نامید که تا بحال پدر موابیان اوست *

---

(۱) بتصریح کتابهای عهد عتیق موآب از دختر بزرگ حضرت لوط متولد شد و فرزندان وی درسرزمین‌های خاوری دریای لوط مسکن گزیدند و کوه موآب هنوزهم معروف است و آثار بسیاری در آن کوه کشف شده است که مشهورترین آنها ربه موآب «Rbbe moab» وکرك «Kerak» ودیبان «Diban» است وآنان را خدایانی بود که مشهورترین آنها: کموش «Kmosh» است. قاموس مقدس: موآب، کموش

عمونیان را فرزندان دختر کوچك حضرت لوط می‌دانند که قومی چادرنشین و بیابان گرد بودند که همیشه سیر و سفر می‌کردند و برای خود بتی داشتند بنام مولك «Molak».

حاخامیان گویند: این بت از مس ساخته شده وبر کرسی نشسته بود. دارای سر گوساله‌ای بود که تاجی برآن داشت، بعدها موآبی‌ها آنرا کمرش نامیدند ومورد پرستش قراردادند قاموس مقدس: عمون، مولك

ودختر کوچك او نیز پسری‌را زائید و اسمش را بن عمی نامیدکه تا بحال
پدر بنی عمون اوست انتهی .

پس گوئیم عیسی علیه‌السلام موئبی و بنی‌عمونی است زیراکه عوبیدجد داود علیه‌السلام اسم مادرش راعوثست چنانچه در باب اول آیهٔ ۵ از انجیل متّی مذکورگردیده است[1] و این راعوث که مادر جد داود علیه‌السلام است موئبیه بوده و حال آنکه از جدات داود و سلیمان و عیسی علیهم‌السلام است.

اما اینکه راعوث مؤابیه بوده کتاب خود راعوث شاهد این مدعاست[2]

مخفی نماندکه مترجم فارسیه سنهٔ۱۸۷۸ وسنهٔ۱۸۵۶ راعوث راهم درصدراوراق وهم‌درمتن کتاب روث نوشته‌اند ومترجم فارسیه‌مطبوعهٔ هذه السنه سنهٔ۱۸۹۵که مطابق است با ۱۳۱۳ هجری ترجمه بروت‌کرده است خدا میداند غرض ایشان ازین تغییر و تحریف درکلام الهی علی قولهم چه بوده است ؟ آیا منظور تخفیف بوده است یا تقلب معلوم است هیچکدام ازین امور و امثال اینها در کلام الهی علی قولهم جایز نیست .

و اما بنی عمّی زیراکه رحبعام بن سلیمان ازاجداد عیسی علیه‌السلام است بنا برحکم آیهٔ۷ از باب اول انجیل متی[3] ومادر رحب عام عمّانیه بود بنا بر حکم آیهٔ۲۱ از باب چهاردهم سفر ملوك اول [4] پس ثابت و محقق گردید که عیسی علیه‌السلام موئبی و عمانی بوده موئبیان وعمانیان‌داخل جماعت رب نمیشوند و از اهل نجات نیستند ابداً بحکم آیهٔ۳ از باب بیست و سیم از توراة مثنی که مذکورگردید ! پس ثابت و محقق گردید

(۱) بوعز عوبیدرااز راعوت آورد .
(۲) ایشان (محلون وکلیون) از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه ونام دیگری رؤت «Raoth» (راعوت) بود . کتاب روت باب اول : ۴
(۳) سلیمان رحبعام‌را آورد .
(۴) رحبعام « Rehbeam » بن سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد ورحبعام چون پادشاه شد چهل ویکساله بود . . . واسم مادرش نعمهٔ عمونیهٔ بود .

که عیسی علیه‌السلام از جماعت رب و از اهل نجات نیست پس چگونه مدعیند که رئیس جماعت‌رب بلکه الله شد و درصورتیکه خودش از اهل نجات نیست چگونه دیگرانرا نجات میدهد.

آیا مدیون ضامن مدیون دیگر میشود؟! پس اعتماد بشفاعت جناب عیسی عاطل و باطل است.

عیسی حق شفاعت ندارد:

چون بیان و ثابت گشت که عیسی راآن مرتبه و حدّ نیست که شفیع آدم گردد واضحست که شاگردهای آن جناب را نیز آن مرتبه وشأن نخواهد بود وبآنها امیدوارو معتمد بودن نیز باطل وخلافست بنابراین هیچ لزوم ندارد که جهة ثبوت اینمطلب سخنی ذکر و ثبت نمائیم اینمدعا را که شك کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که عیسی پیغمبر حق و مسیح موعود بوده باشد.

و اگر کسی گوید اعتبار نسب به آباء است نه بامهات و جناب عیسی هم پدر ندارد پس موئبی وعمّونی نخواهد بود جواب این سؤال آنست که اگر اعتبار نسب از جانب پدر باشد چنانکه مزعوم این سائل است لازم میآید که عیسی علیه‌السلام اسرائیلی و یهودی و داودی وسلیمانی هم نباشد چون حصول این اوصاف از برای آنجناب ازجانب مادر است نه از جانب پدر، پس زمانیکه عیسی از سلسلهٔ اسرائیل وداود و سلیمان خارج شدمسیح موعود نخواهدبود یقیناً زیرا مسیح موعودلابد باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی باشد واعتبار این اوصاف باعتبار مادروعدم اعتبار بودن عیسی عمونی و موئبی از جهة جدّتین معظمتین مذکورتین ترجیح بلامرجح است.

بدانکه این ایراد برداود و سلیمان علیهماالسلام نیز وارداست باعتبار راعوث که مادر جد داود علیه‌السلام است بنابر نص متی[1] وکتاب خود راعوث.

---

(۱) انجیل متی باب اول : ۵

ایضاً گوئیم آیهٔ ۹ از باب پنجم از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است:

توُّا لعُودنِي دِشلم سبب دِنبُونِي د الَهَ بت پِشِي قرِي:

یعنی خوشا حال سلم وصلح کنندگان که ایشان پسران خدا خوانده خواهندشد.

و آیهٔ ۳۴ از باب دهم از انجیل متّی ایضاً باین نحو عیان و بیان گشته است:

لاْ خشوِيتْ دِتيلِي ددرنْ شيْن بارعا لاْ تيلِي ددرنْ شيْن الاْسيْپ .

یعنی گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح وسلم برزمین بگذارم نیامده‌ام تا صلح بگذارم بلکه شمشیر و فساد انتهی، پس ما بین کلامین اختلاف عظیمیست و باقطع نظر از اختلاف بحکم آیتین عیسی علیه‌السلام از اهل طوّا نیست و پسر خدا هم خوانده نمیشود یقیناً! بحکم جملهٔ ثانیه از آیهٔ اول، پس زمانیکه از اهل طوّا نشد از اهل ویل وای خواهد بود که ضد طوّا است پس اعتماد بشفاعت آن جناب باطل و خلافست

خیلی عجب است این اقرار از جناب عیسی که از برای صلح نیامده‌ام بلکه از برای فساد ! نمیدانم کاتب این انجیل چه غرضی با جناب عیسی داشت که او را از مفسدین شمرده !

و ایضاً گوئیم آیهٔ ۱۸ از باب ۱۱ از سفر امثال سلیمانی باین نحو تحریر گردیده است :

پلْختلِي قزدِيق بيش و ميبدلْ د ددْزِي خاينْ :

در کلدانیه قدیم که یکی اززبان اصلیه این کتب است چراکه گویند عزرا(۱) علیه‌السلام

---

(۱) عزرا : کاهن و پیشوای بنام عبرانیان و نویسندهٔ ماهر بود ، در دربار پادشاهان ایران دکیخسرو ، لهراسب ، اسفندیار واردشیر دراز دست. احترام خاصی داشت ودر سال ۴۵۷ پیش از میلاد باجماعت انبوهی از اسیران بابلی باورشلیم باز گشت ودر آنجا کنیسه‌های چند تأسیس کرد وکتابهای تاریخی ورسالهٔ عزرا وقسمتی از رسالهٔ نحمیارا نوشت و تمامی کتابهای عهد عتیق راکه اکنون قانون یهودیت و مسیحیت است گردآوری وتصحیح نمود .

قاموس مقدس : عزرا

بعد ازمراجعت ازاسیری بابل کتب عهدعتیق که تماماً درحادثه بخت نصر [1] مفقودگردیده بودند بزبان کلدانی آنها را نوشت » باین نحو تحریر گردیده است:

تَخْلُویَهْ دِ زَدِّیقِ عَولِ وَخَلَفْ تَرِیصَا دَکَل :

یعنی ۱۸ شریر از برای عادل ومنافق بجای راستان فدا میشود .

وآیهٔ ۱۳ ازباب سیم از رسالهٔ پولس بغلاطیان باین نحو عیان وبیان گشته است: مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد .

وآیهٔ ۱۲ ازباب دوم رسالهٔ اول یوحنّا باین نحو ترقیم یافته است: واوست کفاره بجهة گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهة تمام جهان انتهی .

پس ازآیهٔ اول مفهوم و معلوم میگردد که شریر از برای عادل و منافق بجای راست فدا میشود ! و ازآیهٔ ثانیه و ثالثه برمیآیدکه مسیح فدا و کفاره از جمیع اهل جهان شد، پس بحکم آیات مذکوره بایدجناب مسیح شریر ومنافق تر ازکل خلق جهان باشد

نعوذ بالله نعوذ بالله نعوذ بالله .

واگر قسّیس جسارت برحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نکرده بود هرگز اینحقیر این امور را استخراج نمیکردم و بتحریر آنها اقدام نمیورزیدم ولو الزاماً نه اعتقاداً حاشا وکلاکه اینحقیر چنین اعتقادی داشته باشم، حمد میکنم خدا را که از نور محمّدی صلی الله علیه وآله اینحقیر را از امثال این مهالك نجاة دادتا اینکه اعتقاد کردم که عیسی بن مریم

(۱) بخت نصر « Bakht nassar » یانبوکد نصر « Nabokad nassar » از پادشاهان کلدانی است که از سال ۶۰۴ تا ۵۶۱ پیش از میلاد بربابل حکومت می کرد ودر رسالهٔ دانیال از او بملك الملوك تعبیر شده است اوبمصر لشکر کشید و اورشلیم را فتح نمود وآنرا آتش زد ویهودیان ساکن آن شهررا اسیر کرد ببابل برد . المنجد بختنصر . قاموس مقدس : بنوکد نصر

نبی صادق و مسیح موعود و مبعوث ازجانب خداست وبری‌است از ادّعای الوهیّت و افترای اهل تثلیث، بازتاکیداً عرض مینمایم آنچه ما در این باب نوشتیم الزامیست نه اعتقادی . مخفی نماندکه اگر اولین وآخرین از قسّیسین ومسیحیین جمع‌شوند خلاصی ندارند از اشکالات مذکوره مگر اینکه‌کتب مقدسه را انکار نمایند و قرآن مجید را تسلیم وتصدیق نمایند!تا امروز بهر قسیسی‌که این اشکالاترا واردکرده‌ام الکن‌واخرس شده است .

اللهم لاتؤاخذنی بما قلت الزاماً لا اعتقاداً اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً واحد عشر من ولده اولیاء الله‌و اوصیاء رسول الله و اشهد ان ما جاء به سیدنا و نبینا محمد حق و صدق لا ریب فیه و من جملة ما جاء به رسالة المسیح .

عجب دارم از حال قسّیسین‌که ابداً متوجه توجیه این اشکالات نمیشوند وایراد برغیر و سایر ادیان مینمایند و مطلقاً حیا نمیکنند و شرم نمینمایند و شه تیررا در چشم خود نمی‌بینند و خس را در چشم غیر می‌بینند .

تعلیمات انجیل

شبههٔ بیست و یکم در صفحهٔ ۱۲۴ گوید: پوشیده نماند چنانکه مضمون آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه انتهی بهتر و اعلی تراست همچنین وسیلهٔ نجاتیکه در آن بیان و عیان گشته بروسایل سایر ادیان تفوق کلی و برتری فراوان دارد انتهی بالفاظه ملخصاً [۱] .

جواب این شبهه در باب ششم از همین کتاب مفصّلا ومدلّلاً بوضوح تمام عیان و بیان گشته است دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست .

وسیلهٔ که درانجیل بیان شده است آنستکه عیسی عوض ما ملعون شد وما خودسر هستیم ، تعلیم عمدهٔ انجیل و وسیلهٔ نجاتیکه در آن بیان شده است همین است وکتاب قسّیس مملو از بیان همین مطلبست و ما تعلیمات قرآن مجید را در باب ششم ازهمین کتاب بطور اجمال بیان نموده ایم باید مطابقه و مقابله نمود با تعلیمات این تواریخ مفقود السند که مسمّی بتوراة و انجیلند که کدام یکی در مرتبهٔ انتها بهتر و اعلی تر است؟ پناه بخدا میبریم از این تقابل و نسبت .

---

(۱) وصفحه ۱۲۷ سطر ۱۶ ببعد راه زندگی .

حرف خنده دار

شبهۀ بیست و دوم : در صفحۀ ۱۳۶ گوید : نهایت این ایمان مانند دین محمّدی نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات قرآنست و بمحبت خدا و پاکی درونی رجوعی ندارد، انتهی بالفاظه.(۱)

جواب اینکه : ثکلی ازاین حرفها میخندد و اطفال مکتب میدانند که اینها مغالطه وچرب زبانی برای صید جهال است، کجا ایمان مسلمین اقرار زبانی بوده و تقریر کلمات چندی، و حال آنکه از جمله بدیهیات دین اسلام استکه ایمان تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است مگر نمیدانید منافق در دین اسلام عبارت از کسی استکه اقرار لسانی داشته باشد و تصدیق جنانی نداشته باشد واینمعنی در قرآن اظهر من الشّمس وابین من الأمس است.

اگرسایر کتب عقاید مارا نداری ونخواندۀ بقرآن مجید رجوع کن که خدامیفرماید:

قَالَتِ الأعرابُ آمنّا قُل لَمْ تؤمنوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لمّا يَدْخُلِ الإيمانُ فِي قُلُوبِكُم (۲) و میفرماید : **أُولئكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإيمانَ** (۳)

ومیفرماید: **إنّما المؤمنونَ الّذينَ إذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إذا تُلِيَتْ عَلَيْهِم آياتُهُ زادَتْهُمْ إيماناً** .(۴)

(۱) وصفحه ۱۴۱ سطر ۱۱ ببعد راه زندگی .

(۲) ترجمه : بادیه نشینان گفتند : ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید ولیکن بگوئید مسلمان شدیم هنوز ایمان بردل آنها راه نیافته است سورۀ حجرات ۴۹ : ۱۴

(۳) ترجمه : ایمان را در دل آنان نوشت سورۀ مجادله ۵۹ : ۲۲ .

(۴) ترجمه : کسانی مؤمن هستند که چون از خدا یاد شود دل آنان می‌ترسد و چون آیات قرآنی بآنان خوانده شود ایمانشان زیادتر گردد سورۀ انفال ۸ : ۲

إلی غیر ذالك که در سابق ما زیاده برشصت آیه استخراج کرده با ترجمه های فارسیهٔ آنها نوشتیم .

وخود قسیس نیز در صفحهٔ ۲۰۱ از فصل سیم ازمیزان الحق از نسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۶۲ انصاف داده است و تعلیمات قرآن مجید را بنحو اجمال شمرده است از آنجمله گفته است: بت پرستی نکنند و بخدا شریك قرار ندهند و تصویر او رانکشند و اسم او را به بیحرمتی استعمال ننمایند ، دزدی و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند الخ پس این تهمتی است که برمسلمین بسته و این ادعا مخالف کلام خود او نیز میباشد و از عالم و دانشمند بروز این تهمت بسیار قبیح است .

و امّا باور نمودن تعلیمات قرآن : بلی ما اینمرض را داریم بعد از اینکه دانستیم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله فارقلیطای موعود است و زیاده ازششهزار معجزه ازمعجزات متواتره آنجناب بما رسید و نوع معجزات پیغمبران اوّلین و آخرین بردستش جاری شد، کتابی آورد از جانب خدا و ما باور کردیم وتصدیق آن کتاب مبارك نمودیم وجمیع تعلیمات آنرا حق و صدق و از جانب خدا میدانیم وکتاب ما مثل کتاب شما نیست که بچه کشیشها بیایندو تاریخی بنویسند واسمش را انجیل و کتاب خدا بگذارند باز بهمان باور نکنند و در هرزمانی موافق میل وسلیقهٔ خودشان تصرفات در اوکنند و تا امروز آن تصرفات باقیست .

مثلاً پولس در آیهٔ ۲۳ از باب پنجم از رسالهٔ خود بتیماتاوس مینویسد : دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش بلکه بجههٔ شکمت و ضعفهای بسیار خود شراب کمی میل فرما .

و نیز درآیهٔ ۱۲ و ۱۳ از باب چهارم رسالهٔ ثانیه پولس بتیماتاوس مرقوم است : و تخکس را بافسس [1] فرستادم و بالا پوشیرا که در تراوس نزد

(۱) رسالهٔ دوم پولس به تیموتاؤس بجای تخکس تیخیکس آورده است و'و یکی←

کربس کذاشته‌ام چون آئی بیاور وکتابهارا خصوصاً پوستهارا نیز بیاور* واسکندر مسکر بامن بسیار بدیها کرده خدا اورا بحسب افعالش جزا خواهد داد* و توهم از او باحذر باش که باسخنان ما بشدّت مقاومت نمود .

ودر آیهٔ ۲۵ از باب دوم‌از رسالهٔ پولس‌بفیلیمون‌باین نحومرقوم‌گردیده است : ولی لازم‌دانستم‌که اپفرودوست‌را بسوی شما روانه‌نمایم‌که مرا برادروهم‌کاروهم جنك میباشد الخ (۱) .

پس اگر اینها کلمات خدا باشند لازم میآید که محتاج ببالاپوش وکتاب وپوست باشد وایضاً لازم میآیدکه اپفرودوست برادر وهمکار وهمجنك خدا باشد وازاین‌قبیل کلمات در کتب مقدسه بسیار است ودرفصل چهارم از باب اوّل همه مذکور خواهند گردید واین کلمه من باب مثال در این موضع مذکور شد، حال ملاحظه کن‌ببین چه قدرقبیح است این کلمات را کلام‌خدا دانستن، کشیشی‌بکشیش‌دیگر کاغذمینویسد چه ربطی بکلام خدا دارد؟ پس‌یقینی است‌که اینها کلام خدا نیستند ، همچنانکه سایر مواضع نیز کلام خدا نیستند زیراکسیکه اینهارا نوشت آنهارا نیز نوشت و عدم قول بفصل برهان قاطع از برای اثبات این مدعا است .

← از دوستان پولس بود پولس کارهای خودرا بعهدهٔ او واگذار می‌کرد . افسس : شهریست در آسیای صغیر نزدیك دهنهٔ رود کایستر پایتخت ملك عینونیة .

قاموس مقدس : تیخیکس وافسس

(۱) رسالهٔ پولس بفیلیمون بیش از یك باب نیست و درآیهٔ ۲۴ همین باب پولس از جانب دوست همقطار خود به فیلیمون سلام رسانده ومی‌نویسد : اپفراس که در مسیح عیسی همزندان من‌است و. .. همکاران من تراسلام میرسانند . ودررساله‌اش به‌کولسیان از رفتار و اخلاق وی تعریف‌کرده‌می‌نویسد : چنانکه از اپفراس تعلیم یافتید که همخدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای‌شماست .

وچون قرآن ما ازاین قبیل نیست لهذا تعلیمات آنرا باور کرده‌ایم ویقین داریم که کلام خدا ومعجزهٔ رسول‌الله است بهمان براهینی که درباب ششم از همین کتاب مفصلاً ومدللاً مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی .

واما اینکه گفته است وبمحبت خدا وپاکی درونی رجوع ندارد، افترا است که براهل اسلام نسبت داده چون درقرآنست که :

فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ . المائدة (۱) .

ایضاً میفرماید : **يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّٰهِ (۲)** .

واما جواب فقرهٔ ثانیه در سابق گذشت ، دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست.



(۱) ترجمه : خدای « بزرگ » گروهی‌را می‌آفریند که خدا آنان را دوست دارد وآنان خدا را دوست دارند . سورهٔ مائده ۵ : ۵۹

(۲) ترجمه : آنان را دوست دارند همچنانکه خدارا دوست دارند و آنانکه ایمان آورده‌اند خدا ا بیشتر دوست‌دارند . سورهٔ بقره ۲ : ۱۶۰

مردم باایمان و بی ایمان

شبهۀ بیست وسیم : درصفحۀ ۱۴۰ گوید: آنچه ازمضمون قرآن مفهوم میگردد اینستکه خدا بعضی مردم را باایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده است چنانچه ایمان آنها بهیچوجه باطل نمی شود وازبرای آن دیگری ابداً حاصل نخواهد گشت ، زیراکه خدابی ایمانی را بآنها مقدّر و قسمت نموده وایشان را جهۀ عذاب جهنم خلق کرده است ! چنانچه درسورۀ الانعام ارقام یافته که :

مَنْ يَشَأِ اللّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱) .

یعنی آنکه راکه خدا خواهد گمراه می کندو هرکه راکه خواهد براه راست هدایت می کند .

وهمچنین در سورۀ الاعراف مرقوم گشته که :

مَن يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (۲).

یعنی هرکه را راه نماید خدا پس اوراه یابنده است و هرکه را گمراه کند پس ایشان زیان کارانند و بدرستیکه آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری از دیوان وآدمیان را.

بعد حدیث از حقّ الیقین از طریقۀ شیعه نقل کرده است از برای اثبات مدعای خود و بعد گفته است نظر بمضمون آیات مذکوره وحدیث مسطوره هم عدالت وهم رحمت الهی باطل میگردد ودراینحال که این مرحله محال است پس واضح و مبرهن استکه قول آیات واحادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشد، انتهی بالفاظه (۳) .

(۱) سورۀ انعام ۶ : ۳۹

(۲) سورۀ اعراف ۷ : ۱۷۸

(۳) وصفحه ۱۴۶ راه زندگی .

جبر در مسیحیت

الجواب : درجواب ازشبهۀ شانزدهم مدللاً ومفصلاً جواب این شبهه‌را نوشتیم ودر آنموضع گفتیم آیات واخباریکه ظاهر ایشان مشعر بجبر است مؤول‌اند در نزد علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین چنانچه آیات کتب عهدعتیق وجدید که صریح در جبرند مؤولند در نزد علمای پروتستنت و بعضی از آن آیاتیکه صریح درجبر بودند درجواب ازشبهۀ شانزدهم منقول گردیدند [1] دیگر اعادۀ آنها در اینجا بیجاست، مگر یك یادو آیه من باب تذکره :

از آنجمله درآیۀ ۷ از باب چهل وپنجم کتاب اشعیا باین نحو رقم شده است : مصوّر نوروخالق ظلمت وصانع سلامت وخالق شرّ من که خداوندم بجاآورندۀ تمامی اینچیزهایم .

ودر فارسیّه مطبوعۀ سنه ۱۸۹۵ آیۀ مذکوره باین نحو ترجمه شده است : پدید آورندۀ نور وآفرینندۀ ظلمت، صانع سلامتی وآفرینندۀ بدی من یهوه صانع همه این چیزها هستم .

ودرآیۀ ۱۱ ببعد باب نهم ازرسالۀ پولس باهل روم باین نحوعیان و بیان گشته است بروفق ترجمۀ مذکوره :

زیراکه هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند وعمل نیك یا بدنکرده تا اراده خدا برحسب اختیار ثابت‌شود نه ازاعمال بلکه از دعوت کننده* بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتررا بندگی خواهد نمود * چنانکه مکتوبست یعقوبرا دوست داشتم اما عیسورا دشمن * پس چگوییم آیانزد خدا بی‌انصافی‌است حاشا * زیرا بموسی میگوید‌رحم‌خواهم فرمود بهرکه

(۱) بصفحه ۲۷۰ تا ۲۸۰ همین کتاب مراجعه شود .

رحم کنم ورأفت خواهم نمود بهرکه رأفت نمایم * لاجرم نه ازخواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده * زیرا کتاب بفرعون میگوید برای همین تورا برانگیختم تاقوت خودرا درتو ظاهر سازم وتا نام من درتمام جهان نداشود * بنابراین هرکه‌را میخواهد رحم میکند وهرکه را میخواهد سنگدل میسازد * پس مرا میگوئی دیگر چرا ملامت میکنی زیرا کیست بااراده‌ٔ اومقاومت نموده باشد * نی بلکه تو کیستی ای انسان که باخدا معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میگوید که چرا مراچنین ساختی * یاکوزه‌گر اختیار برگل ندارد که‌از یك خمیره ظرف عزیز وظرف ذلیل بسازد * واگر خدا چون اراده نمود که غضب خودرا ظاهر سازدوقدرت خویشرا بشناساند ظروف غضب‌را که برای هلاکت آماده شده بود بحلم بسیار متحمل گردید * و تا دولت جلال خودرا بشناساند برظروف رحمتی‌که ازبرای جلال آنهارا ازقبل‌مستعد نمودانتهی

ودر عربیهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۱ آیات مرقومات باین نحو ترجمه شده‌اند :

لانه‌وهمالم یولدا بعدو لافعلاخیراوشرا لکی یثبت قصدالله حسب الاختیار لیس من الاعمال بل من الذی یدعوا قیل لها ان‌الکبیر یستعبد الصغیر کماهومکتوب‌احببت یعقوب وابغضت عیسو فماذا نقول العل عندالله ظلماً؟! حاشالانه یقول لموسی انی ارحم‌من‌ارحم‌واترئف‌علی‌من‌اترئف‌فاذاً‌لیس‌لمن‌یشآء‌ولا‌لمن‌یسعی بل‌لله الذی یرحم‌لانه یقول‌الکتاب‌لفرعون ان‌لهذا بعینه اقمتك لکی اظهر فیك قوتی ولکی ینادی باسمی فی‌کل الارض فاذا هو یرحم من یشآء ویقسی من یشآء فستقول‌لی لماذا یلوم بعد لان من یقاوم مشیته بل‌من انت ایها الانسان الذی تجاوب الله العل الجبلة تقول لجابلها لماذا صنعتنی هکذا ام‌لیس للخزاف

سلطان علی الطین ان یصنع من کتلة واحدة و آخر للهوان فما ذا ان کان الله وهو یرید ان یظهر غضبه و یبین قوته احتمل بانایة کثیرة آنیة غضب مهیأة بهلاك ولکی یبین غنی مجده علی آنیة رحمة قدسبق فاعدها للمجد انتهی .

وعبارات عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ بعینه مثل همین عبارتست ، پس گوئیم : مفهوم از کلمات مزبوره چند چیز است :

اول : اینکه بی‌علّت و بی‌سبب یعقوبرا دوست میدارد وعیسورا دشمن و عیسو که بزرگ بود یعقوب کوچکرا بی‌علّت و بی‌سبب باید بندگی کند .

دوم : اینکه اختیار خدا ازجهة اعمال نیست بلکه بی‌سبب یکی‌را اختیار میکند دون‌الآخر .

سیم : اینکه رحم میکند برهرکسیکه مشیتش علاقه میگیرد وغضب مینماید برهرکسیکه میخواهد .

چهارم : اینکه خواست وسعی انسان هیچ مدخلیتی ندارد درتحصیل سعادت و شقاوت بلکه اینها ازجانب خدا میباشند .

پنجم : اینکه فرعون‌را کافر خلق میکند از برای اظهار قوت وقدرت .

ششم : اینکه بموافق آیهٔ ۱۸ رحم میکند برهرکسیکه میخواهد یعنی اورا هدایت مینماید وقسیّ القلب میکند هرکسیراکه‌میخواهد وهیچکس نیست‌که بامشیت او مقاومت نماید .

هفتم : لا ونعم از انسان غلط است نباید بگوید چرا مرا شقیّ وآن یکی‌را مؤمن خلق کردی .

هشتم : چنانچه کوزه گر برگل سلطنت دارد که از یك گل یك‌کوزه‌را خوب وعزیز بسازد ویك کوزه‌را بد وذلیل ، همین‌طور خداوند عالم سلطنت داردکه بندگان خودش‌را یکی‌را سعید ودیگری‌را شقی یکی‌را کافر ودیگری‌را مؤمن یکی‌را ازبرای

نجات ودیگری‌را از برای هلاك خلق نماید .

یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید

وابداً از برای انسان نمیرسدکه چون وچرا نماید

پولس: تحصیل ایمان بی‌ثمر است

وحال موافق قول قسیس گوئیم: آنچه ازمضمون کتب مقدسه مفهوم میگردد اینست که خدا بعضی‌مردم‌را باایمان وبعضی‌را بی‌ایمان‌خلق کرده چنانکه‌ایمان‌آنها بهیچوجه باطل وبجهت‌آنها ابداً ایمان حاصل نخواهد گشت زیراکه خدا بی‌ایمانیرا بآنهامقدر وقسمت نموده است وموافق‌آیه ۱۶ سعی‌ایشان درتحصیل ایمان‌عبث ولغواست ایشانرا ازجهت عذاب جهنم خلق کرده است [1] نهایت نظر بمضمون‌آیات مذکوره هم‌عدالت وهم رحمت الهی باطل میگردد ودراینحال که‌این مرحله محالست پس واضح ومبرهن است‌که قول‌آیات مزبوره باطل و بی‌بنا می‌باشد .

بسیار عجیب است ازانصاف قسیس اگر مضمونیرا درکتاب غیر به‌بیندکه موافق خیال او نباشد میگوید این دال براینست‌که این کتاب از جانب خدا نیست و اگر بعینه همان‌مضمون بلکه مافوق آن‌درکتابهای مقدسهٔ اوباشد هیچ عیبی وقدحی بتقدس آن‌کتب نمیرساند وآن‌کتب‌کلام الهی هستند .

متحیرم ونمیدانم سبب چیست ، البته قسیس نبیل خواهدگفت‌که این‌آیات در نزدمن مؤوّلندماهم میگوئیم این‌آیات‌واخباروامثال اینها درنزد ما مؤوّلند پس ایراد

(۱) هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند وعملی نیك یابد نکرده تااراده خدابرحسب اختیار ثابت شود نه‌از اعمال بلکه ازدعوت کننده . . . چنانکه مکتوب است یعقوب‌رادوست داشتم اما عیسورا دشمن . . . بموسی می‌گویدرحم‌خواهم‌فرمود برهر که‌رحم کنم‌ورأفت‌خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم .لاجرم نه از خواهش کننده و نه‌از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده . . . بنابر این هرکرا میخواهد رحم‌میکند وهر که را میخواهد سنگدل می سازد .

تو بیجا وغلط است، نمیدانم قسیس این آیات‌رادرکتب مقدسهٔ خود خوانده و فهمیده بود ومع‌هذا این ایرادکرده یا نه،درصورت اول‌آفرین برانصاف‌اوودرصورت دوم‌مرحبا برعلم واطلاع او بر کتابهای خود .

وبعد از همهٔ اینهاگوئیم که معنی **مَنْ یَشَأ اللهُ یُضْلِلْهُ**[۱] منع‌لطف خاص‌است بسبب سوء اختیار بنده **وَمَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ**[۲] تفضّل ولطف خاص است بسبب حسن اختیار بنده نه اینکه بی‌سبب وبی‌جهت یکیرا هدایت و دیگری‌را گمراه می‌نماید ، چون خدا با هیچکس قرابت و با احدی لجاجت ندارد و معنی **مَنْ یَهْدِی اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ یُضْلِلْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۳)** اینست که هرکه‌را خدا بوسیلهٔ لطف وتوفیق خودراه راست نماید پس‌او راه‌راکه دین اسلام‌است براحت یافته است وهرکه‌را فراگذارد درگمراهی وتخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد پس‌از آنکه لطف وتمکین وتوفیق داده باشد .

واما معنی **وَلَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ (۴)** الخ بدانکه این لام از برای عاقبت است نه ازبرای تعلیل چون بالمآل بسیاری ازجن وانس‌داخل‌جهنّم میشوند لهذا جایزاست ذکر این لام بمعنی عاقبت ونظایر این در قرآن واشعار عرب بسیار است :

واما قرآن فقوله تعالی **وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ (۵)** یعنی ومانند آنچه مذکور شد میگردانیم آیات قرآن‌را از خوف بررجاء واز وعد بوعید

---

(۱) سورهٔ انعام ۶ : ۳۹

(۲) سورهٔ انعام ۶ : ۳۹

(۳) سورهٔ اعراف ۷ : ۱۷۸

(۴) سورهٔ اعراف ۷ : ۱۷۹

(۵) سورهٔ انعام ۶ : ۱۰۵

وغیرآن نادر معانی آن نظر کنند وغایت وعاقبت آن منجر باین میگردد که اهل مکّه می‌گویند این‌را خوانده‌وتعلیم گرفته،ومعلوم است‌که تصریف آیات از برای‌این نبودکه که چنین گویند ولیکن چون‌گفتند لهذا ورود این لام حَسن است .

وایضاً میفرماید :

رَبَّنا انَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَاءَهُ زِينَةً وَامْوالًا فِي‌الْحَيٰوةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ (۱)

اعطای اموال وزینت بفرعون وملاء او از برای این نبودکه گمراه بشوند لیکن بالمآل گمراه شدند واین لام از برای‌عاقبت است ودرغایت حُسن است .

وایضاً در حق جناب موسی میفرماید :

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً (۲)

ومعلوم است آل فرعون جناب موسی‌را التقاط ننمودند از برای اینکه عدوّ ایشان باشد امّا عاقبت عدوّ شد ، لهذا این لام لام عاقبت است .

وامّاشعروآن ابیاتیست ازآنجمله :

وللموت‌تغذواالوالدات سخالها　　　کمالخراب‌الدهر تبنی‌المساکن (۳)

وایضاً گفته‌اند :

اموالنا لذوی المیراث نجمعها　　　ودورنا لخراب الدهر نبنیها (۴)

(۱) ترجمه موسی گفت : « پروردگارما فرعون ویاران اورا در زندگی (دنیوی) تو مالهائی دادی تا گمراه‌گردانند . سورهٔ یونس ۱۰ : ۹

(۲) ترجمه : کسان فرعون موسی‌را گرفتند که آنان‌را دشمن و سبب اندوه شود سورهٔ قصص ۲۸ : ۷

(۳) مادران فرزندان خود را شیر و غذا می‌دهند وآنان بسوی مرگ پیش میروند وخانه‌های نوساز بخرابی می‌گرایند .

(۴) ثروتی‌که می اندوزیم بدیگران باز می‌ماند وخانه های خود که بنا می‌کنیم با گذشت زمان ویران می‌شود .

وایضاً گفت :

له ملك ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب (۱)

وایضاً گفت :

وام سماك فلا تجزعی فللموت ما تلد الوالدة (۲)

در همه اینها لام از برای عاقبت است نه تعلیل پس مراد از آیه آنست که بسیاری از آدمیان وپریان هستند که ما ایشان را آفریده‌ایم و بجهت فرط کفر وعناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ .

«یعنی در علم ازلی ماهست که بسیاری ازجن وانس برکفر اصرار نمایند وگوش بر دعوت رسولان مانکنند وحجج عقلیّه را کار نه بندند وجز اختیار کفر ننمایند تا که عاقبت ومرجع ایشان جز دوزخ نباشد» امکان ندارد که مراد از آیه آن باشد که قسّیس ذکر کرده چه در آیات کثیره ازقرآن وارد گردیده است که خداوند ازهمه عبادت واطاعت وخیر وصلاح میخواهد ، قال الله تعالی :

انّا ارسلناكَ شاهداً ومُبَشّراً وَنذیراً لتؤمنوا بالله ورسوله (۳)

وایضاً فرمود :

وَما ارسلنا من رَسولٍ الّا لیُطاعَ باذنِ الله (۴)

---

(۱) خدارا فرشته‌ایست که هر روز ندا می‌کند : بزائید که همه می‌میرند و بنا کنید که ویران خواهد شد .

(۲) توکه ازمادر بزاده‌ای ناله مکن که هرکه از مادر بزاید عاقبت می‌میرد

(۳) ترجمه : ماترا گواه کردیم وبشارت دهنده گردانیدیم تا شما خدا وپیامبر اورا ایمان آورید . سورهٔ فتح ۸ : ۷

(۴) ترجمه : هیچ پیغمبریرا نفرستادیم جز برای اینکه بدستور خدا از او پیروی کنند . سورهٔ نساء ۴ : ۶۷

ونیز فرمود :

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا (۱)

وهم میفرماید :

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۲)

وایضاً میفرماید :

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۳)

وهم فرمود :

يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ (۴)

ونیز میفرماید :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵)

وامثال این آیات در قرآن مجید بسیاراست .

وجه دیگر در تفسیر آیه بعدازاین میفرماید:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ

---

(۱) ترجمه : نعمتهای خودرا درمیان آنان مکرر گردانیدیم تاپند گیرند .

سورهٔ فرقان ۲۵ : ۵۲

(۲) ترجمه : خدائی که نشانه های روشن بربندهٔ خود نازل می کند تا شمارا از تاریکی‌ها نجات دهد . سورهٔ حدید ۵۷ : ۹

(۳) ترجمه : با پیامبران خود کتاب و میزان فرستادیم تامردم‌را دادگری کنند .

سورهٔ حدید ۵۷ : ۲۵

(۴) ترجمه : خدا شمارا می‌خواند تاگناهان شمارا بیامرزد .

سورهٔ ابراهیم ۱۴ : ۱۱

(۵) ترجمه: جن‌وانس‌را بخاطر پرستش خود آفریدیم سورهٔ ذاریات ۵۱ : ۵۷

بِهَا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ (۱)

یعنی مرایشان راست دلهائیکه هیچ در نمی یابند باآن ، زیرا که آنرا متوجه شناختن نمی گردانند واز غایت عناد آئینهٔ دلرا از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابه پاك نمی سازند ومرایشانراست چشمهائیکه بهیچوجه روی حق باآن نمی بینند و بنظر اعتبار درمخلوقات نمی نگرند تاراه بخالق آن ببرند ومرایشانراست گوشها که بهیچوجه باآن سخن حق نمی شنوند چون بگوش هوش آیات ومواعظ قرآنرا استماع نمیکنند «آن گروهیکه حواس ومشاعر خودرا متوجه اسباب ومعیشت دنیویه گردانیده ومقصور بر لذات فانیه داشته اند» مانند چهارپایانند که همیشه همت ایشان جز خوردن وخوابیدن نیست واصلا ملتفت بلذت باقی ونعیم دائمی نمیباشند بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعامند زیرا که انعام ادراك چیزی میکنند وممکنست ایشانرا ادراك آن ازمنافع ومضار وجد وجهد که میکنند برجلب منافع ودفع مضار سبب شود و گمراهان چنان نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند وجاحدند، پس اقدام مینمایند بر آتشی که همیشه زیان آوراست، ونیز انعامرا تکلیفی نمیباشد بخلاف اهل ضلال ونیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند وبه ارشاد مرشد درطریق اهتداء سلوك میکنند واین کفار بجهت فرط عناد بخیری از خیرات مهتدی نمیشوند بااینکه حقتعالی آنانرا عقل هدایت کنندهٔ براه راست و صارفهٔ از فساد وناصواب کرامت فرموده است ، پس ایشان کمتر از چهارپایان میباشند و این غایت ذم ایشانست .

واگر مجبور برکفر بودند وازبرای آتش جهنّم خلق شده بودند هرآینه این ذم صحیح نبود ! شخص مفسّر باید ماقبل ومابعد کلماترا ملاحظه نماید وبتسلسل مطالب کتاب متوجّه گشته دنباله سخنان قبل وبعدرا متفرق نسازد وهرمطلبیرا که میخواهد

---

(۱) ترجمه : برخی از پریان وانسان دل دارند و نمی فهمند ، چشم دارند و نمی بینند گوش دارند و نمی شنوند ، آنان بمانند چهارپایان بلکه کمتر از آنها هستند .

سوره اعراف ۷ : ۱۷۸

تفسیر کند باید همگی آن مواقع‌راکه باینمطلب مناسبتی ومطابقتی‌دارند درنظر بگیرد بعد تفسیر نماید ، تمثیلات‌وکنایات‌را بفهمد وبطوری‌تفسیر نمایدکه‌در ضمیرمصنّف بوده پس شخص مطالعه‌و تفسیر کنندهٔ‌کتاب بایدکه ازاحوالات ایام مصنف واز عادت ومذهب آن‌طایفه‌که‌مصنف درمیان آنها تربیت یافته است اطلاع وآگاهی داشته وهم از صفات واحوالات خود مصنف خبردار باشد نداینکه محض بدانستن‌زبان‌آن‌کتاب اکتفا نموده بتفسیر وترجمه اقدام نماید .

وحال قسّیس نبیل ابداً بتسلسل‌مطالب‌کتاب متوجه‌نمیشود ، سخنان‌قبل وبعدرا متفرق میسازد ومواضعی که تعلق بآن موضع دارد ملاحظه نمینماید تمثیلات وکنایات واشارات‌را ابداً متوجه‌نمیشود بلکه‌گاهی صدر وگاهی ذیل‌وگاهی وسط آیه‌را میگیرد وموافق میل خود تفسیر وترجمه مینماید تا بتواند اعتراض‌نماید واین‌کمال بی‌انصافی است ، دیگر نمیدانم‌ازاحوالات قائل قرآن وگذارشات آن ایام اطلاع دارد یانه .

ونیز از عادت اوست اعتراضی که بردین وکتاب او وارد است بردیگران وارد مینماید واین دلالت داردبراینکه ازکتابهای‌خود نیزاطلاع ندارد ویا اینکه منظورش جدل بوده است نه ظهور حق،خدا همه‌را انصاف وفهم بدهد .

بهشت از نظر مسلمانان

شبهۀ بیست و چهارم : وچون از اواخر صفحۀ ۱۷۹ الی اواخر صفحۀ ۱۸۲ بهشت‌را بطریق مسلمانان بیان‌کرده و نوشته‌است وبعد دراواخر صفحۀ۱۸۲ گفته‌است: لهذا واضح ولایح‌است‌که چنین بهشت مجازیرا خدای مقدس‌نه ایجاد فرموده ونه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنابر احادیثی‌که ازیهودیان شنیده و نظر بمظنه و گمان خود صورت کم وکیف آنرا درضمیر خود نقش‌بندی ساخته درهنگام فرصت وضرورت ببازار روزگار انداخته است ،زیراکه حق تعالی آدمیرا جهت تعبّد و بخت روحانی و حقانی آفریده نه بجهت عیش وعشرت مجازی وجسمانی انتهی بالفاظه (۱)

الجواب : این‌هم چیزی نیست وازکتابهای مقدسۀ خود قسّیس معلوم و مفهوم میگرددکه‌جنت‌جسمانی‌ومجازیست‌درآنجااکل‌وشرب‌میباشدتختها نصب‌وخوانها‌گذاشته میشود وهمچنین مشتمل بر قصرها ازجواهرات مختلفه وایضاً نهرهادرآن جاری‌میشود که در اطراف آن نهرها درختها میباشند که هر سالی دوازده میوه میدهند و شهرها داردکه حصار آن‌شهرها ازطلای صاف احمر ودوازده دروازه دارد که هردروازۀ از یك‌قسم‌جواهرا و شواهد این مدعا درکتب مقدسه و کتب عقاید ایشان بسیار است ولیکن ما بعضی از آنهارا دراین موضع ذکر مینمائیم :

انجیل ومیوۀ بهشتی

شاهد اول : درآیۀ ۲۹ از باب بیست و ششم از انجیل متّی باین نحو رقم گردیده :

اِیْنَ بِمَرْو اِلْوُخُونَ دِلْشَتِ مِنْ اِدِّیَ مِنْ دَاهْ طَعُونْتَا دَکْبَتْ هَلْ یُومْ دِبْی

(۱) وصفحه ۱۸۸ – ۱۹۰ راه زندگی

شَتِنَّی عامُوخُونْ خت بِمَلَکُوتِ دِبَبِی .

معنی اینکلمات بفارسی موافق ترجمهٔ فارسیّه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ باین نحواست:
لیکن بدرستی که بشما میگویم که بعدازاین دختر رز نخواهم نوشید تاروزی که در ملکوت پدر خود آنرا باشما تازه بیاشامم .

ودر فارسیهٔ مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه باین نحو ترجمه شده است :

امّا بشما میگویم که بعداز این ازشیره انگور دیگر ننوشم تا روزیکه آنرا در ملکوت پدر خود تازه آشامم انتهی .

پس اگر در بهشت اکل وشرب نبود چنانچه مزعوم قسیس است اینجمله «تاروزیکه آنرا در ملکوت پدر خود تازه آشامم» لغو و بی فائده بود ، شأن حکیم نیست که بکلام لغو تکلم نماید تاچه برسد بنبی صاحب شأن !

اینکه فرمود : دیگر نخواهم نوشید بعلت اینکه درعشاء ربانی آخر عمر آنجناب بود ! الحاصل : هر بچه مکتبی که در این عبارت تأمل کند میداند که عبارت صریح است درآنچه ماگفتیم .

مخفی نماناد که آیهٔ مذکوره در ترجمه فارسیّه هذه السنه یعنی ۱۸۹۵ مسیحی باین نحوترجمه شده است :

امّا بشما میگویم که بعد از این از میوهٔ مو دیگر نخواهم نوشید تاروزیکه آنرا باشما در ملکوت پدرخود تازه آشامم !

لفظ میوه غلط است چون منظور جناب عیسی میوه نبود بلکه شراب بود زیرا عشاء ربانی در فصل میوه نبود بلکه چهاردهم یاپانزدهم نیسان بود که اول بهار است وآیهٔ ۲۷ از همین باب صریحست درآنچه ماگفتیم زیرا آیه باین نحو است :

وپیاله راگرفته شکر نمود وبدیشان داده گفت همهٔ شما از این بنوشید ! ایضاً میوه را کسی نمی نوشد بلکه میخورد ، خود مترجم «نوبه دیگر نخواهم نوشید» ترجمه

نموده است .

پس ثابت ومحقق گردیدکه مترجم مزبور درکلامی‌که بنابر قول ایشان الهامی است تحریف‌کرده است وتا امروز از شیوهٔ مرضیهٔ خود «تحریف در کلام الهی»دست برنداشته‌اند «هدیهم‌الله» در این جزئی از ایشان گله نداریم .

شاهد دوم : آیهٔ ۲۵ از باب چهاردهم از انجیل مرقس باین نحو رقم شده است موافق فارسیهٔ مطبوعهٔسنه ۱۸۷۵ : وبدرستیکه بشما میگویم که من‌بعد ازدرخت رز نخواهم نوشید تاآنروزیکه درملکوت خدا تازه‌اش‌را بنوشم .

ملکوت خدا همان جنت است بی‌شبهه واز برای تو است که آنچه را در قول سابق گفتی درهمین‌جا بگوئی !

شاهد سیم : آیهٔ ۱۷ و ۱۸ از باب بیست و دوم از انجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده :

پس پیاله را کرفته شکر نمود وکفت اینرا بکیرید ودر میان‌خود تقسیم کنید * زیرا بشما میکویم که از درخت رز ننوشم تا ملکوت خدا نیاید .

شاهد چهارم : ایضاً آیه ۲۸ ببعد در باب بیست ودوم از انجیل لوقا از قول مسیح در خطاب بحواریّین باین نحو تحریر گردیده :

وشما کسانی میباشید که در امتحانها بامن بسر بردید * و من ملکوترا برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود * تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و برکرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری‌کنید، انتهی .

مخفی نماند که این اقوال درآخرعمر عیسی ازآنجناب صادرگردید وصریحند در اینکه در ملکوت خدا که عبارت از جنت‌است اکل وشرب میباشد خوانهاگذاشته

میشود وکرسیها منصوب میگردند، مردم می نشینند ومیخورند ومیآشامند !

شاهد پنجم: در باب ۱۶ از انجیل لوقا در بیان حال مردغنی و ایلعاذر[1] مقروح مسکین باین نحو ترقیم گردیده :

شخص غنی بود که ارغوان وحریر پوشیدی و هر روز در عیاشی باجلال بسر بردی ✻ و فقیر مقروح بود ایلعاذر نام که اورا بدرگاه او میگذاردند ✻ وآرزو داشتی که ازپارههائیکه ازخوان آن دولتمندمیریخت خودرا سیر کند بلکهسگان نیز آمده زبان برزخمهای او میمالیدند ✻ باری آن فقیر وفات یافت وملائکه اورا بآغوش ابراهیم بردند وآن غنی نیز مرد وبخاکش سپردند ✻ پس چشمان خودرا در عالم اموات کشوده خودرا در عذاب یافت وابراهیم را از دور وایلعاذررا در آغوشش دید ✻ آنگاه بآواز بلند گفت ای پدر من ابراهیم برمن ترحم فرمای وایلعاذررا بفرست تاسر انگشت خودرا باآب ترساخته زبان مراخنك سازدكه دراین نارمعذبم ✻ ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آرکه تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خودرا یافتی و همچنین ایلعاذر چیزهای بدرا لیکن او الحال در تسلی است وتو در عذاب انتهی .

پس اگر درآن نشئه اکل وشرب نبود این معنی برحضرت خلیل مخفی نبود میبایست بفرماید ای فرزند دراین نشئه اکل وشرب نمیباشد ، نه اینکه اورا متذکر بسازد برنعمتهای دنیاکه تو در دنیا خوردی وآشامیدی حال نوبت ایلعاذر است .

---

(۱) ایلعازر مردی فقیر بود که داستان او در انجیل مزبور آمده است و بمثل درویش وتوانگر معروف است واین مرد بغیراز ایلعازر معروفاست که بعداز مردن بوسیلهٔ عیسی ؑ زنده شده است . قاموس مقدس . ایلعازر .

انجیل وخانه بهشتی

شاهد ششم : درباب ۵ از رسالهٔ دوم پولس بقرنتیان موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو مرقوم گردیده است :

زیرا میدانم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود عمارتی از خدا داریم خانه ناساخته شده بدستها وجاودانی در آسمانها * زیراکه در این هم آه میکشیم چونکه مشتاق هستیم که خانهٔ خود راکه ازآسمانست بپوشیم * اگر فی الواقع پوشیده ونه عریان یافت شویم . . .

تاآخر عبارتهای او «خانهٔ آسمانی» غیر از قصور جنت چیز دیگر نیست .

شاهد هفتم : آیهٔ ۱۶ از باب یازدهم ازرسالهٔ پولس بعبرانیان برطبق فارسیه مسطوره باین نحو مزبور گشته :

لیکن الان مشتاق وطن نیکوتر یعنی وطن سماوی هستند وازاین روی خدا از ایشان عار نداردکه خدای ایشان خوانده شود چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است انتهی .

پس این آیه صریحست در اینکه در بهشت شهر میباشد که آن شهر را خدا ساخته است از برای مؤمنین :

شاهد هشتم آیه ۹ از باب دوم رسالهٔ اول پولس بقرنتیان موافق کلدانیه باین نحو تحریر گردیده :

آیِنْ لاْخزِت وادْنا لاْ شِمْعِث وَعاْل لِبَ دِبرِنَشَ لاْسِقِلْ مِدِمْ طَيِّبْ اَلَهَ لاَیِلِینْ دَرَخِمْنِ لِه :

یعنی چیزهایی را که چشم ندیده وگوش نشنیده وبخاطر انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است انتهی .

حال در ذیل این آیه آنچه در وصف جنت بگوئی جا دارد :

فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین (۱)

وغیر ذلك که ما از وصف آن عاجزیم بنا برصریح آیه ! چون چشم ما ندیده است وگوش ما نشنیده است آنچیزهائیرا که خدا از برای اولیای خود مهیّا کرده و بخاطر ما خطور نکرده است و در سورهٔ مبارکه هل اتی است :

اذا رأیت ثمّ رأیت نعیماً وملکاً کبیراً (۲)

یوحنا : بهشت کشف شده

شاهد نهم : در باب ۷ مکاشفات یوحنا ازآیه ۹ ببعد بروفق فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو رقم گردیده است :

وبعد از این دیدم که اینك کروه عظیمی که هیچکس ایشانرا نتواند شمرد از هر امّتی وقبیلهٔ وقوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره (۳) بجامهای سفید آراسته وشاخهای نخل بدست کرفته ایستاده اند* وبآواز بلند ندا کرده میکویند نجات خدای مارا که برتخت نشسته است وبره راست * وجمیع فرشتکان درکرد تخت وپیران وچهار حیوان ایستاده

(۱) دربهشت هست هرآنچه که دل بخواهد وچشم از دیدن آن لذت ببرد .
سورهٔ زخرف ۴۳ : ۵۷

(۲) هرگاه به آنجا (بهشت) بنگری نعمتها وپادشاهی بزرگ را خواهی دید .
سورهٔ انسان ۷۶ : ۲۰

(۳) یهودیان قربانی کردن را کفارهٔ گناه می‌دانند وهرکس گناهی مرتکب بشود مرغی یاگوسفندی قربانی می کند وباریختن خونی خودرا ازکیفر گناه رهائی می بخشد «سفر خروج باب ۲۱و۲۲» ، مسیحیان گویند قربانی باید مقدس ومنزه باشد از این رو حضرت عیسی را قربانی امت وفدای گناهان همهٔ مسیحیان می‌دانند وچون یهودیان بیشتر بره قربانی می کردند درعهد جدید حضرت عیسی را برهٔ خدا معرفی می کنند، انجیل یوحنا باب اول : ۲۹

بودند ودر پیش تخت بر روی درافتاده خدارا سجده کردند * و یکی از پیران متوجه شده بمن‌کفت این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند * من اورا کفتم خداوندا تو میدانی مرا کفت ایشان کسانی میباشند که از عذاب سخت بیرون میآیند ولباس خودرا بخون بره شست‌وشو کرده سفید نموده‌اند * ازاین‌جهت پیش‌روی تخت خدایند وشبانه روز در هیکل او ویرا خدمت میکنند وآن تخت نشین خیمه خودرا برایشان برپا خواهد داشت * ودیکر هرگز کرسنه وتشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ کرما برایشان نخواهد رسید * زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود وبچشمه‌های آب حیوة ایشانرا راهنمائی خواهد نمود و خدا هر اشکی‌را از چشمان ایشان پاك خواهدکرد .

یوحنا وشهر رؤیائی بهشت

شاهد دهم : درباب ۲۱ از مکاشفات یوحنّا ایضاً :

ودیدم‌آسمانی جدید وزمینی جدید چونکه‌آسمان اول وزمین اول درکذشت ودریا دیکر نمیباشد * وشهر مقدس اورشلیم جدیدرا دیدم‌که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است * وآوازی‌بلند ازآسمان شنیدم‌که میکفت‌اینك خیمهٔ خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود * و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاك خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود وماتم وناله و درد دیکر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در کذشت * و آن تخت نشین کفت الحال همه چیز را نو میسازم وکفت بنویس زیرا که این کلام امین وراستست * باز مراکفت تمام شد

من الف وياو ابتدا وانتها هستم من بهركه تشنه باشد از چشمهٔ آب حيات مفت خواهم داد * وهركه غالب آيد وارث همه‌چيز خواهد شد و اورا خدا خواهم بود واو مرا پسر خواهدبود * ليكن ترسندكان وبي‌ايمانان وخبيثان وقاتلان وزانيان وجادوكران وبت‌پرستان و جميع دروغ كويان نصيب ايشان در درياچهٔ افروخته‌شده بآتش وكبريت خواهد بود اين‌است موت ثانى * ويكى از آن هفت فرشته كه هفت پيالهٔ پر از هفت بلاى آخرين‌را دارند آمد ومرا مخاطب ساخته كفت بيا تاعروس منكوحهٔ بره‌را بتو نشان دهم * آنكاه مرا در روح بكوهى بزرك بلند برد وشهرمقدس اورشليم‌را بمن نمودكه ازآسمان از جانب خدا نازل ميشود * و جلال خدارا دارد ونورش مانند جواهر كرانبها چون يشم‌بلورين * وديوارى بزرك و بلند دارد و دوازده دروازه دارد وبرسر دروازه‌ها دوزاده فرشته واسمها برايشان مرقومست كه‌نامهاى دوازده سبط بنى اسرائيل باشد * از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه * و ديوار شهر دوازده اساس دارد و برآنها دوازده اسم‌دوازده رسول بره است * و آنكس كه با من تكلم ميكرد نئى‌طلاداشت تاشهر ودروازه‌هايش‌و ديوارش را به پيمايد * و شهر مربّع است كه طول و عرضش مساوى است و شهر را بآن نى پيموده دوازده هزار تير پرتاب يافت وطول وعرض و بلنديش برابر است * و ديوارش را صدوچهل وچهار ذراع پيموده‌موافق ذراع‌انسان يعنى‌فرشته * وبناى ديوارآن از يشم بود و شهر از زرخالص‌چون‌شيشه مصفى بود * و بنياد ديوار شهر بهرنوع جواهر كرانبها مزين بودكه بنياد اول يشم و دوّم ياقوت كبود وسيم عقيق سفيد وچهارم زمرد * وپنجم جزع عقيقى وششم

عقیق هفتم زبرجد وهشتم زمرد سلقی و نهم طوپاز دوهم عقیق اخضر ویازدهم آسمانجونی ودوازدهم یاقوت بود * ودوازده دروازه دوازده مروارید بود هر دروازه ازیك مروارید وشارع عام شهر از زرخالص چون شیشه شفاف * ودرآن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوندخدای قادر مطلق و بره قدس آنست * وشهر احتیاج ندارد که آفتاب یاماه آنرا روشنائی دهد زیراکه جلال خدا آنرا منور میسازد وچراغش بره است * وامتها در نورش سالك خواهند بود وپادشاهان جهان جلال واکرام خودرا بآن خواهنددرآورد* ودروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیراکه شب درآنجا نخواهد بود * و جلال و عزت امتهارا بآن داخل خواهند ساخت * وچیزی ناپاك یاکسیکه مرتکب عمل زشت یادروغ شود هرکز داخل آن نخواهد شد مکرآنانیکه دردفتر حیات بره مکتوبند .

یوحناونهرهای بهشتی:

شاهدیازدهم : در باب ۲۲ از مکاشفات مسطوره باین نحو مزبورگشته :

ونهری ازآب حیات بمن نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری میشد * و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار نهر درخت حیاترا که دوازده میوه میآورد یعنی هرماهی میوهٔ خود را میدهد و برکهای آندرخت برای شفای امتها میباشد * و دیکر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندکانش او را عبادت خواهند نمود * و چهرهٔ او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود * و دیکر شب نخواهد بود و احتیاج بچراغ و نور آفتاب ندارد زیرا خداوند خدا برایشان روشنائی می بخشد و تا ابد الاباد سلطنت خواهند کرد * و مرا کفت این کلام امین و راست است وخداوند خدا ارواح انبیاء و فرشته خود را فرستاد تا به بندکان خود آنچه را که

زود ميبايد واقع شود نشان دهد * و اينك بزودی ميآيم خوشا بحال‌كسی
كه كلام نبوت اين كتابرا نكاه دارد، انتهی .

و در صفحهٔ ۳۷۷ از كتاب صلواتی و تخمن يانی و دتشمشاتی
المطبوع سنه ۱۸۹۳ درمملكت نمسه درشهرلپ سيك درمطبع وليم دروكولين دروصف
بهشت باين نحو تحرير كرديده است :

آن شهر اورشليم جديد كه همهٔ آن از زر خالص ميباشد بنا و
حصار آن از سنكهای پر قيمت است و دروازه‌های آن ازمرجانها و نهر
آب حياتيكه از كرسی خدا و بره بيرون ميآيد و در دو طرف آن نهر
درختهای حيات كاشته شده است و اينشهر محتاج بآفتاب و ماه نميباشد
كه اورا روشن كند زيرا جلال خدا آنرا روشن كرده و چراغ آنشهر بره
است كه او چادر خداست با ايشان در بهشت است و اهل بهشت جماعت
او هستند خدا و بره با ايشانند و خدا خداوند ايشان و ايشان بندكان
اويندوجمال‌مبارك‌بره‌رامی‌بينندواسم‌عزيزش بر پيشانی ايشان نوشته‌ميشود
« صفحهٔ ۳۷۸ » و هراشكيرا از چشمهای ايشان پاك خواهدكرد و ديكر
مرك در آنجا نخواهد بود عزاداری نخواهد بود و هيچ دردی و المی در
آنجا نيست چون آلام و اسقاميكه در دنيا بودند كذشتند انتهی .

مقايسهٔ بهشت ازنظر مسلمانان و مسيحيان

حال كوئيم اين بيانات چه فرقی‌دارند با آن بياناتيكه در كتب اهل اسلامند؟
اين شهر چه تفاوت دارد با شهرهائيكه ما ميكوئيم و كرسی بره چه مغايرت دارد با
منبر وسيله ؟

وآن لباسهای سفيد چه‌بينونيت دارند با آن جامه های حريريكه ماكفتيم ؟!
و اين شهر مقدس اورشليم جديد كه چون عروسی كه برای شوهر خود آراسته است

چه تفاوتی دارد با بهشتی که ما گفتیم او را مانند عروس زینت میدهند ؟!

و این سنگ یشم[1] وجواهرات مختلفه و این سور عظیم عالی چه فرق دارند با آن قصر های جواهریکه ماگفتیم ؟!

و این دوازده دروازه چه اختلاف دارند با آن هشت در بهشتی که ماگفتیم ؟! و این شارع عام شهر از زر خالص چه افتراقی دارد با آن خانه های مزین بزرگی که ما گفتیم ؟! و این نهر آب حیات چه سوائی دارد با کوثر و سلسبیلی که ما میگوئیم ؟ ! و این درختهائیکه شما میگوئید در دو طرف نهرند چه تفاوتی دارند با آندرختهائیکه ما گفتیم ؟! و این دوازده میوه که این درختها میآورند یعنی درهر ماهی یك میوه چه فرقی دارند با آنمیوه هائیکه ما گفتیم :

لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان

و این خیمه‌هائیکه در کتابهای مقدسهٔ شمایند[2] چه تفاوتی دارند با آن خیمه هائیکه در سورهٔ مبارکه الرحمن اند[3] و این سلطنت ابد الابادی که شما میگوئید چه فرقی دارد با آن‌سلطنتی که‌ما میگوئیم مؤمنین خدام و دربان دارند ؟ ! اگرمجازیندهمه مجازیند واگرجسمانیند همه‌جسمانیند! واگر باید تأویل کرد همه را تأویل‌کن واگر تسلیم‌باید نمود همه راتسلیم نما، دیگر بی‌انصافی‌وجرأت‌وجسارت‌چرا؟ وقتیکه درکتابهای‌شماست ازجانب خداست وچون درقرآن واحادیث‌ما باشدمیگوئید

(۱) سنگی است معروف که در کاشمر وکرمان بعض انواع آن یافت می‌شود و آن بر ۵ نوع است :

۱ ـ سفید روشن ۲ ـ سفید زردفام ۳ ـ سبز زمردی ۴ ـ سبز سیاه‌فام

۵ ـ سیاه شفاف مانندشبه ودربعضی ازجاها شیب‌ویشب نیزخوانده می‌شود . برهان قاطع‌چاپ سینا جلد ۴ صفحه ۲۴۳۵ .

(۲) مکاشفات یوحنا باب ۲۱

(۳) سورهٔ الرحمن ۵۵ آیهٔ ۴۵ ببعد .

از یهود یادگرفته اید، حرف نامربوط و هرزه گفتن شأن مردحکیم نیست .

و اما قول او که چنین بهشت مجازی را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنا بر احادیثی که از یهودیان شنیده الخ اولی و انسب این بود که این نسبت را بجناب مسیح و حواریین بدهد بدو وجه:

مسیح در پای منبر کاهنان

وجه اول : اینکه جناب مسیح و حواریین یهودی زاده بودند و خود جناب مسیح تاسی سال پای منبر ایشان می نشست واستماع موعظه ایشان مینمود[۱] و سه سال و نیم نیز از برای ایشان موعظه مینمود ! حال حواریون معلوم استکه دائماً با یهود محشور بودند بخلاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله .

وجه دوم : آنکه بنا بر قول خود قسیس درمیزان الحق حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتابهای یهود را محرف و خراب میداند و ابداً بکتابهای آنها معتقد نمیباشد بخلاف جناب مسیح و حواریین که کتابهای یهود را از جانب خدا و آسمانی میدانند، اناجیل و رسایل حواریین مکمل کتابهای یهود میباشند ودراواخر میزان الحق قسیس مینویسد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله (دشمن یهود بود) وبا ایشان مخالطه نمیکرد و احادیث ایشان راگوش نمیداد و استماع نمیفرمود بخلاف جناب مسیح و حواریین !

پس بهتر این بود که قسیس بگوید جناب مسیح و حواریین از یهود یادگرفتند وحضرت رسول از ایشان چون جناب مسیح وحواریین مقدم برحضرت رسول بودند ازحیث زمان ، اگر چه این نسبت نیز خلاف و باطل است بلکه همه از خدا یاد گرفتند هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هم ایشان زیراکه پیغمبر خدا باید احکام را ازخدا یادبگیرد

(۱) این مطلب از آیهٔ ۲۳ باب ۳ انجیل لوقا (خود عیسی وقتیکه شروع کرد قریب بسی ساله بود) وابواب ۲۱ تا ۲۴ انجیل متی وابواب مختلف که چند عیدرا نام می برند ومی گویند عیسی درآن عیدها در هیکل بود معلوم می گردد که عیسی بمدت ۳٫۵ سال در هیکل مشغول تبلیغ بود .

نه از کسانیکه قبل از او بودند بلی این نسبت را کفار به پیغمبران میدادند !

پس معلوم‌شد این نسبت ازراه عصبیت وغلط است زیرا این ازجملهٔ مسلّماتست که ذکر قیامت نزد یهود نبوده و در اسفار خمسهٔ توریهٔ ایشان اسمی ازقیامت نیست و ایشانرا تهدید بقیامت نکرده اند چون شعور این معنی را نداشتند و سایرکتب انبیا نیز حاضرکه احوال قیامت درآنها ابداً بیان نشده است بنحو تفصیل بلی درکتب‌انبیاء اسم قیامت هست ولی احوال قیامت نزد یهود وجود ندارد :

پس انسان عاقل که میخواهد عالم قومی باشد و خودش را حاکم ما بین دوملت بزرگ بداند حرف بی مأخذ نمیزند و اگر از خدا نمیترسدلا اقل‌بایداز دنیای خود بترسد وحرف بی‌اصل‌نزند یهودکجا اسم ورسمی‌ازقیامت شنیده بودند و میدانستند ؟! که پیغمبر رحمت اخبار قیامت را از آنها بشنود ؟

معاد از دیدگاه یهودیان :

احبار[۱] یهود و محققین ایشان برآنندکه معاد ازاصول دین ما نیست واگر بود لامحاله حضرت موسی در این اسفار خمسهٔ توریهٔ اسمی ازقیامت میبرد پس این چه بی انصافی است‌که این قسیس‌کرده است سوء ادب اوراکه‌من جواب نمیدهم و حرف‌رکیك و بیمغزگفتن لایق شأن علما نیست کسی هست که مطالبهٔ جواب از او بکند ، اینحقیر همینقدر میگویم : **جزاه الله بما قال .**

ای عاقل منصف تأمل کن وببین که عصبیت انسانراتا به چه درجه میرساند !

بهشت از نظر اسلام :

و بعد از همهٔ اینها گوئیم : اهل اسلام نمیگویندکه لذت جنت مقصور برلذت

(۱) حبر در لغت دانشمند پرهیزکار را گویند ودر نزد یهود رئیس کاهنان را حبر خوانند وسبط لاویان‌را که عهده‌دار کارهای کنیسه بودند حبرونیان نیز می‌خوانند . این کلمه ازاصل حبرون گرفته شده که‌اسم شهرقدیمی‌یهودیان در ۲۰ میلی شهر اورشلیم بود .
قاموس‌مقدس‌ص ۳۱۱ ، المنجدص۱۰۹

جسمانی و مجازی میباشد و بس! چنانچه‌علمای‌پروتستنت از راه خطا وغلط و یا تغلیط عوام باهل اسلام نسبت میدهند بلکه معتقد مسلمین بنص قرآن مجید و احادیث صحیحه آنستکه لذت جنّت مشتمل بر دو نوع لذت و نعمت است جسمانی وروحانی و ثانی اکمل و افضل می باشد و هر دو نوع با اتم وجه ازبرای مؤمنین حاصل و ایشان بخوش بختی و جلال خود واصل خواهند شد .

قال الله تعالی فی‌سورة التوبة : وَعَدَاللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُخَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي‌جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)

و معنی این‌کلمات بفارسی چنین میباشد : وعده داد خدا مردان وزنان با ایمان را جنّاتیکه میریزد از زیر درختان آنها نهرها درحالتی‌که جاوید ومخلدند درآنجا و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش که ازآن لذتها یابند و بخوشحالی وخوش دلی گذرانند درجنات عدن و خوشنودی ازجانب خدا مؤمنانرا بزرگتر از جنات‌عدن و انواع نعمتهای آنست زیرا مبدء جمیع سعادات ومنشأ جمیع کرامات رضای حضرت عزتست و مؤدّی به نیل قرب وصال ببارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نی ، اینستکه میفرماید :

وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ (۲)

این رضوان با جمیع نعم بهشت فلاح اهل صلاح استکه بزرگست و جمیع‌دنیا و ما فیها درجنب آن درنهایت حقارت میباشد .

(۱) سورة توبه ۹ : ۷۲

(۲) سورة توبه ۹ : ۷۲

و از امام العارفین حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما صلوات الله الملك المبین منقولستکه: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی بایشان خطاب فرماید که: **یا اهل الجنة** ایشان گویند:

لبیك ربنا و سعدیك و الخیر فی یدیك

پس فرماید که: خوشنود شوید گویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرمودی آنچیزیراکه به هیچیك از مخلوقات خود عطا نکردی حق تعالی فرماید: من بدهم بشما بهتر وفاضلتر ازین را گویند آنچه تواند بود که ازین فاضلتر باشد خطاب رسدکه رضا و خوشنودی منست ازشما گویند بلی یارب رضا و خوشنودی تو ازهمه بالاتر است!

پس از مضمون هدایت نمون آیهٔ مبارکه وحدیث شریف ثابت و محقق گردیدکه: جنت مشمل بردونوع لذت میباشد روحانی وجسمانی، بلاریب این فوز عظیم است زیرا که انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی روحانی و کثیف سفلی جسمانی،سعادت وشقاوت انسانی منضم باین دوجوهرمیباشد پس زمانیکه‌خیرات جسمانی ازبرای جسم حاصل و سعادت روحانیه هم باو منضم‌گردید هرکدام از روح و جسم بسعادت لایق خود واصل گردیده است و بدون شبهه این فوز عظیم است بعبارة اخری :سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست (جلت‌عظمته) و سعادت اجساد در ادراك محسوسات و جمع ایندو سعادت دراین زندگانی دنیا ازبرای جمیع افراد بشر امکان ندارد زیرا که آدمی بامستغرق بودن درتجلی عالم قدس ممکن نیست که‌ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه امکان‌ندارد که ملتفت شود بسوی‌لذات‌روحانیه چون ارواح بشریه دراین عالم‌ضعیفند مگر انبیاء و ائمه و دروقتی‌که مفارقت کردند از بدنهابمرگ و استمداد قوت ازعالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشانرا بهم میرسد که جمع میان‌این دوامر میتوانندکرد

و عاقل شبهه نمیکند در اینکه این حالت اعلی درجهٔ کمالات و اقصی مرتبهٔ سعادات است.

ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

و اگر علمای پروتستنت گویند اجتماع این دو لذت در جنت در عقول ما قبیح است در جواب گوئیم اضطراب مکنید انشاء الله این امر از برای شما حاصل نخواهد شد چون منکر کتابهای خود گردیده اید، از کتابهای شما معلوم و مشخص گردید که بهشت در نزد شما جسمانی و مجازی است و در باب اول از همین کتاب خواهی دانست که انجیل در نزد مسلمین اعزّهم الله عبارت از آن کتابیستکه بجناب عیسی علیه السلام نازل شد و بس ؛ پس اگر در قولی از اقوال مسیحیه چیزی یافت شود که بحسب ظاهر مخالف حکم قرآن باشد باقطع نظر از اینکه مروی بر روایات آحاد است آنمخالفت مضر بحال قرآن نخواهد بود ! چنانچه در باب ششم در جواب از شبههٔ ثانیه مدللاً و مفصلاً خواهی دانست! و آن قول مخالف را برفرض قبول تأویل مینمائیم زیرا که هرچه در کتب عهد عتیق و جدید است از قصص و احکام اگر با قرآن مجید و احادیث صحیحه موافقت دارد در نزد مسلمین مقبول است یقیناً او اگر مخالف است مردود است بدون شبهه ! و بودن اهل جنّت مثل ملائکه « در زعم قسیس » باز منافی اکل و شرب نیست بحکم کتب مقدّسهٔ ایشان !

آیا نمی بینی که آن سه ملکیرا که از برای ابراهیم خلیل علیه السلام ظاهر شد جناب خلیل گوسالهٔ تر و تازهٔ خوبی بریان شده و کره و شیر را حاضر کرد و ملائکه خوردند چنانچه در باب ۱۸ از سفر تکوین مرقوم گردیده است و [1] و اینکه آندو ملکی که

(۱) خداوند در بلوطستان ممری بروی (ابراهیم) ظاهر شد و او در گرمای روز بدر خیمه نشسته ۲ ناگاه چشمان خودرا بلندکرد دید که اینك سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند ...... ۶ ابراهیم بخیمه نزد ساره شتافت و گفت سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آنرا خمیر کرده گردها بساز...... ۸ پس کره و شیر و گوساله‌را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند .

به‌لوط علیه‌السلام آمدند ولیمه از برای ایشان درست کرد و نان فطیری از برای ایشان بخت و ضیافتی بر پا نمود و ایشان خوردند چنانچه در باب ۱۹ از سفر تکوین مسطور گردیده [۱] .

پس اگر ماها درروز قیامت مثل ملك باشیم بحکم کتابهای مقدسهٔ شما منافات با اکل و شرب و سایر لذات جسمانیه ندارد !

البته آن درختهائیرا که خدا دراطراف نهرها خلق کرده است که در هرسالی دوازده‌میوه‌میآورند‌باید‌خورد وخدا آنمیوهارااز برای اکل خلق کرده است والا خدا فعل لغو نمیکند.

و آن نهر حیاتیکه از زیر این درختها جاری میشود و منشأ آن ترنوس [۲] خداست باید آشامید بنص کتابهای شما آب آن مجانی است بنابر قول شما ساقی آن بره خداست و بنابر قول ما شیر خداست و الا اختلاف دیگر نداریم و مضامین‌کتابهای مقدسه شما موافق است با قرآن مجید و احادیث ما درباب جنت و جناب عیسی هم‌در آخر عمرش داد میزد که درجنت اکل و شرب میباشد همه این اقوال منقول گردید دیگر اعاده لازم نیست و العجب کل العجب از علمای مسیحیه که مقرّ بحشر و معاد جسمانی میباشند مع هذا لذات و آلام جسمانیه را مستبعد میشمارند !

بلی اگر منکر حشر و نشر بودند مطلقاً مثل مشرکین عرب و مانند ملاحده و حکمای خودشان از اهل اروپا و یا حشر جسمانیرا منکر و معترف به حشر روحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطو، از برای استبعاد ایشان بحسب ظاهر وجهی بود ولی در نزد ایشان جسدخدا از اکل وشرب و سایر لوازمات جسمانیه منفك نگردید «باعتبار ناسوت» و چون جناب عیسی مانند جناب یحیی علیه‌السلام زاهد و مرتاض نبود از اطعمهٔ

---

(۱) وقت‌عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند ولوط بدروازهٔ سدوم نشسته بود . . . برای ایشان ضیافتی نمود ونان فطیر پخت پس تناول کردند .

(۲) ترنوس «Ternos» کلمه‌ایست یونانی بمعنای قدرت وتوانائی .

اذیذه وشرب خمر اجتناب نمی‌کرد لهذا منکرین او را سرزنش مینمودند و مذمتش میکردند و میگفتند مردیست اکول و باده پرست چنانچه در باب یازدهم از انجیل متی[1] مرقومست و در نزد ما این طعن و سرزنش مردود است و امثال این آیات مجعول و ساحت عصمت مسیح بری از شرب خمر و اکل کثیر است .

لیکن گوئیم خدای دوم شما وقتیکه مجسم شد خورد و آشامید بنا بر اعتقاد خود شما پس چطور میشود که اهل‌جنت با وجود جسمیت اکل وشرب‌نداشته باشند؟ ایضاً گوئیم‌که‌جناب عیسی علیه‌السلام باعتبار جسمیت انسان بود و بس ، پس چنانچه اطعمه نفیسه وشرب خمر مانع نبود اورا از ادراك لذات روحانیّه مع کونه فی دار الدنیا بلکه احکام روحانیّت در حضرت اوغالب وقاهر بودند فکذلك لذات جسمانیّه مانع نخواهد بود از ادراك لذات روحانیّه درحق اهل جنت با بودن ایشان در نشأة الاخری :

الحمد لله علی ظهور الحق و نصرة الاسلام و الصلوات و السلام علی خیر الانام و آله الکرام .

مخفی ومستور نماندکه این مسئله ازاعظم مسائل خلافیّه‌است فیما بین المسلمین والمسیحیین، اینست که قسّیسین این مسئله‌را مکرر مینمایند دررسائل خود که‌بر رد اسلام نوشته‌اند پس ما اگر جواب‌را مکرر بنویسیم ازبرای ما عیبی و عاری نخواهد بود زیرا در هر موضع باید جواب موافق مذاق داده شود پس معلوم و محقق گردیدکه اعتراض قسّیس لغو وبیجاست .

---

(۱) پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد ، می‌گویند : اینك مرد پرخور و میگسار ودوست باجگیران وگناهکاران است . انجیل متی باب ۱۱ : ۱۹

معاد از نظر اسلام و مسیحیت.

شبههٔ بیست و پنجم : در اواخر صفحهٔ ۱۷۲ و ۱۷۳ گوید : پس چنانکه کیفیت بخت وجلال اخروی بیان گشته انجیل دلالت برحقیّت وکلام الهی بودن آن میکند همچنین بهشت بیان ساخته ازقرآن برای از خدا نبودن آن دلیلی است واضح ومبرهن واین مرحله را که کیفیت بهشت ازقراریکه درقرآن واحادیث اظهار وبیان گشته نقص وعیب کلی داشته بااحوال عالم باقی مناسبتی وببخت حقانی روح انسان موافقتی ندارد! بعضی از علمای اهل اسلام نیز دریافت نموده در صددآن برآمده اندکه آنرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه وتفسیر کنند لیکن اینکه بهشت اعتقادیّه محمّدیه روحانی نیست بهرکسیکه از احادیثی که در تفسیرآن آمده خبردار است واضح و یقین خواهد بود چنانچه همان فقره از مضمون آیات قرآن واز مواقع مذکوره کتب مزبوره نیز بالتمام آشکار ویقین میگردد ، انتهی بالفاظه (۱)

الجواب : این عبارات هم مثل عبارات سابقه اوست که چشم را از رویّهٔ علما پوشیده وقلم را رخصت داده وهرچه خواسته نوشته است ، میخواهیم بدانیم اولا انجیل شما کدامست ؟ وکی شما انجیل خدا در دست دارید ؟ اگر میخواهید برمسلمین تلبیس کنید مسلمین حافظ دارند نمیگذاردکه شما ایشانرا گول بزنید ، کلام خداکی در دست شماست ؟ واین تواریخ مفقود السندرا مسمی بکلام خدا نمودن یعنی چه ؟ بالله العلیّ القاهر الغالب من عوض شما خجالت میکشم که اسم این تواریخ را کلام خدا بگذارید چون مملو از اغلاط ومحذورات واختلافاتند که همدیگررا تکذیب مینمایند .

نسب عیسی :

وهرکسی مقابله کند بیان نسب مسیح راکه درباب اول ازانجیل متی است با بیان

(۱) وصفحهٔ ۱۹۱ راه زندگی .

لوقاکه درباب سیّم از انجیل اوست برشش اختلاف مطلع ومستحضر خواهد شد :

اول : اینکه‌ازانجیل متی معلوم میشودکه یوسف نجارشوهر مصنوعی مریم‌پسر یعقوبست واز انجیل لوقا پسر هالی است (۱)

دوم : اینکه از انجیل متی‌مفهوم میشود که عیسی ازاولاد سلیمان‌بن داود علیه السلام است واز انجیل لوقا از اولاد ناثان‌بن داود است (۲)

سیّم : اینکه از انجیل متی‌معلوم میگرددکه جمیع آباء مسیح ازداود تاجلای

(۱) یوسف نجار نامزد مریم باکره از فرزندان حضرت داود و مردی پرهیزکار ومتقی بود ودرناصریه زندگی‌می‌کرد ودرزمان حکومت قیصر اوغسطس برای اسم‌نویسی در سرشماری ربع مسکون بانامزدش به بیت‌اللحم رفتند و در آنجا عیسی‌بن مریم از مادر بزاد واورا باورشلیم‌بردند تابرحسب شریعت موسی‌تطهیر شود (انجیل لوقا باب ۲ : ۱-۶) واز ترس هیرودیس ازآنجا بمصر شتافتند وبعداز مرگ‌هیرودیس بسوی جلیل رهسپارشدند و درناصریه‌سکونت‌ورزیدند وچون‌حضرت‌عیسی دوازده ساله شد باز او را باورشلیم آوردند تادرعیدفصح‌شرکت‌کنند(انجیل‌متی‌باب ۱ : ۱۹وباب ۱۳ : ۵۵) وازحالات‌یوسف‌بیش‌ازاین اطلاعی‌در دست نیست شاید درهمانجا مرده است .

یوسف بنقل متی فرزند یعقوب‌بن متان (باب ۱ : ۱۶) وبنوشتهٔ لوقا فرزند هالی‌بن متات است (باب ۳ : ۲۴) .

(۲) حضرت داود علیه السلام را چهار فرزند بود ازجمله :

۱ ـ سلیمان : که سلطنت وی مشهور ومعروف است ودرباره‌اش داستانهایی ساخته‌اند وحالات اورا قرآن مجید در ۵۶ آیه از سوره‌های : بقره ، انعام ، انبیاء ، نمل ، سباوص وعهد جدید در انجیل‌های : متی ، لوقا و مکاشفات یوحنا . و عهد عتیق در کتابهای : دوم سموئیل ، اول و دوم تواریخ‌ایام ، اول پادشاهان وزبورداودآورده‌اند .

۲ ـ ناثان : از پیامبران بنی اسرائیل بودکه شرح زندگانی او در عهد عتیق : اول پادشاهان ، تواریخ ایام ، ودوم سموئیل آمده است .

بابل سلاطین مشهور بوده‌اند و از انجیل لوقا مشخص میشود که سلاطین و مشهور نبوده‌اند غیر از داود و ناثان .

چهارم : اینکه از انجیل متی مفهوم میگردد که شلتائیل‌بن یوخینا [۱] بوده است واز لوقا معلوم میشودکه شلتائیل‌بن نیریست .

پنجم : آنکه از انجیل متی معلوم میشود که اسم پسر زروبابل ابیهود [۲] بوده است وازانجیل‌لوقا مفهوم میگرددکه اسم‌ابن زروبابل ریصا [۳] بوده است عجب‌اینکه اسماء اولاد زروبابل در باب سیّم ازکتاب اول اخبار ایام مکتوبست درمیان ایشان نه ابیهود است و نه‌ریصا [۴] پس حق آنستکه متی ولوقا هردوغلط نوشته‌اند ونفهمیده‌اند.

ششم : آنکه از داود تا مسیح علیه‌السلام بیست و شش طبقه است بنابر بیان متی و

(۱) لوقا پدر سالتیئیل (شلتائیل) را نیری معرفی می‌کند (انجیل لوقا باب۲ : ۲۷) ومتی ویرا یکنیا می‌داند «انجیل متی باب ۱ : ۱۲» ودربیان سلسله‌نسب حضرت عیسی علیه‌السلام متی‌گوید : یکنیا در زمان جلای بابل بدنیاآمد (یوشیا یکنیا وبرادرانش‌را در زمان جلای بابل آورد) وزبیان طبقات‌درآیهٔ ۱۸ چنین استفاده‌می‌شود که خود جلای بابل از اجداد حضرت مسیح است (از داود تاجلای بابل چهارده طبقه . .) ودرکتابهای معتبر مسیحیان شرح زندگانی هیچکدام از افراد نامبرده‌نیامده است .

(۲) زروبابل ابیهودرا آورد (متی باب ۱ : ۱۳) زروبابل پیشوای یهودیان از خانواده داود واز سلسلهٔ نیری وناثان بود. وی والی اورشلیم شد واول‌کسی است‌که شرایع دینیه‌را برای مردم بیان نمود ودر بنای هیکل کوشش بسزاکرد ودر سال ۵۳۶ قبل‌ازمیلاد بامر کورش پادشاه ایران بااسرای یهودی بابل به اورشلیم مراجعت نمود و هیکل دوم را بنا گزارد و ۲۰ سال دربنای‌آن‌کوشید ودرسال ۵۱۵ قبل‌ازمیلاد بنای‌هیکل‌پایان‌پذیرفت . داستان زروبابل درکتاب عزرا مسطور است .

(۳) ریسا بن زروبابل‌بن . . . لوقا باب ۳ : ۲۷

(۴) پسران زروبابل مشلام وحننیا وخواهر ایشان شلومیت بود . وحشوبه واوهل وبرخیا وحسدیاو یوشب حسدکه پنج‌نفر باشند . اول‌تواریخ ایام باب ۳ : ۲۰ و ۲۱۹

چهل ویکطبقه است بنابر تحریر لوقا وچون زمان فیما بین مسیح و داود علیهما السلام هزار سال است پس بنابر بیان متی مقابل هرطبقه چهل سال خواهد بودو بنابر بیان لوقا مقابل هرطبقه بیست وپنج سال خواهد بود .

پس کسانیکه درچند سطری این‌قدر اختلاف داشته باشند وهمدیگررا تکذیب نمایند تحریرات ایشانرا کلام خداگفتن وخودشانرا ازارباب وحی والهام دانستن خلاف وباطل بلکه منتهای بی‌شرمیست .

واین نمونهٔ بود از اختلافات ایشان ، درباب اول ودوم از همین کتاب مفصلاً و مدللاً اختلافات واغلاط ایشان مذکور خواهد شد که ابداً امکان ندارد که این کتب عهد عتیق وجدیدکلام الهی باشند ! ودر باب ششم ازهمین کتاب معلوم ومشخص میشود که قرآن یقیناً کلام الهی است .

الحاصل : چون اختلافات فیما بین دوباب بادنی تأمل ظاهر و روشن است لهذا اززمان اشتهار ایندو انجیل الی‌یومنا هذا علمای مسیحیه در رفع این اختلاف مبهوت ومتحیرند وبتوجیهات ضعیفهٔ رکیکه توجیه مینمایند ولذلك جمعی از محققین ایشان بوقوع اختلاف اقرار واعتراف دارند مانند اکهارن وکیسر و هین ودیوت وونیروفرش وغیرهم باینکه این دوباب مختلفند باختلاف معنوی وهذا حق وعین‌الانصاف وچنانچه از انجیلین اغلاط واختلافات در مواضع دیگر صادر وواقع گردیده است‌کذلك دراین موضع ، بلی اگرکلام ایشان خالی از اختلاف واغلاط بودتأویل مناسب ولازم بود وان کان بعیداً .

وآدم کلارك مفسر در ذیل شرح باب سیم از انجیل لوقا توجیهاتي نقل‌کرده و بآنها رضا نشده است واز شدت بهت وتحیر عذر غیرمسموعی نقل کرده است از مستر هارمرسی در صفحهٔ ۴۰۸ از مجلد پنجم از تفسیر خود نقل او باین نحو است :

که اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بوده است وهر

صاحب علمی میداندکه متی ولوقادربیان نسب رب باختلافی هستند که متحیر است درآن محققین از قدما ومتأخرین وچنانچه در موضع دیگر مفهوم گردیده‌که اعتراض درحق مؤلف شده وپس ازآن اعتراض حمایتی ازاو شده است وهمچنین در اینجا زمانیکه عبارت صاف شد حمایت ازاو قوی خواهد بودولیکن زمان چنینش خواهدکرد انتهی .

یعنی بمرور زمان‌که عبارت صاف شد واین حمایتی خواهدشد از ارباب‌اناجیل پس این مفسر اقرار واعتراف نموده‌است بوقوع اختلاف بقسمیکه متقدمین ومتأخرین درتوجیه آن متحیر ومبهوتند .

وقول او اوراق نسب در میان یهود بحفظ جیّد محفوظ بود، مردود است زیرا این اوراق نسب برباح حوادث منتشر وازهمدیگر پاشیده‌شد لذلك عزرا بادو پیغمبر دیگر در بیان بعضی نسب بخطا واقع گردیده‌اند چنانچه در باب اول در بیان حال توریة خواهد آمد[1] و همچنین درباب دوم ! زمانیکه حال درعهد عزرا اینطور باشد پس در عهد اراکله یعنی حواریّین چطور خواهد بود ؟

زمانیکه اوراق‌کهنه ورؤسامحفوظ نماند بچه‌اعتبار میشودگفت که اوراق‌نسب یوسف‌نجار ضعیف مسکین محفوظ مانده‌است وزمانیکه سه‌نفر پیغمبر معتبر مانندعزرا وزکریا وحجی[2] دربیان نسب بغلط وخطا واقع‌شوند ونتوانند غلطرا از صحیح‌تمیز

(۱) این قسمت در جزء دوم همین‌کتاب چاپ خواهد شد انشاءالله

(۲) عزرا : بصفحهٔ ۳۴۶ همین‌کتاب مراجعه شود .

زکریا : دوپیغمبر بااین اسم موسوم بوده‌اند :

۱ ـ زکریابن برخیا : داستان او در قرآن مجید نیامده است ولی او سه‌قرن‌پیش‌از میلاد مسیح زندگی می‌کرد واو درباب نهم‌کتاب خود (صحیفهٔ زکریا) از ورود پادشاه‌الاغ سواری به اورشلیم بشارت می‌دهد که در اسلام آنرا بر غلبه سپاه اسلام به بیت‌المقدس در دوران حکومت عمر حمل‌کرده‌اند ودر نصرانیت بآمدن حضرت مسیح ودر یهودیت به‌مسیح←

بدهند بنا بر قول خود اهل کتاب از یهود و نصاری پس ظنّ تو در باب مترجم انجیل متی چه خواهد بود وحال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلاً عن وثاقة احواله و عن کونه ذاالهام، معلوم است شخص مجهول‌را نمیشود توثیق وتعدیل نمود تحریرات و ترجمهٔ شخص مجهول‌را کلام الهی والهامی دانستن نمیشود مگر ازقلّت عقل .

و همچنین است حال لوقا که یقیناً از اراکله نیست وابداً خدمت جناب مسیح نرسیده‌است بلکه ازشاگردهای پولس میباشد[1] خودپولس را اهل اسلام مضل النصاری ومخرب دین مسیح میدانندورئیس الکذابین است که درطبقهٔ اول ظاهر شدندو بلطایف الحیل دین مسیحرا از میان بردند وقتی که حال استاد در نزد مسلمین این باشد حال شاگرد

منتظر دجال تفسیر کرده‌اند .

۲ ـ زکریا پدر یحیی ﷺ : او شوهرخاله مریم ومرد کاهن وخدمتگزار هیکل بود که همسر عمران وقتی که دختر خود مریم‌را بهیکل آورد بهمین زکریا سپرد تا اورا تعلیم دهد . همسر نازای او در ایام پیری از او حامله شد وپسری بدنیا آورد و حضرت زکریا بدستورالهی هفت روزروزهٔ صمت گرفت وروزهشتم سکوت خودرا باادای کلمهٔ یحیی شکست وگفت اسم فرزندم‌رایحیی بگذارید . و در قرآن مجید هشت بار از او اسم برده شده است .

قصص‌الانبیاء نجار ص ۳۶۸، قاموس مقدس ص ۴۴۳

حجی : از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل بود که احتمالا در مراجعت بنی‌اسرائیل از بابل همراه آنان بود ودر بنای هیکل بازرو بابل همکاری کرد ودر تشویق مردم برای بنای هیکل همت شایان توجهی ازخود نشان داد . قاموس مقدس ص ۳۱۴ .

(۱) لوقا طبیب نویسنده انجیل لوقا و اعمال رسولان و دوست محبوب و همدست باوفای پولس بود ودر بیشتر سفرها باهم بوده‌اند وپولس اورا دوست خود معرفی می‌کند (رسالهٔ کولسیان باب ۴ : ۱۴) وتاریخ زندگانی شخصی او قبل از همراهی باپولس و بعد ازآن نامعلوم است «قاموس مقدس ص ۷۷۲» وی‌در حدود سال ۷۰ میلادی در گذشته‌است المنجد اعلام ص ۴۶۵ .

چه خواهد بود ؟ خود حضرت مسیح فرمودند که شاگرد افضل از استاد نمیشود [1] و غایت مافی‌الباب اینکه لوقا هم‌مثل پولس باشد.

وخود مسیحیین نمیتوانند الهامی بودن لوقارا اثبات نمایند پس ظن غالب اینکه دوورق‌مختلف‌در بیان نسب یوسف نجار بدست متی‌و لوقاافتادو تمیزاز برای‌ایشان حاصل نشد وهرکدام بحسب‌گمان‌خود یکی از ورقتین‌را اختیار کرده ودر انجیل خود تحریر نمود ! ورجاء مفسر که گفت لیکن بمرور زمان اختلاف رفع شود الخ رجاء بلافائده است چون ۱۸۹۴ سال از ولادت مسیح گذشت وهنوز عبارت صاف نشده است بازاغلاط واختلافات باقیند .

لازم بود که‌درقرون‌اربعهٔ‌اخیره‌عبارتین‌صاف شوند زیراعلوم‌عقلیه و نقلیه دراروپا شایع گردیده وبتحقیق همه‌چیز حتی تحقیق ملت ایضاً توجه نموده‌اند واصلاح ملت هم کرده‌اند وحکم بر بطلان مذهب عمومی نموده‌اند : در اول وهله پاپ‌را که مقتدای ملت بوده ازجملهٔ اراذل واز اهل‌غدر وحیله‌اش دانسته‌اند [2] بعد اختلاف در اصلاح کرده‌اند ومتفرق بفرق مختلفه گردیده‌اند پس یوماً فیوماً در اصلاح ترقی نموده‌اند تا اینکه محققین غیر محصورین از ایشان بجهة زیادتی تحقیق بدرجهٔ اعلی از اصلاح رسیده‌اند ومتصل تحقیقاتشان بالارفت حتی‌اینکه ملت مسیحیه‌را مثل حکایات باطله وخیالات واهیه‌دانستند وکتابها برردّ این‌ملت‌تصنیف نمودند وبکسانیکه این‌اناجیل‌را کلام خدا بدانند استهزاء مینمایند وفعلاً جمعیت این مرتدین از دین مسیح زیادتر از جمعیت پروتستانیها میباشد وروز بروز جمعیت ایشان زیادتر میشود ، عجب است از علمای پروتستنت که ابداً متعرض جواب‌ایشان نمیشوند وبراهل‌اسلام اعتراض‌مینمایند دشمن قلعه‌را گرفته است در خیال تنظیمات ثغور و حدود میباشند .

---

(۱) انجیل متی باب ۱۰ : ۲۴ .

(۲) بصفحه‌های ۴۲ و۴۳ همین‌کتاب وصفحه‌های ۱۰۳ تا ۱۰۵ تاریخ اصلاحات کلیسا پیشنهادهای شماره ۸۲ ، ۸۶ و ۸۹ لوطر مراجعه شود

توجیه اختلاف انجیلها

الحاصل: توجیه مشهور دراصلاح اختلافات مسطوره درمیان ملت مسیحیه فعلا اینکه : جایز است که متی نسب یوسف نجاررا تحریر نموده باشد ولوقا نسب مریم را ویوسف داماد هالی باشد وهالی پسر نداشته باشد ازاین جهت دامادرا بهالی منتسب نموده‌اند وداخل سلسلهٔ نسب گردیده است !

مسود این اوراق گوید :این توجیه در غایت ضعف ومردود است بوجوه شتی :

عیسی مسیح موعود نیست

وجه اول : اینکه بنابر این تقدیر مسیح از اولاد ناثان خواهد بودنه ازاولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عیسی از جانب مادر اوست نه از جانب پدر مصنوعی و نسب یوسف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلیهذا عیسی مسیح موعود نخواهد بود وچون مسیح موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد نه از اولادناثان ولذلك کالوین[1]

(۱) جان کالوین «Galvin» دردهم جولای ۱۵۰۹ در شهرمویون «Moyon» فرانسه متولد شد وپدرش بکار منشیگری اشتغال داشت . کالوین نخست بتحصیل معلومات کشیشی پرداخت وسرآمدهمدرسان خود گردید وسپس بمدرسه حقوق فرستاده شد ودرآنجا نیز سرآمد تمام دانشجویان گردید و زبانهای یونان ولاتین‌را خوب فرا گرفت و از عقاید معنوی‌فاصله گرفت . . . وبعدهادوباره تغییر حالت داد و وارد کلیسا شد و به شهر بال «Basle» سویس هجرت کرد ، و در۲۶ سالگی کتابی درعقاید خود نوشت که محکمترین کتاب پروتستان آن عصر شد ولی مخالفین وی آنرا قرآن رافضی‌ها وزندقه خواندند .

کالوین ردی برپاپ وپاپگری نوشت ومعتقد بود نجات کامل کار خداست وهیچ عملی از اعمال بشری کافی نیست که نجات‌را عاید انسان گرداند . ودربارهٔ عشاء ربانی نظریه‌ای بین عقیده دوینگلی ولوتر دارد ومی‌گوید : تنها ایماندار می‌تواند حقیقتاً مسیح را بپذیرد واز روی واقع در قلب خود اورا قبول کند .

کالوین در هنگام عبور ازشهر ژنو بافارل «Farle» آشناشد . فارل از او خواست که در ژنو بماند ودر تبلیغ مذهب پروتستانها باوی‌همکاری کند وکالوین هم تصمیم به اقامت موقت درآنجا گرفت ولی تاآخر عمر در همان شهر ماند وبسال ۱۵۶۴ بمرد

تاریخ اصلاحات کلیسا ص ۱۲۸ و۱۳۲ ـ ۱۴۲ .

مقتدای فرقهٔ پروتستنت در ردّ این توجیه گفته است: هرکس سلیمانرا از نسب مسیح اخراج نماید مسیحرا ازمسیحیت اخراج کرده است .

پدران مریم

وجه دوم : اینکه این توجیه صحیح نخواهدبود مگروقتیکه از تواریخ معتبره ثابت ومحقق گرددکه مریم بنت هالی واز اولاد ناثان است ومجرّد احتمال دراین باب کافی نیست خصوصاً درصورتیکه این قول در نزد محققین مثل آدم کلارك مفسّر وغیر او مردود باشد وهمچنین در نزد مقتدای ایشان کالوین و اینکه مریم دختر هالی واز اولاد ناثان است بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محقّق است زیرا یعقوب [1] درانجیل خود تصریح کرد براینکه پدرمریم یهویاقیم ومادرش حنّاست وهمچنین صاحب نورالانوار در صفحهٔ اوّل از جلوهٔ سادسه از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۶ عبارت او اینست « ومریم مادرعیسی دختر یهویاقیم بود که نسب رسانید بزور بابل واز احفاد داود پادشاه واز فرقهٔ یهودا ومادر مریم حنّا نام داشته» انتهی بالفاظه .

وانجیل یعقوب اگرچه الهامی واز تصنیفات یعقوب حواری نیست در نزد اهل تثلیث که معاصر ماهستند لیکن بی‌شبهه از اناجیل قدیمه ومؤلف او از قدماست که‌در قرن اول از قرون مسیحیه بود فعلیهذا باانضمام قول صاحب نورالانوار رتبهٔ اواز رتبهٔ تواریخ معتبره کمتر نخواهد بود ومجرد احتمال مقاومت باانجیل مذکور وقول صاحب نور الانوارالمسطور نخواهد کرد .

واکستائن گفته است : تصریح‌شده است دربعضی کتبی که درعهدمن هستند اینکه مریم علیها السلام ازقوم لاویست واین منافی‌است با بودن مریم ازاولاد ناثان وزمانیکه‌ملاحظه

---

(۱) حضرت مسیح‌را برادری بو یعقوب نام که درعهد جدیدآنرا یعقوب برادرخداوند خوانند ورسالهٔ یعقوب از عهد جدید درپنج‌باب باو منسوب است که درحدود سال ۴۵ میلادی آنرا نوشته است ، بنابراین رسالهٔ‌یعقوب از تمام انجیلها و رساله‌های عهد جدید زودتر نگارش یافته است .

شود آنچه واقع شده است درباب سی‌وششم از سفر اعداد اینکه هرمرد اسرائیلی باید تزویج بازنی نمایدکه از سبط وقبیلهٔ او باشد وکذلك هرزنی باید بمردیکه از سبط وقبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند و اسباط بنی اسرائیل باهمدیگر مختلط نشوند [۱].

وآنچیزیکه واقع گردیده است درباب اول از انجیل لوقا که زوجهٔ زکریا از بنات هارون بوده [۲] ومریم علیها السلام هم از اقارب وخویشاوندان زوجهٔ زکریا بود.

پس واضح ولایح گردیدکه حق آنست که در بعضی کتب واقع شده است: که مریم علیها السلام از خویشاوندان زن جناب زکریا علیه السلام است وزوجهٔ جناب زکریا ازبنات هرونست قطعاً پس مریم هم ازبنات هرون خواهد بود.

واذاکان کذلك، شوهرمصنوعی حضرت مریم هم ازاولاد هرون خواهد بود بحکم توریة فعلیهذا بیان متّی ولوقا هر دوغلط و از مجعولات ومفتریات اهل تثلیث خواهد بود تا ثابت نمایندکه عیسی علیه السلام از احفاد داود است که یهود طعن وسرزنش ننمایند که عیسی علیه السلام مسیح موعود نیست وچون اناجیلی که فعلاً مشهورند تا آخرقرن ثانی شهرتی نداشتند لهذا احد محرّفین مطیع نشد برتحریر وکذب دیگری پس دراختلاف واقع شدند.

---

(۱) این است آنچه خداوند دربارهٔ دختران صلفحاد امرفرموده گفته است بهرکه درنظر ایشان پسندآمد بزنی داده شوندلیکن درقبیلهٔ سبط پدران خود فقط بنکاح داده شوند پس میراث بنی‌اسرائیل از سبط بسبط منتقل‌نشود بلکه هریکی از بنی‌اسرائیل بمیراث سبط پدران خود ملصق باشند.

(۲) در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه کاهنی زکریا نام از فرقه ابیا بود که زن او از دختران هارون بود والیصابات نام داشت. انجیل لوقا باب ۱ : ۵.

مریم دختر هالی نیست

وجه سیم : آنکه اگر مریم بنت هالی بود این امر از برای قدما مخفی نمیماند و میگفتندکه مریم دختر هالی‌است وتحریرات متی ولوقا را بتوجیهات رکیکه توجیه نمی‌نمودند که توجیهات ایشان مورد شناعت ومردود است در نزد متأخّرین .

پدران یوسف

وجه چهارم : اینکه‌عبارات والفاظ متی‌درآیهٔ ۱۶ : از باب‌اوّل باین نحوست: یعقوب‌اکنیسیتون یوسف .

ودرکلدانیهٔ قدیم **یَعقوب‌اَوْلِدْ لیُوسِپْ گَوْرَهْ دمَرْیَم دمِنُّوه ایتِلید یِشُوَع دمِتْ قْرِمْشِیْخ** و الفاظ لوقا باین نحوند ؛ **دِیُوسْ یُوسُفْ تُوهٰالی** و در کلدانیه : **وِ مستِیر وبریُوسِپ برهِلِّي** .

معنی عبارات متّی موافق فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ اینست :

و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمّی بمسیح از او متولّدشد.

و در فارسیهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۷ : ویعقوب بود پدر یوسف شوهر مریم‌که‌عیسی مسمّی بمسیح از او متولد شد. ومعنی الفاظ لوقا ۲۳ : وخودعیسی وقتی‌که‌شروع کرد قریب بسی‌ساله بود وحسب‌گمان خلق پسر یوسف بن‌هالی .

پس صریح عبارتین اینکه متّی ولوقا هردو نسب‌یوسف را مینویسند نه اینکه متّی نسب یوسف ولوقا نسب مریم را چنانچه متأخرین از راه اضطرار گفته‌اند .

وجه پنجم : هرگاه فرض شودکه مریم بنت‌هالی است باز تحریر لوقا صحیح نخواهد بود مگر پس از اینکه ثابت و محقق گردد که رواج یهود یعنی متداول فیما بین ایشان این بوده است‌که داماد وقتی‌که زوجهٔ او برادر نداشته باشد داخل در

سلسلهٔ نسب می‌شده واسم او را درموضع پسر پدر زن تحریر مینموده‌اند لیکن تاکنون این امر بوجه معتمدی ثابت نشده است وهوسهای بعضی علمای پروتستنت واستنباطات ضعیفهٔ ایشان که قابل ردّاست برما حجّت نیست وما انتساب شخصی را به شخص آخر مطلقا انکار نداریم بلکه جایز است نزد ما ایضاً زمانیکه آن شخص آخر از اقارب نسبیّه یا سببیّه این شخص باشد مثل استاد و مرشد مشهور بجهة منزلت دنیویّه و دینیّه این شخص منتسب باو میشود و میگویند این برادر و یا خواهرزاده و یا داماد فلان امیر و یا سلطانست و یا شاگرد فلان فاضل و یا مرید فلان شیخ است لیکن بسبب این انتساب داخل درسلسلهٔ منتسب الیه نمیشود ، پس این انتساب امریست وادخال در سلسلهٔ نسب که او پسر پدر زن خودش است و اینکه این رواج یهود بود ، امردیگر پس ما انکار مینمائیم که رواج یهود چنین بوده .

فائدة : انجیل متّی در زمان لوقا معتبر و مشهور نبود والاّ در اوّل وهله باو مخالفت نمینمود بمخالفتی‌که اوّلین و آخرین از علما ومفسّرین در توجیه آن متحیّر و مبهوت باشند بلکه چندکلمه را درکلام خود زیاده مینمود از براي توضیح .

پس ثابت و محقّق گردیدکه انجیل کلام خدا نیست و قول قسّیس : بهشت بیان ساخته انجیل دلالت برحقّانیت و کلام الهی بودن آن میکند » خلاف و باطل است.

بهشت از نظر انجیل

و اماقول او : «بهشت بیان‌ساخته‌قرآن‌از براي‌خدا نبودن آن دلیلی‌است‌واضح» اینهم خلاف وباطل است چنانچه درباب ششم از همین‌کتاب ثابت ومدلل نمودیم که قرآن‌کلام الهی‌است یقیناً !و نیز گوئیم‌بهشت بیان گشتهٔ انجیل با بهشت بیان‌ساخته قرآن چندان تفاوتی ندارند بلکه موافقت‌کلی دارند چنانچه در جواب از شبههٔ سابقه‌معلوم و مشخص نمودیم [1] دیگر اعاده در اینجا لازم نیست .

(۱) بصفحه ۳۶۵ ببعد مراجعه شود .

و دیگر اینچه بی‌انصافی است که میگوئی جلال اخروی بیان گشته انجیل دلالت برحقّانیت وکلام الهی بودن آن میکند و بهشت بیان ساخته قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلیست واضح . واگر کسی بتو بگوید پس این اوضاعی هم‌که‌ازبرای‌آخرت درکتابهای شماست دلیل بر آنستکه کتابهای شما کذب وخلاف و از جانب خدانیست چه جواب خواهی داد که مسلمین نمیتوانند آن چنان‌جواب‌بدهند ؟ اگر تأویل‌میکنی همه را تأویل کن و اگر تسلیم مینمائی همه را تسلیم نما . وحال آنکه کتابهای شما قابل تأویل نیست چراکه میگوید :

بهشت شهر مربّع است‌که طول وعرضش‌مساویست وبلندی‌حصارش یکصد وچهل وچهار ذراع است وبنای دیوار آن ازیشم وخود شهر اززر خالص چون شیشهٔ مصفّا و بنای دیوارهایش بهر نوع جواهرگرانبهامزین بنیاداول یشم(۱) ودوم‌یاقوت‌کبود(۲) وسیم عقیق سفید(۳) وچهارم‌زمرّد(۴)

---

(۱) بصفحهٔ ۳۷۵ رجوع شود .

(۲) معرب است ازیونانی **hyakinthos** فارسی‌آن‌یاکند است و آن گوهریست از جنس سنگها که شش رنگ آن یافت می‌شود « سرخ ، زرد ، سیاه ، سفید ، سبز طاوسی وکبود » . درعهد جدید چاپ «۱۲۶۲» بجای یاقوت‌کبود فیروزه آمده است و آن سنگی است معروف دارای رنگ آبی درخشان‌که در رطوبت تغییر رنگ می‌دهد مرغوبترین آن درشرق ایران پیدا می‌شود . فرهنگ نظام جلد ۵ ص ۵۴۲ .

(۳) درچاپ‌مزبور عهدجدیدبجای«عقیق‌سفید» «بیجاده»آمده است وآن‌سنگی‌است قیمتی شبیه یاقوت .

(۴) معرب ازیونانی **smaray** سنگی است سبزرنگ وپرقیمت وهرچه پررنگ‌تر باشدگرانبهاتراست (فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۲ ص ۱۷۴۶ .

و پنجم جزع عقیقی [۱] و ششم عقیق [۲] و هفتم زبرجد [۳] و هشتم زمرد سلقی [٤] و نهم طوپاس [۵] و دهم عقیق اخضر [۶] و یازدهم آسمان جونی [۷] و دوازدهم یاقوت [۸] و دوازده دروازه از دوازده مروارید [۹] بودوهردروازه از یك مروارید وشارع عام شهر از زر خالص

---

(۱) درچاپ قدیمی کتاب عهد جدید«۱۲۶۲» بجای جزع عقیق«لعل»آمده است.

(۲) عقیق سنگی است معدنی که برنگهای مختلف متلون است معروفترین آن یمنی است که سرخ رنگ باشد ودرسواحل دریای رم عقیقی استتیره رنگ دارای خطهای سفیدخفی شجری وسیاه وچشم‌بلبلی از اقسام معروف عقیق است فرهنگ نظام جلد ۳ ص ۲۳۸۸

(۳) زبرجد : سنگی است قیمتی ازاقسام پرید peribt دارای شفافیت و سبزرنگ مایل بزردی (زیتونی) .

(۴) درچاپ قدیمی کتاب مقدس بجای زمرد سلقی بلورآمده است ، وآن شیشه‌ایست که از سیلیکات دوپتاسیم وسیلیکات دوپلمب ترکیب یافته فرهنگ معین جلد اول ص۵۷۵ .

(۵) در چاپ مزبور بجای طوپاس «زبرجد» آمده است . وآن نوعی از زمرداست. برهان قاطع ۵۸۴ .

(۶) در چاپ قدیمی کتاب مقدس بجای عقیق اخضر «لاجورد» آمده است و آن سنگی است کبود که از آن نگین‌انگشتری‌سازند، وسابیدهٔ آن را نقاشان بکار برند. فرهنگ نفیسی جلد ٤ ص ۲۹۳۲.

(۷) اسمی‌است فارسی، یاقوت‌کبود راگویند . فرهنگ نفیسی جلد ۱ ص ۲۹.

(۸) در چاپ مزبور بجای یاقوت مرجان آمده است وآن گوهر سرخ رنگی‌است که از دریا بدست می‌آید . برهان قاطع ص۱۰۸۵ .

(۹) از سنگهای قیمتی است که درجواهرسازی مصرف می‌شود و از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده وجسم جامد وکروی شکل وبراق ونسبتاً سخت است‌که از انجمادترشحات مخاط بدن انواعی ازنرم‌تنان دوکفه‌یی (بنام صدف مروارید) پیرامون اجسام خارجی (شن‌ریزه وامثال آن) که دربدن حیوان نامبرده فرو رود بوجود می‌آید . . . فرهنگ دکترمعین جلد ۳ ص۴۰۴۸ .

چون شیشهٔ شفاف و نهر آب حیات صاف مانند بلور از وسط این شهر جاری
در کنار نهر درخت حیاترا که دوازده میوه میآورد یعنی هرماهی میوه‌ای
چنانچه در باب بیست و یکم و بیست ودوّم از مکاشفات یوحنّاست[۱].

و این امور یقیناً قابل تأویل نمیباشند بلکه صریحند در تجسّم اوضاع آن آن عالم .

و اما اینکه گفت : بعضی از علمای اهل‌اسلام دریافت نموده الخ نمیدانم مقصود قسّیس علمای چه فرقه‌هستند که خواستند منکر معاد جسمانی شوند ؟ علمای هر فرقه که میخواهند باشند منکر معاد جسمانی درنزد ما کافر است .

بهشت از نظر قرآن

واما اینکه گفت: لیکن اینکه بهشت اعتقادیه محمدیه‌روحانی نیست ! تهمت صرفست چون ما بهشترا هم روحانی وهم جسمانی میدانیم ، بنا بر نصّ صریح قرآن چنانچه در شبههٔ سابقه گذشت[۲] .

و این عبارت آخر عبارتهای قسّیس است که از طریق الحیات درصدد نقل آن بودیم چون آنچه متعلق باهل اسلام است همین‌قدرها بود **الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین .**

حال چند قول دیگر از سایر مصنفات قسیس نقل میشود که سی قول تمام شده باشد مانند میزان‌الحق وحل‌الاشکال پس گوئیم :

---

(۱) درمکاشفات یوحنا : مکاشفه عیسی مسیح راکه خدا باو داده بیان می‌کند و می گوید : این مطالب بوسیله‌فرشته بر یوحنا ظاهر گشته است (مکاشفات‌یوحنا باب‌اول:۱) وازآیه ۱۱ باب ۲۱ تاآیهٔ ۶ باب۲۲ بهشت راتوصیف می‌کند وآنرا شهر مربعی می‌داندبا خصوصیاتی که خلاصهٔ آنرا مؤلف محترم بیان‌کرده است .

(۲) بصفحه ۳۹۴ همین کتاب مراجعه شود .

سفر پیامبر اسلام

قول اول : درصفحهٔ ۲۰۷ در فصل سیم از باب سیم میزان الحق نسخهٔ مطبوعه سنهٔ ۱۸۶۲ گوید : و محمد نیز قبل از ادعای نبوتش باعم خود ابوطالب و بعداز آن تنها خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور یعنی شام رفته بود ، انتهی بالفاظه .

این نیز غلط است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه و آله بشام تشریف بردند اولاً با عم اکرم خود هشت و یا نه ساله بود بنابر راجح .

ثانیاً بامیسره غلام حضرت خدیجه رضوان الله علیها بنابر قول جمهور علما در سفر ثانی بیست و پنج ساله بود و رفتن آن جناب بشام قبل از نبوت زیاده از دومرتبه ثابت نشده است پس یکدفعه رفتن آنجناب صلی الله علیه و آله را منفرداً قسیس ابیل چند دفعه نموده است علمای مسیحیه در تکثیر ید طولا دارند، ذات واحد حقیقی خدا راسه مینمایند پس اگر یکمرتبه تشریف فرمائی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را چند دفعه بحساب آورند از ایشان استبعادی ندارد .

بی ایمان کشته می‌شود

قول دوم : در صفحهٔ ۲۶۷ و ۲۶۸ از فصل پنجم از باب سیم از میزان الحق گوید: هر کسیکه ازدین محمد بازگشت نماید اورا بقتل رسانند نهایت واضح و آشکار است که حقیت و حقیقت بضرب شمشیر ثابت نمیگردد ومحالست که آدمیرا بجبر وزور بآن مرتبه برسانندکه قلباً بخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدارا قلباً دوست دارد ، بلکه جبر و ظلم از ایمان واطاعت قلب مانع میگردد و بنابراین جبر و تعدی در راه دین ازجملهٔ افعال ناقضه است ، انتهی بالفاظه .

در جواب گوئیم : این طعن وایراد باقبح واشنع وجه برتوریة و جناب موسی علی نبینا و آله وعلیه السلام وارد میشود :

درآیهٔ ۲۰ ازباب بیست و دوم از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است :

وکسیکه بخدای غیر از خداوند وبس‌ذبح نماید البته هلاك شود .

درباب سی‌ودوم از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است : که‌حضرت‌موسی علیه‌السلام بحکم خدا بنی‌لاوی‌را امر نمودکه گوساله پرستان‌را بکشند پس‌سه‌هزار کس از مرتدین‌را در همان روز کشتند(۱) .

و در باب ۳۵ از سفر خروج در حکم شنبه مرقومست: شش‌روز کار بکنید امّا روز هفتمین بجهة شما روز مقدس (یعنی سبت) آرام از برای خداوند است هر کسی درآن کار بکندکشته شود (۲) .

ومردیرا ازبنی اسرائیل‌گرفتندکه در روزشنبه‌هیزم میچیدوجناب موسی‌امر نمود اورا بحکم‌خدا سنگسار نمایند ، پس مرد اسرائیلی رابجهت این عمل قلیل سنگسارش نمودند چنانکه درباب پانزدهم از سفر اعداد مذکور است (۳).

ودرباب ۱۳ از توریة مثنّی مسطور است‌که :

اگر پیغمبری یا بینندهٔ خوابی شماهارا بعبادت غیر خدا دعوت

---

(۱) او (موسی) بدیشان گفت یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید هرکس شمشیر خود را بران خویش بگذارد وازدروازه تادروازهٔ اردو آمدورفت کند وهرکس برادرخود ودوست خویش وهمسایهٔ خود رابکشد ۲۸ و بنی‌لاوی موافق سخن موسی‌کردند ودرآن روز بسه‌هزار نفر ازقوم افتادند . سفر خروج باب ۳۲ : ۲۷ - ۲۸ .

(۲) سفر خروج‌باب ۳۵ : ۲ .

(۳) چون بنی‌اسرائیل در صحرا بودند کسیرا یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد ۳۳ وکسانیکه اورا یافتندکه هیزم جمع می‌کرد او را نزد موسی وهارون و تمامی جماعت آوردند ۳۴ و او را درحبس نگاه داشتند زیراکه اعلام نشده بودکه با وی‌چه باید کرد ۳۵ وخداوند بموسی گفت این شخص البته کشته شود تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند ۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده‌او را سنگسار کردند وبمرد چنانکه خداوند بموسی امر کرده بود .

نماید البته آن پیغمبر یا بینندهٔ خوابها کشته شود اگرچه صاحب معجزات کثیره هم باشد واگر برادرت پسر مادرت ویا پسر ویا دختر تو یا زن هم آغوش تو ویار فیق تو که مثل جان تو است تورا سراً اغوی نموده بگوید برویم تا خدایان غیررا عبادت نمائیم البته اورا بقتل رسان اولاً دست تو بقتلش دراز شود وبعد دست تمامی قوم واورا باسنك سنكسار نما تا بمیرد واگر اهل شهری ویادهی مرتد شوند البته ساکنان آنشهررا بدم شمشیر بکش وآنرا وهرچه که در آنست وهمهٔ بهائمش را بدم شمشیر بالکلّی هلاك ساز وتمامی منهوباتش را درمیان چهارسو جمع کن وآنشهر وتمامی منهوباتش را در راه خداوند خدایت کلاًّ بآتش بسوزان تا ابداً تل باشد وباردیگر بنا نشود[۱].

ودر باب ۱۷ از تورية مثنّى مرقومست که :

اگر براحدی ثابت شود عبادت غیر خدا خواه مرد باشد ویا زن البته کشته شود پس آنمرد ویا زنیکه اینعمل ناشایسته را در اندرون دروازه ـ هایت مرتکب شده است آنمرد ویا آنزن را بیرون آر و سنگسارش نما تا بمیرند[۲].

واین تشدیدات درخصوص مرتد یقیناً در قرآن مجید پیدا نمیشود ! بسیار عجب است از این قسیس متعصب که هیچ عیبی بتورية وارد نمیشود باوجود این تشدیدات ولیکن قرآن معیوب میشود اگر حکم بقتل مرتد کند .

ودر باب ۱۸ از کتاب اول ملوك مرقومست که ایلیای نبی دروادی قیشون چهارصد و پنجاه نفر پیغمبر بت را سر برید .[۳]

---

(۱) تلخیص از باب ۱۳ : آیه ۱ تا ۱۷.

(۲) سفر تثنیه باب ۱۷ : ۴ ـ ۶ .

(۳) ایلیا یکی از انبیای بزرگ بنی‌اسرائیل بود که ۱۵ سال پیامبری کرد و ←

پس بنا بر قول قسیس نبیل لازم میآید که موسی و ایلیا علیهما السلام بلکه خدا عزوجل عالم نبودند باین امر واضح و آشکار در نزد قسیس ، پس نعوذ بالله حمقا واغبیاء بودند بحیثی که بدیهیات برایشان مخفی بوده و حال آنکه این امر از اجل بدیهیات است در نزد این زکی .

لیکن درجواب قسیس گوئیم که مقدس اهل تثلیث پولس در آیهٔ ۲۵ از رسالهٔ اول خود بقرنانیان باین نحو رقم نموده است :

زیرا که جهالت خدا از انسان حکیم تر است و ناتوانائی خدا از مردم تواناتر .

پس بنا بر اعتقاد مقدس اهل تثلیث جهالت خدا نعوذ بالله محکمتر از رأی استکه از برای قسیس ظاهر و آشکار گردیده و رأییکه از برای قسیس ظاهر شده است درمقابل حکم خدا مردود است یقیناً .

← درزمان او کاهنان بسیار بودندکه با سحر وشعبده مردم را بعبادت بعل (خدای آفتاب در مقابل عشتاروت خدای ماه) وادار می‌کردند . ایلیا وتمام کهنه‌که در تورات انبیاء بعل خوانده شده‌اند درکوه کرمل جمع شدند و تمام بنی‌اسرائیل هم حاضر گشتند . طرف صبح کاهنان گاوی قربانی کردند وهرقدر بعل را خواندندکه برای قربانی آنان آتشی بفرستد دعای آنان مستجاب نشد ! بعد از ظهر ایلیا قربانی‌کرد ودرمذبح قرار داد وروی آن آب فراوان ریخت ، بعد دعاکرد واز خدا خواست‌که آتشی برای سوزاندن قربانی او بفرستد! آتش افتاد وقربانی سوختنی وهیزم وسنگها و خاك را بلعید وآب را که درخندق مذبح بود لیسید (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۳۸) چون مردم اینرا دیدند بخاك افتادند ویهوه را بخدائی پذیرفتند و ایلیا بایشان گفت : انبیای بعل را بگیرید ویکی ازآنان رهائی نیابد ! پس ایشانرا گرفتند وایلیاایشانرا نزد نهرقیشون (رودی است‌که از چمن بنی‌عمیر می‌گذرد و از بین حیفا وعکا بدریا می‌ریزد و آنرا المقطع نیز خوانند) فرود آورده و ایشانرا درآنجا کشت (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۱۸ ـ ۴۱) .

سه اقنوم در وحدت

قول سیم : درصفحه ۱۰۵ از حل الاشکال از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۴۷ مسیحی گوید : ما نمیگوئیم که خدا سه شخص و یا شخص واحداست بلکه گوئیم سه اقنوم در وحدتند و ما بین اقانیم ثلثه و سه شخص بعد آسمان و زمین است .

درجواب گوئیم : که این مغالطهٔ صرف است ، زیرا امکان ندارد که وجود بی تشخص پیدا شود ابداً ، و تشخّص از وجود منفك نمیشود زمانیکه فرض شود که اقانیم ثلثه موجودند و ممتازند بامتیاز حقیقی « چنانچه خود قسیس در مؤلفات خود تصریح مینماید » پس قول بوجود اقانیم ثلثه بعینه همان قول بوجود اشخاص ثلثه است علاوه در سؤال و جواب ششم از سؤال و جواب دینیهٔ ایشان که در زبان انگلیسی بوده و بسیط صاحب ینکی دنیائی او را ترجمه بفارسی نموده است باین نحو واقع گردیده است :

سؤال ششم : دارای الوهیت چه کسانند ؟

جواب : دارای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس ، و این سه یك خدا و یك ذات واحدند و درقدرت و جلال مساویند انتهی !

ما بین سه شخص و سه کس هیچ تفاوتی نمیباشد بلکه تفاوت ایشان همین است که لفظ شخص عربی و لفظ کس فارسی است .

و درصفحهٔ ۴۰ از کتاب قیقیموس که مطبوع و مقبول عامه نصاری است باین نحو مرقوم گردیده است :

س ۲ ـ اِینْ لیلی تلاقْنوم وَخَ الَهَ .

یعنی سه اقنوم یك خدا نیستند؟

ج ـ هِی اله خیلِی بیکن ین اِتْیوت وَ تلا بقْنوم .

یعنی سه اقنوم یك شخص و یك خدایند .

و در صفحهٔ ۲۹ و ۳۰ از کتاب نمازیکه رایجست در کلیسای انکلتره که خود قسیس نبیل در آخر عمر بجهة ترضیهٔ خاطر زنش بآن کلیسا رجوع کرد بعد از اینکه متمذهب بود برطریقهٔ کلیسای لوطریین (پروتستانت) و این کتاب در زبان اردو در لندن در مطبع رجرد واطس سنه ۱۸۱۸ طبع شده است ، باین نحو مرقوم گردیده است :

ای مقدس آور مبارك آور عالیشان تینون جوایك هو لعنی تن شخص اور یك خداهم پرشان گنه‌کاران پرزحوم کر .

یعنی ای سه مقدس و مبارك و عادل‌که بمنزلهٔ شخص واحدند یعنی سه اشخاص واله واحدند رحم کن برما پراکندگان و گنه کاران !

پس در اینعبارت لفظ اشخاص‌ثلثه و شخص واحد صریحاً واقع گردیده است .

انجیل متی

قول چهارم : درصفحهٔ ۱۲۱ ازحل‌ّالاشکال‌باین نحو مرقوم‌گردیده : بلی‌گمان کردند بعضی علما درحق انجیل متی فقط شایدکه او درلسان عبرانی و یا عرامانی‌بوده پس از آن ترجمه بیونانی شد ، لیکن غالب اینکه این انجیل را نیز متی حواری در لسان یونانی نوشته باشد انتهی .

پس قول قسیس :گمان کردند بعضی‌علما ،وهمچنین قول او: لیکن‌غالب، غلطند یقیناً ،چنانچه مفصلاً و مدللاً درباب دوم از این‌کتاب خواهد آمد ولیکن دراینموضع لابدیم بسه لفظ از الفاظ قسیس نظرکنیم :

اول: لفظ گمان کردند بعضی علما .

دوم : لفظ شاید .

سیم : لفظ غالب که این الفاظ ثلثه بالصراحه دلالت دارند براینکه سندمتصل از برای کتب مقدسه درنزد اهل کتاب یافت نمیشود بلکه هرچه درباب سند این‌کتب میگویند ازباب ظن و تخمین است .

انجیل لوقا و مرقس

قول پنجم :درصفحهٔ ۱۴۵ گوید : واین حق است که انجیل دوم و سیم یعنی انجیل‌مرقس و لوقاازحوارین نیستند ! پس‌ازآن درصفحهٔ ۱۴۷ گوید:درمواضع کثیره‌از کتب قدیمه‌مسیحیه‌تماماً بیان شده‌استودرکتب اسنادبادله‌کثیره ثابت گردیده‌که انجیل موجود الآن‌یعنی مجموع عهد جدیدرا حواریون نوشته اند و این همانستکه درزمان اول بوده و غیرازین انجیل درهیچ زمان نبود انتهی .

و حال نظر و تأمل کنید در اقوال ثلثه این عالم نحریر و قسیس عدیم النظیر ! که از قول سابق او بالصراحه معلوم میشودکه این اناجیل سند متصل ندارند و انجیل اولی را که الان موجود است فلانی نوشته است در فلان زبان و فلان شخص ترجمه کرده است و از قول سیم معلوم میشود که مجموع عهد جدید راحواریون نوشته اند و این امر بادله کثیره درکتب‌اسناد ثابت گردیده است ودرکتب قدیمهٔ مسیحیه تماماً بیان شده است .

و در قول دوم از اقوال ثلثه اقرار مینماید که انجیل دوم و سیم را حواریون ننوشته‌اند ومدعی میشود در قول سیم از اقوال ثلثه‌که مجموع عهد جدید راحواریون نوشته اند و اقرار مینماید درقول سابق که بعضی علما گمان‌کردندکه انجیل متی‌شاید درلسان عبرانی و یا عرامانی بوده و در قول اخیر مدعیست که این مجموع همانستکه در اول بوده.

ودر فصل دوم ازباب اول از همین‌کتاب عنقریب خواهی دانست‌که استناد رسالهٔ عامهٔ یعقوب و رسالهٔ عامهٔ یهودا و رسالهٔ پولس بعبرانیان و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ دوم وسیم یوحنّا بحوارین بلاحجت و برهانست و تاسنه ۳۶۳ مشکوك بودند و مکاشفات یوحنّا تا سنه ۳۹۷ مشکوك بود و در مجلس نائس و مجلس لودیسیا نیز مشکوك و مردود ماند و قبولش نکردند و کنایس سریانیّه از ابتدا الی الآن ردّش مینمایند .

و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنّا و مکاشفات یوحنّا درنزد جمیع کنایس عرب مردودند و خود قسیس نیز در صفحه ۳۸ و ۳۹ از مباحثه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۵ درحق صحف مذکوره اقرار نموده است که این صحف درزمان اوّل منضم با نجیل نبودند .

و رسالهٔ دوم پطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنّا و کتاب مکاشفات یوحنّا و از آیهٔ ۲ الی ۱۱ از باب دوم از انجیل یوحنّا و آیه ۷ ازباب پنجم از رسالهٔ اول یوحنّا درترجمهٔ سریانیّه یافت‌نمیشوند ، پس چه‌گوئیم درحق این قسیس غیرازاینکه بگوئیم مجنون و دیوانه و متعصب است که این کتابها را کلام الهی میگوید .

عقیدهٔ سلسوس دربارهٔ انجیل

قول ششم درصفحهٔ ۱۴۷ گوید: سلسوس [1] که از علمای بت پرستان در قرن ثانی بود و کتابی در رد ملت مسیحیه نوشته است وبعضی‌اقوال او تاکنون موجودند در موضعی ازکتاب خود ننوشت که انجیل از حوارین نیست انتهی ملخصاً .

درجواب گوئیم این نیز مخدوش و معیوبست بدو وجه :

اما اولاً : خود قسیس اقرار نمودکه‌کتاب سلسوس الان پیدا نمیشود بلکه‌بعضی اقوال او موجودند پس ازکجا اعتقاد مینماید که در هیچ موضعی ننوشت که انجیل از حوارین‌نیست ودرنزد این‌اقل‌احقراین امرقریب بیقین‌است چنانچه علمای پروتستنت اقوال مخالف را در این زمان تحریف مینمایند ، فکذلك مسیحیّینی‌که در قرن سیم

(۱) Celesus یکی از فلاسفهٔ بت پرست قرن دوم میلادی است ، کتابی در رد مسیحیت نوشته وآنرا «کلمهٔ حقیقی» می‌خوانند ،سلسوس دراین‌کتاب سعی مینمایدکه‌خرافی بودن اعتقادات مسیحیان را نشان دهد ، وتولد پسرخدا را از زن بباد مسخره می‌گیرد و می‌گوید : اگرخدا می‌خواست روحی از خود بفرستد ، چه لازم بودکه آنرا از رحم‌زنی بفرستد ؟ سلسوس معجزات حضرت مسیح را یك‌قسم جادوگری می‌دانند و می‌گویدکه آنها را درمصرآموخته است . تاریخ کلیسای قدیم چاپ آوگوست آلمان ص۲۲۸ و ۲۲۹ .

و مابعدآن بوده‌اند اقوال مخالف را محرّف نقل‌مینموده اند واقوال سلسوس عالم بت‌پرستانرا اریجن[1] درتصنیفات خود نقل نموده‌است، کذب وحیله درعهد اریجن درمیان مسیحیّین بمنزلهٔ مستحبات دینیه بوده چنانچه درجای مناسب ازاین کتاب خواهد آمد و اریجن‌از جمله اشخاصی بودکه فتوی داد بجواز اختراع کتب کاذبه ونسبت دادن آنها بحوارییّن‌و یا تابعین ویاقسیسی از قسیسین مشهورین چنانچه تصریح باین امر شده‌است درحصیّهٔ ثانیه ازباب‌سیم‌ازتاریخ کلیسا المطبوع‌سنه ۱۸۴۸ وکاتب‌این تاریخ ولیم میور است‌درلسان اردو، پس‌ابداً نمیشوداعتمادکرد برنقل این‌مفتی .

و اما ثانیاً این قول درنفس الامر صحیح نیست چرا که سلسوس در قرن دوم از قرون مسیحیه فریاد میزند که مسیحیین اناجیل خودرا سه ویا چهارمرتبه تغییر وتبدیل نمودند به تبدیلیکه مضامین اناجیل نیز تغییر و تبدیل‌یافت و همچنین فاستس‌ازعلمای فرقهٔ مانیکیز درقرن چهارم فریاد میزد که :

این امر محقق استکه اینعهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف نکردند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف نموده و منتسب نموده بحواریین و رفقای ایشان از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات او را معتبر ندانند بگمان اینکه غیر واقف بود ازحالاتیکه نوشته است و مریدهای عیسی‌را بآزار بلیغ آزار نموده است باینکه تألیف‌کرده است کتابهائیرا که‌درآن اغلاط و تناقضات پیدا میشود انتهی .

---

(۱) origen دریك خانوادهٔ مسیحی بدنیا آمد و درهیجده سالگی جانشین کلمنت شد ، پدرش در سال ۲۰۲ بجرم مسیحی‌بودن کشته شد ، اریجن از راه تدریس وباتنگدستی زندگی می‌کرد ، اوخیلی کم گوشت می‌خورد وبدون فرش روی زمین می‌نشست ودرجوانی خود را مقطوع النسل نمود ولی بعدها از این‌کار پشیمان شد .

کتابهای زیادی از جمله تفسیر کتاب قدس را نوشت وآن‌را بطریق معنوی تفسیر کرد ، از مسیحیت دفاع می‌کرد و در رد اشکالات سلسون بت‌پرست هشت‌جلد کتاب نوشت و درشصت ونه‌سالگی در زندان جان سپرد تاریخ کلیسای قدیم ص ۲۲۷ .

تفصيل اين احوال درباب دوم خواهد آمد انشاءالله تعالى وساير اقوال و شبهات اين قسيس وساير قسيسين بر دين‌مبين اسلام در تلو مطالب اين كتاب‌مستطاب درجاهاى مناسب منقول ومردودخواهندگرديد، بعون‌الملك الوهاب ، آياجايزاست از براى ما نظر به اين اقوال يا نه‌كه گوئيم اين اقوال و سايركه مانند اينهايند اساس بلاماده ميباشند در كمال وضوح و صافى دلالت دارند برقلّت علم و عدم دقت نظرقسيس نبيل بلكه بر عدم معرفت او براحكام تورية و انجيل و هر گاه فى الجمله دقت نظر داشت و صاحب ادنى معرفتى بود درعلم اين اعتراضات را نمينمود .

الحاصل برويم سرمطلب بدون تأمل و توقف استمداد از خداى عزوجل نموده وگوئيم :

اللهم ارنا الحق حقاً و الباطل باطلا و احفظنا من السهو و النسيان والخطأ فى هذا المقام الذى هومن مزال الاقدام بحق سيدنا و نبينا محمد وآله خير الانام .

